

نادره افشاری

نه روسری، نه توسی،
مملکت دوست پسری

یادداشت‌های کودتا

این کار یادداشت‌های روزانه‌ی من است، همراه با فاکت‌ها و اسناد بسیاری برای گزارش لحظه به لحظه‌ی جنبش ضد خشونت و مدرن این روزها؛ برای عبور از درون حاکمیت به دنیای آزاد و مدرن؛ در تابستان داغ ۱۳۸۸ و چند روز پیش و پس از این تابستان تب دار؛ خواسته‌ام با این کار فضای این روزها را نشان دهم. هرچند می‌دانم و می‌دانیم که بخشی از حکومتیان در پی ملاحور کردن این جنبش، از هیچ ترفندی رویگردان نیستند. باید ماند و دید چه خواهد شد.

دیگر این که «عنوان» کتاب «نه روسری، نه توسری، مملکت دوست پسری» یکی از شعارهای این روزهاست که به باور من سیاسی‌ترین و انسانی‌ترین شعار این جنبش است؛ هم ضد اسلام حکومتی و اسلام اجباری است [نه روسری] هم ضد خشونت [نه توسری] و هم خواهان اولیه‌ترین حق انسانی انسان‌ها، همه‌ی انسان‌ها؛ یعنی آزادی‌های اجتماعی [مملکت دوست پسری] که با طنز زیبایی خواست طبیعی زنان و جوانان زیر فشار ما را به تصویر کشیده است.

به باور من آنچه این روزها در میهن ما می‌گذرد و نام «جنبش سبز» گرفته است، در واقع جنبش زنان است برای آزادی و بر علیه مردسالاری خشن جاری در بستر «فرهنگ» عقب افتاده‌ی جامعه‌ی ما؛ درست برعکس افتضاح تاریخی سال ۱۳۵۷ که «انقلاب اسلامی» اش در واقع «جنگ» مردان بود بر علیه زنان و برای به زنجیر کشیدن دگرباره‌ی زنان، پس از آزادی‌های دوران پهلوی‌ها که البته موفق نشد؛ دلیلش همه‌ی تلاش‌های این سال‌های زنان و مردان آزاده‌ی میهن است؛ چه در ایران و چه در برونمرز. همین!

نادره افشاری
دوازدهم اسفند ماه ۱۳۸۸ خورشیدی
سوم ماه مارس ۲۰۰۹ میلادی

۳۱ خرداد ماه ۱۳۸۸ خورشیدی/ ۲۱ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی
[یکشنبه ۹ روز پس از انتخابات ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۸]

هنور حال درستی ندارم که بتوانم بنویسم. دو تا تکه‌ی کوتاه تلگرافی نوشته‌ام که بگویم: «هنوز زنده‌ام!» کم‌دی است، نه؟! همان روز ۲۹ خرداد، پس از نماز جمعه‌ی کم‌دی سیدعلی خامنه‌ای کم‌دی‌تر، زیر عنوان «جمهوری اسلامی می‌رود/جمهوری اسلامی باید برود!» نوشتم که اگر ایرانی‌ها دلشان برای مزاحمت‌های خیابانی، الکل تقلبی، فراوانی «نعمت» مخدرات از هر دونوعش، چه کشیدنی و چه ... ، تنگ می‌شود، بیخودی خودشان را لوس نکنند؛ برگردند سر خانه و زندگی‌شان و بگذارند ولایت فقیه با همین رئیس جمهوری منگلس سر کار بماند! اگر از بی‌آبرویی در جهان ککشان نمی‌گزد، اگر مثل این سال‌ها و به ویژه پس از ظهور فنومنی به نام «خاتمی» پایشان به وطن باز شده و می‌روند کرور کرور حقوق بازنشستگی‌شان را دریافت می‌کنند و صیغه می‌شوند و صیغه می‌کنند، همراه با ماساژهای آنچنانی، بیخودی خودشان را لوس نکنند و بروند بنشینند تو خانه‌هاشان و لالمونی بگیرند. اگر اتفاقی بیافتد و سر شکاف فعلی بین جناح‌های حکومتی باز شود، پس فردا نیابند بقیه‌ی من و امثال مرا بگیرند که ما داشتیم خوب می‌چریدیم، این چه بود که در دامنمان گذاشتید! از حالا گفته باشم! منظورم همان چند تا ناپرهیزی است که من و امثال من کرده‌ایم؛ او کی؟

اسلام حکومتی همین است. از رای و از خواست شما با رنگ کردنتان استفاده می‌کند و دست آخر همه را به جیب خودش می‌ریزد. پس فردا نگوئید دلمان برای توستی و روسری تنگ شده؛ دلمان برای وفور نعمت مخدرات تنگ شده؛ دلمان برای از کوه و کمر ترکیه و کردستان و پاکستان و از جنوب فرار کردن تنگ شده‌ها؛ گفته باشم از حالا‌ها! اگر اینها بروند، بساط جمکران بازی هم جمع می‌شود‌ها؛ از حالا گفته باشم؛ بساط تناترهای خیابانی به جرتقیل آویزان کردن بچه‌های مردم هم جمع می‌شود؛ بساط خانه‌ی عفاف شهرها هم جمع می‌شود؛ بساط آفتابه به گردن مردم آویزان کردن و مردم را تو روز روشن به تخت شلاق بستن هم جمع می‌شود‌ها!

اینها که بروند - که می‌روند - بعدش صیغه ممنوع می‌شود، چند زنه بودن ممنوع می‌شود؛ دیگر حقوق پناهندگی وجود نخواهد داشت

و در از توبره خوردن و در آخور لمیدن هم بسته می‌شود ها؛ از حالا گفته باشم ها!

ملت قهرمان و شهید پرور ایران» چه خوشتان بیاید و چه نیاید، فعلا همان همدستی که حکومت اسلامی را علم کرد، یعنی همدستی بین ملی/مذهبی‌ها و توده‌های‌ها و بقیه، سرش باز شده است؛ حالا یک طرف سهم بیشتری می‌خواهد. همانطور که باراک اوباما هم گفت: این دوتا بابا خیلی هم با هم فرق ندارند ها؛ گفته باشم ها!

این‌ها می‌روند، ولی بیش از این نگذارید رنگتان کنند. شکاف حکومتی را جر بدهید از بالا تا پائین، ولی پیش از آن خوب فکرهاتان را بکنید؛ او.کی.؟

پیش از هر کاری، حرف‌های خامنه‌ای در نماز جمعه‌ی ۲۹ خرداد [۱۳۸۸] را یک بار دیگر گوش کنید، لطفا؛ او.کی.؟»

این کار را جمعه نوشته بودم. امروز یکشنبه هم «چند نکته‌ی تلگرافی برای این که جمهوری اسلامی برود!» را نوشتم که:

این روزها وقت روده‌درازی نیست، برای همین هم تلگرافی می‌نویسم که: «جنبش ضد کودتا»ی ۲۲ خرداد، جنبشی مدرن، مدنی و نافعی خنونت است و الزاما چون تاکنون «رهبری» اش در دست بخشی از نظام مانده است، می‌تواند سرکوب و خسته شود. گفته‌های کلیدی میرحسین موسوی در مورد این که این جنبش برای «حفظ نظام مقدس اسلامی است» نکته‌ای اساسی است و مردم باید تکلیفشان را با این بخش از گفته‌ی ایشان مشخص کنند.

برای نبرد با نظامی «شهید پرور» که در ماه‌های پیش از افتضاح تاریخی سال ۵۷ و برای سوءاستفاده از حس «عاشورا گونه» و «شهید پرور» ایرانی‌ها فاجعه‌ی سینما رکس آبادان را آفرید، و در همین راستا کلی شهید قلبایی اختراع کرد [که آمارش بعدها از سوی سردمداران همان نظام از سنخ «عمادالدین باقی» افشا شد] باید راهکارهای دیگری جست!

شرکت کنندگان در نبردهای خیابانی نباید از شعارهای همان نظام بهره جویند. شعارهایی از دست «می‌کشم، می‌کشم، آن که برادرم کشت» بجز این که شعاری تحریک کننده است و در راستای خونخواهی، شعاری ضد زن نیز هست؛ در حالی که می‌بینیم در این جنبش، زنان و مردان دوش به دوش هم حضور دارند. شیوه‌ی کهنه و ضد انسانی واقعی انفجار در قبر سیدروح الله خمینی، یک شیوه‌ی انتحاری بن‌لادنی است و

چه توطئه‌ی نظام باشد و چه دست پخت سازمان مجاهدین، نباید به ابزار مبارزه بدل شود!

برای آگاهی آنانی که آن دوران را به یاد ندارند، تاکید می‌کنم که در دهه‌ی ۶۰ خورشیدی این گونه قتل‌ها و ترورهای زنجیره‌ای انتحاری یکی از اساسی‌ترین ابزارهای باصطلاح مبارزاتی سازمان مجاهدین خلق بود؛ نظیر سریال امام‌جمعه‌کشی‌های آن دوران، که باید درست از سوی شرکت‌کنندگان در جنبش ضد کودتای ۲۲ خرداد کنار گذاشته شود؛ چنین رفتاری ضد انسانی اساساً نباید به شیوه‌ی کار این جنبش مدرن و مدنی بدل شود.

برای این که این جنبش، واقعا به جنبشی مدرن و مدنی و ضد خشونت ببالد، هنوز فرازهایی باید پیموده شود و آن هم عبور از «حفظ نظام اسلامی» است. ما در هیچ جای جهان متمدن نمی‌بینیم که معترضین به رفتارهای حکومتی، از واژه‌های «شهادت» و «گریه» و «الله اکبر» بهره بگیرند. جنبشی مدرن، مدنی و متمدن، راهکارهایی مدرن و متمدن دارد. در چارچوب آن نظام ضدانسان، ضدبشر، ضدزن، ضددگراندیشان، ضدآزادی و همین‌طور در چارچوب نظامی مرگپرست، زندگی‌ستیز، آزادی‌ستیز و دانش‌ستیز، به جایی نخواهیم رسید!

حالا چند روزی است که «کودتا» رسماً و عملاً شروع شده است. نمی‌دانم دقیقاً کی بود؛ همان جمعه‌ی ۲۲ خرداد بود، یا روز پیش از آن که جمعی در میدان شهید تهران فریاد می‌زدند:
«اگه تقلب بشه، ایران قیامت میشه!»

شعار کمی کمدی به نظر می‌آمد. در بین آنان دخترک زیبایی بود که از همه بیشتر این شعار کمدی را فریاد می‌کرد. جمعه‌ی ۲۲ خرداد، خیلی از مردم با همان علامت‌های سبزشان صف کشیده بودند که رای بدهند. در یکی از کانال‌های تلویزیونی، احتمالاً «سی. ان. ان.» خبرنگار که زن جوانی بود، بی‌حجاب جلو دوربین ایستاد و پشت سرش صفی از مردم که در بین آنها زنی بود که او هم روسری اجباری‌اش را برداشته بود و موهای قشنگ و فراوانش را هوا می‌داد. کلی ذوق کردم؛ یعنی می‌شود!؟

مهدی کروب‌ی برای گرم کردن تنور انتخاباتی‌اش گفته بود که زنی را به وزارت منسوب خواهد کرد. گویا همان روزها آجی یکی از این آخوندها را هم برای وزارتش معرفی کرده بود. آن یکی ناپرهیزی کرده و گفته بود که ارادل و اوباش گشت‌های خیابانی را جمع خواهد کرد. البته ارادل و اوباش را او نگفته بود. روز جمعه‌ی انتخابات [همان ۲۲

خرداد ۱۳۸۸] همهی جهان داشتند ایران را نشان می‌دادند. یک عالم خبرنگار ریخته بود تو ایران. نامزدها انگشت‌هاشان را جوهری می‌کردند و به نشانه‌ی پیروزی به دوربین‌ها نشان می‌دادند. نیمه‌های شب بود که در یکی از این کانال‌های تلویزیونی خبری پخش شد که تعدادی صندوق خوانده شده و احمدی نژاد ۶۹٪ [یا ۶۳٪] رای آورده؛ بهمن گفت: «احمدی می‌آید که اسلام را با خودش ببرد.»

من حاج و واج نگاه می‌کردم. یادم نیست آن شب چه شد؛ ولی تا صبح نخوابیدم. خوابم نمی‌برد.

فردای روز رای گیری، یعنی ۲۳ خرداد که شنبه باشد، شلوغ شد، خیلی شلوغ شد. من همه‌اش آن دخترک میدان شهیاد را به یاد می‌آوردم که می‌گفت: «اگه تقلب بشه، ایران قیامت میشه!» و قیامت شد. موج سبز همهی مملکت را گرفت. بگیر و ببند و شلوغی... از این جمعه تا جمعه‌ی بعدی کلی درگیری بود و کلی شلوغی و کلی «الله اکبر گفتن». تو این فاصله دانشگاه‌ها را هم به آتش کشیدند و خیلی خبرهای دیگر...

من مثل بچه‌های کوچک «شاش‌بند» یا «قلم‌بند» شده بودم؛ همان منی که به گفته‌ی غلامحسین ساعدی «اسهال نوشتن» داشتتم، داشتم از هیجان خفه می‌شدم. هرچه برایم می‌فرستادند، برای دیگران می‌فرستادم. روزی صد بار پست الکترونیکی‌ام را چک می‌کردم. نه می‌خوابیدم و نه جرات می‌کردم زیاد بیرون از خانه بمانم.

بعدش شد جمعه‌ی بعد که همان ۲۹ خرداد باشد که سید علی خامنه‌ای رفت تو آن گودی سنگ مرمرش تو دانشگاه تهران و تیر خلاص را به خودش و حکومت اسلامی و اسلام حکومتی زد.

چهارشنبه‌ی سوم تیرماه، باز هم ایران شلوغ بود. سه شنبه‌ی دوم تیرماه کربوبی و خاتمی و موسوی گفتند: برویم بازار را ببندیم. همین چهارشنبه، مخصوصا تو میدان بهارستان خیلی شلوغ بود. نیروهای انتظامی و لباس شخصی‌ها کم بودند، سپاه را هم وارد کردند. می‌گویند ارتش گفته است کار ارتش، دخالت در امور داخلی کشور نیست و از همان اول کار کشیده است کنار.

از همان روزهای اول هم به گفته‌ی خودشان چند تا باصطلاح ژنرال سپاه را گرفته‌اند. خلاصه تو دستگاه حکومتی خرئوخر عجیبی است. بیچاره مردم که می‌روند «داد و بیداد» می‌کنند و بعد هم سرکوبی می‌شوند.

«الله اکبر»‌های شبانه و «مرگ بر دیکتاتور» خیلی زود، تقریبا یک هفته‌ای تبدیل به «مرگ بر خامنه‌ای» شده است. جالب این که این

توده‌ای‌ها در وبسایت‌شان نوشته‌اند که: «خامنه‌ای آنقدر بد شده، بد شده، بد شده... که اگر مواظب نباشه، میشه مثل شاه!»
به نظر این طفلک‌ها از «الله اکبر» گفتن مردم معلوم می‌شود که هم‌شان کلیت انقلاب اسلامی را قبول دارند، فقط بخیالشان انقلاب دزدیده شده، یا مثلاً منحرف شده و از این تحلیل‌های صدمن یک غاز توده‌ای/مذهبی/ناملی...

یکم تیرماه ۲۲/۱۳۸۸ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی [روز دهم]

تا حالا سه/چهارتا بیانیه را برای به محاکمه کشیدن خامنه‌ای و اعتراض به خشونت‌های خیابانی امضا کرده‌ام. بقیه‌اش یادم نیست. در همین زمینه‌ها باید باشند. یک بابایی به نام یوسفی اشکوری تو تلویزیون «بی. بی. سی.» زور می‌زند از چیزی که آن را «روشنفکر دینی» می‌نامد، تصویر مطلوب‌تری ارائه دهد. ای بابا؛ اینها دیگر کی هستند؛ سیل آمده و دارد هم‌شان را می‌برد و «خواجه» هنوز در بند نقش ایوان است؟!

هرچه می‌گذرد شلوغی‌ها بیشتر می‌شوند. هی مردم را می‌کشند، هی دستگیر می‌کنند، هی تهمت می‌زنند و همین‌گونه ادامه می‌دهند. جریان چپ پشت این‌ها [که همان توده‌ای‌های معروف باشند] دارند از غصه می‌ترکند. از این که موضوع «تغییر» روی میز آمده، کارشان بزنی، خونشان در نمی‌آید. تو وبسایت‌هاشان نوشته‌اند که نمی‌دانند داستان «تغییر» از کجا روی میز دولتمداران دنیا رفته است؟!
تو تظاهرات خیابانی خارج از کشور یقه‌ی هر کس را که پرچم «شیر و خورشید» دارد، یا شعارهای «سبز» آنها را برای موسوی‌بازی تکرار نمی‌کند، می‌گیرند. هادی خرسندی شعری را در وبسایتش گذاشته که خنده‌دار است:

رفتم تظاهراتی/تظاهرات صاحب داشت
شعارهایی که بودش/مسئول انتخاب داشت
آقای صف نگه‌دار/ کارش یه جور حساب داشت...
«مرگ بر خامنه‌ای» (نگین، مریضه طفلکی!!)
«میخوای بگی، برو خونه، تنها بگو یواشکی!!»

سوم تیرماه ۱۳۸۸/۲۴ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی [روز یازدهم]

یک بابایی به نام «پهلی» که خیال می‌کند «طنز» می‌نویسد، برایم ایمیلی فرستاده و بالای عکس شاهزاده نوشته است «شاهزاده نیم پهلوی» و ایشان را با پسر خامنه‌ای، مجتبی مقایسه کرده است. البته هرکسی می‌تواند هر چرندی را بگوید و بنویسد؛ ولی انصافاً جز کینه، چه اسم دیگری می‌توان روی این مقایسه‌ی بیمزه گذاشت؛ لابد این بابا هم یا باید توده‌ای و توده‌ای تبار باشد و یا از این ملی/منقلی‌ها و «شیعیان مصدق» چه می‌دانم؟

حالا همه‌شان بدجوری برای نگهداشتن همان حکومت اسلامی اکتیو شده‌اند. البته جمعشان بزنی، به چند صد نفر هم نمی‌رسند. جالب این که سازمان مجاهدین سی خرداد امسال جلسه‌ای گذاشت تو پاریس و دو هزار و هفتصد نفر را چپاند تو یک فضای سربسته، بعد هم اعلام کرد که نود هزار نفر در این مراسم شرکت کردند. پارسال آمارشان هفتاد هزار نفر بود. بیچاره‌ها؛ اگر در فرانسه نود هزار نفر راه بیافتند، حکومت فرانسه سرنگون، یا دست کم به چالش کشیده می‌شود. مگر می‌شود چنین جابجایی جایی منعکس نشود؟!!

تو وبسایت‌هاشان نوشته‌اند: «۳۰ خرداد ۱۳۶۰/۳۰ خرداد ۱۳۸۸» بعد لابد به همین دلیل آن بمب مسخره‌ی انتحاری را تو قبر خمینی منفجر کردند. همه فحششان می‌دهند. روز ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ تو قبر خمینی عملیات انتحاری کردند و چند نفر را کشتند. لابد در راستای سریال قتل‌های زنجیره‌ای امام جمعه کشی‌های سال‌های اول این اقتضاح تاریخی سال ۵۷ برای نسق‌گیری از خمینی و گرفتن سهم بیشتری از قدرت؛ آن هم با شانناژ؛ جالب این که نصف بیشتر همین ۲۷۰۰ نفر هم خارجی بوده‌اند. یا سیاهپوست بودند، یا از این ممالک اروپای شرقی، که پول هتل و رفت و آمدشان را داده و آورده بودندشان به برنامه، تا تعداد شرکت کنندگان را بیشتر نمایش دهند. از همان شیوه‌های کهنه و حرف‌های کهنه و لچک‌های کهنه و شعارهای کهنه و تقلب‌های کهنه برای دزدی جنازه‌ی آن دخترک بیچاره، ندا آقاسلطان!

کشتن این دخترک «ندا آقا سلطان» هم تیر خلاص را به حکومت اسلامی زد؛ با آن چشمان قشنگ و آن مرگ افسانه‌وارش. شور حسینی کشته شدن این طفلک همه را گرفته است؛ حتی اوباما و سرکوزی را.

چهارم تیرماه ۱۳۸۸/۲۵ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی [روز دوازدهم]

وبلاگنویسی نوشت: «حکومت از همان اول فکر همه جا را کرد، پیامک‌ها [اس. ام. اس.] را قطع کرد، وبسایت‌های خبری را فیلتر کرد، خبرنگاران داخلی را دستگیر کرد، خبرنگاران خارجی را اخراج کرد؛ تمام راه‌های گزارش کردن و تهیه‌ی فیلم و عکس و خبر را گل گرفت؛ همزمان هم طفلی‌ها جشن زود هنگام پیروزی کم‌دی‌شان را راه انداختند. در آرشیو صدا و سیما را باز کردند و شروع کردند به پخش فیلم‌هایی که تا همین چند روز پیش داشتند در آرشیوشان خاک می‌خوردند؛ چون ممنوع بودند. می‌خواستند فضای «گل و بلبل» راه بیاندازند. فکر همه جا را کرده بودند، اما فکر یک جای کار را نکرده بودند؛ فکر اشتیاق ایرانیان را به تکنولوژی نو، به حضور داشتن در دنیای مدرن، و نمی‌دانستند که حالا خیلی‌ها موبایل دوربین دار دارند و می‌دانند بلوتوث چیست و می‌دانند چگونه تصویرها را آپلود کنند و از این نوع کارهای تکنیکی... برای همین هم این روزها مردم عادی کار مهم‌ترین خبرنگاران حرفه‌ای را در ایران انجام می‌دهند.^۱

جالب این که همین احمدی نژاد یک بار گفته بود که حکومت اسلامی از حکومت شاه خیلی بهتر است، چون الان همه‌ی ایرانیها موبایل دارند و دوران شاه کسی موبایل نداشت. کسی نیست به این بابا بگوید: «بدبخت، آن دوران که هنوز تلفن موبایل اختراع نشده بود!» واقعا چه عمه‌هایی باید بر این کشور فلک زده حکومت کنند؟!

شاید بشود گفت که حکومت به همین یک فقره موبایل‌های دوربین‌دار باخته است، که همه چیز را می‌بیند و ضبط و مخابره می‌کند؛ تازه برایش جان هم می‌دهد. ندای بیچاره را هم کشتند، چون کسی به او تلفن کرده بود و او داشت با موبایلش حرف می‌زد. به قصابان گفته بودند هر که موبایل دستش بود، ناکارش کنند، چون دارد اطلاعات گزارش می‌کند!

^۱ - لینک این مطلب را پیدا نکردم متأسفانه. بعد که به فکر پانویس گذاشتن افتادم، لینکش دیگر نبود. حیف.

۲۶ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی/پنجم تیرماه ۱۳۸۸ [روز سیزدهم]

اتفاقات دیگری این روزها در جریان است و لابد باید «حدس» زد که ابوالحسن بنی‌صدر از این که زود «کنار»ش گذاشته‌اند، کلی شکار است. بیچاره خیال می‌کند مردم شلوغ می‌کنند و کشته می‌شوند، تا دوباره این بابا را که از همان اول «انقلاب اسلامی»اش را گذاشت تو چمدانش و «هجرت» کرد، بازهم رئیس جمهوری «منتخب شما»ش کنند و از این مزخرفات. طفلک‌ها؛ هم این بابا، هم آن سازمان مجاهدین فرزندان معنوی امام خمینی، هم آن توده‌ای‌ها و ملی/منقلی‌ها و همطیفانشان...
همین وسط، امروز کله‌ی سحر[جمعه ۵ تیرماه ۱۳۸۸/۲۶ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی] مایکل جکسون سکنه کرد و مرد؛ یا به روایتی از فرط استعمال مخدرات یا مصرف زیاد داروهای ضد درد از بین رفت.
یادم هست زمان آن اقتضاح تاریخی سال ۵۷ هم الویس پریسلی مرد. بدبختی این که مرگ این سلطان پاپ همه‌ی اخبار را تحت‌الشعاع قرار داده و حالا خبرهای ایران یک ردیف رفته‌اند پائین‌تر.
تازه «می‌گویند» این بابا مثل محمد علی کلی این آخری‌ها مسلمان هم شده بود؛ آقا داداشش که مسلمان شده است!

۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی/ششم تیرماه ۱۳۸۸ [روز چهاردهم]

«راجر کوهن» خبرنگار نیویورک تایمز در گزارشی نوشت که در جریان یکی از رویارویی‌های خشونت‌بار این روزها جوانی می‌خواست از ماموران کشتار عکس بگیرد که یکیشان فریاد زد:
«از من عکس نگیر!» و جوان تظاهر کننده که:
«چرا؟ مگه لختی؟» [۴ تیرماه ۱۳۸۸]^۲
به نظر «راجر کوهن» حالا حکومت اسلامی برهنه است. من اما معتقدم این رژیم همیشه «کون‌برهنه» بوده است؛ لخت مادرزاد و خیلی هم راحت و بی‌دردسر همه را سرکوبی کرده و جز با چندتا اعتراض خشک و خالی، مثلاً سر کشتار ۶۰ و کشتار ۶۷ و قضیه‌ی کوی دانشگاه سال ۱۳۷۸ در دوران خاتمی بیمزه، به چالشی جدی کشیده نشده

^۲ - پایانی بر یک آغاز؛ بلوغ مدنی ایران در راه است/راجر کوهن

است؛ در حالی که این عریانی و بی‌پروایی‌اش در سرکوبی مردم، با همان چند فقره موبایل دوربین دار، روزگارش را به باد خواهد داد؛ قبول ندارید؟

این روزها حکومت اسلامی دارد چهره‌ی خشن و بدن زخمو و کرم‌زده‌ی وحشی خودش را [همان‌گونه که هست] نشان می‌دهد؛ هرچند که غرب نمی‌خواهد ببیند. چشمانش را می‌بندد، یا دستانش را در دو گوشش می‌کند و داد می‌زند: «لا لا لا لا لا...» تا نبیند، تا باز هم بتواند با همین‌ها که این همه برهنه سرکوبی می‌کنند، معامله و مماشات کند.

در گزارش دیگری همان «راجر کوهن» که در روزهای پیش و پس از انتخابات، ایران بوده، نوشته است که در جنگ و گریز خیابانی در یکی از همین درگیری‌ها، مردم در خانه‌هایشان را بروی معترضین باز می‌کردند. کوهن هم همراه با چند تن دیگر وارد خانه‌ای می‌شوند. صاحبخانه آتشی روشن می‌کند که زهر گازهای اشک‌آور را در چشم ایشان خنثی کند. بعد فرار می‌شود آن چند تن پناهنده به آن خانه، خودشان را معرفی کنند. یکی‌شان همین «راجر کوهن» بوده، یکی وکیلی و یکی هم راننده‌ی تاکسی بهایی که از «الله اکبر» گفتن‌های شبانه‌اش می‌گفت که ببینید کار به کجا رسیده که من بهایی هم مجبورم شب‌ها روی پشت‌بام خانه‌ام «الله اکبر» بگویم!»

جالب است، نه؟!

اکبر گنجی [جمعه‌ی ۲۷ ژوئیه] حرفی زده که بد نیست. البته معلوم است که دارد دوباره به مردم «سور» می‌زند، ولی این «سور» زدنش به خواندن می‌ارزد. گفته است که مهندس موسوی به اسلام به عنوان کامل‌ترین دین، اعتقاد نظری و التزام عملی دارد، موسوی نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی‌اش را قبول دارد، موسوی، خمینی را قبول دارد و او را الگوی خودش می‌داند، موسوی بر این باور است که مطابق نظر خمینی، «میزان، رأی ملت است» حالا احساس خطر کرده که نظام را [آنطرفی‌ها] با دروغ‌گویی، رمالی، خشونت ورزی، و... از جاده‌ی اصلی‌اش منحرف کنند... آیا افرادی که بسیاری از این مدعیات را قبول ندارند، می‌توانند نماینده‌ی مهندس موسوی باشند؟

خامنه‌ای، اقتدارگرایان، اصلاح‌طلبان و همه‌ی ما درباره‌ی او خطا کرده‌ایم؛ چرا؛ برای اینکه هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که موسوی در

برابر تقلب شگرف [سلطان] خامنه‌ای، و اوامر و فرامین و خشونتش
بایستند؛ اما موسوی ایستاد...»

همین چند خط [که کلی و پیرایش لازم داشت] یک نکته‌ی جالب
دارد و آن این که این بابا چندی است هر وقت اسم خامنه‌ای را می‌آورد،
کلمه‌ی سلطان را هم به دمش می‌چسباند، تا [به زعم خودش] حکومت
پادشاهی را در ذهن‌ها متبادر کند. می‌خواهد بگوید این خامنه‌ای آنقدر بد
شده، بد شده، بد شده که تازه شده مثل شاه!

این تئوری همه‌ی جماعت اصلاحاتی‌ها و توده‌ای‌ها برای
سوزاندن فئونی به نام «شاهزاده» است که مدرن و متمدن ایستاده است و
نماد ایرانی مدرن و متمدن و سکولار است.

همین دیروز جمعه صد و پنجاه/دویست نفر ریختند سفارت
ایران در استکهلم را گرفتند؛ ولی این جماعت موسیقی حامی اسلام و
حکومت اسلامی افاضه کرده‌اند که «نخیز، شما از ما نیستید!»

خب معلوم است که اینها از شما نیستند. این‌ها آزادی می‌خواهند
و حقوق شهروندی؛ و خب، شماها همان حکومت اسلامی را؛ برهنگی این
جماعت بدجوری تو ذوق می‌زند. همه‌ی چرکهای متعفن عقیدتی‌شان که
یک قرن دنیا را به آتش کشید، حالا از زیر عبای ملایبی‌شان «قلفتی» زده
است بیرون؛ هرچند که با رنگ سبز سیدی، رنگش کنند!

۲۸ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی/هفتم تیرماه ۱۳۸۸ [روز پانزدهم]

سرعت اتفاقاتی که می‌افتد، خیلی زیاد است. لابد کشورهایی که
به نوعی حالا تغییر حکومت اسلامی را در برنامه‌هاشان گنجانده‌اند،
آدم‌های اسم و رسم دار سیاسی را دعوت می‌کنند که بیایند و در قضیه‌ی
تغییر رژیم کمکشان کنند. بعد می‌بینند که اینها اصلاً نمی‌خواهند حکومت
اسلامی عوض شود؛ چون خیال می‌کنند که می‌شود حکومت اسلامی
را «اصلاح» کرد و نگاه داشت؛ غیر از این که اگر به تغییر رژیم
رضایت بدهند، اشکال «بیوگرافی» پیدا می‌کنند و مجبورند اذعان کنند که
همه‌ی مثلاً «مبارزاتشان» برای به بن‌بست کشاندن حکومت پادشاهی غلط
بوده، و اشتباه کرده‌اند که حکومتی سکولار و نسبتاً مدرن و نافی
فاصله‌گذاری‌های دینی و جنسی و قومی را «سرنگون» کرده‌اند.

³ - وبلاگ نویسان، میرحسین موسوی و سعید حجاریان/اکبر گنجی

می‌توانم تصور کنم تنها کسی که صحبت از «تغییر» می‌کند، همین ابوالحسن بنی‌صدر است؛ آن هم نه برای نجات مردم ایران از دست این‌ها، بلکه برای تشکیل یک «حکومت اسلامی» دیگر به ریاست جمهوری خودش؛ چون معتقد است که از «ریاست جمهوری» نه استعفا کرده و نه خلع شده، فقط از کشور در حین این که رئیس جمهوری مملکت بوده، فرار کرده است. حتی می‌توانم تصور کنم که کسانی مثل فرخ نگهدار [فدائیان اکثریت] و مهدی ابریشمی [سازمان مجاهدین] چون خیال می‌کنند که دولت‌های غربی برنامه دارند حکومت را عوض کنند، هی زور بزنند به همان دولت‌های غربی ثابت کنند که شاهزاده خیلی «سوسول» است؛ چون گریه کرده است برای کشته شدن آن دخترک بینوا [ندا آقاسلطان] پس «مرد» نیست و قاطعیت ندارد.

یا مثلاً سازمان مجاهدین پیشنهاد تشکیل گروه‌های ترور و امام جمعه کشی و از این حرف‌ها را بدهد!

چه دنیایی است؟ تصور اینکه این‌ها با یک مشت اسلحه‌ی کهنه و دمده، همراه با تئوری‌های دوران جنگ سرد و تشکیل هسته‌های مثلاً «مقاومت» و خانه‌های تیمی و شعار و شعار و خون و ترور بخواهند حکومتی را که خود دست اندرکار راه انداختنش بوده‌اند، سرنگون کنند؛ نه سرنگون نکنند که فقط مهره‌های کلیدی‌اش را جابجا کنند؛ بعد هم خودشان یک پا بشوند همان که حالا خامنه‌ای و احمدی‌نژاد هستند؛ آدم خنده‌اش می‌گیرد.

دیگر این که همین الان [یکشنبه شب به وقت ایران هفتم تیرماه ۱۳۸۸] از درگیری شدیدی بین نیروهای حکومتی و مردم در اطراف مسجد قبا و حسینیه‌ی ارشاد گزارش می‌شود. حکومت اسلامی همه‌ی نیروهایش را برای مهار کردن این گردهمایی به کار گرفته است. باز هم این بچه‌های داخل فیلم و عکس و خبر و صدا فرستاده‌اند؛ همراه با صدای بگیر و ببند و بکش و بزن و خفه‌اش کن و از این حرف‌های حاکمیت...

پرزیدنت اوباما هم در کاخ سفید و در حضور خانم مرکل صدراعظم آلمان گفت که من برای مرگ آقای مایکل جکسون متأسفم، ولی امروز می‌خواهم در مورد ایران حرف بزنم؛ همین دیروز/۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی!

۲۹ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی/هشتم تیرماه ۱۳۸۸ [روز شانزدهم]

یک جنگ بانمک دیگر هم راه افتاده و آن هک کردن سایت‌های خبری حکومتی است، از سوی همین جوانان زیر سی و چهل سال. تازه «اف. بی. آی.» هم کلی از سرورهای حکومتی را قفل کرده؛ البته بی‌اجازه و بدون اطلاع.

راستی من این روزها دلم برای آنانی می‌سوزد که می‌خواستند تابستانی بروند ایران «وکانس» و پز بدهند و نمی‌توانند. چه جنابیتی کرده‌اند این جوانان لوس و بیمزه که «عیش» این خارج کشوری‌ها را «منغص» کرده‌اند.

این تکه را دوست نازنینی از تهران فرستاد که:

«تهران این شب‌ها واقعا دیدنی است. در فاصله‌ی چند کیلومتر چندین بار جلو ماشین‌ها را می‌گیرند و می‌گردند. مردم هر شب روی دیوارها شعار می‌نویسند و صبح زود شهرداری یا سازمان‌های حکومتی دیگر آنها را پاک می‌کنند. خیلی جالب است. «الله اکبر» گوها آنچنان خشمگینند که همین روزهاست که بنیاد نظام را به باد بدهند.»
کمی هم از مادر عروس بشنوید:

ملایی از کشور مصر به نام «جمال البناء» همین روزها فتوا داده است که دخترها و پسرهای ازدواج نکرده، می‌توانند در مجامع عمومی همدیگر را ماچ کنند. این بابای فتوا دهنده از بزرگان «الازهر» و رئیس بخش فتوای این دانشگاه است. حالا رئیس سابق همین بخش فتوای دولتی دانشگاه الازهر به آن بابای قبلی اعتراض کرده که این فتوا سبب گسترش فحشا خواهد شد. مفتی اصلی یا همان «جمال البناء» هم در پاسخ، افاضه کرده که این گناه‌ها کوچکند و از این سری حرف‌های کلیشه‌ای/حوزه‌ای/اسلامی.

جالب این که چندی پیش یکی دیگر از همین علما دکتر «عزت عطیه» استاد و رئیس بخش حدیث در دانشگاه الازهر گفته بود که برای جلوگیری از خلوت یک زن و یک مرد نامحرم در محل کار «زن» می‌تواند به همکار مردش شیر بدهد، تا باهم محرم شوند.»

انگار آن بابای همکار که پستان زن همکارش را به دندان گرفته، ول کن معامله می‌شود و تا ترتیبش را نداده، ول می‌کند؟! راستی «اسلام ناب محمدی» اینگونه «آپ دیت» می‌شود؟!

داستان دارد کش پیدا می‌کند. آخوندهای «مید این انگلند» آنقدر روشن زیاد شده که حالا دارند برای اربابشان شاخ و شانه می‌کشند. شنبه [۲۷ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی] نه تا از پرسنل سفارت انگلستان را بازداشت کردند. چند روز پیش هم دو تا از پرسنل سفارت انگلستان را از ایران اخراج کرده بودند. تلویزیون فارسی «بی. بی. سی.» هم همچنان آنهایی را که خبرنگار و گزارشگر و تحلیلگر و چند تا نقطه‌ی اصلاح‌گرا می‌نامد، به صحنه می‌آورد، تا قایم باشکبازی‌اش را با حکومت اسلامی ادامه دهد. عکس وزیر خارجه‌ی انگلستان واقعا دیدنی است. انگار می‌خواهد بچه‌ی ناخلفش را ادب کند.

ای بابا! این بازی‌ها کلی اسباب خنده است؛ اگر تغییر نظام اسلامی با مرگ و میر همراه نبود، می‌شد کلی خندید ها؛ حیف! در ضمن این دو تا کاندیدای از دور خارج شده، مهدی کروبی و میرحسین موسوی مرتب از ابطال انتخابات و برگزاری دوباره‌ی انتخابات حرف می‌زنند، هر دوشان هم می‌گویند که این، تنها راه «حفظ نظام مقدس اسلامی» است؛ خلاصه محشر کبرایی است که بیا و ببین!

توده‌ایها و ملی/منقلی‌ها هم برای گرفتن سهم بیشتری از قدرت در درون کشور آن دخترک ندا را به کشتن دادند، چون تا حالا سهمشان را نگرفته‌اند و احتمال از دست رفتن کل «سرمایه» می‌رود؛ شاید هم بخواهند یک «ندا»ی دیگر علم کنند و شور حسینی تازه‌ی راه بیانازند و بعد اندر پس آن جاهای «خلوت» به گفته‌ی حافظ، کارهایی آنچنانی بکنند و بقیه‌ی قضایا...

حکومت اسلامی سال‌هاست تو راهروهای کنگره و پشت در دفاتر دولتمردان امریکایی و اروپایی می‌دود. این دولتمردان هم خوب بلدند، حتی علیرغم جنایات حکومت اسلامی، راه را برای معامله و مماشات باز بگذارند؛ البته همراه با دریافت هدایایی آنچنانی از قالیچه‌های ابریشمین و خاویارهای اعلا و اسکناس‌های پشت سبز...

حالا خیلی جالبتر شده است... دوتا از سردسته‌های این لابیست‌های حکومت اسلامی در امریکا، تریتا پارسی و هوشنگ امیراحمدی، عذرشان خواسته شده است. دیگر جایی پیدایشان نیست. روزهای اول پس از کودتا کلی تو «سی. ان. ان.» اظهار فضل در وصف ثبات حکومت اسلامی می‌کردند؛ جالب است، نه؟!

۳۰ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی/نهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز هفدهم]

از همه‌ی این جریان‌ها حتی از فتوای کمی آخوندهای دانشگاه الازهر، جالب‌تر این رئیس‌جمهوری فرانسه است که همین وسط‌ها گیر داده است به زن‌های برقع دار روبسته‌ی مسلمان.

کاتال سه‌ی فرانسه در برنامه‌ای نشان داده است که چگونه پلیس فرانسه زنان برقع دار را دستگیر می‌کند، برقعشان را برمی‌دارد، جین تنشان می‌کند، یک کاپشن هم روش. بعد هم ماتیک به لبشان می‌مالد و از کلانتری می‌فرستدشان بیرون؛ البته با انگشت‌نگاری و آغاز مراحل تنظیم کارت شناسایی؛ چون تا پیش از این، این زن‌ها اجازه نداشته‌اند عکس بگیرند و اجازه نداشته‌اند هویت داشته باشند؛ ولی پول ادارات اجتماعی فرانسه را شوهران و پدرانشان حسابی می‌چاپیده‌اند.

حکومت اسلامی برای این حجاب‌زدایی کلی اشک تمساح ریخته و دری‌وری بار دولتمردان فرانسوی کرده است. حالا در فرانسه زن‌های چادری سفارت حکومت اسلامی جرات نمی‌کنند با آن قیافه‌های انترشان تو شانزه لیزه آفتابی شوند و حال همه را بگیرند.

شاهد از غیب رسید. بیخود که نمی‌گویم اداهای این «سیزی فروش‌ها» برای حفظ همان حکومت اسلامی است. یک چشمه‌اش این است:

«اینجانب [یعنی میرحسین موسوی] ضمن تشکر مجدد از اعتراضات مسالمت‌آمیز شما هموطنان خارج از کشور که انعکاس وسیعی در جهان داشت، از شما می‌خواهم که با استفاده از کلیه‌ی راهکارهای قانونی و وفاداری به «نظام مقدس جمهوری اسلامی» صدای اعتراض خود را در تقابل گسترده‌ی انتخابات به گوش مسئولین کشور برسانید!

«من کاملاً بر این نکته واقفم که خواسته‌ی مشروع و برحق شما هیچ ارتباطی با فعالیت گروه‌هایی که معتقد به «نظام مقدس جمهوری اسلامی» ایران نیستند، ندارد. برشماست که صفوف خود را از آنان جدا کرده و اجازه‌ی سوءاستفاده از موقعیت کنونی را به آنان ندهید!»^۴

4 - میرحسین موسوی سوم تیرماه ۱۳۸۸

حالا پیدا کنید آنانی را که در این بین به «نظام مقدس جمهوری اسلامی» این بابا اعتقادی ندارند و خواسته‌اند از «میرحسین» بیچاره به عنوان آچار فرانسه استفاده کنند!

پیش از این نوشتیم که این توده‌ایها و معتقدین به حکومت اسلامی تو تظاهرات یقه‌ی هر که را که «موسوی موسوی» نمی‌کند، می‌گیرند؛ نوشته بودم آن شعر بامزه‌ی هادی خرسندی را؛ یادتان هست؟
رفتم تظاهراتی/تظاهرات صاحب داشت
شعارهایی که بودش/مسئول انتخاب داشت
آقای صف نگه دار/ کارش یه جور حساب داشت...
«مرگ بر خامنه‌ای» (نگین، مریضه طفلکی!!)
(میخواهی بگی، برو خونه، تنها بگو یواشکی!!)
خب، حالا صاحبش پیدا شده و مدعی است دیگر...

دولتهای غربی اگر بتوانند چشمشان را بر همه چیز می‌بندند و با همان نظام کودتایی و سرکوبگر آنجانی، مماشاتشان را از سر می‌گیرند. حالا که گفته است که مماشاتشان کمرنگ شده است؟!!

همین امروز پس از این که شورای نگهبان و این سیستم‌های مافیایی حکومتی، درستی انتخابات را تأیید کردند [هاهاها] خانم کلینتون وزیر خارجه‌ی امریکا پابره‌نه دوید وسط که بعله... این مساله، یک مساله‌ی داخلی است.

لایذ حالا مطمئ هستند که حکومت از این بازی که خودش راه انداخته، موفق بیرون می‌آید و زورش به مردم می‌چربد. به نظرم تنها حضور بیشتر و دائمی در صحنه است که معادلات را به هم می‌زند.

حکومت اسلامی این روزها یک ترفند تازه هم یاد گرفته و آن این که افرادش را مامور کرده، با پوشیدن لباس سبز، مردم را به جاهایی خلوت بکشانند و اگر شد دستگیرشان کنند؛ حتی با ظاهری «مردمی» و مثلا موهایی ژل زده و تی‌شرت‌های آستین کوتاه...

و خب خیلی‌ها را اینطوری گرفته‌اند و حالا بچه‌ها دارند ضد این ترفند را می‌زنند که ای مردم به ناشناس‌ها اعتماد نکنید، با هر قیافه‌ای و اگر چنین دعوتی از شما شد، داد و فریاد راه بیاندازید و خلاصه دم به تله ندهید!

5 - کلینتون: حکومت ایران با «شکاف در مشروعیت» مواجه است/بی بی سی

یکی از دختران دستگیر شده در تاریخ ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ را اینگونه فریب داده و با خود برده اند!

خاک بر سرشان با این همه ذکاوت شیطانیشان!

این تکه را جوانی در درون کشور نوشته:

گور پدرش که شورای نگهبان [انتخابات] را تأیید کرد یا نکرد. ما خوب می‌دانستیم قرار نیست هیچ شورایی تو این حکومت، پشیمان باشد. نمی‌دانستیم می‌دانستیم و رفتیم تو خیابان‌ها؛ می‌دانستیم و کتک خوردیم؛ می‌دانستیم و مردیم. دیگر دیر است برای پا پس زدن. اگر کوتاه بیایم خدا می‌داند چه بلایی می‌آورد سر موسوی، زندانی‌ها، روشنفکرها.

بعد از این می‌کشند بی‌آنکه بفهمیم، زندانی می‌کنند، بی‌آنکه بشنویم. دست بردارید از این جمله‌ی خسته و غمگین. «دیگر تمام شد!»

برای من خرداد تمام نمی‌شود. این روزها و این خیابان‌ها تمام نمیشوند. من یادم نمی‌رود. من تا آخر دنیا یادم نمی‌رود. ما را به وسعت تمام ولیعصر، به وسعت تمام تهران، این همه سبز، این همه امیدوار. من تا آخر دنیا فریاد «ندا نترس!» را یادم نمی‌رود. فریاد آدمهایی که باور نمی‌کردند یکی جلو چشمشان، این همه بیهوده بمیرد، تمام شود.

من تا آخر دنیا یادم نمی‌رود جلو چشم‌های ترسیده و نگرانم یکی را بیاندازند روی آسفالت خیابان، یکی را با خودشان ببرند و ما، همه‌ی ما، حتی توان فریاد زدن و گریستن نداشته باشیم. من یادم نمی‌رود خیابان‌ها را این همه وحشت‌زده؛ یادم نمی‌رود ما را این همه بی‌پناه، این همه بی‌دفاع، این همه حتی از ترس فریاد نزده. بعد از این خردادهای آبیستن اتفاق‌های بزرگند؛ بعد از این سال‌ها هر روزش خرداد است!

البته طفلک هنوز از خواب بیدار نشده که متوجه شود این «آش» را کلیت حکومت اسلامی برایشان پخته است؛ ولی اشکالی ندارد؛ بچه است، بزرگ که شد، می‌فهمند. البته زمان زیادی تا بزرگ شدن ندارد. همین روزهاست که بزرگ شود و پشت کند به همه‌ی حکومتی‌ها!

صبر کنید؛ کمی صبر کنید!

این هم جالب است. آخر برای ساکت کردن مردم، حکومتیان

گفته‌اند که ده در صد رایها را بازشماری می‌کنند، آن‌هم در تلویزیون!

در میان عکس‌هایی که در خبرگزاری رسمی دولت از

بازشماری آرا منتشر شده، چند نکته‌ی جدی وجود دارد:

۱- اینکه صندوق رای شورای شهر در میان صندوق‌های رای ریاست جمهوری چه می‌کند؟

۲ - چرا رای‌ها اینقدر نو هستند و هیچکدام تا نخورده‌اند؟ مگر هنگام رای دادن ما برگه‌های رای را تا نکرده‌ایم؟

۳ - تمام «محمود احمدی نژادها» با یک خط نوشته شده‌اند!^۶

ظاهر این قصه سر دراز دارد. ببینیم چه می‌شود؟!

مگر تمام می‌شود؟ تازه این «هشدار جالب انگلستان برای مسافرت اتباع کشورش به ایران» کلی خواندنی است.

خبرگزاری فارس نوشته است که وزارت خارجه‌ی انگلیس اخیراً (۱۶ اسفند ۱۳۸۷) در تارنمای خود در بخش مربوط به توصیه‌ها و هشدارهای مسافرت به ایران بازنگری [کرده] و مطالب جدیدی را درج کرده است. به گزارش خبرگزاری فارس، در بخشی از این هشدارها آمده است که قرار است انتخابات ریاست جمهوری در ایران در ژوئن ۲۰۰۹ برگزار شود، با توجه به نزدیکی زمان مزبور لازم است اتباع انگلیس اقدامات احتیاطی و پیشگیرانه‌ی بیشتری اتخاذ و سطح بالاتری از هشیاری امنیتی را در اماکن عمومی شهرهای اصلی رعایت کنند؛ چرا که امکان برگزاری تظاهرات، ناگهانی و احتمالاً خشونت‌آمیز به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش خواهد یافت؛ لازم است شهروندان انگلیسی گزارشات خبری را دنبال و نسبت به تحولات محلی و منطقه که می‌توانند منجر به شورش‌های عمومی شوند، هشیار باشند.

فارس نیز افزوده است که مطالب فوق که در قالبی هشدارگونه تهیه شده، میزان آشنایی دستگاه دیپلماسی دولت انگلیس را با روند تحولات جمهوری اسلامی ایران به نمایش می‌گذارد؛ در حالی که در طول ۳۰ سال پس از انقلاب اسلامی، انتخابات متعددی در کشور برگزار شده و هیچگاه جامعه‌ی ایران در جریان انتخابات، شاهد تظاهرات خشونت‌آمیز نبوده است؛ [حالا] دیپلمات‌های کارکشته‌ی انگلیسی به شهروندان خود هشدار می‌دهند که امکان چنین تظاهراتی به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش خواهد یافت...

یعنی می‌خواهد بگوید که انگلیسی‌ها بهتر از مشاوران حکومت اسلامی از میزان نارضایتی‌های مردم خبر دارند؛ و اااااااااا!؟

در وبلاگی همین دیروز نوشتند:

اولش مردم راضی بودند به عوض شدن رئیس جمهوری؛ با امید به عوض شدن شرایط رفقایم رای دادیم. بعد از آن تقلب عجولانه و تیریک عجولانه‌تر رهبر، مردم خیلی محترمانه گفتند:

^۶ - گاف بزرگ خبرگزاری دولت در نمایش باز شماری آر/تحریریه‌ی خاموش

«ما قبول نداریم، آرا باید بازشماری شوند!»
هنوز راضی بودیم، رهبر باشد، تشخیص مصلحت باشد، شورای
نگهبان باشد، به جهنم؛ حتی آن قانون اساسی کوفتی با هزار اشکال
سرچاش باشد. فقط احمدی نژاد نباشد... اما...»^۷
و اینگونه است که راه باز می‌شود...

یکم ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی/دهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز هجدهم]

امروز ایران نسبتاً آرام بود. خیر اصلی فقط این بود که موسوی
و کروبی و روحانیان مبارز و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بهزاد
نبوی اعلام کرده‌اند که دولت احمدی‌نژاد را به رسمیت نمی‌شناسند. پس از
این شورای مصلحت نظام و یا نگهبان انقلاب اسلامی اعلام کرد که
انتخابات درست است. بعد هم کلی نوشته به سایت‌ها سرازیر شد. می‌بینم
که مردم یواش یواش دارند از همین اصلاحاتچی‌ها هم ناامید می‌شوند؛
هرچند موسوی گفته است که مردم باید در صحنه بمانند و امیدشان را از
دست ندهند!

البته شعارهای شبانه و شعارنویسی روی دیوارها همچنان ادامه
دارد. احمدی‌نژاد هم سفرش را به لیبی لغو کرد و...
گفتند چون خیلی کار دارد، سفرش را لغو می‌کند. آخوند یزدی
هم گفت که دفعه‌ی دیگر صلاحیت موسوی را برای رئیس جمهور شدن
تائید نمی‌کند. فعلاً جنگ اینترنتی و خبری خیلی داغ است.
یکی از این جوان‌های متوهم داخل کشور جایی نوشت:

از کجا به کجا رسیدیم؛ نماز جمعه نرفته بودیم که رفتیم؛ به
خطبه‌های آقا با دقت گوش نداده بودیم و «هیس هیس» نکرده بودیم که
دادیم و کردیم؛ سر پشت بام الله اکبر نگفته بودیم که گفتیم؛ تو قرآن و
احادیث دنبال «فکت» نگشته بودیم که گشتیم؛ در مراسم سالگرد شهدای
هفتم تیر شرکت نکرده بودیم که کردیم؛ از کنار پسر بهشتی ایستادن
احساس دلگرمی نکرده بودیم که کردیم؛ با شعار «بهشتی، کجایی،
موسوی تنها شده» شُرُشُر اشک نریخته بودیم که ریختیم؛ از وسط دو هزار
نفر آدم به خون تشنه، با اعتماد به نفس و نگاه عاقل اندر سقیه رد نشده
بودیم که شدیم؛ با حرف‌های موسوی تبریزی و هادی غفاری حال نکرده
بودیم که کردیم؛ نخست وزیر سابق جمهوری اسلامی همه چیز و همه

⁷ - وبلاگ علی طیب زاده

کسمان نشده بود که شد. هاشمی رفسنجانی ناجی و آخرین امیدمان نبود که شد. برای زندانبانان دیروز و زندانیان امروز دل نسوزانده بودیم که سوزانندیم ... خدا آخر و عاقبتمان را به خیر کند!^۸
جانمی جان... به این می‌گویند یواش یواش بزرگ شدن!
راستی تازگی‌ها می‌گویند «دموکراسی رای دادن نیست،
دموکراسی، شمردن درست رایهاست!»
ضرب المثلی تازه، محصول شرایط فعلی!

متولدین دهه‌ی شصت؛ نسلی که ما هستیم

نسل ما، متولد شلوغ‌ترین دوره از تاریخ ایران بود، دوره‌ی ناآرامی‌هایی که می‌رفت تا حکومت بعدی را به حکومت قبلی تحمیل کند؛ نسلی که در بلوای جنگ بدنیا آمد و صدای گریه‌اش در هیاهوی تیر و رگبار گم شد؛ در میان انبوه عکس شهدا و کاروان پیکرهای نیمه‌تمام مفقودالاینها قد کشید و چندان دیده نشد؛ نسل شیرخشک‌های کوپنی؛ نسل تحریم‌ها و تبعیض‌ها؛ نسل قلک‌های پول توجیبی برای بچه‌های جبهه؛ نسل بادبادک‌های کاغذی؛ نسل اجبار مقنعه از شش سالگی؛ نسل کتاب تاریخ‌های تحریفی و نصاب ناگزیر چهارصد صفحه‌ای امام؛ نسلی که عادت کرده بود به دم نزدن از تناقض‌های خانه و مدرسه؛ نسل چوب دوسرنسوزی که بیست و دو بهمن‌ها با مدرسه به تظاهرات می‌رفت و تشویق می‌شد و عصر همان روز تحقیر و توبیخ می‌شد؛ به جرم آستین‌های کوتاه و موهای وحشی بی‌طاقت زیر روسری و شال‌ها!

نسلی که ما بودیم؛ نسل کم توقعی بود که اگر به موی سرش، به روسری و پوشش‌اش، به دورهمی‌های هرازگاهی ایراد نمی‌گرفتند، می‌رفت که نسل سربه راهی بماند؛ نسلی که چیز زیادی نمی‌خواست؛ داشت عادت می‌کرد به آن همه محدودیت که تنها مهم، کم و زیادش بود؛ دلش به حاشیه‌ها گرم بود؛ به هرازگاهی تئاتر شهر رفتن، کتاب‌های ممنوع را از دست و بال دست‌فروشها درو کردن؛ و این میانه فیلم به زبان اصلی دیدن و تحلیل‌های تخمی غیرکارشناسانه؛ نسلی که در به در پیتزای پیرونی می‌خورد و سپس تا آخر شب در گودو اظهارات روشنفکرانه‌اش را لایست می‌کرد و بلند بلند فروغ و شاملو می‌خواند؛ نسل بی‌آوازه‌ای که می‌رفت تا همین چند وقت پیش، تمام موجودیتش به شش و هشت‌های

⁸ - از کجا به کجا رسیدیم/وبلاگ <http://5pesar.wordpress.com/2009/07/01>

پراکنده در ضیافت‌ها و میهمانی‌های بی‌خنده و دود محدود شود؛ به دلخوشی‌های زودگذر که اگر آن هم نمی‌بود، هیچ چیز دیگری هم نبود؛ نسلی که رضا داده بود به تقدیرش؛ بر زاده شدن در مختصات محدودیت و با این حال می‌بالیید به تاریخ کهنش و متعصب بود بر ذره ذره از خاکش. نسل ما هرچند سرکش، اما انتظار کمی داشت؛ نه پول نفت را خواسته بود و نه ادعای جاه و مقام؛ نه هیچ چیز دیگر؛ فقط خواسته بود که رئیس جمهوری‌اش را خودش انتخاب کند و این درخواست نه خلاف شرعی بود که بارها به استناد همان محکوممان کرده بودند، و نه خلاف قانونی که از آن دم می‌زدند و ما آنرا نمی‌دیدیم. حالا همان نسلی که دست پرورده‌ی انقلاب بود، خس و خاشاک افتخارآفرینی است که آمده تا بغض سی ساله‌ی سرزمینش را بشکند؛ این نسل، همان اغتشاشگر نجیبی است که می‌خواهد داد مظلومیت مردمانش را بازستاند؛ نسل فرزندان انقلاب که چشم و گوش باز کرده و ترسش ریخته است؛ همان نسلی که تا پیش از ۲۲ خرداد در خود نمی‌دید رو در رویشان بایستند؛ آنهم با دست خالی؛ و تنها سلاحش فریاد الله اکبری باشد که آن را هم تاب نیاوردند!

نسل ما زنده است؛ نه به آرمان؛ نه به کمال‌گرایی؛ که زنده است به توشه‌ای که هیچ چیز توان بازستاندنش را ندارد؛ نسلی که اخبار رسانش نه «بی. بی. سی.» فارسی است و نه ضرغامی؛ که این نسل خودش رسانه است!

این نسل من استغ نسل ماست؛ نسلی که دیگر خاموش نخواهد شد و پیوسته خود را تکرار خواهد کرد.^۹

بنازم به تو ای نسل نازنین؛ دیدید گفتم؛ می‌بالد و می‌شکفت؛ فقط کوران نمی‌بینند و کران نمی‌شنوند؛ آخ عزیزان من...

دیگر این که در همسایگی ما، در دیگر کشورهای خاورمیانه نیز جریان زندگی می‌خواهد به روز [آپ دیت] شود؛ حالا بگیر اندک اندک و در سایه؛ و بسایتی هنری نوشته است:

فیلمی که به اکران درآمد «مناحی» نام داشت و در «مرکز فرهنگ‌ی ملک فهد» به نمایش درآمد؛ اما جمعی از مسلمانان افراطی عربستان با حضور در این مرکز فرهنگی تلاش کردند مانع نمایش این فیلم شوند. فیلم مناحی، یک فیلم کم‌دی است که داستان مشکلات مردی بدوی در شهر را بیان می‌کند و پیشتر در شهرهای دیگر عربستان که فضای آنها کمتر مذهبی است، بطور خصوصی به نمایش درآمده بود.

^۹ - متولدین دهه‌ی شصت، نسلی که ما هستیم، وبلاگ آنتی تابو

در عربستان سعودی نمایش فیلم در سینما در دهه‌ی ۷۰ میلادی ممنوع اعلام شد که در پی شدت گرفتن فعالیت‌های ساختمانی و توسعه‌ی اقتصادی به اتکای درآمد نفت، رهبران مذهبی این کشور، نگران از آلوده شدن مردم عربستان به عناصر خارجی، اقداماتی را انجام دادند که به تعطیلی کلیه‌ی سینماهای این کشور منجر شد.

گرچه در اکران‌های اخیر تنها ورود مردان و کودکان [از جمله دختران زیر دهسال] به سینما مجاز بود، اما معترضان در مرکز فرهنگی ملک فهد تماشای فیلم را عملی گناه آلود خواندند. کارگردان این فیلم هم که یک تبعه‌ی عربستان سعودی است، می‌گوید علیه جان او تهدیدهایی صورت گرفته است. این درحالی است که فیلم «مناحی» توسط شرکتی تهیه شده که به شاهزاده ولید بن طلال، میلیاردر سعودی تعلق دارد و همزمان در شهرهای دیگر عربستان از جمله جده هم به نمایش درآمده، اما مقررات اسلامی در ریاض به شیوه‌ی سختگیرانه‌تری اجرا می‌شود.

ولید بن طلال از بستگان نزدیک ملک عبدالله است و مجله‌ی اقتصادی فوربس، نام او را به عنوان سیزدهمین فرد ثروتمند جهان منتشر کرده است. با وجود تمام محدودیت‌هایی که در اکران این فیلم [روزانه در دو سانس] به اجرا گذاشته شد، این اقدام، جسورانه قلمداد می‌شود؛ اکران عمومی اولین فیلم پس از سی سال را می‌توان همگام با روندی قلمداد کرد که پس از رسیدن ملک عبدالله به قدرت در سال ۲۰۰۵ در عربستان رخ داد و هدف آن بازتر کردن نسبی فضای فرهنگی این کشور بود.

اما این اقدام باعث خشم محافظه کاران شده که برخی از آنها افرادی چون ولید بن طلال را «به اندازه‌ی قاچاقچیان مواد مخدر خطرناک» توصیف کرده‌اند، زیرا آنها در کانال‌های تلویزیونی خود فیلم سینمایی به نمایش می‌گذارند. با این حال به نظر می‌رسد اقدامی این چنینی مورد حمایت حکومت عربستان است. سال گذشته عربستان در شهر دمام، میزبان اولین جشنواره‌ی سینمایی خود بود که حضور وزیر اطلاعات عربستان در این جشنواره به عنوان نشانه‌ی حمایت حکومت تعبیر شد.^{۱۰} خبر جالبی است. شاید این منطقه‌ی نفرین شده دارد پوست می‌ترکاند؛ پیش از این از «آپ دیت شدن اسلام» در مصر نوشته بودم و حالا از کشور نفرین شده‌ی عربستان سعودی...

¹⁰ - از وبلاگ بشارت فیلم، سال ۱۳۸۸

۲ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی/یازدهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز نوزدهم]

امروز به گفته‌ی شبکه‌ی العربیه، چند وکیل و حقوقدان مصری از جمله «ممدوح اسماعیل» درخواست کرده‌اند احمدی‌نژاد تحت پیگرد قانونی قرار گیرد؛ به دلیل توهین به صحابه‌ی پیغمبر هنگام سخنرانی‌های انتخاباتی‌اش؛ تازه خواسته‌اند حضورش در «شرم‌الشیخ» کنسل شود. همچنین سفر احمدی‌نژاد برای شرکت در اجلاس‌هی اتحادیه‌ی افریقا در شهر ساحلی «سرت» هم کنسل شد. غیر از دلایل خودشان، یک دیپلمات افریقایی گفته است که بیم آن می‌رفت که این دعوت، خشم حضار اروپایی را برانگیزد؛ آنها به شدت به وضعیت موجود فعلی ایران که باعث انتخاب مجدد احمدی‌نژاد شده، معترضند!

تازه همزمان با لغو سفر احمدی‌نژاد به لیبی و شرم‌الشیخ، سفر سلطان قابوس پادشاه عمان نیز به ایران لغو شد! اعتراض‌های شبانه بر بام خانه‌ها از ساعت ده شب تا یازده شب همچنان و پرقت ادامه دارد. شعارهای «الله اکبر» و مرگ بر دیکتاتور خیلی جاها شده است «مرگ بر خامنه‌ای» نیروهای گارد ویژه، سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصی‌ها سوار بر موتور سیکلت، ساعاتی پیش از شروع فریادها در سطح کوچه و محلات، نمایش قدرت و وحشت برپا می‌کنند. نیروهای پیاده‌ی آنها هم ضمن تخریب اموال مردم، به درب منازلی که صدای «الله اکبر» و شعار مرگ بر دیکتاتور می‌دهند، با باتوم می‌کوبند، همچنین به منازل مردم سنگ پرتاب می‌کنند که این سنگ‌ها گاه پنجره‌های خانه‌ها را می‌شکنند.

جالب این که نمایندگان مجلس اسلامی هم این بابا احمدی‌نژاد را مسخره می‌کنند. سر ناهار یکی از نمایندگان مجلس اسلامی با صدایی بلند که بقیه هم بشنوند، به دیگری گفته بود:

سیبزمینی امروز، از آن سیبزمینی‌ها نیستش ها!
که همه می‌زنند زیر خنده؛ همه داستان پخش سیبزمینی مجانی انتخاباتی احمدی‌نژاد را یادشان بود!

رابرت گیبس سخنگوی کاخ سفید آمریکا هم، همین امروز یا دیشب ادعای فرماندهی نیروی انتظامی آخوندها مبنی بر اینکه «قتل ندا آقا سلطان سناریو بوده» را «بهت آور» دانسته است.

اسماعیل احمدی مقدم، فرماندهی نیروی انتظامی روز چهارشنبه در گفتگو با خبرنگاران، قتل «ندا آقا سلطان» را یک سناریوی از پیش

تعیین شده دانست و گفت: «آرش حجازی یکی از شاهدان این ماجرا که در این پرونده نقش داشته و اقدام به سمپاشی علیه نظام کرده، فراری است و وزارت اطلاعات در پی دستگیری این فرد است!

داستان «کودتا» دارد روز به روز جالبتر می‌شود.

تازه به گزارش پایگاه خبررسانی «عبرت» یک خبرنگار شیرازی فاش کرد که در جریان بازدید سرزده‌ی امروز چهارشنبه دهم تیر ماه [دیروز] آقای رضا زاده استاندار فارس و آیت الله ایمانی امام جمعه‌ی شیراز و خبرنگاران روزنامه‌های محلی شیراز از عملیات احداث ساختمان کتابخانه‌ی مرکزی شیراز که در چهار راه حافظیه‌ی این شهر قرار دارد، چهار صندوق رای در ساختمان نیمه‌کاره‌ی کتابخانه کشف شد. به گزارش محمدرضا نسب عبدالله‌ی روزنامه نگار در شیراز، عضو انجمن صنفی روزنامه نگاران ایران، استاندار فارس پس از مواجه شدن خبرنگاران با این صندوق‌ها از آنها خواست که به این موضوع در رسانه‌ها اشاره ای نکنند!

حکومت این وسط یک طرفد دیگر زد و گفت که قرار است ده درصد رای‌ها شمرده شوند. بعد کلی رای نو و تانکرده را آوردند تو تلویزیون و مثلا شمرده؛ روی برگه‌های رای هم با یک خط نوشتند «دکتر احمدی نژاد» حالا نقش درآمده؛ گفتم که روز به روز قضیه جالبتر می‌شود!

در وبلاگ اعتراض ما [البته به طنز و از قول مسئولین] در رابطه با شمرده ده درصد صندوق‌های رای و این که رای‌های نو و تانکرده را در آن صندوق‌ها ریخته و باصطلاح در سیمای اسلامی شمرده، نوشته‌اند:

من نمی‌دونم چرا تو این چند روز هی میگن تقلب شده؛ چی چی رو تقلب شده برادر من؛ مدرک داری بیبا نشون بده؛ دیدی که تو صدا و سیما هم مستقیم نشون داد همش به اسم دکتر [احمدی نژاد] بود؛ حالا میگن چرا برگه‌ها تا نشده بود؛ حتما میخواین ۵۰ هزار نفرم بذاریم بیان واستون برگه تا کنن؛ خجالت بکشین دیگه؛ دروغگو شماین؛ میگن اونروز تو راهپیمایمون پنج میلیون نفر تو میدون آزادی بودن؛ اون روز من خودم میدون آزادی رفتم؛ فقط چند تا از این سی دی فروشا نشسته بودن یه آتیشی هم روشن کرده بودن، هی دودشو میدادن تو چشاشون؛ اتفاقا سندش هم موجوده، چون خودم یه نسخه‌ی اصل «اخراجیهای دو» رو ازشون

خریدم.^{۱۱} دارد از فیلم «اخراجی‌ها»ی حسین شریعتمداری شکنجه‌گر حرف میزند؛ طفلک!

وبلاگ لقمانعلی^{۱۲} هم در تلخ نویسی‌هایش نوشت که «دولت مهرورزی احمدی نژاد» کلی نفر استخدام کرده که رای‌ها را اطو کنند؟! میرحسین موسوی هم برای هزارمین بار بر «رهایی بخش» بودن «اسلام راستین» و ضرورت پرهیز از دخالت دادن «بیگانگان» در ماجرای که به نظرش «یک اختلاف خانوادگی» است، تأکید کرد.

رو که نیست، لابد سنگ پای حزب توده است! از آن خبرهای «ویژه» این که از دیروز «اس. ام. اس.»ها راه افتاده‌اند و همه‌ی وبسایت‌ها تو ایران باز می‌شوند و دیگر نیازی به فیلترشکن نیست؛ چون شرکت مادری که به ایران سرویس اینترنت می‌دهد، حکومت را تهدید به قطع کل سیستم اینترنت در ایران کرده که برای حکومت خیلی خطرناک است.

فشارهای بین‌المللی دارند خودی نشان می‌دهند. بعد از دستگیری پرسنل سفارت انگلستان، کشورهای عضو اتحادیه‌ی اروپا می‌خواهند «فراخواندن» سفرشان را از ایران بررسی کنند؛ درست مثل سال ۱۳۷۵ و پس از دادگاه میکونوس که البته بعدش این خاتمی بیمزه آمد و همه را ماستمالی کرد و تا حالا دوازده سال به عمر این حکومت اضافه شده است. ببینیم این ملای جادوگر این بار چه خاکی به چشمان می‌پاشد!؟

در ضمن در خبر است که نیروهای ویژه و لباس شخصی‌ها و پاسدارها و بسیجیها مدتهاست نتوانسته‌اند بخوابند. شب هم که می‌خواهند کپه‌ی مرگشان را بگذارند، صدای «الله اکبر» از روی پشت بام‌های مردم نمی‌گذارد.

خانم مرکل صدراعظم آلمان که در پارلمان آلمان صحبت می‌کرد، امروز دوم ژوئیه گفت:

به خوبی بیاد دارم قبل از فروپاشی دیوار برلین در آلمان شرقی، بسیار مهم بود که مردم در سراسر جهان بدانند که تا چه حد زندانی در زندان‌های حکومت اشتازی وجود دارد... مقامات ایران به ویژه در عصر ارتباطات مدرن باید بدانند که ما از تمامی توانمان استفاده خواهیم کرد، تا به کسانی که در جریان ناآرامی‌های اخیر در ایران دستگیر شده‌اند، این اطمینان را بدهیم که آنها را فراموش نکرده‌ایم!

¹¹ - حتماً می‌خوان ۵۰ هزار نفرم بذاریم بیان واستون برگه تا کنن؟/وبلاگ اعتراض ما

¹² - تلخنویسهای لقمانعلی/همین تاریخ امروز

خبر جالبی است. در ضمن داریوش اقبالی خواننده که لیست امضای ۸۰۰۰ نفره‌ای برای محکوم کردن خشونت در این روزها تنظیم کرده و به سازمان ملل فرستاده [من هم امضا کردم] قرار است کنسرتی از ۱۸۰ هنرمند ایرانی برای اعتراض به حکومت اسلامی راه بیاندازد. [نمیدانم چرا این برنامه برگزار نشد].

سایت اینترنتی شبکه‌ی تلویزیونی عرب زبان العالم نوشت که دفاتر این شبکه‌ی خبری در عمان، پایتخت اردن، به دستور وزارت اطلاع رسانی این کشور بسته شد. العالم همچنین از دستور دولت اردن برای بسته شدن دفاتر شبکه‌ی تلویزیونی انگلیسی زبان «پرس. تی. وی.» که آنهم متعلق به دولت جمهوری اسلامی است، خبر داد. براساس این گزارش، مقامات دولت اردن «مجوزهای» این دو شبکه‌ی تلویزیونی را لغو و فعالیت آنها در عمان را منع کردند. یک کارمند انگلیسی «پرس. تی. وی.» هم به دلیل آن چیزی که آن را پوشش ندادن درست اخبار ایران دانست، از «پرس. تی. وی.» استعفا داد و این کانال حکومت اسلامی را رسوا کرد.

۳ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی/دوازدهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز بیستم]

یواش یواش دارد فاصله‌ی بین خواستهای جوانان و زنان ایرانی با این بابا «میرحسین موسوی» نمایان‌تر می‌شود. موسوی از ایرانیان خواسته که از این گروه‌ها اجتناب کنند، چون به نظرش «واجب الاجتناب هستند»^{۱۳}؛ سلطنت طلب‌ها، کمونیست‌ها و مجاهدین!

خود حکومت هم در داخل اعلام کرد که شلوغی‌ها زیر سر سلطنت طلب‌ها و بهایی‌ها و مجاهدین است. به نظر موسوی همه چیز باید در چارچوب همین «نظام مقدس اسلامی» حل و فصل شود، چون این جریان‌های سرنگونی طلب و برانداز «اخ» هستند.

این که کم کم «ابر و باد و مه و خورشید و فلک» آماده می‌شوند که ایرانیان به آزادی، به صلح، به امنیت اجتماعی و به رفاه دست پیدا کنند، جالب است، منتهی باید بهای آن را هم پرداخت. اینها تجربه‌ی دوران شاه را دارند و به این زودی‌ها و نمی‌دهند. از سویی محکومیت‌های جهانی سران حکومت اسلامی است و از سویی هم خواست اساسی ایرانیان که با خواست امثال موسوی و موسوی چپها ۱۸۰ درجه زاویه

¹³ - چرا موج سبز آقای موسوی «کور رنگ» است؟

دارد. من این روزها زن بارداری را می‌مانم که هر روز جنینم در زهدانم بزرگتر می‌شود و هر روز و هر روز تولدش نزدیکتر...
اما «وزیر پیشین دادگستری کانادا در نشست شورای هماهنگی سازمان‌های غیردولتی آلمان خواستار ممنوعیت سفر خارجی برای محمود احمدی‌نژاد و محاکمه‌ی وی در دیوان عالی بین‌المللی شد. وی برخورد با احمدی‌نژاد را وظیفه‌ی کشورهای دموکرات دانست. پروفیسور «ایروین کوتلر»^{۱۴} وزیر دادگستری پیشین و نماینده‌ی فعلی مجلس کانادا در جمع اعضای شورای هماهنگی سازمان‌های غیردولتی گفت: «برای جلوگیری از کشتار مردم ایران و مقابله با فرهنگ نفرتی که احمدی‌نژاد، دائماً با فراخواندن به نابودی اسرائیل رواج می‌دهد، باید به صورت جدی اقدام کرد.»

و در خبری دیگر در همین رابطه، همین امروز، زیر عنوان احتمال ممنوعیت ورود مقام‌های... [حکومت اسلامی] به کشورهای اروپایی «اتحادیه‌ی اروپا در واکنش به سرکوبی خشونت بار معترضان توسط دولت ایران و همچنین دستگیری کارمندان سفارت بریتانیا در تهران، ممنوعیت صدور روادید برای کارمندان عالی رتبه‌ی دولت ایران را بررسی می‌کند.»^{۱۵}

خبر جالب دیگر این که ممدعلیشاه فعلی [سیدعلی خامنه‌ای] پس از به توپ بستن مجلس و کشتن آزادی‌خواهان، در صدد است تا ستارخان و باقرخان نرسیده‌اند، فرار کند و برود روسیه. باور کنید، خبر موثق است و اروپا به روسیه برای این آماده‌سازی اخطار داده؛ حتی هلیکوپتری هم برای این «فرار تاریخساز صلح و آزادی» آماده کرده‌اند؛ یعنی همین روس‌های بی‌همه‌چیز، همه‌ی اسباب تمدن را در اختیار این جانی و همکارانش گذاشته‌اند. خامنه‌ای هم هر روز می‌رود و بنزین و سیستم ایمنی این هلیکوپتر را شخصاً چک می‌کند. باور نمی‌کنید؟
بعد خواهید دید!

از همه جالب‌تر این که ۲۷ کشور عضو اتحادیه‌ی اروپا^{۱۶} در بروکسل پایتخت بلژیک امروز جمعه ۱۲ تیرماه [سوم ژوئیه] در اعتراض به بازداشت کارمندان سفارت بریتانیا در تهران سفرای ایران در کشور هاشان را احضار کردند.

^{۱۴} - پیشنهاد وزیر دادگستری پیشین کانادا: محاکمه‌ی احمدی‌نژاد در دادگاه بین‌المللی/دوچپه وله

^{۱۵} - احتمال ممنوعیت ورود مقام‌های ایرانی به کشورهای اروپایی/دوچپه وله

^{۱۶} - اتحادیه اروپا سفیران ایران را در کشورهای اروپایی احضار کرد/بی بی سی

داستان روز به روز هیجان انگیزتر می‌شود. «اکونومیست» هم در شماره‌ی چهارم ژوئیه‌ی خود پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات دهم را توخالی ارزیابی کرد.^{۱۷}

بر اساس گزارش تلویزیون واشینگتن؛ سردار اسماعیل احمدی مقدم فرماندهی نیروی انتظامی امروز در حاشیه‌ی نشست تخصصی روسای پلیس راهنمایی و رانندگی ناجا اعلام کرد که در جریان اغتشاش‌ها و اعتراض‌ها به اعلام نتایج آرای انتخابات ریاست جمهوری، هزار و ۳۲ [۱۰۳۲] نفر توسط پلیس دستگیر شده‌اند.

وی افزود: در اغتشاشات اخیر ۲۰ تن کشته شدند که ماموران ناجا در بین کشته شدگان نبودند!

برای مقایسه‌ای بین دولت دهم حکومت اسلامی و دولت امیرکبیر بد نیست رفتار امیرکبیر را با مردمش بخوانیم:

سال ۱۲۶۴ قمری نخستین برنامه‌ی دولت ایران برای واکسن زدن به فرمان امیرکبیر آغاز شد. در آن برنامه، کودکان و نوجوانان ایرانی را آبله کوبی می‌کردند. اما چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیرکبیر خبر دادند که مردم از روی ناآگاهی نمی‌خواهند واکسن بزنند. به ویژه که چند تن از فالگیرها و دعانویس‌ها در شهر شایع کرده‌اند که واکسن زدن باعث راه یافتن «جن» به خونشان می‌شود. هنگامی که خبر رسید پنج نفر به علت ابتلا به بیماری آبله جان باخته‌اند، امیر بی‌درنگ فرمان داد هرکسی حاضر نشود آبله بکوبد، باید پنج تومان [پنج تومان آن زمان یعنی ۵۰۰ هزار تومان حالا] به صندوق دولت جریمه بپردازد.

او تصور می‌کرد که با این فرمان همه‌ی مردم آبله می‌کوبند؛ اما نفوذ سخن دعانویس‌ها و نادانی مردم بیش از آن بود که فرمان امیر را بپذیرند. شماری که پول کافی داشتند، پنج تومان را پرداختند و از آبله کوبی سرباز زدند. شماری دیگر هنگام مراجعه‌ی مأموران در آب انبارها پنهان شدند، یا از شهر بیرون رفتند.

روز بیست و هشتم ماه ربیع الاول [تاریخ ما هنوز تاریخ عربی بود] به امیر اطلاع دادند که در همه‌ی شهر تهران و روستاهای پیرامون آن فقط سیصد و سی نفر آبله کوبیده‌اند. در همان روز پاره دوزی را که فرزندش از بیماری آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به جسد کودک نگریست و آنگاه گفت: «ما که برای نجات بچه‌هاتان آبله کوب فرستادیم.»

¹⁷ - اکونومیست: پیروزی توخالی در انتخابات ایران/بی بی سی

پیرمرد با اندوه فراوان گفت: «حضرت امیر به من گفته‌اند که اگر بچه را آبله بکوبیم، جن زده می‌شود.» امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی، حال، گذشته از این که فرزندت را از

دست داده ای، باید پنج تومان هم جریمه بدهی!»

پیرمرد با التماس گفت: «باور کنید که هیچ ندارم.»

امیرکبیر دست در جیب خود کرد و پنج تومان به او داد و سپس

گفت: «حکم بر نمی‌گردد؛ این پنج تومان را به صندوق دولت بپرداز!»

چند دقیقه‌ی دیگر بقالی را آوردند که فرزند او نیز از آبله مرده بود. این بار امیرکبیر دیگر نتوانست تحمل کند. روی صندلی نشست و با حالی زار شروع به گریستن کرد. در آن هنگام میرزا آقاخان وارد شد. او در کمتر زمانی امیرکبیر را در حال گریستن دیده بود. علت را پرسید و ملازمان امیر گفتند که دو کودک شیرخوار پاره دوز و بقالی از بیماری آبله مرده‌اند. میرزا آقاخان با شگفتی گفت:

«عجب، من تصور می‌کردم که میرزا احمدخان، پسر امیر مرده

است که او این چنین های های می‌گرید.»

سپس به امیر نزدیک شد و گفت: «گریستن، آن هم به اینگونه

برای دو بچه‌ی شیرخوار بقال و چقال در شان شما نیست!»

امیر سر برداشت و با خشم به او نگریست؛ آنچنان که میرزا

آقاخان از ترس بر خود لرزید. امیر اشکش را پاک کرد و گفت:

«خاموش باش، تا زمانی که ما سرپرستی این ملت را بر عهده

داریم، مسئول مرگشان هم ما هستیم.»

میرزا آقاخان آهسته گفت: «ولی اینان خود در اثر جهل آبله

نکوبیده‌اند.» امیر با صدای رسا گفت: و مسئول جهلشان هم ما هستیم.

اگر ما در هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد

کنیم، دعانویس‌ها بساطشان را جمع می‌کنند. تمام ایرانی‌ها اولاد حقیقی من

هستند و من از این می‌گیرم که چرا این مردم باید اینقدر جاهل باشند که

در اثر نکوبیدن آبله بمیرند!»

البته امیرکبیر نمی‌دانست که بعدها در ایران دبستان و دبیرستان

و دانشگاه ساختند؛ اما همان دانشگاه رفته‌ها دوباره ایران را چپاندند در

چهارده قرن پیش و دوران همان شبادان، رمالها و جادوگران و اسمش را

هم گذاشتند «انقلاب شکوهمند اسلامی!»

حیف شد که این مرد به دست ناصرالدین شاه قاجار و به تحریک

آخوندها و مادر شاه، مهد علیا، در حمام فین کاشان کشته شد؛ اما واقعیت

این است که امیرکبیر هم از آن سنخ «روشنفکران»ی بود که کلی

خرابکاری بار آورد. کشتار بابی‌ها با دستور خود امیرکبیر به آن طرز فجیع انجام شد. تاریخنگاری نمی‌کنم، فقط رفرانس می‌دهم که امیرکبیر هم با همه‌ی ایران دوستی و انسان دوستی‌اش، در عداد روشنفکران و طرفداران مدرنیته نبود؛ هرچند که در این راستا ناپرهیزی‌هایی کرد و جان نازنینش را هم در همین راه از دست داد.

باید تاکید کنم که بازداشت‌ها و اعدام‌ها و شکنجه‌ها ادامه دارد. از منابع تا حالا تائید نشده شنیده‌ام که تا دیروز نه نفر را اعدام کرده‌اند. در اعتراضات شهر مشهد^{۱۸} هم دست کم سه تن کشته و بیش از ۲۰۰ تن زخمی شده‌اند. دو دانشجوی دانشگاه صنعتی بابل هم بازداشت شده‌اند.^{۱۹}

۴ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی/سیزدهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز بیست و یکم]

عجیب است. رادیو/تلویزیون «بی. بی. سی.» فارسی که داد و هوارش دنیا را برداشته بود، حالا تقریباً ساکت شده؛ دیگر از آن همه برنامه‌های ویژه در رابطه با انتخابات ایران خبری نیست. گویا سنبه‌ی حکومت اسلامی پرزور بوده؛ حالا بیشتر وقت برنامه‌ی تلویزیونی فارسی‌شان مارش پخش می‌کنند و چند خبر تکراری تایپ کرده را نشان مردم می‌دهند. پیش از این از بس باصطلاح گفتگو راه می‌انداختند؛ آن هم با این فسیل‌های دوم خردادی؛ آدم دلش آشوب می‌شد.

دوستی معتقد است که بودجه‌ی «بی. بی. سی.» را دولت اردن قطع کرده؛ به نظر او «بی. بی. سی.» از همان دوران رضا شاه هم از بودجه‌ی دولتی استفاده نمی‌کرد، تا مجبور به پاسخگویی در برابر دولت و مردم انگلستان نباشد. پای خودش! منصور امان^{۲۰} نوشت:

هیچ نمک پرورده‌ی دیگری با این میزان از حماقت و به این سرعت نمی‌توانست دیرک‌های سست مشروعیت دینی و قانونی «خیمه‌ی نظام» را آنگونه که «آیت الله خامنه‌ای» کشید، بر سر ساکنانش آوار کند... کسانی باید آنتن‌هاشان تنظیم شود که پس از بی‌پایه از آب درآمدن قول... خامنه‌ای و سوگلی‌های نظامی/امنیتی‌اش مبنی بر «جمع کردن چند ساعته»ی اعتراض‌ها و فیصله دادن به موضوع، به تدریج حرارت

18 - در اعتراضات شهر مشهد، حداقل ۳ کشته و بیش از ۲۰۰ تن مجروح و زخمی شده‌اند/آژانس خبری کوروش

19 - دو دانشجوی دیگر دانشگاه صنعتی بابل بازداشت شدند/همانجا

20 - جنگ خیر/تاریخ امروز

سوزنده‌ی زیر نشیمنگاه‌های خود را تحمل ناپذیرتر می‌یابند. نه فقط ملاحی‌ها بر نفوذ قم، بلکه دسته‌های از هم‌ریشان «اصولگرا» نیز با ناآرامی در حال جابجایی روی صندلی‌های داغ شده‌ای هستند که «نظام» به آنها تعارف کرده است!

این روزها آهنگ‌های اعتراضی خوانندگان دنیا در اعتراض به سرکوبی و کشتار در درون کشور زیاد شده؛ به ویژه آن آهنگ دل‌انگیز «اندی و دن بن جوی» به نام «با من باش» [stand by me] که کلی سرو صدا راه انداخته است. گروه «یوتو» هم در کنسرتی آهنگی خوانده‌اند؛ آهنگی که گویا بیست سال پیش برای معترضین ایرلندی خوانده بودند، حالا متن فارسی همان آهنگ را این گروه در صفحه‌ی پشت سرشان روی زمینه‌ی سبز در کنسرتشان نمایش داده‌اند؛ به نوعی همدردی با مردم ایران، و در دست کم دو کنسرت با چراغ‌های سبز...

و از همه جالب‌تر خبر تمیز کردن منطقه از طالبان است. ۴۰۰۰ تن از نیروهای ویژه‌ی امریکا وارد افغانستان شده‌اند، تا کار «طالبان و القاعده» را تمام کنند. به نظرم این کار آغاز تمیز کردن پیرامون ایران است برای «پروژه‌ی سرنگونی حکومت اسلامی»!

خبر دیگری هم بود که در لبنان یک دستگیری گسترده از سران نظام لبنان راه افتاده، به اتهام همکاری و جاسوسی برای اسرائیل، ولی در واقع دستگیر شدگان کسانی هستند که وفادار به سوریه و در نهایت ایران هستند. این هم پروژه‌ی تمیزسازی آنطرف کشور.

براساس گزارش جمعه ۲۰۰۹/۷/۳ شبکه‌ی ماهواره‌ی «العربییه»^{۲۱} سرلشکر حسن فیروزآبادی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح جمهوری اسلامی در یک اقدام کم‌سابقه، مذاکره با اتحادیه‌ی اروپا در مورد برنامه‌ی اتمی را به عذرخواهی این اتحادیه در مورد آنچه وی «انتقاد از نحوه‌ی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ایران» خواند، مشروط کرد! همچنین واشنگتن پست در گزارشی^{۲۲} در رابطه با تقلب در انتخابات و رای خوانی‌ها مقاله‌ی مفصلی دارد که چکیده‌اش این است که هفده درصد رقم عدد یکان صندوق‌ها در آمار ارائه شده از وزارت کشور هفت است، که این از نظر توزیع آماری/تصادفی کمی عجیب است. یا این‌که چهار درصد رقم یکانها پنج است... و مچ‌گیری‌های جهانی از این تقلب بامزه‌ی باند خامنه‌ای/احمدی‌نژاد!

21 - در اقدامی بی‌سابقه ارشدترین نظامی ایران خواستار عذرخواهی اتحادیه اروپا شد/آژانس خبری کورش
22 - واشینگتن پست؛ تاریخ امروز

۵ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی/چهاردهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز بیست و دوم]

در وبلاگ ملاحسنی [امروز] نوشته‌اند که آن دسته از هموطنان عزیزی که دارای تابعیت دوگانه هستند و قصد سفر به ایران را دارند... ممکن است به محض ورودتان به ایران، شما را به بهانه‌های الکی دستگیر کنند و به عبارت صحیح‌تر گروگان بگیرند... همین که پاسپورت کشوری خارجی را داشته باشید، بهترین دلیل برای گیر افتادن شماست... [دلیلش این که] دولت انگلیس مبلغ یک میلیارد پوند [معادل یک میلیارد و ششصد میلیون دلار امریکایی] را که ظاهراً در حساب مجتبی خامنه‌ای بوده، ضبط کرده... خامنه‌ای حسابی عصبانی شده...

از ما گفتن! وکانستان امسال مالید والله!
اشاره است به این که بانکی در انگستان از حساب یک میلیارد پوندی مجتبی خامنه‌ای پرده برداشت.

استاد جعفر بروایه استاد دانشگاه چمران اهواز^{۲۳} و دانشجوی مقطع دکترای دانشگاه تهران که برای شرکت در امتحانات به تهران رفته بود، هفته‌ی گذشته در تظاهرات میدان بهارستان... از ناحیه‌ی سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت و پیش از انتقال به بیمارستان درگذشت!
برای این استاد دانشگاه متأسفم، درست مثل همه‌ی قربانیان حکومت اسلامی!

موضوعی است که هی یادم می‌رود بنویسم و آن این که در انتخابات ریاست جمهوری نیکلا سرکوزی به گونه‌ای عمل شد که جریان‌های چپ کلا مات شده و تقریباً از گردونه‌ی سیاسی فرانسه بیرون فرستاده شدند. علتش این بود که تیم تبلیغی نیکلا سرکوزی توانست به ملت فرانسه نشان دهد که با این که کمونیست‌ها افراد فداکاری [!] بوده و هستند، ولی خیلی باهوش نیستند و ایده‌هاشان قدیمی است و از این حرف‌ها که ماهم در مورد سیاسی کارانمان می‌زنیم. جالب این که پس از این داستان، کمونیست‌ها در فرانسه توانستند تنها سه کرسی را در مجلس اشغال کنند. اینطور که معلوم است تعداد نه دسته و گروه کمونیست‌های فرانسه هم آب رفته و به دو دسته یا حزب رسیده است.

جالب‌تر این که همین چپ‌های فرانسه که می‌خواستند با حفظ مواضع «ضد امپریالیستی»شان به نوعی از حاکمان تهران و حکومت

²³ - از وبلاگ کرد ایرانی، پرشین بلاگ ایر/از همه چیز و از همه جا/تاریخ امروز

کودتا دفاع کنند، تریبونی برای طرح نظریاتشان نیافتند. انگار مطبوعات و مردم فرانسه هم به دلیل رفتارهای پیشین‌شان؛ مثلاً دفاع از خمینی در جریان افتضاح تاریخی سال ۵۷ ایران، دیگر وقعی به ایشان نمی‌گذارند!

نمی‌دانم چرا دولت کودتا برای راحت شدن از دست «سر جنبش سبز سیدی» این بابا میرحسین موسوی را سر به نیست نمی‌کند؟

نه این که خوشم بیاید کسی را بکشند؛ دلایلش را نمی‌دانم. شاید به نظرشان هنوز سر اعتراض‌ها در درون نظام است و اگر این سر زده شود، سر جنبش به بیرون از حاکمیت رخت خواهد کشید و کلیت نظام را زیر علامت سوال خواهد برد. پس لابد تاکیده‌های میرحسین موسوی برای «پاکسازی» صف اعتراضات خارج از کشور از گروه‌های «واجب‌الاجتناب» همین است.

جالب این که این توده‌ای‌ها و اصلاحاتی‌ها که روزهای انتخابات و هفته‌ی اول پس از انتخابات وهم برشان داشته بود که همه‌ی مردم با آنها هستند، کم کم می‌بینند که صفوفشان دارد واقعا پاکسازی می‌شود. خیر دیگر این که دیروز همزمان بیست نفر را اعدام کردند؛ برای نسق‌گیری!

این روزها همچنان اسناد تازه‌ای در رابطه با تقلب در انتخابات رو می‌شود. دنیا هم دستش را از پشت حکومت برداشته؛ دیروز کره‌ی شمالی کلی موشک اتمی آزمایش کرد^{۲۴}. چند روز پیش هم اوباما^{۲۵} گفت که ایران اتمی را تحمل نمی‌کند. دارد روز به روز جالب‌تر می‌شود.

همان روزهای اول پس از «کودتا»^{۲۶} ی ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ احمدی‌نژاد در باصطلاح جشن خیابانی پیروزی‌اش مردم معترض را «خس و خاشاک»^{۲۶} خواند. در همین زمینه کلی شعر و شعار و نوشته آفریده شد که برخی‌شان واقعا جالب بودند؛ ارادل و اوباش و مزدور خارجی و خس و خاشاک خواندن معترضین به این تقلب آشکار انتخاباتی، تاکنون گره‌ی از کودتاچیان باز نکرده است. دستگیری‌ها و اعدام‌ها هم همینطور؛ البته چون حکومت در همه‌ی این سی و اندی سال کارش تقلب بوده، باورش نمی‌شد که چون بقیه‌ی کاندیداها هم «خودی» هستند، و همراه و همکار کلیت نظام، چنین مصیبتی دامن‌گیرش شود.

تظاهرکنندگان هم با پلاکاردهایی که روی آنها نوشته‌اند «حماسه‌ی خس و خاشاک» یا «خس و خاشاک تویی، دشمن این خاک

²⁴ - امریکا به کره‌ی شمالی هشدار داد/بی بی سی

²⁵ - تاکید اوباما بر جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح اتمی/بی بی سی

²⁶ - خس و خاشاک/انتخابات ریاست جمهوری دهم جمهوری اسلامی/ویکیپدیا

تویی» به صحنه می‌آیند. طفلکی‌ها حاکمان اسلامی؛ عجب رودستی خوردندها!

یک موضوع جالب دیگر این که «اصلاحاتچی»‌ها حالا که سهمشان را نداده‌اند، مدعی شده‌اند که «جمهوریت نظام» زیر علامت سوال رفته [پا زیر سوال رفته] بیچاره‌ها؛ انگار در این سی سال جمهوری در کار بود، با این قانون اساسی‌شان بر مبنای ولایت مطلقه‌ی فقیه و «صغیر» قلمداد کردن شهروندان ایرانی...

به گزارش خبرنگار «تابناک» گزارشگر نشریه‌ی «نیوزویک» در ایران به دلیل موارد اتهامی که پس از جریانات اخیر متوجه او شده، در آستانه‌ی محاکمه قرار گرفته؛ بنا بر این گزارش «صالح نیکبخت» وکیل «مازیار بهاری» «گزارشگر و خبرنگار نیوزویک در تهران» در گفتگو با خبرنگاری فرانسه گفت: «موکل من به جرم آشوب و اقدام علیه امنیت ملی در آستانه‌ی محاکمه است». وی افزود: «بیش از این نمی‌توانم اطلاعاتی بدهم، زیرا مدعی‌العموم از پذیرش من خودداری می‌کند.»

یکی از وبلاگ نویس‌های داخل کشور می‌پرسید که چرا غربی‌ها به نقض حقوق بشر در کشورهای عربی اعتراض نمی‌کنند؟

برای این که مردم این کشورها خواهان دموکراسی و آزادی نیستند. شما هم اگر ساکت و منفعل شوید، کسی به دادتان نمی‌رسد. دولت‌های غربی بر اساس منافعشان رفتار می‌کنند. در دولت بوش خبرنگاری از خانم رایس وزیر خارجه‌ی آن دوران پرسید که چرا امریکا به نقض حقوق بشر در کشور لیبی اعتراض نمی‌کند؟

خانم رایس پاسخ داد که ما بر اساس منافع ملی‌مان عمل می‌کنیم! برای این جوان نازنین نوشتم که اگر کوتاه بیایید، سرنوشت‌تان همان خواهد بود که تا حالا بوده؛ اگر اعتراض کنید، حق‌ی برایتان به رسمیت می‌شناسند؛ وگرنه همچنان دولت‌های غربی بر اساس منافع ملی‌شان عمل خواهند کرد؛ باید بکوشید زاویه‌ی منافع ملی این دولت‌ها را عوض کنید؛ با بودنتان در صحنه...

و جوان که داریم برای ۱۸ تیرماه آماده می‌شویم!
آخ نازنینان من که هرکدامتان ممکن است پس از آن روز دیگر

نباشید!

این هم چشمه‌ای دیگر از «شکوفایی» ایران اجبارا اسلامی شده!
بعد از ظهر شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ از طریق مترو آزادی خودم را به خیابان آزادی رساندم. در داخل مترو ازدحام بقدری زیاد بود که برای بیرون آمدن حدود بیست دقیقه وقت تلف شد. یکی از خروجی‌های

مترو مسدود شده بود و مردم در پشت در مترو شعار «مرگ بر دیکتاتور» سر می‌دادند؛ تا اینکه عاقبت از مترو خارج شدم. ساعت حدودا پنج بعد از ظهر بود. خیابان‌ها مملو از نیروهای گارد و بسیجی و لباس شخصی‌ها بود. تعدادشان بسیار زیاد بود و همگی لباس‌های ضدگلوله به تن داشتند. از پیاده‌رو در کنار مردم شروع به حرکت به سمت میدان آزادی کردم. حضور مردان و زنان در کنار هم توصیف ناکردنی بود. نیروهای گارد ویژه از هر طرف و از هر جا در مقابل مردم بی‌دفاع قرار داشتند. سر تمام کوچه‌ها نیروهای انتظامی ایستاده بودند و موتور سواران بسیجی دسته دسته از خیابان آزادی می‌گذشتند و «حیدر حیدر گویان» باتوم‌های خودشان را به سمت مردم نشانه می‌گرفتند، تا مردم را بترسانند. در میان ما ماموران لباس شخصی و آدم‌فروش هم دیده می‌شدند. آنها فقط توپ و تانک به خیابان آزادی نیاورده بودند. خیابان‌های اطراف را بسته بودند، تا جمعیت به «آزادی» نرسند.

مترو هم بسته شد. مردم در خیابان‌های فرعی شعار می‌دادند و به سمت مامورین سنگ می‌پرانندند. ماموران هم به هیچکس رحم نمی‌کردند و با انواع باتوم‌ها از مردم پذیرائی می‌کردند. گاهی هم به عابرین پیاده حمله می‌کردند و آنها را با کتک و فحش رکیک به عقب می‌رانندند.

سر یکی از کوچه‌ها ایستادیم و آماده شدیم تا مبارزه کنیم. نیروی انتظامی که در پشت جمعیت ایستاده بود، از مردم خواست که فقط شعار بدهیم و دیگر سنگ نیاوریم. بدین وسیله نشان دادند که با ما هستند و کاری با مردم ندارند. لیدرها شروع به شعار دادن کردند «نیروی انتظامی تشکر، تشکر» و «مرگ بر دیکتاتور» یا «دولت خفته باد اهریمن، خوابت آشفته باد اهریمن» و «نترسید، نترسید، ما همه باهم هستیم» و شعارهایی دیگر... تا اینکه گارد زره‌پوش به سمت ما حمله کرد و مردم را به باد کتک و فحش گرفت. دوباره به سمت آزادی حرکت کردیم که متوجه شدیم سر و ته خیابان را بسته‌اند.

از خیابان‌های فرعی هم راهی نداشتیم. در همین لحظه متوجهی سربازی شدم که خود را از گارد ویژه جدا کرده، در پشت یک خودرو پلیس برای مردم دست تکان می‌داد و به ما روحیه می‌داد. دو دختری که در جلو من بودند، شعار می‌دادند که چهار نفر از مامورین گارد به آنها حمله کردند، تا باز داشتشان کنند و کتکشان بزنند که سریع خودم را به آنها رساندم و جلو گارد ایستادم، تا به دخترهای بیچاره آسیبی نرسد. چندتایی هم باتوم خوردم، اما دخترها را فراری دادم.

نیروهای گارد با دادن شوک الکتریکی مرا گرفتند. ناگهان متوجه شدم توسط هشت نفر تا دندان مسلح به دام افتاده‌ام. یکیشان گفت:
«این لیدرشونه، بیریدش تو ماشین!»

وقتی به نیروهای گارد نگاه کردم، ناخودآگاه به یاد فیلم «پلیس آهنین» افتادم با لباس‌هایی کاملاً زره‌پوش؛ مردانی که مرا دوره کرده بودند، همگی لهجه‌ی خرم‌آبادی (لری) و ترکی داشتند. از طرف دیگر می‌دانستم که بر روی ساختمان‌ها تک‌تیراندازان آماده هستند، تا به سمت افراد بخصوصی شلیک کنند. دیگر مقاومت نکردم، تا توسط تک‌تیراندازان کشته نشوم. تا ماشین راه زیادی بود و حالا من در چنگشان اسیر بودم و آنها تا جایی که می‌توانستند با باتوم‌هاشان از من پذیرائی کردند؛ اما کتک‌ها قابل تحمل بودند. به سمت ماشین رفتم؛ در یک لحظه از فرصت استفاده کردم و موبایلم را به داخل یک تاکسی که از کنارم رد می‌شد، انداختم. دخترها از تو پیاده‌رو داد می‌زدند: «ولش کنید» و نیروهای گارد را «هو» می‌کردند. یکی از گاردی‌ها گفت که من خیلی «پرو» هستم و باید بیشتر کتک بخورم. این شد که تا توی ماشین به پاهام باتوم برقی زدند. دیگر پاهام بیحس شده بودند؛ اما هنوز سرپا بودم و منتظر فرصتی تا فرار کنم. حالا دیگر دست‌انم را از پشت بسته بودند. ماشین را پر کرده بودند از جوان‌های معترض.

ما را به داخل خودرویی بردند که دورتا دورش محصور بود. آنجا هم از کتک زدن دست بر نمی‌داشتند و از لابلای میله‌ها به ما شوک و باتوم فرو می‌کردند. ماشین را روشن کردند و با اسکورت مسلح به تیربار ما را به پارکینگ اداره‌ی راهنمایی و رانندگی نزدیک به محل بردند و پشت ماشین‌ها پیاده‌مان کردند. عده‌ی زیادی را گرفته بودند و تعداد زیادی مامور مسلح بالای سرمان بودند. هرکس پیاده می‌شد، باید از تونل وحشت رد می‌شد، تا به محل مورد نظر آنها می‌رسید. پس از خوردن کتک‌های زیاد به بچه‌های دیگر رسیدیم که از ساعت دو بعد از ظهر اسیر شده و غرق خون بودند. هر کس سرش را بالا می‌گرفت، حسابی باتوم می‌خورد. دستور دادند رو به دیوار زانو بزنیم و سرمان را پائین بگیریم؛ بوی گاز اشک‌آور خفمان می‌کرد. یکی از دانشجوها که از سر و چشم و دهانش خون می‌ریخت، در کنارم نشسته بود و ناله می‌کرد. طفلی بیماری انعقاد خون داشت و هیچ جوری خونش بند نمی‌آمد.

همه درب و داغون بودیم. هنوز از خیابان‌ها صدای شلیک گلوله می‌آمد. صدای جیغ و فریاد زنها را می‌شنیدم. پشت سرم را دزدکی نگاه کردم، آسمان پر از دود بود و هلیکوپترهای نظامی بالای سرمان پرواز

می‌کردند. ماموری که سرباز بود، با بچه‌ها مهربانی می‌کرد. او دستبند عده‌ای را شل کرد و به بچه‌ها آب داد. به من گفت که شانس آورده‌ام، چون بعد از ما بیست و دو نفر کشته شده‌اند. بعد از آزادی متوجه شدم «ندا آقا سلطان» هم از همین کشته شده‌ها بوده است. تازه چهل دقیقه از اسارت‌مان بیشتر نمی‌گذشت و تا شب خیلی وقت بود. هوا داشت تاریک می‌شد و به تعداد ما اضافه می‌شد. به چشم خودم دیدم که مردی سالخورده را مامور گارد کتک می‌زد. پیرمرد گریان فریاد می‌زد: «پسرم منو نزن؛ آخه گریهام می‌گیره، وقتی می‌بینم تو جای نوه‌ام هستی!»

بسیجی‌ها به گردن بچه‌ها در مقابل چشمان پارچه‌ی سبز رنگ می‌بستند و در جیبشان اعلامیه‌ی موسوی و تکه‌پارچه‌های سبز رنگ می‌گذاشتند، تا در بازجویی گناهکار اعلام شوند. حدود ساعت یازده شب ما را به زیرزمین بازداشتگاه بردند که در مسیر می‌باید از تونل وحشت می‌گذشتیم. دو طبقه راه‌پله‌ی آهنی و یک دالان طولانی را باید با دست‌های بسته از پشت، کتک می‌خوردیم. در همین مسیر همه‌گونه کتک‌مان می‌زدند؛ با باتوم برقی، باتوم چوبی، باتوم تسمه فلزی، کابل برق، مشت و لگد تو سرو صورت... در سلول ما در حدود صد و ده نفر کیپ تا کیپ نشسته بودند. مجبورمان کردند دست‌های بسته زانو بزنیم و پیشانی‌مان را به زمین بگذاریم. اکسیژن اتاق کم بود و بچه‌ها تشنه بودند. چند تا از ماموران با پوتین‌هایشان روی کمرهامان راه می‌رفتند و فحاشی می‌کردند و با کابل کلفت و سنگینی به پشت‌مان می‌کوبیدند. بچه‌ها را وادار می‌کردند بگویند مادر و خواهرهایشان فاحشه‌اند...

چه بگویم؟!

دیگر این که محمود شاهرودی رئیس قوه‌ی قضائیه‌ی حکومت اسلامی با صدور بخشنامه‌ای از دادگاه‌های این کشور خواست که با «توسعه‌ی روز افزون شبکه‌های ماهواره‌ای مخالف نظام» به طور جدی برخورد کنند!^{۲۷}

خاک بر سرشان. اینطوری می‌خواهند باز هم حکومت کنند؟! خبر جالب دیگر این که مجله‌ی سیاسی تلویزیونی «مونیتور» که از شبکه‌ی اول تلویزیون آلمان پخش می‌شود، در برنامه‌ی پنجشنبه دوم ژوئیه ۲۰۰۹ در گزارشی تحت عنوان «تکنیک پیشرفته و احمدی‌نژاد؛ کنترل تحت نام ساخت آلمان» نمونه‌هایی از کمک‌های فنی و تکنیکی شرکت‌های آلمانی به جمهوری اسلامی را نام برده و یادآور شده که رژیم

²⁷ - قوه‌ی قضائیه درصدد برخورد با شبکه‌های ماهواره‌ای و سایت‌هایی بی‌سی

حاکم بر ایران با کمک این کمک‌ها توانست به کنترل و سرکوب اعتراضات بپردازد. برای نمونه به ارسال باتوم‌های شوک برقی اشاره شد که رژیم اسلامی حاکم بر ایران از آنها، هم در خیابان‌ها و هم در شکنجه‌گاه‌ها استفاده می‌کند!^{۲۸}

فرماندهی سپاه تهران هم گفت که فتنه‌ی عظیم با کمترین خسارت و تلفات خاتمه یافت!^{۲۹} کور خواندی سردار!

۶ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی/پانزدهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز بیست و سوم]

امروز از ایران خبر می‌رسد که مردم در اقدامی هماهنگ، ولی خودجوش و بدون برنامه‌ریزی، به رغم راه افتادن مجدد خدمات «اس. ام. اس.» از ارسال پیامک خودداری می‌کنند. براساس گزارش‌های رسیده، این اقدام اعتراضی به حکومت برای قطع «اس. ام. اس.»ها و در پی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری است. براساس آمارهای اعلام شده، ایرانیان تا پیش از این یکی از بیش‌ترین کاربران این نوع خدمات ارتباطی در جهان محسوب می‌شدند!

سوئد هم در یکی از اولین اقداماتش به عنوان رئیس دوره‌ای جدید اتحادیه‌ی اروپا روز یکشنبه [دیروز] در بیانیه‌ای اعدام بیست قاچاقچی مواد مخدر در ایران را که روز جمعه اتفاق افتاد، شدیداً محکوم کرد. خبرگزاری جمهوری اسلامی، ایرنا روز شنبه تنها چند روز پس از اعدام دوازده نفر در ایران، از اعدام بیست نفر دیگر، از سی و پنج تا چهل و هشت ساله در زندانی در کرج به جرم خرید و فروش مواد مخدر خبر داد.^{۳۰}

از سویی «جو بایدن، معاون رئیس جمهوری آمریکا، روز یکشنبه [۵ ژوئیه] به شبکه‌ی تلویزیونی ABC گفت که اگر اسرائیل بر این اعتقاد است که به خاطر برنامه‌ی اتمی ایران یک ضربه‌ی نظامی ضروری است، در این صورت ایالات متحده‌ی آمریکا نمی‌تواند به یک کشور مستقل بگوید، چه کار باید بکند!^{۳۱}

28 - گزارش تلویزیون آلمان؛ تجهیزات و تکنیک پیشرفته‌ی ساخت آلمان در خدمت احمدی‌نژاد برای سرکوب مردم ایران/۱۲ تیرماه ۱۳۸۸

29 - فرماندهی سپاه تهران: فتنه‌ی عظیم با کمترین خسارت و تلفات خاتمه یافت/۱۵ تیرماه ۱۳۸۸/سپروس نیوز

30 - رئیس اتحادیه‌ی اروپا اعدام بیست نفر در ایران را محکوم کرد/رادیو فردا

31 - آمریکا مانع از حمله نظامی اسرائیل به ایران نخواهد شد/دویچه وله/ششم ژوئیه ۲۰۰۹

حکومت اسلامی در راستای سلب مسئولیتش در ایجاد شرایط این شورش همگانی [تقلب] می‌کوشد «گناه» را به گردن دیگران بیاندازد. در این راستا «عبدالرحمن الراشد مدیر کانال العربیه با انتشار مقاله‌ای که روز یکشنبه پنجم ژوئیه در روزنامه‌ی الشرق الاوسط چاپ شد، ادعای برخی مسئولین ایرانی مبنی بر دخالت یک کشور عرب حوزہ‌ی خلیج [فارس] در رویدادهای ایران پس از انتخابات ریاست جمهوری در این کشور را رد کرد. عبدالرحمن الراشد نوشت: پس از آنکه رهبری تظاهرات زیر بار تهدیدات نرفت، رژیم ایران متوسل به شیوه‌ی کهنه‌ی تهیه‌ی اعترافات تلویزیونی شد؛ اعترافات که متن آنها را زندانیان نوشته‌اند. آنان زندانیان خود را ساعت‌های متمادی مورد بازجویی و ضرب و شتم قرار می‌دهند و تنها در صورت تسلیم شدن به آنان اجازه‌ی خوردن و یا آشامیدن و یا خوابیدن را می‌دهند...

مردم عادی ایران به خوبی می‌دانند که هیچ توطئه‌ای در کار نیست، بلکه مساله، ناشی از اختلافات درون حاکمیت بر سر نتایج انتخابات است؛ اختلافاتی که در روز روشن به خیابان‌ها و میدان‌های شهرهای بزرگ کشیده شد [در واقع] کودتایی در نیمه‌های شب صورت نگرفته است؛ اختلافات درباره‌ی انتخابات همچون طوفانی در فوجان آغاز، ولی به زودی تبدیل به زمین لرزه‌ی شدیدی شد و در نتیجه‌ی ناتوانی رژیم برای برخورد داخلی با آن گسترش یافت، و از سوی دیگر نظام نتوانست آن را به خارج منسوب کند.

جدیدترین خبر هم سفر پرزیدنت اوباما همین امروز به روسیه است. لابد رفته گوش این پوتین و رئیس جمهوری‌اش را بگیرد و با وعده و وعیدی و ادارشان کند دستشان را از پشت حکومت اسلامی بردارند. ببینیم چه می‌شود!؟

در حالی که بیش از چند ساعت از هشدارهای خشم آلود و تهدیدآمیز سیدعلی خامنه‌ای به دولتهای غربی نگذشته بود، نیکلا سرکوزی به همراه همتای بریتانیایی خود [نخست وزیر بریتانیا] در یک کنفرانس خبری در لندن ضمن اعلام همبستگی با دولت انگلستان، ملت ایران را شایسته‌ی رهبران بهتری [از آنچه دارند] دانست.

در ضمن چند ساعت پیش از آن، سیدعلی خامنه‌ای به دولت‌های غربی هشدار داده بود که دخالت در اوضاع ایران موجب واکنشی شدید خواهد شد. سیدعلی خامنه‌ای که امروز عده‌ای را به بهانه‌ی تولد علی ابن ابیطالب به حضور پذیرفته بود، طی نطقی... مردمی را که برای رسیدن به حقوق خود به خیابان‌ها ریخته‌اند، اغتشاشگرانی خواند که از بودجه‌ی

خارجی تغذیه می‌کنند. خامنه‌ای گفت که اغتشاشگران همان عده‌ی معدودی هستند که از بودجه‌ی تصویب شده‌ی برخی دولتهای غربی استفاده می‌کنند!

اتحادیه‌ی رادیو و تلویزیون‌های اروپا (EBU) هم نام صدا و سیمای ایران را از فهرست کشورهای شرکت کننده در مجمع عمومی سالانه‌اش که در کپنهاگ دانمارک برگزار می‌شود، حذف کرد. یک نماینده‌ی مجلس اسلامی هم اعلام کرد که «تنها» شش کشور اروپایی موافقت کرده‌اند در اعتراض به بازداشت کارمندان سفارت بریتانیا در تهران، سفرای ایران را فرا بخوانند.^{۳۲} بدبختها؛ خبر دیگر اینکه قریب سه هفته است که برلین زیر پای جوانان ایرانی می‌لرزد!

می‌بینید، طناب دار دارد سفت‌تر می‌شود؟
مجله‌ی [the-week] روی جلد این هفته‌اش را با کاریکاتوری از آخوند خامنه‌ای تزئین کرده که دارد بخار می‌شود و تیتر زده است:
«تبخیر آخوندها!»

دیگر اینکه «در شیراز در حالیکه بسیجی‌ها و دیگر نظامیان ضد شورش، تظاهرات کنندگان را کتک می‌زده‌اند، کسی با وانتی پر از آب میوه می‌آید، تا مثلا دل و جگر بسیجی‌ها را خنک کند. اما آب میوه با مسهل مخلوط شده است. شورش را بکنید که نیم ساعت بعد این دلک‌ها چطور دیوانه‌وار دنبال نزدیکترین دستشویی می‌گشته‌اند. شخصی که شاهد ماجرا بوده، می‌گفت که این کار، خنده‌دارترین نوع مبارزه‌ی مدنی بود؛ این گزارش [اگر درست هم نباشد] می‌تواند الگویی برای مبارزات بعدی باشد؛ مگر نه؟!»

۷ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی/شانزدهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز بیست و چهارم]

به بهانه‌ی آلودگی هوا در حالیکه تمام شواهد حکایت از برپایی تظاهرات، اعتصاب و اعتراض همگانی دیگری علیه کودتای انتخاباتی در سالگرد شیبیخون سال ۷۸ به خوابگاه دانشگاه تهران داشت، کودتاچیان ایران را تعطیل اعلام کردند!

³² - در پی پس‌گرفتن دعوت اتحادیه‌ی رادیو و تلویزیون‌های اروپا از صداوسیما ایران؛ مقامات رسانه‌ای ایران گفتند که این تصمیم غیرحرفه‌ای است/ایسنا. همینطور موافقت «شش کشور» با احضار سفرای ایران/زمانه

وزارت امور خارجه‌ی کشور فرانسه عصر دوشنبه اعلام کرد که فرانسه در این مورد به تمام کشورهای اتحادیه‌ی اروپا خبر داده و خواستار همبستگی این کشورها برای آزادی شهروند دستگیر شده‌ی خود در ایران است. زن فرانسوی دستگیر شده خانم کلوتیلد رایس است که در دانشگاه اصفهان تدریس می‌کرده؛ در همین رابطه دولت فرانسه سفیر ایران را فراخواند و از او خواست تا این شهروند فرانسوی هرچه زودتر آزاد شود.^{۳۳}

در پی سفر ناگهانی اوپاما به روسیه [دیروز] روسای جمهوری آمریکا و روسیه روز دوشنبه [همان دیروز] در باره‌ی کاستن از زرادخانه‌های هسته‌ای دو کشور و همکاری نزدیکتر در جنگ با تروریسم در افغانستان به توافق رسیدند.^{۳۴}

ظاهراً به روسیه اولتیماتوم داده شده که بیش از این اجازه ندارد طالبان و القاعده را سرویس‌نسیجاتی بدهد. و خبر دیگر این که گروهی توانستند سایت رجانپوز را هک کنند!
اما اخطار سازمان بهداشت جهانی!

آنفولانزای آخوندی!

عامل بیماری: ویروس، نوع سرسفید و سرسیاه
میزان خطر: مسری، کشنده، ویرانگرتر از حمله‌ی اسکندر، اعراب و مغول
علائم بیماری: خفقان، سانسور، حبس، شکنجه، اعدام، سنگسار و [تجاوز]
کشور محل ظهور: ایران
کشورهای آلوده: عراق، لبنان، غزه، سودان، افغانستان، پاکستان، عربستان، مصر و...
ریخت‌شناسی ویروس: معمولاً فربه و پشمالو هستند، اما ریخت کوسه هم در بین آنها وجود دارد.
ساختمان ویروس: این ویروسها اشکال انحطاط یافته‌ی انگل‌های داخل سلولی هستند.
ناقل بیماری: عنکبوت پا کوتاه استبداد

³³ - یک زن فرانسوی به اتهام جاسوسی در ایران دستگیر شد/دویچه وله/۶/۰۷/۲۰۰۹

³⁴ - توافق اوپاما و مدودف برای کاستن از زرادخانه‌های هسته‌ای/راديو فردا

دوران نهفتگی: این ویروس سالیان متوالی، از ظهور ادیان تاکنون می‌تواند نهفته بماند.

واکسیناسیون، طریق پیشگیری و پادزهر...

روزنامه‌ی «گاردین» هم گزارشی در مورد شکنجه‌ی دستگیرشدگان اخیر منتشر کرده است.^{۴۵}

این روزها دعوا سر پرچم، خیلی بالا گرفته؛ اصلاحاتی‌ها و توده‌ای‌ها و ملی/منقلی‌ها پرچم شیروخورشید را پرچم «سلطنت طلبان» می‌دانند. این جماعت پرچم شاخدار «جمهوری اسلامی» را [که همه را شاخ می‌زند] به سمبل‌های ایرانی ترجیح می‌دهند!

بهترین تاریخنگاری را در مورد پرچم شیرو خورشید، شادروان احمد کسروی کرده است که در کتاب «کاروند کسروی» درج است.

دیگر این که نیمه شب گذشته، شبکه‌ی اول سیما با پخش فیلمی مثلاً «سکسی» [لابد منظور فیلمی عاشقانه یا کمی اروتیک است] بینندگان خود را در بهت و حیرت فرو برد. این فیلم که با برچسب ۱۸+ پخش می‌شد، یک فیلم سکسی تمام عیار بود که به مدت یکساعت و نیم از این شبکه پخش شد. کارشناسان علت این امر بی‌سابقه را بی‌ارتباط با حوادث اخیر و جبهه‌گیری‌های صداوسیما به نفع یک کاندیدای خاص نمی‌دانند!

چه می‌دانم؟!!

رئیس جمهوری آمریکا هم در سفر دیروزش به روسیه و پس از دیدارش با ولادیمیر پوتین در جمعی از دانشجویان در مسکو نطقی ایراد کرد و در آن روسیه را فراخواند که با آمریکا تلاش مشترکی را پیش ببرند، تا رؤیاهای اتمی دولتهای ایران و کره‌ی شمالی تحقق نیابند.^{۳۶}

دیگر این که مسعود رجوی در یک سخنرانی با نام بردن از «آقای موسوی» تلویحا گفت که از او پشتیبانی می‌کند؛ تا همین دیروز رجویها و رجویستها حاکمان اسلامی را فحش می‌دادند ها!

وبلاگی به نام «ش ع و ر» مطلبی خواندنی دارد به نام «انقلاب مخملی»!

سال ۱۹۸۹ سال دومینوی انقلابات بود. «تیموتی گارتن آش» می‌گوید: در لهستان، گذار [از کمونیسم به دموکراسی] ده سال طول کشید، در مجارستان ده ماه، در چکسلواکی ده روز؛ آن ده روز پر حادثه، هفدهم تا بیست و هفتم نوامبر ۱۹۸۹ بود. بعد از شکست بهار پراگ، بسیاری از

³⁵ - گزارشی تکان دهنده از شکنجه در ایران/گاردین/۱۱ تیرماه ۱۳۸۸/دوم ژوئن ۲۰۰۹/برگرفته از INA
³⁶ - تاکید اویاما بر مسئولیت مشترک آمریکا و روسیه در برابر ایران و کره‌ی شمالی/لویچه و له/هفتم ژوئن ۲۰۰۹

مردم چکسلواکی در امکان یک انقلاب تردید داشتند، اما هنگامی که حوادث با جنبش همبستگی در لهستان آغاز شد و ادامه‌اش در سایر کشورهای بلوک شرق ممکن به نظر رسید، انقلاب در چکسلواکی نیز اجتناب ناپذیر شد. اگر به خاطر اتفاقات تاریخی دیگری که در سایر کشورهای بلوک شرق اتفاق افتاد، نبود، احتمالاً انقلاب مخملی ممکن نمی‌شد. حتی صرف‌نظر از انتخاب اعضای جنبش همبستگی در دولت لهستان، انقلاب آواز استونی به خوبی پیش می‌رفت. در ۲۳ آگوست ۱۹۸۹ دو میلیون نفر از استونی، لیتوانی و لتونی زنجیره‌ی انسانی به طول ۶۰۰ کیلومتر در طول جاده‌ی میان تالین، ریگا و ویلنیوس تشکیل دادند. بالاخره در نهم نوامبر ۱۹۸۹ دیوار بدنام برلین فرو ریخت.

همچنین در چهارم نوامبر با باز شدن مرز اتریش، تقسیم بندی پرده‌ی آهنین شرق و غرب رسماً به پایان رسید. [در چکسلواکی] در روز اول انقلاب، تظاهرات مسالمت آمیز دانشجویان به یادبود روز جهانی دانش‌آموز در پراگ به خشونت گرایید. پلیس ضدشورش پس از آن‌که تمام راه‌های فرار را بر دانشجویان تظاهرات کننده بست، در خیابان نارودنی به آنها حمله‌ور شد. این دومینوی اول، آغاز یک بهمن بود. پس از آن تقریباً هر روز تا پایان دسامبر شاهد اعتراضات بیشتر با شرکت مردم بیشتری بودیم. ۲۰ نوامبر به تخمین نیم میلیون نفر دست به تظاهرات مسالمت آمیز زدند؛ در حالی‌که تعداد افراد حاضر در تظاهرات روز قبل دویست هزار نفر بود. در ۲۷ نوامبر اعتصاب عمومی دوساعته‌ای به اجرا درآمد که تمام شهروندان چکسلواکی در آن شرکت داشتند. [ویدئوهای متنوعی از این اعتراضات و همچنین از حمله‌ی نیروهای پیمان ورشو به پراگ در سال ۱۹۶۸ در موزه‌ی کمونیسم پراگ هست] پس از آن تقریباً هر روز میدان ونسلس (wenceles) پراگ، درست مثل براتیسلاوا شاهد تظاهرات معترضین بود. یکی از مهم‌ترین پیشرفت‌های انقلاب، تأسیس میعادگاه شهروندان توسط «واسلاو هاول» و سایر اعضای مهم «پیمان ۷۷» بود که رهبران کشور پس از انقلاب [از جمله هاول به عنوان رئیس جمهوری] عموماً از میان آنها انتخاب شدند. میعادگاه، یک جنبش عمومی اصلاح طلب بود و خواهان برکناری مقامات عالی‌رتبه‌ی مسئول حمله‌ی خشونت‌آمیز به دانشجویان و تحقیق و تفحص بیطرفانه‌ی رویداد و آزادی تمام زندانیان سیاسی. در ۲۸ نوامبر حزب کمونیست حاکم چکسلواکی به شکست خود پی برد و به تسلیم قدرت سیاسی رضایت داد. دهم دسامبر رئیس جمهوری کمونیست «گوتساو هوساک» اولین دولت غیرکمونیست چکسلواکی از سال ۱۹۴۸ را منصوب کرد و سپس

استعفا داد. در ۲۸ دسامبر «الکساندر دوچک» به سمت رئیس پارلمان فدرال چکسلواکی انتخاب شد. یک روز بعد «واسلاو هاول» اولین رئیس جمهوری چکسلواکی آزاد پس از ۱۹۴۸ شد. با ریاست جمهوری هاول دانشجویان به اعتصاب خود پایان دادند و انقلاب مخملی به پایان رسید. پس از آن نخستین انتخابات آزاد پس از ۱۹۴۶ در ژوئن برگزار شد که نتیجه‌اش نخستین دولت کاملاً غیرکمونیزست چکسلواکی پس از چهل سال بود؛ راه درازی در پیش داریم، نه؟!!

روزنامه‌ی «دی ولت»^{۳۷} نیز در مقاله‌ای نوشته‌ی «ناومی وولف» به بررسی راهکارهایی برای پیشبرد جنبش مدنی در ایران پرداخته است. به نظر نویسنده در رژیم‌های استبدادی نظیر ایران، اتخاذ روش‌های مناسب مقاومت و رهبری‌ای هوشمندانه ضروری است... خانم وولف «کارشناس جنبش مدنی در آمریکا» در جمع‌بندی اقدامات رژیم‌های استبدادی در مواجهه با اعتراضات مردمی نوشت: رژیم‌های استبدادی، صرفنظر از گرایش‌های چپ و راستشان، برای مقابله با جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه، ده گام عملی برای جلوگیری از گسترش جنبش در پیش می‌گیرند:

- ۱- رژیم ادعا می‌کند که در جامعه تهدیدی خطرناک وجود دارد.
 - ۲- دست به ایجاد زندان و بازداشتگاه‌های مخفی می‌زند.
 - ۳- نیروهای شبه نظامی خود را وارد صحنه می‌کند.
 - ۴- دستگاه نظارتی و کنترل خود را بسط می‌دهد.
 - ۵- اقدام به دستگیری‌های خودسرانه‌ی مردم معترض می‌کند.
 - ۶- در گروه‌های معترضان نفوذ می‌کند.
 - ۷- چهره‌های مهم را کنترل و یا بازداشت می‌کند.
 - ۸- تعقیب و بازداشت روزنامه‌نگاران در دستور کار قرار می‌گیرد.
 - ۹- به هرگونه انتقادی مهر و نام «خیانت» می‌دهد.
 - ۱۰- ناقض فرم حقوقی دولت می‌شود...
- دیگر این که خانم وولف سرنوشت جنبش مدنی ایران را در گروه مقاومت ایرانیان دانست و در این باره به دو نمونه‌ی برمه و چکسلواکی سابق اشاره کرد...

³⁷ - راهکارهای مقابله با رژیم‌های سرکوبگر / دیوچه وله / پنجم ژوئیه ۲۰۰۹

۸ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی/هفدهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز بیست و پنجم]

زمانی بود که ما تنها بودیم؛ تنها ما بودیم؛ من و ما و چندتای دیگر که داشتیم زنجیرهای دست و پایمان را سوهان می‌کشیدیم؛ زمانی بود که دستشان را می‌گرفتیم تا لابد پایه‌پاشان ببریم؛ اینطور خیال می‌کردیم؛ زمانی بود که اینها، همین اینها کور شده بودند، کر شده بودند و اصلا صدایمان را نمی‌شنیدند؛ اینطور خیال می‌کردیم؛ خودشان را به کوری زده بودند؛ به کوری زده بودند و داشتند مثلاً خوش می‌گذراندند؛ چه می‌دانستیم دارند سینه‌ها را صاف می‌کنند؛ زنجیرها را سوهان می‌کشند؛ هم زنجیرهای ما و هم زنجیرهای خودشان را؛ دارند فرهنگ و آژدها را پاکسازی می‌کنند؛ داشتند می‌کردند؛ دارند می‌کنند؛ هم زبده‌های آن نسل کهنه؛ هم این جوجه‌ها؛ داشتند کار می‌کردند، دارند کار می‌کنند، بعد، بعد، یکباره سرریز کردند، سرازیر شدند.

اگر آدم عقده‌ی رهبری نداشته باشد و نخواهد در «خلاء رهبری» بزند و ببرد؛ و چشم‌های باباغوری‌اش را باز کند، چه‌ها که نمی‌بیند!

من این روزها مادری را می‌مانم که دارد درد می‌کشد؛ درد زایمان؛ مادری که قرنی است جنینی در بطن دارد؛ جنینی در بطن فرهنگم، در بطن تاریخم دارد رشد می‌کند، دارد به دنیا می‌آید، نه، به دنیا آمده است، نمی‌بینید؟ اینها اینجاست؛ دستتان را روی شکم بگذارید، آهان، همینجا، برجستگی زیبایش را ببینید؛ من آبستم، آبستن عشق، ببینید، خوب ببینید!

آن کدامین‌شان بود که گفت چشم فتنه را کور کرده‌اند؛ هان! چه فرقی می‌کند؛ اینها همه ماسکند، ماسکی بر چهره‌ی تاریخ، ماسکی بر چهره‌ی انسان؛ من اما دیگر نمی‌بینم‌شان. دارند دور می‌شوند؛ دارند دور دور می‌شوند. می‌روند آنجا که دیگران رفتند؛ آنجا که هیتلر رفت؛ آنجا که استالین رفت؛ آنجا که آدمکشان کلان تاریخ رفتند؛ اینها هم می‌روند.

کمی صبر کنید؛ زایمان است دیگر؛ درد دارد؛ خونریزی دارد؛ شاید بچه‌ام، کودکم، جنینم از دست برود؛ شاید خودم سر زار بروم، ولی تولد استغ تولد است و تغییر برای آزاد شدن؛ برای شکفتن؛ برای آنکه بهار بیاید و عشق بیابد و دشمنی و کینه و نفرت برود؛ برای این که جمهوری اسلامی برود؛ ببینید، خوب ببینید؛ اینها همه‌اش درد زایمان

است؛ درد سنگین آبستنی است؛ درد سنگین تولد نسلی تازه است که می‌خواهد دور از تمامی زنجیرهای دینی و عقیدتی بیابد و زندگی کند؛ ببینید؛ ببینید!

این‌ها همه منند؛ منتهی تازه‌تر، شکفته‌تر، شاداب‌تر، تروتازم‌تر و زیباتر؛ آه نازنینان من می‌بوسمتان؛ همه‌تان را می‌بوسم...

آن کدامتان بود که از «حفظ نظام مقدسش» گفت؛ کدامینتان؛ آیا هنوز هم نامی دارد؛ ببینید دارد دور می‌شود؛ چشم‌هاتان را باز کنید؛ خوب نگاه کنید؛ این همه سبز، این همه سبز، این همه سبز؛ این‌ها «مقدسین» را به چالش کشیده‌اند!

در بزرگداشت باشکوهی [به مناسبت درگذشت مایکل جکسون] نوجوان ایرانی «شاهین جعفرقلی» که در ویلز بریتانیا زندگی می‌کند [از پدری ایرانی] با آوازش دوستداران مایکل جکسون را متقلب کرد و تحسین همگان را برانگیخت. شاهین تنها خواننده‌ی نوجوان مراسم بود و در میان خوانندگانی همچون لایونل ریشی، آشر، مریا کلی، جنیفر هادسن خواند. بعد از آواز خواندن، او همچنان در صحنه ماند و اورتگا به حضار گفت که دلیل حضور شاهین دعوت ویژه‌ی خود مایکل جکسون از او برای حضور در اجراهای او در لندن بوده است. جعفرقلی حدود دو ماه قبل در برنامه‌ی استعدادهای بریتانیا به دنیا شناسانده شد. او در این مراسم یکی از آهنگهای مایکل جکسون را به زیبایی اجرا کرد. آواز افتخارآمیز شاهین جعفرقلی در این میانه‌ی تلخ کامیهای کودتاگران متقلب و دزد، مرهمی است بر دل‌هامان و یادآوری می‌کند که ما چقدر نیازمند آزادی هستیم، تا سرافرازانه در خانواده‌ی بزرگ جهانی بیاییم!^{۳۸}

امشب مراسم خاکسپاری مایکل جکسون است؛ البته هنوز معلوم نیست این بابا را کجا قرار است به خاک بسپارند.

دیشب برای خودش شبی بود. احمدی نژاد آمده بود تا باز هم یک سری دروغ و دغلبازی برای مردم ردیف کند؛ همان مزخرفاتی که همیشه به دنبال گفته‌هاشان هست؛ تا شروع شد، از دور و نزدیک صدای الله اکبر و مرگ بر دیکتاتور به گوش رسید. این یعنی اینکه مردم تلویزیونها را خاموش کردند، یعنی این که هیچ ارزشی برای منتصب خامنه‌ای قائل نیستند، یعنی این که تمام حرفها و پندهای خامنه‌ای کشک است. با اینکه عده‌ای راه افتادند و به «بهانه‌ی آلودگی هوا» رفتند سفر و همان کاری را کردند که حکومت می‌خواست، اما آنها که سنگر را حفظ کردند، نشان

³⁸ - آواز جعفرقلی در بزرگداشت پرشکوه مایکل جکسون/حرف حساب

دادند که در مورد نامردمی بودن حکومت و غیرقانونی بودن احمدی نژاد کوتاه نمی‌آیند. دیشب مردم باز هم نشان دادند که پیشیزی برای احمدی نژاد و خامنه‌ای ارزش قائل نیستند!^{۳۹}

به گزارش «سی. ان. ان.» ده نفر از برندگان جایزه‌ی نوبل طی ارسال نامه‌ای برای «بان کی مون» دبیر کل سازمان ملل، خواستار آزادی زندانیان بیشماری شدند که در تظاهرات اخیر بر ضد کودتای انتخاباتی ایران دستگیر شدند. این گروه ده نفره در نامه‌ی خود خواستار شدند که سازمان ملل به دولت ایران اخطار دهد که مسئول دفاع از حقوق شهروندان خود است.^{۴۰}

البته شیرین خانم عبادی جزو شان نبود، غایب بود، کجا بود، نمی‌دانم، لابد داشت خودش را برای حکومتیان شیرین می‌کرد؟! آنها می‌گویند سپاه از «اصولگرایی» حمایت می‌کند. اصولگرایی نامی است که جناح راست حاکم برای گمراه کردن مردم به کار می‌برد. در صدر این «اصولگرایان» حزب موثلفه‌ی اسلامی، بزرگترین تشکل سرمایه داری تجاری اسلامی است و بدنبال آن بنیادهای مالی بزرگی مانند نبوت، کوثر، مستضعفان، خاتم الانبیاء و دهها موسسه و نهاد تجاری و پولشویی در کشور است که در وحشت از روی کار آمدن موسوی و باز شدن پرونده‌ی این غارتگرها کودتا کردند!

بدبختها همدیگر را لو می‌دهند؛ می‌بینید؟

جنبش دارد گام به گام پیش می‌رود. گام اول پس از سی سال تجربه، یک بار دیگر در برابر چشمان جهان این آزمایش شد که در درون این نظام کاری نمی‌شود کرد. چیزی باید بیاید در «مدیریت» جامعه و نه «حاکمیت» که مردم را گوسفند تلقی نکند.

در کتاب «پشت دروازه‌ی تهران» [۱۹۹۷] نوشته‌ام که... اگر دلیل برتری چوپان بر من، آگاهی او از امورات است، من هم در این شبها در همان آغلی که شما برایم تدارک دیده‌اید، زیر نور ماه فکر کرده‌ام، کتاب خوانده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که میزان آگاهی چوپان چندان هم از من بیشتر نیست و من خود می‌توانم مدعی رهبری باشم، یا دست کم برای زندگی خودم تصمیم بگیرم... از آن سو هر گله تعدادی هم سگ گله [پاسدار] دارد که به دلیل سرسپردگی و اطاعت محض از رهبر، به هر

39 - دیشب ملت، احمدی نژاد به به چیزش هم حساب نکرد/دارالمجانبین/۸ ژوئیه ۲۰۰۹
40 - دیشب ملت، احمدی نژاد به به چیزش هم حساب نکرد/دارالمجانبین/۸ ژوئیه ۲۰۰۹
Nobel laureates urge U.N. to help free Iran protesters/از سی ان ان آنلاین/۷ ژوئیه ۲۰۰۹

گوسفندی که چنین خیالات واهی‌ای را در سر بپروراند و مثلاً بخواهد از گله جدا شود، پارس کرده «رهبری» را متوجهی وضع «غیر عادی» مقلد می‌کنند. رهبری هم که درسش را «فوت آب» است، فوراً سر گوسفند غیرمقلد را زیر آب می‌کند. اگر هم فرد معترض وقعی به پارس سگ پاسدار نگذارد، تمام سیستمهای امنیتی و اطلاعاتی امام و زعیم و رهبر «عالیقدر»... پای لطیف انسان معترض را مثل همیشه طعمه‌ی دندان پاسداران خواهد کرد که پای رفتنش چلاق شود و از راه رفتن باز بماند، تا هنگام «ذبح شرعی» و روز مبارک «عید قربان» فرا رسد...

راستی این روزها «عید قربان» این جماعات است که با مردم اینگونه رفتار می‌کنند؟!]

۹ ژوئن ۲۰۰۹ میلادی/هجدهم تیرماه ۱۳۸۸ [روز بیست و ششم]

امروز دهمین سالگرد هجدهم تیرماه، روز به خون کشیدن خوابگاه‌های دانشجویی در دوران ریاست جمهوری سید ممد خاتمی است. چند روز است که ایران آماده‌ی برگزاری بزرگداشت این مراسم می‌شود. این بزرگداشت را می‌توان پاسخی به خاتمی و خاتمی‌چی‌ها دانست که در دوران حکومتشان دانشگاه‌ها به خون کشیده شدند و سریال قتل‌های رنجیره‌ای برنامه‌ریزی شدند. خاتمی همان روزها پس از کشتار کوی دانشگاه توسط لباس شخصیها با رمز «یا زهرا» افاضه کرد که:

«از کجا که دانشجویان بیگناه باشند؟!»

من در بخشی از کتاب «رنسانس وارونه» این سیاست بیش‌رمانه‌ی خاتمی را در مطلبی زیر عنوان «پروژه‌ی کهنه‌ی دوم خرداد» نشان داده‌ام. بیخود نیست که به این جماعت اعتماد ندارم.

سران هشت کشور صنعتی جهان نیز در ایتالیا دیروز در نخستین نشست خود، نسبت به حوادث پس از انتخابات ایران ابراز نگرانی کردند. آنها به دستگیری روزنامه‌نگاران و شهروندان خارجی اعتراض کرده، و برای حل بحران هسته‌ای ایران فرصتی سه ماهه تعیین کردند.^{۴۱}

به گزارش یکی از فعالین از تهران؛ امشب حدود ساعت ده و ربع تا یک ربع به یازده در سعادت آباد بین مردم و نیروهای بسیجی درگیری بود. بسیج در اعتراض به صدای «الله اکبر» مردم با مردم درگیر شد و با خشونت با مردم برخورد کرد. اینطور که شنیدم به

⁴¹ - گروه ۸خشونت دولتی در ایران را محکوم کرد/دویچه وله/۸ژوئیه ۲۰۰۹

خانه‌های مردم هم حمله کردند. در درگیری، مردم گاز اشک آور و بیسیم بسیجیها را می‌گیرند و عملاً آنها را خلع سلاح می‌کنند. بعد هم با شعار «مرگ بر دیکتاتور» راه پیمایی می‌کنند. مرتب هم می‌گویند: «فردا ساعت چهار، میدان انقلاب» درگیریها به منطقه‌ی پارک سعادت آباد هم کشیده شد!

امروز هجدهم تیرماه است. از تهران خبر می‌رسد که امروز از کله‌ی سحر نیروهای بسیجی و انتظامی از خیابان انقلاب تا دانشگاه و خیابان آزادی را از صبح تحت پوشش خود گرفته‌اند. در این مناطق همچنین نیروی زرهی به چشم می‌خورد. نیروهای امنیتی گروه گروه هر ده متر یا پانزده متر ده تا/ده تا ایستاده‌اند. در هر دو سمت این خیابانها نیروهای امنیتی چیده شده و آماده‌اند. هر اکیپ بسیجی ده تا دوازده تن هستند و دارای تجهیزات کامل کلاه و باتوم و سلاح...^{۴۲}

راستی از قول مسلمانان «راستین» گفته‌اند که محمد پیامبر اسلام نتوانست «اسلام راستین» را پیاده کند و حالا این مسئولیت به عهده‌ی متولیان «اسلام راستین و ناب و محمدی» است که اسلام نابشان را پیاده کنند؛ عینهو توده‌ای‌ها که معتقدند استالین هم نتوانست کمونیسم را درست پیاده کند و حالا اینها همدست با گروه پیشین یعنی اسلامیه‌های راستین دارند پیاده‌اش می‌کنند!

چرا می‌خندید؛ به جان مامانم شوخی نمی‌کنم!

«برتران دولانوئه» شهردار پاریس هم در مراسمی، غروب چهارشنبه در برابر ساختمان شهرداری پاریس برای ابراز همبستگی با مردم ایران گفت که شهر پاریس همراه ایرانیانی است که خواستار احترام و عدالت هستند!

این روزها خود این بیچاره‌ها هم دارند صفوفشان را از ما که می‌گوییم «جمهوری اسلامی باید برود» جدا می‌کنند؛ آنها که در پی حفظ حکومت اسلامی هستند، هر روز بیشتر از مردمی که خواهان آزادی و دموکراسی و ورود به جهان مدرن و آزاد هستند، فاصله می‌گیرند. تازه ویسایت «بیک نت» صدای توده‌ای‌های حامی حکومت کهریزی اسلامی نوشت که «بی. بی. سی.» «قتیله را پائین کشیده، ولی همچنان تنها سیمای [حکومت] ایران است!

42 - خبر کوتاه از تهران/علیرغم فضای امنیتی، عزم مردم برای شرکت در تظاهرات چشمگیر است/ایران گلوبال.

به گزارش روزنامه‌ی «فاینانشنال تایمز آلمان» دیپلماتهای بلند پایه‌ی اتحادیه‌ی اروپا توافق کردند که «مدت زمان بررسی درخواست روادید از سوی دیپلماتها و دارندگان گذرنامه‌های دولتی ایران» را طولانی کنند. این مساله در نامه‌ی دولت سوئد، رئیس ادواری شورای اتحادیه‌ی اروپا به بیست و هفت کشور عضو اعلام شد. مطابق آن «این کشورها دیگر تا اطلاع بعدی مجاز نیستند درباره‌ی درخواست روادید تصمیم بگیرند!»^{۴۳}

پیش از این نوشتیم که: «بی. بی. سی.» فارسی تلویزیون بی‌خاصیتی شده و تبدیل شده به نسخه‌ی فارسی «بی. بی. سی.» انگلیسی و از تحولات ایران دیگر در آن چندان خبری نیست؛ من خودم امروز دیدم که وسط برنامه‌ای در مورد هجدهم تیر دهسال پیش، برنامه را قطع کردند و بعد هم همان صفحه‌ی مارش‌دار بی‌خاصیت را نشان دادند.

با این همه خبر می‌رسد که با وجود تلاش نیروهای امنیتی برای ممانعت از برگزاری تجمعی به مناسبت دهمین سالگرد حوادث هجدهم تیرماه، معترضان به نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری [منظور ایرانیانی هستند که کلیت حکومت اسلامی را نمی‌خواهند] در اطراف میدان انقلاب تهران تجمعهایی برگزار کردند و اخباری درباره‌ی شلیک گاز اشک آور به سمت آنها در اطراف دانشگاه تهران منتشر شده!^{۴۴}

گزارشهای دریافتی از شاهدان عینی از تهران حاکی است که تظاهرکنندگان با سر دادن شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» از مسیرهای مختلف به سمت خیابان انقلاب و دانشگاه تهران حرکت کرده و با حضور گسترده‌ی نیروهای امنیتی روبرو شدند. نیروهای ضد شورش، بسیجی و لباس شخصیها با حمله به تظاهرکنندگان به ضرب و شتم آنان پرداخته، و برای جلوگیری از هرگونه تجمع بزرگی، گاز اشک آور به در بزرگ دانشگاه تهران شلیک کردند.^{۴۵}

نوشته‌اند که «وقتی موسولینی را همراه با معشوقه‌اش پای چوبه‌ی دار می‌بردند، از ترس مرگ چنان نعره می‌زد که هرکس نمی‌دانست او کیست «های‌های» برایش گریه سر می‌داد. موسولینی همراه معشوقه‌ی خونسرش اعدام شد. او از خیل دیکتاتوری بود که ورق. روزگارش برگشت و از اسب قدرت بر زمین افتاد... مثل الکساندر نیکلای دوم که به صلابه‌اش کشیدند، مثل هیتلر که از ترس خودکشی کرد،

43 - اتحادیه ی اروپا دیگر به دیپلماتهای ایران روادید نمیدهد/دوپیچه وله/۹ ژوئیه ۲۰۰۹

44 - گزارش درگیریهای ۱۸ تیر ۸۸ در تهران/بی بی سی/۱ تیر ۸۸

45 - شلیک هوایی نیروهای ضد شورش برای متفرق کردن هزاران تظاهرکننده/رادیفردا/۱۸ تیر ۸۸

مثل لویی شانزدهم که او را به گیوتین خودش سپردند، مثل مارشال تیتو و مثل خیلی‌های دیگر؛ حالا نوبت کیست؛ نوبت چه کسانی است؛ کسی می‌داند؟!^{۴۶}

روزنامه‌ی گاردین نیز از قول یک مقام ارشد در ایران نوشت که مجتبی خامنه‌ای، فرزند خامنه‌ای کنترل شبه نظامیان بسیج را در دست گرفته؛ این روزنامه افزود که نقش مجتبی خامنه‌ای موجب هراس بسیاری از روحانیان برجسته، سیاستمداران محافظه‌کار و فرماندهان سپاه پاسداران شده!^{۴۷}

در ضمن درگیریها در تهران و شهرستانها علیرغم سانسور گسترده‌ی خبری همچنان ادامه دارد. حرکت اعتراضی امروز در حالی برگزار شد که استانداری تهران از مجاز نبودن تظاهرات خبر داد و مسئولان انتظامی، مردم را به جلوگیری از هر گونه تجمع تهدید کردند. سیستم ارسال پیامک از چند روز پیش باز هم قطع شد و به هنگام بالا گرفتن تظاهرات امروز، تلفنهای همراه نیز در منطقه‌ی اطراف میدان انقلاب از کار افتاد. مخالفان، این اقدامات دولت را تلاشی برای اخلاف در هماهنگیها و خبر رسانی‌های تظاهر کنندگان ارزیابی می‌کنند!^{۴۷}

از همه بامزه‌تر، این شعار تازه‌ی جالب امروز است که «مجتبی بمیری، رهبری رو نبینی!» دیگر این که امروز بین نیروهای انتظامی دو دستگی گزارش شد!

۱۹ تیرماه ۱۳۸۸/۱۰/۱ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز بیست و هفتم]

روزنامه‌ی گاردین پریروز [۴شنبه] به نقل از یک «منبع بلند پایه‌ی سیاسی» در ایران گزارش داد که کنترل بسیج به مجتبی، پسر خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی سپرده شده؛ گاردین منبع خبری خود را یک سیاستمدار ارشد با پیوندهای قوی با دستگاههای امنیتی جمهوری اسلامی اعلام کرده؛ این منبع گفت که این بازی تمام نشده، تازه شروع شده؛ وی گفت که مجتبی خامنه‌ای نقشی اساسی در سازمان دادن پیروزی احمدی نژاد در انتخابات بیست و دوم خرداد بازی کرد و از طریق کنترل مستقیم بسیج، تظاهرات مخالفان را که با تلفات در میان معترضان همراه بود، رهبری کرد!

46 - گاردین: کنترل بسیج در دست مجتبی خامنه‌ای/مردمک/۱۸ تیر ۸۸
47 - اطراف دانشگاه تهران، صحنه تظاهرات ۱۸ تیر و حمله نیروهای انتظامی/دویچه وله/۸ تیر ۸۸

اما با همه‌ی این وحشیگریها در نوشته‌ای با عنوان «دیگر کسی نمی‌ترسد، همه آمده بودند، اینها رفتی‌اند» آمده که چه صلابتی دارد این هجدهم تیر؛ همه آمده‌اند. جوان و پیر و میان‌سال. نه فقط در یک خیابان که این بار آموخته‌اند از روزهای پیش؛ در هفت/هشت نقطه‌ی مرکزی تهران، تظاهرات توده‌ای برپاست. سکوتی در کار نیست. همه شعار می‌دهند. بعضی «الله اکبر» می‌گویند؛ اما شعارها به سرعت به «مرگ بر دیکتاتور» و «دولت کودتا، استعفا، استعفا!» تبدیل می‌شوند. مرکز درگیری‌ها چهار راه ولیعصر/انقلاب است و پارک دانشجو؛ جمعیت، متمرکز و فشرده است و گاردهای ضد شورش با گاز اشک آور و باتوم یورش می‌برند. چهره‌ها خونین است. جمعیت، مرتب از پیاده رو به خیابان و از خیابان به پیاده رو جا به جا می‌شود. ماشینها مثل دو هفته پیش همه بوق می‌زنند؛ بوقهای ممتد. باز هم مشتها به سوی آسمان است و دو انگشت به نشانه‌ی پیروزی و همبستگی. موج مردم از همه‌ی خیابانهای اصلی به سمت میدان انقلاب و دانشگاه سرازیر است... گاز اشک آور مثل نقل و نبات بر جمعیت می‌بارد، ولی باور نکردنی است، انگار همه عادت کرده‌اند. حال هیچکس به هم نمی‌خورد. فقط فوراً آتشی روشن می‌کنند. بعضیها دود سیگار را به چشم کنار دستی می‌فرستند. در تقاطع بلوار کشاورز و خیابان کارگر هستیم. از پایین، گارد ویژه به سمت ما هجوم می‌آورد. شعار گویان به سمت بالا می‌دویم. از طرف خیابان فاطمی جمعیت فشرده‌ای به ما ملحق می‌شوند و دوباره به سمت پایین برمی‌گردیم؛ با شعار «ترسین، ترسین، ما همه باهم هستیم!»

خبری از تیراندازی در این قسمت نیست. از بقیه جاها هم هنوز خبری در این مورد نرسیده. چقدر دختر، چقدر مادر، در صف اول، خشمگین و شاداب و الهامبخش؛ دوباره به سمت ما هجوم می‌آورند. این بار لباس شخصیها را هم آورده‌اند، ولی تعدادشان نسبت به روزهای قبل کمتر است. مشخص است که تحت تاثیر افشاگرهای این سه هفته در مورد جنایتهای بسیجیهاست؛ به بعضی از اینها لباس فرم سپاه پوشانده‌اند که منظمتر به نظر آیند؛ حالا با تعداد زیاد و با موتور به جمعیت حمله می‌کنند. چند صد نفری وارد بازارچه‌ی جنب پارک لاله می‌شوند که راه در رو ندارد و آنجا گیر می‌افتند.

همراه با چند نفر از روی نرده‌ها و سیم خاردار می‌پریم و وارد محوطه‌ی پارک می‌شویم. مقصد خیابان امیرآباد است. دارند از نبش فاطمی خیابان را می‌بندند که جمعیت امیرآباد به جمعیت اطراف پارک نپیوندد؛ امیرآباد غلغله است. نبش کوچه‌ای که ندا در آنجا جان باخت،

جمعیت ایستاده و شعار «مرگ بر دیکتاتور» می‌دهد. پیرمردی که می‌گوید هشتاد ساله است، با خوشحالی می‌گوید دیگر از کسی نمی‌ترسد؛ همه آمده‌اند؛ اینها رفتی‌اند؛ بین اینهمه جمعیت، ولی [پر عکس سال پنجاه و هفت] حتی یک عمامه به سر هم در میانمان نیست!^{۴۸}

اما می‌گویند؛ به نظر می‌رسد جنبش سبز دچار یک استحاله‌ی بزرگ شده؛ این جنبش از ابتدا با نام موسوی شروع شد، ولی به نظر می‌رسد دارد با عبور از موسوی و یا حتی به همراه بردن خود او وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود؛ موسوی در مورد تظاهرات هجدهم تیرماه تا این لحظه سکوت کرده؛ سکوت او زیاد هم دور از ذهن نیست؛ شاید خود وی نیز دریافته که این موج اعتراضی دیگر فقط به اعتراض به تقلب در انتخابات محدود نیست؛ بلکه سایر مطالبات مردم را نیز دربرمی‌گیرد؛ هر چقدر از سرکوبی حکومت و تأثیر فضای ترسی که ایجاد کرده، مطمئن باشیم، باز کسانی بودند که امروز نترسیدند و آمدند و برای نخستین بار شعار «مجتبی بمیری، رهبری را نبینی» را سر دادند.

این شعار را نه موسوی، نه سازگارا [که این روزها نقش «جانشین رهبری جنبش» را ایفا می‌کند] توصیه نکرده‌اند. این شعار را خود مردم از ته دل سردادند، تا نفرتشان را از این حکومت سرکوبگر اعلام کنند. کسی چه می‌داند، شاید جنبش سبز به آرامی با هدایت خود مردم و بدون هیچ رهبری متمرکزی، تنها با اتکا به خودش پیش برود. اینجاست که کار برای حکومت دشوار خواهد شد؛ چون با سرکوب، دهانها را می‌شود بست، ولی افکار را نمی‌توان مسدود کرد. مردم ناراضی، مردم خسته از این همه ظلم و فساد و تباهی، از هر فرصت و مناسبتی استفاده می‌کنند و بیرون می‌آیند، تا با اتکا به خودشان ناراضایتی‌شان را اعلام کنند. دیگر رهبر این جنبش این روزها نه موسوی و نه سازگارا، بلکه خود مردم هستند!

گزارشها از ایران حاکی از این است که لباس شخصی‌ها پنج شنبه شب به خوابگاه دانشگاه امیرکبیر حمله کردند. این حمله در سالگرد حمله‌ی نیروهای لباس شخصی به کوی دانشگاه تهران صورت گرفت!^{۴۹}

راستی من عکسی را از محسن سازگارا دیدم که داشت در «نوفل لوشاتو» پشت سر خمینی نماز می‌خواند. همین الان هم اگر در گوگل بزنید، این عکس را خواهید دید و عکس آن علیرضا نوریزاده،

48 - از وبلاگهای سربه نیست شده و لایب و بلاگنویس سربه نیست شده به دست حکومت کهریزی کی اسلامی
49 - حمله لباس شخصیها به خوابگاه دانشگاه امیرکبیر از ادیو فردا/۱۹ تیر ۸۸

رهبر خودانگیخته‌ی همه‌ی برنامه‌های اعتراضی و همه‌کاره‌ی همه‌جا را در مدرسه‌ی رفاه، سال پنجاه و هفت، همانجایی که پشت بامش تیرک اعدام افسران ارتش شاهنشاهی شد؛ همینطور شعرهایی که این بابا و امثال او در وصف «امام»‌شان سرودند. شما هم این عکسها را دیده‌اید، یا این مجیزگوییها را خوانده‌اید؟

رهبران پنجاه و هفت، حالا هم می‌خواهند جنبش ضدخودشان را بالا بکشند، ولی کور خوانده‌اند؛ خواهیم دید؛ شاید خیلی‌ها یادشان رفته باشد، ولی من یادم نمی‌رود؛ نه، یادم نمی‌رود؛ هیچگاه یادم نمی‌رود؛ این همه نامردی و نامردمی و نان به نرخ روز خوردن را هیچگاه یادم نمی‌رود...

۲۰ تیرماه ۱۳۸۸/۱۱ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز بیست و هشتم]

وبلاگ ملاحسنی در مطلبی با عنوان «خامنه‌ای، بای بای» نوشت که امروز روز خوبی بود؛ یک روز سرنوشت ساز. حضور جوانان ایرانی در خیابانهای تهران و چند شهر دیگر ایران، همه‌ی تحلیلهای «کودتاچیان» را برهم زد. جنتی در جایی گفت «نگران نباشید؛ ما باید کار خودمان را بکنیم. اینها [یعنی مردم] یکی/دو هفته غر می‌زنند، بعد همه چیز برایشان عادی می‌شود و می‌رود تا چهار سال دیگر!» احتمالاً این فقط تحلیل جنتی نبود. خامنه‌ای و نوچه‌های سپاهی‌اش هم همینگونه تحلیل می‌کردند که اگر محکم جلو اعتراضات بایستیم، پس از مدتی مردم دلسرد می‌شوند و می‌روند سر کار و زندگی‌شان؛ اما حضور شجاعانه‌ی ایرانیان بمناسبت دهمین سالگرد فاجعه‌ی هجدهم تیرماه نشان داد که «این تو بمیری، از اون تو بمیریها نیست» قضیه بیخ پیدا کرده و در واقع امروز صدای شکستن پایه‌های این حکومت در همه‌ی دنیا شنیده می‌شود.

شوخی نیست حکومتی که دو هفته است بطور شبانه/روز از طریق صدا و سیماش علیه مردم لجن پراکنی می‌کند و اعترافات دروغین را بخورد بینندگانش می‌دهد، همه‌ی روزه‌های تبادل اطلاعات را بسته، تا مبادا مردم برای مراسم هجدهم تیر برانگیخته شوند. از همه ابزارها و اهرمها استفاده کرده، تا مردم را بترساند؛ رادیو «بی. بی. سی.» فارسی را نیز با خود همراه کرده، تا لابد اطلاع رسانی را مختل کند؛ اما با همه‌ی این تمهیدات، باز مردم... به خیابانها آمدند و شعارهای تندتری سردادند. همه‌ی دنیا صدای مردم ایران را شنید. رسانه‌های معتبر دنیا خبر

تظاهرات را منعکس کردند. مردم نشان دادند که تهدید و مشت آهنین تاثیری در حرکتشان ندارد و می‌روند تا بساط این حکومت نحس را برای همیشه ریشه کن کنند. بنظر من تظاهرات امروز سخت‌ترین مقطع بود برای مردم. تمام توان حکومت همین بود که دیدید. حکومت از هفته‌ها قبل خودش را برای چنین روزی آماده کرده بود، اما روزهای آینده مناسبت‌هایی‌اند که مردم بدون اعلام قبلی به خیابانها خواهند ریخت و حکومت آمادگی آنها ندارد که در همه جا و برای همیشه در آماده باش کامل باشد. آن سبو بشکست و آن پیمانہ ریخت. منتظر روزهای خوش و آفتابی باشید!

نمی‌دانم این فتواها تا چه میزان می‌توانند کارکرد داشته باشند، هرچند که «بی. بی. سی.» فتوای حسینعلی منتظری را برابر با فتوای ویژه‌ای می‌داند. به هر حال شکاف بین حکومتی دارد هی گشاد و گشادتر می‌شود. می‌گویند منتظری در پاسخ به استفتای «محسن کدیور» در مورد حوادث اخیر، تشبیه به مصلحت نظام را مردود و فاقد بنیان شرعی دانست و کردار جابرانه‌ی حکومت را «موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متولی» اعلام کرد؛ بر اساس این فتوا متصدیانی که شرعا و عقلا تولید و تصدی امر اجتماعی را از دست داده‌اند، خود به خود از مقام خود معزولند و تصدی آنان هیچگونه مشروعیتی ندارد!^{۵۰}

من البته نگرانم که این گونه تکلیف تعیین کردن‌های گله‌واری همچنان کارکرد داشته باشد؛ البته بد نیست که مردم را بر علیه نظام شوراند؛ اما با چه اسبابی؟

من با شعار «هدف، وسیله را توجیه می‌کند» کلا مخالفم؛ این همان کاری است که مثلا «روشنفکران» ایرانی در مقطع سال ۵۷ کردند که تا امروز داریم چوبش را می‌خوریم.

امروز تئیر اصلی تمام وبسایت‌ها و رسانه‌ها همین است!
«فتوای منتظری بر علیه خامنه‌ای!»

این خیر را هم از ایمیلی می‌نویسم، تا درستی و نادرستی آن را بعدا تائید کنم: «امروز بیستم تیرماه، اتحادیه‌ی اروپا گاز ایران را تحریم کرد. به گزارش خبرنگار اقتصادی پارسینه، براساس تصمیم سیاسی اتحادیه‌ی اروپا و با وجود دلایل اقتصادی متعدد، این اتحادیه، گاز ایران

۵۰ - فتوای مهم منتظری: متصدیان امور خودبخود از مقام خود معزولند/خواندنیها/۲۰ تیر ۸۸

را تحریم کرد. بر اساس توافق نامهی «نوباکو»^۱ که فردا با حضور سران کشورهای اتحادیهی اروپا، کشورهای آسیای میانه و با حضور مهمانانی چون عراق، سوریه، گرجستان و مصر رسماً امضا خواهد شد، خط لولهی نوباکو به طول ۳۳۰۰ کیلومتر به منظور تامین گاز اروپا امضاء می‌شود و ساخت آن از سال ۲۰۱۱ میلادی آغاز می‌شود؛ براساس این توافق نامه، گاز کشورهای ترکمنستان، قزاقستان از بستر دریای خزر به اروپا صادر خواهد شد؛ این در حالی است که ذخائر گاز این کشورها بسیار کمتر از ۲۷ تریلیون متر مکعب است و احداث این خط لوله از بستر دریای خزر نیز پیامدهای زیست محیطی خواهد شد...

۲۱ تیرماه ۱۳۸۸ / ۱۲ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز بیست و نهم]

امیرهادی انواری در «اعتماد ملی» نوشت که دوم تیرماه ۱۳۸۸ خبری مبنی بر فروش مخفیانهی دستگاه‌های شنود توسط شرکت نوکیا به ایران منتشر شد؛ پس از آن ایرانیهایی که بیشتر در اینترنت مستقر بودند، نسبت به این اقدام شرکت «نوکیا» موضعگیری کرده، خواستار روشن شدن ابعاد موضوع شدند... به نظر می‌رسد مصرف کنندگان به صورتی خودجوش دربارهی محصولات «نوکیا» تصمیم گرفته‌اند. نشان این حرکت، گفته‌های فعالان بازار درمورد ریزش قیمت انواع گوشیهای نوکیا و موج پس فرستادن و تعویض گوشیهای نوکیا پس از انتشار اخبار شنود است.^۲

حقتان است. تا شما باشید که محصولات ضد انسانی نسازید و برای «ایجاد کار» این همه کثافتکاری نکنید!

محسن کدیور یکی از آخوندهای خلع لباس شده، یا خود خلع لباس کرده‌ی باند اصلاحاتی‌ها دیروز متن پنج فتوای مهم حسینعلی منتظری تنها باقیماندهی نسل ماموت‌های «مرجع» را منتشر کرد و حاکمان وقت، باند کودتای خامنه‌ای/احمدی نژاد را جائر خواند و ولایتشان را باطل اعلام کرد!

دیگر این که تاکنون بازار به جنبش مردم، زنان و جوانان نپیوسته بود. حکومت می‌کوشد به همه بباوراند که مخالفینش در اساس بچه سوسولهای بلوار الیزابت به بالا هستند. با این همه این شکاف اساسی

۵۱ - جای خالی ایران در اجرای قرارداد گازی نابوکو/دویچه وله/۱۲ ژوئیه ۲۰۰۹

۵۲ - فروش نوکیا در ایران نصف شد/اخبار روز/۲۰ تیر ۸۸

در بین آخوندها می‌تواند خیلی از مذهبی‌ها را که هنوز هم نسبت به دین حکومتیان توهم دارند [و البته در راستای حفظ منافع دنیایی‌شان] به خیابان‌ها بکشاند.

مرحله‌ی جالبی است. روز به روز اوضاع خطرناک‌تر می‌شود و روز به روز جنبش گسترده‌تر. مهرداد می‌کوشد مرا از نگرانی درآورد و به من بیاوراند که اگر قرار است حمله‌ی خارجی نشود، باید از همین ابزارها سود جست. این که روسها در نشست سران هشت کشور در ایتالیا همین هفته‌ی پیش تصمیم گرفتند [یا به ایشان از سوی جی هشت تحمیل شد] که دستشان را از پشت حکومت اسلامی بردارند، نکته‌ی جالبی است؛ گویا نیکلا سرکوزی تهدیدشان کرده که خودشان هم چنان جایگاه محکمی ندارند و این که در جریان شلوغیهای کشور اوکراین، سرکوزی شخصا به این کشور رفت و اوضاع انفجاری آنجا را آرام کرد. البته نمی‌دانم در پشت پرده چه می‌گذرد؛ سعی می‌کنم موزائیک‌ها را کنار هم بچینم تا مساله را بفهمم؛ آنچه هست این جماعت توده‌ای/اصلاحاتی را کارد بزنی، خونشان در نمی‌آید!

البته هنوز دارند آخرین زورهاشان را می‌زنند. همین امروز یکشنبه توده‌ای‌های حامی حکومت اسلامی در «پیک نت» شان نوشتند که تثبیت کودتای ۲۲ خرداد روز به روز دشوارتر می‌شود. هر روز که از این بی‌ثباتی [کذا] می‌گذرد، زیر پای کودتاچیه‌ها سست‌تر می‌شود. تردید نیست که فتوای... منتظری... این بار پیامدهای سنگینی برای حکومت خواهد داشت، زیرا این بار در متن حاکمیت و حاشیه‌ی حاکمیت نیز انبوهی از ضربه دیدگان کودتای اخیر با این پیام همراه و همگام شده‌اند... حتی کسانی که در گذشته فاصله‌ی خود را از... منتظری حفظ می‌کردند، با کودتایی که شد و خونی که سپاه و بسیج و نیروی انتظامی به دستور مستقیم رهبر در نماز جمعه‌ی تهران ریخته و می‌ریزند، این فاصله را دیگر رعایت نخواهند کرد. شمشیری که کودتاچیه‌ها از نیام برکشیده‌اند، گردن بسیاری را نشانه گرفته؛ فتوای... منتظری در نوع خود اعلام جهاد علیه استبداد و کودتاست...

همچنین اخبار تائید نشده‌ای در باره احتمال کوچ شماری از

روحانیون و علمای قم به نجف پخش شده!

خبرهایی نیز در باره‌ی نامه‌ی جمعی از فرماندهان سپاه در دوران جنگ منتشر شده و ظاهراً این نامه خطاب به علی خامنه‌ای است؛ با توجه به حمایت‌های فرماندهان دوران جنگ سپاه از میرحسین موسوی در جریان کارزار انتخاباتی موسوی، تهیه و انتشار این نامه دور از ذهن

نیست؛ گویا اهل سپاه نوشته‌اند که ای کاش در جنگ به خون در غلتیده بودیم، اما شاهد به خاک و خون غلتیدن مردم نمی‌بودیم!

کروبی هنوز سر و صدایی می‌کند، ولی «رهبر» جنبش سبز میرحسین موسوی فعلا سکوت کرده؛ انگار دریافته که «این تو بمبیری، از آن تو بمبیریا نیست» پرزیدنت اوپاما هم در ایتالیا گفت که «دنیا تا ابد منتظر حکومت ایران نخواهد نشست.» خلاصه طناب دارد محکم و محکم‌تر می‌شود. منتظری هم گفت که حاکمیتی که بر اساس چماق و ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و تصرف غاصبانه و تغییر در آرای آنان و کشتن و بستن و بازداشت باشد، نزد شرع و عقل و عقلاء جهان محکوم و بی ارزش است؛ البته سی سال پیش اینطوری نبود، ولی یک‌دفعه اینجوری شد؛ تا حالا انتقادهای همه‌اش آبکی بود؛ البته این منتظری کمی بیشتر از آبکی انتقاد کرده و بیچاره برای همان انتقادش از خود خمینی، پست ولایتعهدی را هم از دست داد؛ حالا هم که کل «سرمایه» دارد برباد می‌شود!

هادی خرسندی هم نوشت که درود بر آیت‌الله منتظری و شاگردش محسن‌کدیور که در بزنگاه تاریخی، سوار شدن بر موج رستاخیز مردمی را فراموش نکرده‌اند و با یک سری جملات عربی/عربی/مربی بین خودشان تعارف تکه/پاره می‌کنند که جریان از دست علما در نرود و یک وقت ناغافل دست ملت و ملیون نیافتند؛ اینک ولی فقیهی ناکام علیه ولی فقیهی باکام فتوای سر بسته می‌دهد و قهرمان ملی می‌شود و شاگردش به مردم یادآوری می‌کند که در نهضت مشروطیت هم فلان روحانی فتوا داد و در مقابله با شاه هم خمینی فتوا داد و این فتوا شبیه آن فتاوی است؛ البته با این تفاوت که در مورد آن دو فتوا، حکومت دست علما نبود و بر انداختن محمدعلی شاه و محمد رضاشاه واجب شرعی به حساب می‌آمد؛ اما این بار واجب شرعی تخفیف پیدا کرده و نظام باید محکم شود و با اندکی قلق‌ک دادن به مقام رهبری همراه با چشمکی به معظم له، می‌توان قضایا را درز گرفت و ساده لوحان و لباس شخصی‌ها خانه‌ی منتظری را گلبران کنند و دوستان سرشناس آقای کدیور از اعتراف‌گیری و آمدن تو تلویزیون معاف شوند؛ گور بابای هزاران ایرانی محبوس و زیر شکنجه!^{۵۳} جالب است، نه؟!

به گزارش گروه سیاسی آفتاب، روزنامه‌ی اعتماد نوشت که دور جدید جمع آوری دیشهای ماهواره‌ای از روز گذشته در مناطقی از تهران آغاز شد. بر این اساس نیروی انتظامی دیروز با مراجعه به منازل واقع

⁵³ - من از منتظری تقلید می‌کنم؛ موزم کو/هادی خرسندی/اصغر آقا/۲۰ تیر ۸۸

در منطقه‌ی امیرآباد و سید خندان [خواجه عبدالله انصاری] اقدام به جمع‌آوری ماهواره از منازل کرد!⁵⁴

حالا این اصلاحاتچینها هی از مرده‌ها و زندانی‌هاشان می‌نویسند و می‌گویند؛ انگار بقیه‌ی مردم آدم نیستند؛ فقط اینها آمدند و فقط از حزب و دسته و گروه و باند خودشان و راجی می‌کنند؛ هرکس با اینها بود، آدم است، والا گور پدرش!

سرلشکر [کذا] حسن فیروزآبادی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح حکومت اسلامی در نامه‌ای خطاب به «امام دوازدهم شیعیان» نوشت که با مرور وقایع پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران: «با تمام توان ایستاده ایم، تا نظام بماند.»⁵⁵

ما هم ایستاده‌ایم تا شماها بروید؛ ببینید به کجا می‌رسید؟! نازنینی که هجدهم تیرماه امسال در متن جریان در تهران بود، در وبلاگش نوشت که من اصلا به تهرانی و شهرستانی بودن و این چرت و پرتها عقیده‌ای ندارم؛ نه من و نه هیچکدام از کسانی که در این اجتماعات حضور دارند، منتی بر کسی ندارند؛ ولی واقعا چرا مردم در بعضی از شهرها آنقدر بی‌خیال هستند؛ چرا مردم در بعضی از شهرها بی‌مسئولیت هستند؛ آیا فقط تهران و اصفهان و شیراز و چند شهر دیگر جزو ایران هستند؛ مشهد و همدان و کرمانشاه و رشت و شهرهای جنوب کشور جزو ایران نیستند؛ مردم این شهرها باید بنشینند در روز ۱۸ تیر در خانه‌هاشان و مردم در تهران و اصفهان و چند شهر دیگر مورد حمله‌ی مامورین قرار بگیرند؟⁵⁶ این هم اعتراضی است به همراهی نکردن؛ البته خود تهرانی‌ها هم همه‌شان هنوز نجنبیده‌اند؛ اگر جنیبیده بودند کار به گونه‌ای دیگر بود لابد!

۲۲ تیرماه ۱۳۸۸/۱۳ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سی ام]

یک سری خبرهای دیگر هم هست که خیلی‌هاشان برای من جالب نیستند. مثلا این که شجریان شعری در وصف جنبش سبز خوانده، یا این که از صدا و سیمای اسلامی شکایت کرده که آهنگ‌هایش را بی‌اجازه پخش می‌کنند؛ یا مثلا «سی. ان. ان.» علامت لینکش را سبز کرده، یا این که مادونا لخت و پتی با حرکات محیرالعقول سکسی زنی

54 - دور جدید جمع‌آوری آنتنهای ماهواره‌ای در ایران/آژانس خبری کورش/۲۱ تیرماه ۱۳۸۸

55 - رئیس ستاد کل نیروهای مسلح: تا آخر ایستاده‌ایم؛ تا نظام بماند/بی بی سی/۲۱ تیر ۸۸

56 - از همان وبلاگهای سر به نیست شده

بالای پنجاه سال به پرو پای «دیکتاتور»ها پیچیده؛ یا این که ارتش امریکا شهرهای عراق را به دست عراقی‌ها سپرده و پنج تا تروریست ایرانی را که از دو سال پیش دستگیر کرده بود، تحویل عراقی‌ها داده و این تروریست‌های اعرامی از ایران، اول اسمشان چیز دیگری بوده که بعد اسمشان عوض شده؛ یا عوضشان کرده‌اند؟!

به نوشته‌ی نازنینی از تهران؛ دو یا سه روز است که درب خانه‌ها را می‌زنند و به نحوی می‌روند پشت بام مردم و شروع می‌کنند به بریدن دیشه‌های ماهواره‌ها؛ ظاهراً این کار را با آنهایی انجام می‌دهند که روزهای تظاهرات «الله اکبر» گفته‌اند. جالب این که شب همان روزی که دیشه‌ها را کنده و برده‌اند، باز هم در همان منطقه صدای «الله اکبر» شنیده می‌شود!

دیگر این که آخوند زنجانی گفت که فرد نامشروع را با مسالمت تغییر دهید؛ و کلی از این خرده خبرها. البته خبرهای بسیاری در مورد کشته شدن چند تن در اوین هست که جنازه‌هاشان را سیمان شده تحویل دادند که جای شکنجه روی بدنشان پیدا نباشد و این که پسر حجاریان را هم گرفتند و زندانبانان افاضه کردند که خود حجاریان حاضر نیست از زندان بیرون برود، چون در زندان بهترین امکانات پزشکی برایش وجود دارد؛ با همی اینها باز هم این اصلاحاتی می‌خواهند حکومت را حفظ کنند!

دیگر این که محسن مخملباف نماینده‌ی خود انگیخته‌ی موسوی در خارج گفت که مطالبات مردم از موسوی فراتر رفته و گفت که خودش از شرکتش در انقلاب ۵۷ پشیمان است.^{۵۷}

حالا دیگه بابام جان؛ اگر این خبرها نمی‌شد، چیکار می‌کردی؟! و این که محسن رضایی از نامزدهای دهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری، بیانیه‌ی خطاب به مردم ایران منتشر کرد و در آن نسبت به عواقب «اختلافات داخلی» در ایران هشدار داد!^{۵۸} لوس بیمزه! بدبختی این که لیست کشته شدگان در خیابان‌ها و اعدامی‌ها در زندانهای اسلامی مرتب درازتر و ناراحت کننده‌تر می‌شود؛ خلاصه محشر کبرایی است؛ نمیدانم تا کی طول می‌کشد؛ فقط می‌دانم که مساله برای خامنه‌ای و باندش «ناموسی» شده و به هر قیمتی باید «سر خصم بکوبند به سنگ» خاکبرسرشان؛ خب، احمق‌ها این همه چاپیدید، بردارید

57 - وبلاگ مهنده شده‌ی حشمت الله تبرزدی

58 - هشدار محسن رضایی نسبت به فروپاشی درونی در ایران/بی بی سی/۲۲ تیر ۸۸

وبروید کوفت کنید و کیفش را ببرید؛ خودتان که بهتر از همه می‌دانید چند صباحی بیشتر به سرآمدن عمر سیاسی و فیزیکی تان نمانده؛ بدبختی این بدبختها این است که معمولا زمانی عقل به کله‌شان می‌آید که دیگر همه چیزشان بر باد رفته باشد!

یک خبر جالب هم هست که باید گفت خدا مخترع اینترنت را بیامزد؛ چون مردم مرتب لباس شخصیهای قاتل را شناسایی می‌کنند و یاروها را با اسم و عکس و مشخصات و آدرس، اینترنتی رسوا می‌کنند. دیگر این که [مردم از بس نوشتم دیگر این که] براساس گزارشی؛ امروز دوشنبه ۲۲ تیرماه، بار دیگر همچون سالهای گذشته شهر سقز به شکلی بی‌نظیر و متحدانه در اعتصاب عمومی بسر می‌برد. تمامی مغازه‌های بازار بزرگ سقز و تمامی پاساژها و مراکز تجاری و مغازه‌های خیابانهای اصلی و فرعی شهر تعطیلند؛ وسعت اعتصاب امسال به حدی است که حتی مغازه‌های کوچک‌ها و محلات حاشیه‌ی شهر نیز بسته‌اند؛ هیچ وسیله‌ی نقلیه‌ای اعم از شخصی و عمومی [حتی تاکسی] در خیابانها دیده نمی‌شود. اتوبوسهای شرکت واحد نیز که دولتی هستند، امروز به علت نبودن مسافر به ناچار از حرکت ایستاده‌اند. سقز در سکوت کامل بسر می‌برد و این سکوت به مثابه فریاد و اعتراض متمدانه و نوین مردم کرد است که می‌خواهد با این حرکت متحد و با این نافرمانی عظیم خود، خشم و بیزاری خود را از تروریسم بین‌المللی و در راس آن جمهوری اسلامی نشان دهد که بیست سال پیش در چنین روزی دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران را ناجوانمردانه در کشور اتریش ترور کرد؛ با اینکه هم اکنون شهر سقز در اعتصاب کامل بسر می‌برد و هیچ عابری در معابر عمومی دیده نمی‌شود، ولی صدها تن از نیروهای یگان ویژه‌ی ضد شورش در خیابانها و حتی کوچه‌های شهر سقز مستقر شده، منتظر فرصتی هستند که با گلوله‌هایشان سکوت و اعتصاب پرمعنای سقز را بشکنند!^۹

اعتراض قشنگی است و زمینه‌های چندگانه‌ای دارد؛ هم اعتراضی است به ترور شادروان دکتر عبدالرحمان قاسملو و هم به تروریسم گسترده‌ی حکومت اسلامی علیه هفتاد میلیون شهروند ایرانی که دیگر حکومت دینی و ایدئولوژیک نمی‌خواهند و در حسرت آزادی‌های ابتدایی اجتماعی و حقوق برابر شهروندی له له می‌زنند.

در کنار کشته شدگان «کودتای ۲۲ خرداد ۱۳۸۸» [اصطلاح موسوی چی‌ها] نام «مهرداد حیدری» روزنامه نگار مشهدهی هم هست؛ حیدری روزنامه نگار خراسانی که روز شنبه در سرمقاله‌ای به انتقاد از عملکرد وزارت اطلاعات پرداخت، روز گذشته به طرز مشکوکی در مشهد به قتل رسید.⁶⁰

راستی یاد کشتارهای مشکوک دوران استالین نمی‌افتید که خیلی از هموطنان متوهم کمونیست ما را در مورد ماهیت سوسیالیسم واقعا موجود، در همان دوران نشانه رفت؛ می‌گویند وزارت اطلاعات حکومت اسلامی را اطلاعاتچی‌های توده‌ای «کا.گ.ب.» راه انداخته‌اند؛ پای خودشان؛ من فقط یک رفرائس کوچولو دادم، تا حواسها جمع باشد با چه جانورانی در افتاده‌اند؛ ببخود نیست که همان جنابان برای حفظ این حکومت اسلامی «بامزه» این همه پستان به تنور می‌چسبانند؛ جالبتر این که پوستر درست کرده‌اند و تبلیغات راه انداخته‌اند که هاشمی بهرمانی رفسنجانی جمعه‌ی آینده امام جمعه خواهد بود.⁶¹

خب که چی؛ حالا از کیسه‌ی مارگیری‌شان این آشغالها، چه اشغال نابی را کشیده‌اند بیرون؛ آی بچه‌ها این مردک می‌آید که همه‌تان را به صلابه بگشده‌ها، از من گفتن؛ می‌خواهد همه چیز را وصله/پینه کند؛ خود دانید؛ باید هم حالا بیاید؛ چون منتظری از آن طرف فتوای نامشروع بودن حکومتشان را داد!

وای؛ مگر می‌شود سکوت کرد؛ چهار هفته هوادارانش را در انتظار نگه داشت و حالا... حالا... حالا.. یکباره غول از شیشه... ای بابا... خاک بر سر همه‌شان... خیلی از این مردک عصبانی‌ام.

محسن سازگارا رهبر خود انگیزته‌ی همه‌ی جریان «ور ایز مای وت؟» هم اطلاعیه داد که فقط در صورتی که میرحسین موسوی بیانیه بدهد و [شخصا در نماز جمعه] شرکت کند، حضور در نماز جمعه مفید است!⁶²

راستی این بابا با چشم بسته غیب گفت، یا با چشم باز؛ کسی می‌داند؛ جالبتر از همه این که از بس موسوی موسوی می‌کنند، دیگر دل همه به هم می‌خورد؛ راستی نباید حالا چیزهای بهتری خواست؟
خبرنگار یونانی/بریتانیایی که چندی پیش در ایران دستگیر و بعد هم آزاد شد، می‌گوید که در طول دوران بازداشتش در ایران، در سلول

60 - مهرداد حیدری روزنامه نگار مشهدهی کشته شد/اژانس خبری کورش/۲۳ تیر ۸۸

61 - هاشمی رفسنجانی، امام جمعه این هفته تهران است/بی بی سی/۲۳ تیر ۸۸

62 - همدار در رابطه با شرکت در نماز جمعه/ایران گلوبال ۲۲ تیر ۸۸

انفرادی نگهداری شده و مدام تحت بازجویی قرار گرفته؛ «ایاسون آتاناسیادیس» خبرنگار بریتانیایی/یونانی روزنامه‌ی آمریکایی «واشینگتن تایمز» که حدود دو هفته در ایران بازداشت بود، روز جمعه پس از بازگشت به آتن در گفتگو با خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت که زندان اوین تهران مملو از تظاهر کنندگانی بود که در جریان اعتراضها نسبت به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری بازداشت شدند؛ وی اضافه کرد که خود او ۱۸ روز در زندان اوین بود و به اتهام جاسوسی مورد بازجویی قرار گرفت... مقامهای جمهوری اسلامی علت بازداشت «ایاسون آتاناسیادیس» را انجام «فعالیت‌های مغایر با اصول روزنامه نگاری» اعلام کردند!

به گزارش پیک ایران، تحویل جنازه‌های جانبختگان وقایع پس از انتخابات ۸۸ در تهران و شهرهای مختلف به خانواده‌هاشان آغاز شده؛ به نظر می‌رسد دادستانی تهران به ریاست مرتضوی و دیگر دستگاه‌های امنیتی و قضایی منتظر بودند ۱۸ تیر تمام شود و جنازه‌ی جانبختگان را که بیشتر آنها در ۲۵ خرداد و پس از آن در خیابانها و یا بر اثر شکنجه در زندانها کشته شده‌اند، تحویل دهند. هم اکنون در آگاهی شاهپور ۵۰ عکس متعلق به جانبختگان وجود دارد که از خانواده‌ها می‌خواهند با مراجعه به آنجا عزیزان خود را شناسایی کنند. سهراب عامری، جوان ۱۹ ساله‌ای که روز ۲۵ خرداد تیر خورد و روز ۲۸ خرداد جنازه‌اش تحویل پزشکی قانونی کهریزک شد، تنها یکی از این ۵۰ نفر بود؛ هیچ مقامی پاسخ نمی‌دهد که سهراب در این سه روز کجا بوده؛ یکی دیگر از خانواده‌ها جنازه‌ی پسرشان را در حالی برای دفن تحویل گرفت که تنها صورتش مشخص بود و تمام بدنش را سیمان گرفته بودند. مشخص است که ماموران قضایی و امنیتی نمی‌خواستند خانواده‌ها متوجه‌ی آثار شکنجه‌ی شدید شوند؛ در شهر اهواز هم تحویل جنازه‌ها به خانواده‌ها شروع شد، اما خانواده‌ها را به شدت تهدید کردند، تا از اطلاع رسانی یا پیگیری قضایی برای به مجازات رساندن عاملان شکنجه و قتلها خودداری کنند؛ خانواده‌هایی که اعتراض می‌کنند، با تهدید اینکه فرزندان دیگران را نیز به قتل خواهیم رساند، مواجه می‌شوند!^{۶۳}

این شیوه‌ی سیمان گرفتن جسد شکنجه شدگان دقیقاً روش همیشگی دولت‌های کمونیستی بوده که هم اینک هم در کوبا انجام می‌شود. پیش از این هم این شیوه در شوروی مرحوم انجام می‌شده؛ چه فرانس جالبی؛ نه؟!

63 - از همان وبلاگهای معدوم شده به دست حکومت کهریزکی اسلامی

روزنامه‌ی گاردین^{۶۴} چاپ بریتانیا گزارشی در مورد حمله‌ی پس از انتخابات به کوی دانشگاه تهران از زبان شاهدان عینی ماجرا چاپ کرد؛ این جامعترین گزارشی است که تاکنون از وقایع ساعات نخست دوشنبه ۲۵ خرداد ماه [که طی آن نیروهای امنیتی دولت ایران به خوابگاه دانشگاه تهران حمله کردند] منتشر می‌شود. گاردین نوشت که حمله‌ی آن شب در حالی رخ داد که تهران دو روز پس از انتخابات هنوز از خشم بروز «تقلب» آرام نداشت. گاردین نوشت که در داخل خوابگاه در خیابان امیرآباد شمالی، دانشجویان برای خواب آماده می‌شدند؛ هرچند اعصاب همه متشنج بود. تنها ساعاتی پیشتر چندین نفر در برابر در اصلی دانشگاه کتک خورده بودند. آنچه بعد از آن اتفاق افتاد، به یکی از رویدادهای محوری در ناآرامیهای پس از انتخابات بدل شد؛ پلیس با یورش خشن به داخل خوابگاهها به شکستن قفلها و بعد استخوانها پرداخت، به دهها دانشجو حمله کرد، بیش از ۱۰۰ نفر را با خود برد و پنج نفر را کشت. مقامها هنوز این حمله را انکار می‌کنند؛ اما شرحی که از مصاحبه با پنج فرد حاضر در حادثه به دست می‌آید، داستان دیگری را بازگو می‌کند... به نوشته‌ی گاردین ۴۶ دانشجو از یکی از خوابگاهها دستگیر و به زیرزمین وزارت کشور در آن نزدیکی در خیابان فاطمی منتقل شدند. همانجا در طبقات بالایی ساختمان بود که شمارش آرا، و به ادعای هواداران نامزدهای مخالف، تقلب در آرا در جریان بود. ۸۷ دانشجوی دیگر به یک ساختمان امنیتی پلیس در خیابان حافظ برده شدند. دانشجویان از شکنجه و بدرفتاری در آنجا سخن می‌گویند. پنج نفر جان باختند: فاطمه براتی، کسری شرفی، مبینا احترامی، کامبیز شعاعی و محسن ایمانی؛ آنها روز بعد در بهشت زهراي تهران دفن شدند که گزارش می‌شود بدون اطلاع خانواده‌هاشان بوده؛ تحکیم وحدت، یک سازمان دانشجویی، نام آنها را تایید کرد... شاهدان عینی گفتند که این دو دختر و سه پسر هدف ضربات مکرر باتوم برقی در ناحیه سر قرار گرفته‌اند. به خانواده‌هاشان اخطار داده شد که درباره‌ی بچه‌هاشان صحبت نکنند و مراسم ترحیم نگیرند؛ مانند والدین ندا آقا سلطان که چهره‌اش پس از پخش فیلم کشته شدنش به ضرب گلوله در خیابان با جنبش اعتراضی مترادف شد؛ براساس قوانین

⁶⁴ - گاردین: شرح وقایع هولناک کوی دانشگاه از زبان دانشجویان/بی بی سی/۴ ژوئیه ۲۰۰۹

ایران، پلیس، اعضای سپاه پاسداران و سایر نیروهای مسلح و شبه نظامیها، حق ورود به دانشگاهها را ندارند؛ که میراث طغیان سال ۱۹۹۹ دانشجویان است که تا ماه گذشته جدی‌ترین ناآرامیها در ایران پس از انقلاب اسلامی بود... یک دانشجوی، حوادث یکشنبه شب را چنین برای گاردین بازگو کرد: «پلیس به داخل خوابگاهها گاز اشک آور شلیک کرد، ما را زد، پنجره‌ها را شکست و مجبورمان کرد روی زمین دراز بکشیم. من حتی تظاهرات هم نکرده بودم؛ اما یکی از آنها روم پرید، پشتم نشست و مرا زد؛ و بعد درحالی که تظاهر می‌کرد در جستجوی چاقو و تفنگ است، از من سوءاستفاده‌ی جنسی کرد. تهدیدمان می‌کردند که ما را حلق آویز می‌کنند و به ما تجاوز می‌کنند!

می‌خواهم اینجا نکته‌ای را بنویسم که تاحدی بعضی مسائل را روشن کنم؛ هم اینک جنبش روی دو محور جداگانه و ظاهراً همسو دارد پیش می‌رود. بخش اساسی آنانی که در ایران هستند، خواهان سرنگونی تمامیت نظام اسلامی شده‌اند؛ چرا که سی سال است هر لحظه تحقیر و توهین و دروغ‌افیها را با گوشت و پوستشان لمس می‌کنند. بخش خارج کشوری این جنبش که تنها یکی از شعارهای اعتراضی به تقلب انتخاباتی یعنی «رای من کجاست؟» را مبنای کارش قرار داده، حاضر نیست از همین خواست حداقلی پا را فراتر بگذارد!

اینان بیشترشان توده‌ای‌ها، ملی/منقلی‌ها، اکثریتی‌ها، جبهه‌ی ملیچپها و... در کل جماعتی هستند که زنده بودن اقتصادیشان به بودن این حکومت بستگی دارد. اینها همانهایی هستند که سالهاست به ایران سفر می‌کنند و همانها هستند که اساساً فنومن «پناهندگی» ایرانیان را در غرب سوزانده‌اند؛ در راستای لیبیک گفتن به خاتمی و خاتمیچپها؛ اینها موضوع اساسیشان حقوق بازنشستگی است و قیمت «ارز» و تبدیل ارز و در میان این تبدیلها زندگی کردن و از قبل این بی‌ارزشی پول ایران در خارج، کیسه‌ها را پر کردن و ویلاهای آنچنانی خریدن و گردشهای آنچنانی رفتن؛ در حالیکه تنها ۵ میلیون ایرانی می‌توانند زندگی قابل تحملی داشته باشند و درصد بسیار بالایی در ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند؛ اینها با رفت و آمدهاشان و خرج کردن ارزهای خارجی در ایران، خاک به چشم مردم می‌پاشند. این جماعت اصرار عجیبی دارد که کل جنبش را در چارچوب حفظ همین حکومت اسلامی نگه دارد و اصرار دارد که اگر احمدی نژاد برود و موسوی بیاید و یا حتی خامنه‌ای برود و مثلاً منتظری یا هاشمی رفسنجانی بیاید، اوضاع دگرگون شده و نسیم آزادی خواهد وزید. نمی‌دانم کدام هنرمندی کاریکاتوری کشید از موسوی با عمامه و زیر آن نوشت که

«مردم به کمکتان نیاز دارم، تا حکومت اسلامی را حفظ کنیم!» فتوای منتظری و شعارهای شیرین عبادی و اعتصاب غذای اکبر گنجی و همکاری گوگوش خواننده و چند تایی دیگر را هم باید در همین چارچوب دید و ارزیابی کرد. اینها حرف از جنایات خامنه‌ای و احمدی‌نژاد می‌زنند، از زندانی‌های اصلاح‌طلب حرف می‌زنند و هیچکدامشان نمی‌خواهند و اصلاً نمی‌توانند جنایات خمینی را هم در یازده سال حکومتش به یاد بیاورند و به دیگر جنایات کلیت نظام هم توجهی داشته باشند. همه چیز درست از زمانی آغاز شده که در انتخابات دهم ریاست جمهوری به باور اینها تقلب شده؛ تازه همین جماعت به کشتار مردم عادی و زندانیان همین «تقلب انتخاباتی» هم اشاره‌ای نمی‌کند؛ پیش از این «تقلب انتخاباتی» هم اصلاً برای این «حافظان حکومت اسلامی» مهم نیست. این است که گره‌ی اصلی این جنبش دست کسانی است که می‌خواهند جمهوری اسلامی بماند، تا آنها هم بمانند و به لفت و لیسشان ادامه بدهند. اما [بدبختانه برای اینها] جنبش از موسوی و سبزی بازی و «سبزی فروشی» عبور کرده؛ به همین دلیل هم طفلکها نگران شده‌اند؛ اما از بخت بدشان خامنه‌ای و احمدی‌نژاد روز به روز با تداوم جنایاتشان کلیت نظام را زیر ضرب می‌برند؛ برای همین هم هست که اینها «همه با هم» برای تقلیل خواستهای جنبش درون این همه در جنب و جوش هستند. این دریافت امروز من از اتفاقاتی است که در جریان است.

همین امروز صبح روز سه‌شنبه ۱۴ ژوئیه [۲۳ تیر] به نقل از ابراهیم حمیدی، رئیس کل دادگستری استان سیستان و بلوچستان گزارش شد که احکام اعدام سیزده نفر که به جرم عضویت در گروه جندالله به اعدام محکوم شده بودند، به اجرا گذاشته شد؛ اما اعدام عبدالحمید ریگی برادر عبدالمالک ریگی رهبر این گروه چند روز به تعویق افتاد!^{۶۵}

این که می‌نویسم خود حکومت شرایط را برای جنبش درون کشور رادیکالیزه می‌کند، به همین دلیل است و به دلیل این کشتارها و اعدامهاست؛ با این همه خارج کشوریهایی که نوشتیم، باز هم می‌کوشند سر جنبش را در درون نظام نگاه دارند؛ باید از خامنه‌ای و نظامش به نوعی ممنون بود که اینگونه «مدعیان خط سبز» را می‌سوزانند و کلیت حکومت اسلامی را به چالش می‌اندازند!

لس آنجلس تایمز هم نوشت که پس از بروز بحرانهای اخیر در ایران بسیاری از رسانه‌ها دچار اشتباه در تحلیل مسائل ایران شده‌اند. آنچه

⁶⁵ - سیزده عضو جندالله، بجز عبدالحمید ریگی اعدام شدند/بی بی سی/۲۳ تیر ۸۸

ما در ایران می‌بینیم، از نوع انقلاب‌های رنگی اروپای شرقی نیست، میرحسین موسوی هم یک لیبرال «غرب‌گرا» در مقابل مبانی انقلاب اسلامی نیست؛ هر چند ممکن است طرفدارانش ضرورتاً چنین باشند؛ آنچه ما می‌بینیم «جنگ قدرتی است میان زعمای انقلاب پنجاه و هفت!»

مراکز اصلی تنش میان خاتمی و رفسنجانی با احمدی نژاد است که با رفتار عامه پسند خود جایگاه آنها را هدف گرفته است؛ بسیاری از بزرگان انقلاب ایران امروز توسط احمدی نژاد مورد تهدید قرار گرفته‌اند که به ثروت نامشروع دست یافته‌اند و برخی از روحانیون آنها پشت سر موسوی قرار گرفته‌اند، تا احمدی نژاد را به چالش بکشند. موسوی و ره‌نورد خود فرزندان انقلاب اسلامی هستند و به طور شفاف گفته‌اند که هدف آنها مقابله با احمدی نژاد و روش‌های دولت وی است؛ اینکه موسوی قصد دارد انقلاب را به ارزش‌های اصلی‌اش بازگرداند، بارها توسط رسانه‌های غربی مورد توجه قرار گرفته، اما متأسفانه رسانه‌های غربی به آن توجه کافی نکرده‌اند و به این امید داشته‌اند که وی سیدعلی خامنه‌ای را به چالش بکشد و از این طریق یک انقلاب رنگی رخ بدهد. نویسنده به این نکته اشاره دارد که در واقع موسوی به گروهی از بزرگان ایران وابسته است که احمدی نژاد در طی مبارزات انتخاباتی‌اش به ثروت و منفعت طلبی آنها حمله کرده؛ وی سپس به بخشی از بیانی‌های موسوی اشاره کرده و بیان داشت که وی بسیار دقیق کلمات را استفاده می‌کند و در آنها ساختار نظام را زیر سوال نمی‌برد. نویسنده در ادامه‌ی مقاله هم به نکات قابل توجه و خواندنی در مورد روابط خارجی ایران در پس رخدادهای اخیر اشاره دارد!

گفتم که لامصبها انگار خودشان دارند جنبش را تعمیق می‌کنند؛ با همی‌ن کاره‌اش‌ان!

«من جراح بیمارستان امام خمینی هستم. روزی که ندا کشته شد، فقط در سردخانه‌ی بیمارستان ما ۳۸ جنازه جمع شده بود. چهار فرمانده‌ی نظامی که در بیمارستان مستقر شده بودند، به ما مسئولین بیمارستان اجازه‌ی صدور جواز مرگ ندادند. همان شب جنازه‌ها را جمع کردند و بردند. روز بعد پرس و جو کردیم و فهمیدیم که جنازه‌ها را به پزشکی قانونی تهران نبرده‌اند، بلکه میان پزشک قانونی‌های شهرهای اطراف تهران تقسیم کرده‌اند؛ از جمله که‌ریزک؛ تقریباً اکثر جنازه‌هایی که ما در بیمارستان امام خمینی دیدیم، با تک تیر شکار شده بودند؛ یعنی آنها را از دور هدف گرفته و زده‌اند، بیشتر هم به قلب و گردن آنها گلوله خورده بود. آنها مردم را شکار می‌کنند!» چه بنویسم؟!

دیگر این که «سناتور جان مک کین عضو ارشد سنای آمریکا در مصاحبه با شبکه‌ی تلویزیونی «ام. اس. ان. بی. سی.» در پاسخ به سئوالی در باره‌ی اعتراضات ضد حکومتی در ایران از جمله گفت که بیست سال پیش هیچکس فرو ریختن دیوار [بندنام] برلین را پیش بینی نمی‌کرد، اما فرو ریخت؛ در ایران هم حرکتی شکل گرفته که قابل متوقف کردن نیست، این حرکت، شرایط را به طور بنیادی در ایران تغییر خواهد داد!» کاملاً موافقم.

و در خبر دیگری «بنا بر خبر دریافتی، یکشنبه شب ۲۱ تیرماه، درب اصلی ستاد وزارت اطلاعات مشهد مستقر در خیابان ادبیات به آتش کشیده شد. به آتش کشیدن درب اصلی ستاد وزارت اطلاعات در مشهد که همزمان توسط سه دوربین مدار بسته کنترل می‌شد، نیروی نظامی مشهد را به همراه وزارت اطلاعات به فکر واداشته که چرا دوربین‌های اصلی کار گذاشته شده در مقر ستاد به هیچ عنوان کار نکرده و غیرفعال شده‌اند.»^{۶۶} راستی چرا؟!!

و راستی چرا برونمرزها در تظاهرات انحصارطلبی می‌کنند، پرچم همدیگر را پاره می‌کنند و شعارها را سانسور می‌کنند، ولی در درونمرز از این خبرها نیست؛ کسی می‌داند؟!!

مجلس اسلامی آخوندها هم همین امروز اعلام کرد که مراسم تحلیف احمدی نژاد به عنوان رئیس دهمین دولت در جمهوری اسلامی هفته‌ی دوم مردادماه برگزار می‌شود.^{۶۷} دارد تماشایی می‌شود!

سایت نوروز در تهران نوشت که پیکر پاک صدها شهید اعتراضات مردمی یکماه اخیر در سردخانه‌ای در جنوب غربی تهران نگهداری می‌شود. در حالی که بسیاری از خانواده‌های زندانیان در بند همچنان نگران عزیزانشان از این نهاد به آن سازمان و از این زندان به آن دادگاه سرگردان و حیران، بازی داده می‌شوند و هیچ مقام مسئول و غیرمسئولی در کشور حاضر به پاسخگویی به این خانواده‌های نگران نیست، برخی از خانواده‌ها را به محل نامعلومی دعوت می‌کنند و بعد از توجیه و تهدید آنها به آسیب رساندن به دیگر اعضای خانواده و همچنین گرفتن تعهد مبنی بر عدم اطلاع رسانی در مورد مرگ فرزندانشان و امضای اوراقی با این مضمون که تأیید کنند عزیزانشان بر اثر تصادف و یا دیگر حوادث طبیعی جان سپرده‌اند، جنازه‌ها را تحویلشان می‌دهند.

66 - آتش گرفتن ستاد وزارت اطلاعات در مشهد/ایران گلوبال/۲۱ تیر ۸۸

67 - هفته دوم مرداد: مراسم تحلیف احمدی نژاد/بی بی سی/۲۳ تیر ۸۸

به نقل از یکی از این خانواده‌ها که نخواست نامش فاش شود، وی را به سردخانه‌ای در جنوب غربی تهران که مخصوص نگهداری میوه و محصولات لبنی بوده، برده‌اند و آلبومی در اختیارش گذاشته‌اند که تصویر صدها کشته در آن بوده، تا جنازه‌ی فرزندش را از بین آنها شناسایی کند. به گفته‌ی وی دیدن تصاویر کشته شده‌ها نزدیک به نیم ساعت به طول انجامیده؛ وی افزود در زمان خروج از این سردخانه پیکر صدها «شهید» را دیده که در آنجا روی هم گذاشته شده بودند. این مادر داغدار می‌گوید با آنکه جنازه‌ی فرزندم را پیدا نکردم، اما با دیدن آنهمه جنازه که روی هم دپو شده بودند، از هوش رفتم و وقتی به هوش آمدم که در بیرون سردخانه و در ماشین بودم!

۲۴ تیرماه ۱۳۸۸/۱۵ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سی و دوم]

این گونه افشاگرها به نظرم در راستای همان شعاری است که می‌گفتم و می‌گویم که «جمهوری اسلامی باید برود!»
حالا بعد از آن همه کشمکش، تازه کارشناسان سازمان امنیت آلمان یادشان آمده که ای بابا اینها می‌خواهند بمب اتمی و موشک کلاهک دار بسازند، یا تا شش ماه دیگر می‌سازند و...
«به گفته‌ی کارشناسان سازمان امنیت آلمان، ایران در عرض ششماه آینده قادر به ساختن بمب اتمی و آزمایش آن خواهد بود. این کارشناسان در گفتگویی با مجله‌ی «اشترن» همچنین مدعی شدند که ایران در صدد ساختن موشکهای حامل این بمب است.»^{۶۸}
این یکی دیگر از آن خبرهای کم‌دی/تراژیک این روزهاست که در کشور هندوستان زنان بسیاری برای گذران زندگی‌شان تن فروشی می‌کنند. به تازگی زن روسپی سی و چهار ساله‌ای صاحب فرزند دختری شد و اسم او را «فاطمه رجبی» گذاشت؛ خانم «مانیس چایوار» در مصاحبه‌ای با نیویورک تایمز گفت که در هندوستان دختران [روسپیان] پس از چند سال همخوابگی با مردان، دیگر آن توان گذشته را ندارند و زود از پای در می‌آیند؛ شنیده‌ام در ایران زنی به نام «فاطمه رجبی» سی سال است که روزانه با چندین مرد درمی‌افتد، ولی از پای در نمی‌آید. من

68 - سازمان امنیت آلمان: ایران تا ششماه دیگر بمب اتم خواهد ساخت/دویچه وله/۱۵ ژوئن ۲۰۰۹

اسم دخترم را «فاطمه رجبی» گذاشتم، بلکه مانند او شود!⁶⁹ راستی این فاطمی خانم، همان عیال الهام نیست که خیلی هم باادب تشریف دارد؟

۲۵ تیرماه ۱۳۸۸/۱۶ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سه و سوم]

چند روز است همه به صرافت افتاده‌اند نماز خوان بشوند و در نماز جمعه‌ی سبز [فردا] شرکت کنند و سجاده‌ی سبز در ایران کمیاب شده و خاتمی و موسوی و کروبی هم قرار است بیایند. قرار است ارواح ندا سلطانی و سهراب اعرابی و بقیه‌ی کشته شدگان این یکماه هم در نماز «عبادی/سیاسی/اعتراضی» موسوی چپها شرکت کنند؛ نماز را گفته‌اند هاشمی رفسنجانی می‌خواند؛ نمی‌دانم از تو کیسه‌ی مارگیری‌شان چه ماری را می‌خواهند بیرون بکشند!؟

دیگر این که یک هواپیمای ساخت روسیه که از تهران به ایروان ارمنستان می‌رفت، در هوا منفجر شد و ۱۶۸ نفر از بین رفتند. جعبه‌ی سیاهش هم [اینطور که می‌گویند] «آسیب» دیده؛ به نظرم از همان برنامه‌های سینما رکس آبادان است و از تراوشات مغز گنجشکی این آخوندها و طرفدارانشان که می‌خواهند حواس مردم را پرت کنند؛ مردم اسم این هواپیماهای روسی را گذاشته‌اند «تابوتهای پرنده‌ی روسی بر فراز تهران» اسم با مسمایی است.

عده‌ای هم اطلاعیه دادند و برای پارلمان اروپا فرستادند که این بابا «محسن مخملباف» نماینده‌ی خود انگیزته‌ی موسوی و موسویچپها، خودش مأمور جمهوری اسلامی است. اسم بصیر نصیبی هم در میان این امضا کنندگان هست. به نظرم ایده‌اش هم مال نصیبی باشد؛ چون سالهاست بر علیه مخملباف افشاگری می‌کند.

دیگر این که [آخ مردم از این «دیگر این که»] رئیس ستاد ارتش که یک غول بیابانی است و مردم اسمش را گذاشته‌اند «گروهان گارسیا» برای امام زمانش نامه نوشت و چند تایی هم از قول امام زمان جوابش را دادند. البته خیلی ناشیانه نوشته‌اند. اگر من می‌نوشتم، حتما خیلی قشنگتر می‌شد؛ مثل بقیه‌ی کارهام!

جوان وبلاگ نویسی از داخل کشور کلی روحیه‌اش را از دست داده و مرتب غرغر میکند که ما فقط می‌رویم خیابان و داد می‌زنیم و هیچی نداریم و خارج [منظور کشورهای اروپایی و امریکایی هستند] هیچ

⁶⁹ - گامرون/شایگان اسفندیاری/زنی در هندوستان اسم دخترش را «فاطمه رجبی» گذاشت/۱۵ ژوئیه ۲۰۰۹

کاری نمی‌کنند و با رژیم مماشات می‌کنند و از این حرفها؛ البته سعی کردم آرامش کنم، ولی طفلک که فقط بیست سالش است، بد جوروی بریده؛ و این که تبریزها صدا و سیمای تبریز را به آتش کشیدند؛ و آخوندها دارند گر و گر و دسته جمعی کوچ می‌کنند و می‌روند نجف؛ خوب کاری می‌کنند؛ انگار می‌دانند دوره‌شان تمام شده و قرار است مردم حسابشان را یکی یکی برسند؛ دست کم از این روز قیامت می‌ترسند!

تازه قرار شده اکبر گنجی برود در نیویورک و جلو سازمان ملل اعتصاب غذای سه روزه راه بیندازد و گوگوش و ابی و چندتای دیگر هم با او اعلام همبستگی کردند. یکی می‌گفت این گوگوش همان نیست که سی سال پیش برای خمینی شعر «آقاخوبه» را خواند؛ چه می‌دانم، فعلا که خر تو خر عجیبی است!

حالم از این دعوتهای کمدی برای نماز جمعه‌ی فردا به هم می‌خورد. عجیب است. اینها که اسباب تمدن را دارند، با یک کشمش گرمی‌شان می‌کند و با یک غوره سردی؛ چه باید گفت؛ این که مردم باز هم دارند بازیچه‌ی دست این نامردمی‌ها می‌شوند؛ یک ادبیات آیکی مثلا «انقلابی» روضه خوانی، یک شور و فتور تند و تیز کمدی، احساساتی شدن و بعد هم فحش دادن و کنار کشیدن و خلاصه محشر کبرایی است؛ و البته باعث تاسف؛ رژیم هم دارد خودش را جمع و جور می‌کند که کمرش را از زیر بار این تناتر کمدی راست کند!

در توییتر هم نوشتند که هاشمی باید بداند که مردم داغدار ایران عصبانی‌تر از آن هستند که فردا سخنان «یکی به نعل و یکی به میخ» [او] را بپذیرند!^{۷۰}

برنارد کوشنر وزیر خارجه‌ی فرانسه هم در پایان یک کمیسیون روابط امور خارجه‌ی اتحادیه‌ی اروپا، امروز در پاسخ پرسش خبرنگاری در مورد ایران که راه حل ایران چیست، با صراحت از جنگ سخن گفت؛ البته نه فوراً ولی تا چند ماه آینده؛ تصور نمی‌کنم منظورش حمله‌ی نظامی باشد، ولی احتمالاً زدن نقاط سوق الجیشی ایران مد نظرش است؛ این خبر که آخوندها دارند از قم اسباب گشی می‌کنند، کلی بامزه است!

در مطلبی با عنوان «مخملباف عامل رژیم است»^{۷۱} آمده که محسن مخملباف در گروه بلال حبشی مسئول شکار نیروهای مخالف نظام جمهوری اسلامی به خصوص مخالفان چپ‌گرای رژیم بود و اگر اینان به

70 - <http://twitter.com/farangneshin/status/2667542201>

71 - مخملباف عامل رژیم است/اصغر آقا/۴ تیر ۸۸

چنگش گرفتار می‌آمدند، دستگیرشان می‌کرد و تحویل لاجوردی، معروف به جلال زندان اوین می‌داد؛ در زندانهای جمهوری اسلامی، محسن مخملباف خود بازجویی زندانیان را بعهدہ داشت؛ او زندانیان زندان عادل آباد را به زور اسلحه‌ی حکومت، علیرغم میلشان، در پروپاگاندا فیلمی به اسم «بایکوت» شرکت داد و در عنوان‌بندی فیلم، آنها را زیر عنوان «تواب و جاسوس» رژیم معرفی کرد؛ این زندانیان علیه وی همان زمان شکایتی تنظیم و به مجامع حقوق بشری ارسال کردند که با توجه به جو آن زمان و زیر سیطره‌ی خمینی و اندیشه‌ی مسمومش [که در اوج قدرت بود] هیچگاه شکایت و فریاد در گلو خفه شده‌ی شاکیان انعکاسی نیافت؛ همچنین در زندانهای جمهوری اسلامی خواندن کتاب‌های محسن مخملباف برای زندانیان اجباری بود!

۲۶ تیرماه ۱۳۸۸ / ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سی و چهارم]

این گفته‌ی «انقلابیون» سال پنجاه و هفت [که همچنان بر آن پای می‌فشارند] درست نیست که می‌گویند «ملت» آن زمان می‌دانست چه نمی‌خواهد، ولی نمی‌دانست چه می‌خواهد. این جماعت با این تئوری کم‌دی‌شان کلاه‌گنده‌ای را که تنها به درد کله‌ی بی‌پشم خودشان می‌خورد، سر ملت می‌گذارند؛ بعد هم با ترفند «انحراف انقلاب» و «دزدی انقلاب» مردم را بیشتر و بیشتر می‌فریبند.

تازه این شیوه‌ی قدیمی‌شان است؛ تازگیها که هول برشان داشته و نگرانند که همه‌ی رشته‌هاشان پنبه شود و بساط بریز و بیانشان به باد فنا رود، زور می‌زنند که ما را دوباره بچپانند تو دوران «دو سر طلای» حکومت امام «ضد امپریالیست»‌شان که جز خشونت، مرگ، جنگ، ترور، تجاوز و به آتش کشیدن منطقه، دستاورد دیگری در همان ده/یازده سال حکومت پلیدش برای هیچ تنابنده‌ای نداشت که نداشت؛ البته بجز برای بادمجان دورقاچپینانش!

من اما تازگی‌ها به این باور رسیده‌ام که این ملت و «روشنفکران»ش آن زمان هم نمی‌دانستند چه نمی‌خواهند؛ چون اگر می‌دانستند، مملکتی را که در آن درصد بیکاری صفر بود، همه آزاد بودند، حکومتش در دو دوره‌ی پهلویها سکولار بود، زن و مرد و شیعه و سنی و بهایی و یهودی و زرتشتی و مسیحی‌اش با هم برابر بودند؛ آزادی اجتماعی وجود داشت، ایران قدرت منطقه بود، تحصیل برای همه رایگان بود، تعدد زوجات و صیغه ممنوع بود، سن ازدواج دختران پس از هجده

سال بود، زنان در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی و قضایی و نظامی و سیاسی شرکت فعال داشتند، شادی و شادابی رکنی از زندگی مردم بود؛ چه چیز نخواستی وجود داشت که «همه با هم» عربده سر دادند و مملکت را به «چوب دو سر طلا»ی خمینی فروختند؟!

آن روزهای پایانی حکومت شاه «روشنفکران» ما دچار نوعی آنارشیزم ضد «نظم» شده بودند. دانشجویان کلاس نمی‌رفتند و از صبح تا شب، سر گذرگاهها بحثهای صد من یک غاز می‌کردند که آیا شوروی بهتر است، یا لیبی معمر القذافی؛ چین بهتر است یا کوبا؛ شریعتی بهتر است یا خمینی!!

امثال حاج سیدجوادی و همسنخانش نیز به این آنارشی‌بازی مردم با این ترهاتشان دامن می‌زدند که «امام می‌آید، با صدای نوح، با طیلسان و تیشه‌ی ابراهیم، با عصای موسی، با هیئت صمیمی عیسی و با کتاب محمد، و دشت‌های سرخ شقایق را می‌پیماید و خطبه‌ی رهایی انسان را فریاد می‌کند... وقتی امام بیاید، دیگر کسی دروغ نمی‌گوید، دیگر کسی به خانه‌ی خود قفل هم نمی‌زند، دیگر کسی به باجگزاران باجی نمی‌دهد، مردم برادر هم می‌شوند و نان شادیشان را با یکدیگر به عدل و صداقت تقسیم می‌کنند، دیگر صفی وجود نخواهد داشت، صف‌های نان و گوشت، صف‌های نفت و بنزین، صف‌های مالیات، صف‌های نامنویسی برای استعمار، و صبح بیداری و بهار آزادی لبخند می‌زند. باید امام بیاید تا حق بجای خود بنشیند، و باطل و خیانت و نفرت در روزگار نماند...»

به عبارتی این جماعت روشنفکر که اتفاقاً سید جوادی نمونه‌ی خوبی از آنهاست، مردم را دچار نوعی توهم و فانتزی کمدی می‌کردند که هرکس از ظن خود یار خمینی و هوچی‌گرانش می‌شد و هرکس درست مثل همین بابا فانتزیهای خودش را در دهان «رهبر» و «امام» اش می‌گذاشت. [لطفاً آن فضا را که ما را به این فلاکت انداخت، با توجیه و تفسیرهای اطلاعیه‌های موسوی و پنج تن آل عبا و دو تن آل سینما و یوتوب مقایسه کنید و ببینید چگونه هرکس هرچه دوست دارد در دهان اینها می‌گذارد و فانتزی‌های خودش را ورز می‌دهد!]

نتیجه، دانش آموزان از مدرسه‌ها درمی‌رفتند و در خیابان‌ها علاف بودند. دانشجویهای انقلابی مدلهای فانتزی حکومتیشان را دوره می‌کردند. دختران دانشجوی خارج از کشور هم فروشگاهها را برای خریدن روسریهای «رنگین» زیرپا می‌گذاشتند. مردم هم نه پول آب و برق و قسط بانک و اجاره خانه می‌دادند، نه سر کار می‌رفتند؛ همه‌ی ملت یکباره رفته بودند و کانس و از صبح تا شب تو خیابانها ولو بودند. دار و

درفش و کتک و تیر و تفنگی هم که در کار نبود، یا اگر بود خیلی کم‌رنگ بود. همه خیال می‌کردند این روند تا ابد ادامه دارد که مفت بخوری و بچری و بچرخ و همین.

بعد یک دفعه غول از شیشه درآمد. صاف کردن جاده‌ی آمدنش هم با سوزاندن چهار صد نفر در سینما رکس آبادان بود و دروغ‌هایی نجومی در باب ساواک و کشتار و شکنجه و اعدام؛ یک مشت دانشجوی خارج کشوری هم بودند که با پول عربها و روسها هی کنفرانس پشت کنفرانس می‌دادند و افکار عمومی برای «رنسانس وارونه» شان می‌ساختند و... این گونه بود که امام سوار بر قالیچه‌ی جادویی «ارفرانس» اش آمد که همه‌ی این خوشیها را از دماغ ملت و روشنفکرانش درآورد و درآورد.

پیش از ظهور «جن» مردم، هم دریاشان را می‌رفتند و هم زیارت و سیاحتشان را، درب دانشگاهها به روی هر بی‌ننه/بابایی باز بود. حالا چه چیز این مملکت نخواستنی بود، روشن نیست؛ البته نخواستنی بود، اما برای مثتی وطنفروش و تجزیه طلب و جاسوس و تروریست که کمتر امکان فعالیت داشتند؛ آزادی داشتند ولی نه خیلی، چون اگر امکان فعالیتشان صفر بود که نمی‌توانستند چنین شکری میل بفرمایند و یکباره با هوچیگری و انارشی بازی و آدمکشی، دنبال یک معیوب فکری حوزه‌ای راه بیافتند و همان دستاوردهای «ناچیز» آن دوران را هم به باد فنا بدهند.

اگر در دوران پهلوی دوم گرایش‌ی هم به سوی غرب وجود داشت، برای این بود که در دنیای دو قطبی آن دوران، ایران لقمه‌ی چپ استالین «جهانخوار» نشود و ایرانستانی به دیگر «استان» های حکومت شوروی سوسیالیستی افزوده نشود؛ ولی حالا که تق همان حکومت کمونیستی واقعا موجود و خواهر دوقلویش چین «لاست» کمونیست درآمده؛ یکی از درون و بیرون فروپاشیده، دیگری هم دو نیش «کاپیتالیست» از آب درآمده، این حکومتیان شده‌اند مستعمره و دست «نشاند»ی دو نیش همان حکومت‌های معزول و ملعون و از مد افتاده...

سی و اندی سال پیش از این ایرانیان بر اساس یک اشتباه محاسبه و نوعی کج فهمی «حاکمان فکری» شان که نام بی‌مسماهی «روشنفکر» را یدک می‌کشیدند؛ همچنین آگاهی نداشتن از مفاهیم «آزادی اجتماعی»، حق انتخاب [حق انتخاب پوشش و زندگی شخصی] و ناآگاهی نسبت به مفاهیم مدرن از «دولت» و امنیت و برابری حقوقی همه‌ی شهروندان، فارغ از جنسیت و دین و نژاد و قومیت... عنان «حکومتشان» را به دست کسانی سپردند که از همان روزهای آغازین، شیوه‌ی «موفق» برآوردن خواست‌های «عوضی» شان را در کشتارهای

پشت بام مدرسه‌ی رفاه، یا به دار کشیدن خانم دکتر فرخ رو پارسای و دیگران نشان دادند؛ آنانی که این روزها، در قرن بیست و یکم و پس از آن تجربه‌ی خونین، برای «حکومت» [چه بر ملتی، چه بر گروه، حزب، دسته و سازمانی] به ترفندهایی ضد انسانی و کهنه دست می‌بازند، بد نیست بدانند که دورانشان دیگر به سر آمده است؛ انقلاب ارتباطات و باز شدن «نسبی»ی چشم و گوش «عوام کالانعام» و «گوسفندان» و «گوساله‌ها و بزغاله‌ها» و «صغیر»ها دیگر جایی برای «حکومت» حاکمانی این چنینی باقی نگذاشته است.

برای مقایسه‌ای تلگرافی با آنچه در کشور می‌گذرد و آنچه می‌تواند باشد، و فعلاً نیست، کوتاه می‌نویسم که مدیریت، «واژه»ای مدرن است و درست از دوران رنسانس به این سو به واژه نامه‌ی سیاسی/اجتماعی‌ی کشورهای پیشرفته افزوده شده است؛ علامه‌ی دهخدا آن را «گرداننده» ترجمه کرده که صفت فاعلی است از واژه‌ی «اداره» یعنی «اداره کردن» و راست و ریس کردن امور؛ «حکومت» اما واژه‌ای «کهنه» است و قدمتش را درازنای تاریخ نوشته‌اند؛ دهخدا این واژه را «فرمانروایی کردن» و «حکم راندن» و «قضاوت کردن» تعریف کرده؛ حکومت راندن را نیز به مفهوم «اعمال و به کار بردن سلطه و فرمانروایی» آورده است.

همراه با نهادینه شدن رنسانس، مدنیت و مدرنیته در جوامع مدرن، «دولت»ها کارشان را بر اساس «اعتماد» اکثریت شهروندانی که به ایشان رای «اعتماد» داده‌اند، انجام می‌دهند. اگر همین «انتخاب شدگان» نتوانند وظایفی را که به ایشان واگذار شده، یعنی «اداره»ی نسبتاً درست کشور به انجام برسانند، یا با «استیضاح» کنار گذاشته می‌شوند و یا دیگر سر از صندوق‌های رای بیرون نمی‌آورند.

از آن به بعد [بعد از همان کشتارهای اولیه روی پشت بام مدرسه‌ی رفاه] «ما» دیگر می‌دانستیم که این «حاکمان» را به دلیل این گونه «حکمرانی»شان نمی‌خواهیم و می‌رفتیم تا کم کم وسیله‌ای فراهم کنیم، تا از تخت خونبار «حکومت و آمریت و فرمانروایی» به زیرشان بکشیم؛ هرچند که همان باصطلاح روشنفرانمان همچنان در پای چوبه‌های دار این قاضیان شرع، هلهله‌ها می‌کشیدند و از طولانی شدن دوران محاکمه‌ی محکومین به اعدام [برای تثبیت حکومت حاکمان دینی] اظهار کسالت و ملالت می‌کردند؛ حاصل آن چشم باز کردن، کشتارهای دهه‌ی شصت است و قتل‌های زنجیره‌ای دهه‌ی هفتاد و ترورهای

«کشتار درمانی» در همه‌ی این سه دهه حکومت شوم این «حاکمان» و حکومتگران اسلامی.

آن کسانی که ما «نفهمیده و نسنجیده» عنان مال و جانمان را به ایشان سپردیم، حالا دیگر حاضر نبودند [و نیستند] آن چه را از ما «وام» گرفته‌اند، به ما باز پس بدهند. دیگر «طلب مال خود کردن» از ایشان «کم از گدایی» نیست. و این گدایی مثلاً آزادی که در کمی عقب رفتن حجاب اجباری زنان ما در دوران سید ممد خاتمی خودی نشان داد، این را هم نشان داد که «ما» دیگر «حاکمان»ی نمی‌خواهیم که اختیار همه چیزمان [حتی مستراح رفتن و همخوابگیمان] را در دست داشته باشند؛ سنگسارها و آفتابه به گردن مردم آویختن در خیابانها و به جرثقیل آویختن در سرگذرگاهها نشان همین تن ندادنمان به «فضولیه‌های حاکمان اسلامی» در زندگی خصوصی و دست درازیشان به زندگی شخصیمان بود و هست!

آن روند اعتراضی که نام «جنبش سبز» گرفت، در نهایت در پی این است که اختیار جان و مالش را از دست «حاکمان اسلامی» درآورد و به مدیرانی بسپارد که خود را نه «حاکمان و فرمانروایان» ایشان که اداره کنندگان و رتق و فتق دهندگان امور زندگی اجتماعی شهروندان ایرانی می‌دانند. این است که حالا «ما» می‌خواهیم آنچه را که «نادانسته» به دست «حاکمانی» عقیمانده و حیوان صفت [چه اجحافی است به درندگان] از سنخ خمینی و یارانش سپرده‌ایم، از چنگشان درآوریم و «مدیریت» کشور را به کسانی بسپاریم که متعهد برپایی «حکومتی» سکولارند که دغدغه‌اش حفظ حقوق برابر همه‌ی شهروندان است و ایجاد زندگی شادتر و راحت‌تر و پرنشاط‌تر و سرزنده‌تر و سازنده‌تر، با همیاری خودمان که دیگر می‌دانیم تنها در لوای «مدیریت» دولتی سکولار و عرفی است که ما شهروندان، با هم برابریم و هیچکس از هیچکس بهتر نیست و هیچ مردی حق ندارد با تحقیر زنی، چندین خانواده‌ی موازی داشته باشد و دین هیچکس از دین دیگری بهتر نیست و نژاد هیچ کس از نژاد دیگری برتر نیست و «جنسیت» هیچ مردی بهتر و باارزشتار از «جنسیت» هیچ زنی نیست.

«ما» می‌خواهیم اختیار مدیریت ایرانمان را که «نادانسته» به دست مشت‌بی‌لیاقت سپرده‌ایم، از چنگشان، با چنگ و دندان درآوریم و خود «مدیریت» کشورمان را به دست «دولت» انتخابی خودمان بسپاریم؛ ما برای رسیدن به این «هدف» هرکاری خواهیم کرد؛ به همین دلیل است که با تمام «رقاصی‌های اپوزیسیون حافظ نظام» مدتهاست که «اپوزیسیون کم‌دی حافظ نظام» را پشت سر گذاشته‌ایم. در واقع ما اکنون

در دو جبهه در جنگیم؛ جنگی با نظام حاکم اسلامی و جنگی با «اپوزیسیون حافظ نظام» که می‌کوشد خواست‌های ابتدایی ما را تنها به همان «تقلب» در انتخابات گره بزند؛ در واقع این «اپوزیسیون پوشالی» می‌خواهد با «تقلبی» دیگر خواست‌های ما را دور زده، همچنان زنجیر دین در حکومت را به بهانه‌ی «مسلمان بودن ایرانیان» بر گردنمان محکم نگاه دارد؛ من حتی معتقدم که دستگیر کردن بخش «مغلوب» نظام نیز در همین راستاست.

به همین دلیل ما امروز، هم می‌دانیم چه می‌خواهیم و هم خوب می‌دانیم چه نمی‌خواهیم؛ اپوزیسیون حافظ نظام و مدعیان انواع حکومت‌های راستین و ناب و محمدی و علوی و... اسلامی بروند اعلامیه‌ها و شعارهاشان را بگذارند در کوزه آیش را بخورند!
اما در رابطه با نامه به اتحادیه‌ی پارلمان اروپا از سوی جمعی از هنرمندان، محسن کردی نوشته‌ای دارد که برای نمایش اوضاع این روزها بد نیست!

«امضاء کنندگان این نامه سی سال پیش هیچ اعتراضی به دادگاه خلخال هنگامی که هویدا را می‌کشت، نداشتند و تازه خوشحال هم بودند. اینها هیچ اعتراضی به کشتن مقامات رژیم پیشین، حتی آنها که هیچ دستی در کشتار مردم نداشتند، نکردند. اینها خود در پای چوبه‌ی دار هویداها پایکوبی کردند؛ اینها از جمله حشمت رئیسی و عباس سماکار تروریست که می‌خواست و لיעهد وقت را بدزد، اگر دستشان به قدرت می‌رسید، صدها بار بدتر از آخوندها کشتار می‌کردند. اینها همه به آخوندها معترض بودند که چرا پاسبان زمان شاه را بدون محاکمه نمی‌کشد و وقت را تلف محاکمه‌ی اسلامی آنها می‌کند [تحمل یکساعت دادگاه را هم نداشتند] مردم ایران شانس آوردند که اینها کنترل کشور را بدست نگرفتند؛ اگر نه جنایتکاری در ایدئولوژی‌شان بود. امروز هم از عقده و کینه‌شان دارند به مبارزات مردم ایران که فعلاً ابزارهایی مانند موسوی و مخملباف را به دست گرفته‌اند، ضربه می‌زنند...»^{۷۲}

با نظر محسن کردی مخالفم؛ چون حرکت موسویچیا را «مبارزه» نمی‌دانم؛ بلکه ترفندی برای خسته کردن مردم می‌بینم؛ ولی خب، چه می‌شود کرد؛ باید نظرش را بگوید؛ راستی کدام «رندی» گفت که «من با نظر تو مخالفم، اما جانم را می‌دهم، تا تو حرفت را بزنی»؟!

72 - نامه‌ی سرگشاده‌ی جمعی از «هنرمندان» برای ضربه زدن به مبارزات مردم ایران/محسن کردی/۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹

جسد سوخته‌ی ترانه موسوی در بیابانهای قزوین پیدا شد. ترانه را هفتم تیر نزدیک مسجد قبا دستگیر کردند. خبر دادند که ترانه در اثر پارگی مقعد و رحم به بیمارستان منتقل شده؛ یکی از پرستاران بیمارستان به خانواده‌اش گفت: «دختری را با این مشخصات بیهوش آوردند و بیهوش هم بردند. مشخص بود که او را زنده نخواهند گذاشت. برای گم کردن ردهای تجاوز، جسدش را سوراخاندند!» تف به این جماعتی که می‌خواهد حکومت کثیف اسلامی را همچنان سر پا نگه دارد!

در ضمن همین الان در حالی که یکساعت به برگزاری آن نماز جمعه‌ی لعنتی مانده، مردم دسته دسته به سوی دانشگاه تهران حرکت کرده‌اند. همچنین می‌گویند که «اعتراضات شبانه‌ی مردم تهران ابعاد و اشکال تازه‌ای به خود می‌گیرد؛ مردم تهران همانند شبهای گذشته از ساعت ده شب بر بامهای منازل خود قرار گرفتند و بانگ «الله اکبر» و شعار «مرگ بر دیکتاتور» را سر دادند؛ تعدادی از جوانان در کوچه‌های مختلف به صورت گروهی حرکت می‌کردند و شعار می‌دادند؛ همچنین امشب در بزرگراه نواب اکثر راننده‌ها در حرکتی خودجوش از ساعت نه و نیم تا ده و نیم در حالیکه دستها را به نشانه‌ی پیروزی از ماشین بیرون آورده بودند، شعار «الله اکبر» سر دادند و مردم و فروشنده‌ها نیز با دیدن حرکت راننده‌ها با آنها همراهی کردند...»^{۷۳}

هادی خرسندی در مورد همین نماز جمعه‌ی کوفتی نوشت:

«خطبه خوانی آقای رفسنجانی در نماز این جمعه، خبرش بیش از اصل واقعه اهمیت داشت و خود اون خبر با محتوای خطبه برابری میکند؛ در عین حال خیلی‌ها حدسیاتی داشتند و گمانه زنی کرده‌اند راجع به محتوایش. من هم به سهم خود؛ اولاً که ایشان تشکر می‌کند که دختر ایشون را گرفته بودند که جانش در خطر نباشه. بعد هم خواهد گفت بقیه‌ی سرشناسها را هم به همین دلیل گرفته‌اند؛ مثلاً جاریان را اگر نمی‌گرفتند، ممکن بود سعید عسکر دوباره به او تیر بزند. یا آقای عیسا سحرخیز را اگر بازداشت نکرده بودند، ممکن بود آیت الله اژه‌ای دوباره ایشان را گاز بگیرد. بعد هم خواهد گفت که این آقایان خودشان هم ممکن بود به همدیگر صدمه بزنند. در مجموع ایشان خواهد کوشید که بیاناتش روی چمن دانشگاه هم اثر بگذارد و رنگ سبز آن کمرنگ و کمرنگ‌تر شود و به سبز مغزپسته‌ای تبدیل شود. در مورد شرکت آقایان موسوی و کروب‌ی در خواندن نماز پشت سر ایشان گفته می‌شود که آقای کروب‌ی انشاءالله قرار

73 - ماهستیم/اعتراضان شبانه‌ی تهران، ابعاد و اشکال تازه‌ای.../آزادی پرس

است متأسفانه خواب بمانند. آقای موسوی هم گفته شرکت می‌کند، اما نماز نمی‌خواند، لب می‌زنند...^{۷۴}

از حضور همیشگی خبرنگاران خارجی در محل نماز جمعه جلوگیری شده و کارت خبرنگاری آنها توقیف می‌شود. به آنها نیز گفته شده که حق فیلمبرداری و عکاسی ندارند؛ این خبرها لحظه به لحظه گزارش شده اند؛ دلیل کاربرد افعال در زمان حال همین است. اتوبوسها و تاکسیها را تعطیل کرده‌اند، تا مردم به نماز جمعه‌شان نرسند. بعد هم همین امروز در حین رفتن به نماز جمعه شادی صدر را دستگیر کردند و به دلیل مقاومتش لباسش را پاره کردند. خبرگزاری فرانسه هم گزارش داد که مردم زیادی در صحن دانشگاه و خیابانهای اطراف تجمع کرده‌اند. سید رضا تقوی [از باند احمدی نژاد] سخنران قبل از خطبه‌های نماز جمعه با شعار مردم رو برو شده؛ تقوی اعلام می‌کند که نماز جمعه متعلق به ولایت است. او کسانی را که در نماز جمعه اخلال می‌کنند، با منافقین عصر پیامبر مقایسه می‌کند. هم اکنون تقوی دارد سخنرانی می‌کند [ساعت یک بعداز ظهر به وقت تهران، روز جمعه ۲۶ تیرماه ۱۳۸۸] فعلا مردم دارند شعار آزادی زندانی سیاسی می‌دهند.

حالا ساعت دو و ربع بعد از ظهر است، رفسنجانی دارد خطبه می‌خواند و از مردم می‌خواهد شعار ندهند، به خاطر فضایی که پیرامون دانشگاه هست، تا فضا به هم نریزد [خودش گفت]. در ضمن همه‌ی تلفنهای همراه را نیز قطع کرده‌اند. همین الان در ساعت دو و نیم بعد از ظهر به وقت تهران، گروههای بسیجی برای متفرق کردن مردم پشت درهای دانشگاه از گاز اشک آور استفاده می‌کنند. پلیس هم از باتوم برای پراکنده کردن جمعیت استفاده می‌کند. «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» و «مرگ بر چین، مرگ بر دیکتاتور» شعارهایی است که شنیده می‌شوند.

این هم جریان دستگیری شادی صدر همین امروز:
به گزارش سایت «میدان زنان» یکی از همراهان شادی صدر گفت که ما در حال حرکت به سمت نماز جمعه در بلوار کشاورز بودیم که شخصی به ما نزدیک شد و گفت: «خانم تو با ما میای، بقیه برن!» من و شادی با تعجب نگاهش کردیم که یک موتورسوار از دور گفت: «این نه، اون یکی!» لباس شخصها آمدند طرف شادی و هلش دادند طرف یک ماشین پژو، شادی که شوکه شده بود، در ماشین نشست؛ من و دوستم داد زدیم: «چرا می‌بریدش؟» که شادی به خودش آمد و شروع به داد و هوار

74 - جمله‌ی آخر من در صدای امریکا دیر رسید، رفت زیر آرم/اصغرافا/۲۵ تیر ۸۸

و کوبیدن به در کرد. دوستم در ماشین را باز کرد و ما داشتیم شادی را می‌کشیدیم بیرون، ولی ماموری که تو ماشین بود، شادی را گرفته بود و می‌کشیدش تو ماشین. در همین حین مانتو از تن شادی درآمد؛ دوستم دست شادی را کشید و او در حالیکه بلوز و شلور تنش بود، از ماشین در آمد و فرار کرد. مامورها و من و دوستم هم دنبالش می‌دویدیم. همین موقع یک مامور از روبرو حمله کرد و روسری شادی را کشید. شادی مقاومت می‌کرد... این بار دو نفر دیگر سر رسیدند که یکی از آنها باتوم فنی داشت. شادی را با خشونت تمام گرفتند و زدند و بردند... مامور تقریباً شادی را بغل کرد و برد...

فضای اطراف دانشگاه به شدت ملتهب است و همه جا مامورین با باتوم و چماق و گار اشک آور و بی‌سیم گله گله حضور دارند. همه جا و تمام راه‌های منتهی به نماز جمعه را بسته‌اند. راستی اینها سلاح دیگری بجز گرفتن و زدن و کشتن و شکنجه کردن و بردن هم دارند؟ جالب شد. کوه موش زائید. مردک هاشمی رفسنجانی نسخه‌ی آشتی ملی پیچید؛ رو که نیست سنگ پای رفسنجان است. حالا موسوی چیها و اصلاحاتچیها بدونند. خاک بر سر همه‌ی آنها که می‌خواهند... بگذریم!

همین الان ساعت سه بعد از ظهر به وقت تهران، خبر از تظاهرات گسترده در تهران و شعار «مرگ بر دیکتاتور» می‌رسد. شعارهای دیگر این که «ایرانی می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد». البته شوخی می‌کنند؛ ایرانی سالهاست دارد خفت می‌کشد؛ نه قرنهایست؛ چهارده قرن تمام است و حاضر هم نیست خودش را از این خفت رها کند...

جالب است؛ انگار تو متن واقعه‌ای. تظاهرات و شعارها همچنان ادامه دارند و کتک خوردن مردم و این مردک دیوانه رفسنجانی که امید توده‌های‌ها و موسویچیها و اصلاحاتچیها و ملی/منقلیها بود، هم زه زد. ببینیم همین امروز چه می‌شود؛ تازه فردا و فرداها هم در پیش است. شعار بعدی «روسیه حیا کن، کشورمو رها کن!» است؛ این شعار در واقع دهن کجی به توده‌های‌هاست؛ تظاهرکنندگان پرچم روسیه را هم آتش زده‌اند؛ جانمی جان، خاک بر سر این توده‌های‌ها...

از همه جالب‌تر هم این شعار تازه‌ی «مرگ بر روسیه» است!

وبلاگ نویسی گفته‌های رفسنجانی در نماز جمعه‌ی دیروز را «عکس زشتی در تاریخ» دانست؛ بیانات امروز هاشمی رفسنجانی را من یک هفته قبل برایتان حدس نویسی کرده بودم، اما نمی‌دانستم که او ممکن است از متن من خوشش بیاید و عیناً از همان قالب استفاده کند. بگذریم که یک سور هم به همه‌ی مسلمانان جهان زد و دولت چین را نصیحت کرد. این دولت چین مخصوصاً وقتی یک آیت الله، دولت خودش را بگذارد و اینطور دوستانه او را نصیحت بکند، دستهایش را می‌زند زیر چانه‌اش و های های گریه می‌کند. هیچ بعید نیست جمعه‌ی آینده هوجینتائو شخصاً برود سینچیانک و برای اینغورها نماز جمعه بخواند. خیلی‌ها فکر می‌کنند هاشمی رفسنجانی خودش را امروز در تاریخ خراب کرد، اما تاریخ معتقد است که هیچ چیز رفسنجانی را خرابتر از آنی که بود، نمی‌تواند بکند.

احتمال دارد حرف تاریخ راست باشد، وگرنه کدام آدم عاقلی در تاریخی‌ترین فرصت به مردمی که منتظرند جسد عزیزانشان در سردخانه‌ها، در گلزار خاوران دیگری دفن شود، می‌گوید: «می‌رویم صدا و سیما، قانونی حرف می‌زنیم و مساله را حل می‌کنیم؟»

این آقایی که من دیدم آنقدر «آغا»ست که اگر مردم شعار نمی‌دادند چه بسا از احمدی نژاد هم تشکر می‌کرد. زمان آن رسیده که ملت خود، آقای خودش باشد. تو زردی «آقایان» علنی، جهانی و تاریخی شد...^{۷۵}

جالب این که همه دارند از «به نعل و به میخ زدن» رفسنجانی از ذوق می‌میرند؛ چرا که به قول محسن مخملباف «اگرچه برای جنبش سبز حضور مردم مهم‌تر از صحبت‌های هاشمی قلمداد شد، اما صحبت هاشمی به نفع جنبش سبز بود؛ او به خلاف همیشه که در میانه می‌ایستاد، اما از منافع رهبر حرف می‌زد، این بار در میانه ایستاد و برخی از خواسته‌های جنبش را مطرح کرد؛ مثل آزادی زندانیان سیاسی، برداشتن سانسور از روزنامه‌ها، نقد صدا و سیما و درخواست حضور مخالفین در صدا و سیما برای ابراز انتقادات، و بازگرداندن اعتماد مردم. او همینطور با خواندن حدیثی به نقل از خمینی [خمینی آدم شده و امام شده و از قول او و «حدیث» روایت می‌کنند] تلویحاً به خامنه‌ای گفت اگر مردم ترا

⁷⁵ - عبدالقادر بلوچ/عکس زشتی در صفحات تاریخ/۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹

نمی‌خواهند، آنها را به حال خود بگذار؛ او در صحبت‌های خود تصویر ناامید کننده‌ای از وضعیت نظام‌بی‌مردم را توصیف کرد؛ او از رنجش مراجع سخن گفت؛ او در حمله به چین که متحد ایران است، شرایطی فراهم کرد تا مردم و حتی حزب اللهیها برای اولین بار در تریبون نماز جمعه «مرگ برچین» بگویند. همه‌ی اینها نشانه‌ی قدرت جنبش سبز است که به هاشمی اجازه نداد مثل قبل رفتار کند...

دیگر این که گفته‌اند در این یک ماهه مصرف مواد مخدر در ایران ۲۰٪ کم شده؛ و لابد خودفروشی هم کلی کم شده؛ اما خودمانیم به هم زدن نورمهای اسلامی و نماز جماعت این جوانها کلی جالب بود. در کنار هم نماز خواندن، با کاکل و بدون چادر/چاقچور نماز خواندن و با آستین بالا زده، اهرام بستن برای زنها. دختر و پسر سجاده‌شان را بغل هم پهن کردند و تازه زنها جلوتر از مردها دولا/راست شدند که از آن کارهای شهوت انگیز در نورم اسلامی است. این بچه‌ها هرچند که وسیله‌ی اعتراضی دیگری ندارند، با این همه شاید آنقدر اینطوری نماز جمعه بروند که آخوندها بساط نماز جمعه‌ی عبادی/سیاسی‌شان را جمع کنند؛ ولی من بیشتر نظرم امیدهایی است که این «سبز»ها به این غول بیابانی بسته‌اند.

باز هم تظاهرات، باز هم اعتراض، باز هم گاز اشک آور؛ هرچند که این حرکت باز هم ایران و ایرانی‌ها را به صدر اخبار جهان کشاند.

این «گزارش» هم جالب است، ببینید!

یگان ویژه‌ی نیروی انتظامی اکیداً دستور داشت که پیش از خطبه‌ها با مردم درگیر نشود؛ با اینکه خیلی دلش می‌خواست درگیر بشود. پلیس ضد شورش چند بار ادای حمله به جمعیت را درآورد، بعد چون هیچکس فرار نکرد، چند بار راستکی حمله کرد، بعد باز چون هیچکس فرار نکرد، جمع کرد رفت پی کارش. نیروهای لباس شخصی شامل بیست لشکر پیاده نظام که مجموعاً حدود دوازده سال سن [کذا] داشتند، چند بار مانور دادند و برگشتند. پیش از خطبه‌ها دست و سوت و تکبیر مردم، گلو پاره کردن حاج منصور ارضی [شعار دهنده‌ی نماز جمعه‌ها] را خنثی کرد. صدایش تا دو متری هم نمی‌رسید. حاج منصور از همه دعوت کرد تا شعار مرگ بر امریکا بدهند، اما مردم روسیه را هم به آن اضافه کردند. [البته انگار اصلاً مردم شعار مرگ بر امریکا ندادند و فقط مرگ بر چین و بیشتر مرگ بر روسیه می‌گفتند.] در این هنگام محسن رضائی با یک ماشین زانتیا رسید و همینطور بیخود و بیجهت مورد

تشویق جمع قرار گرفت؛ فکر کنم یک کمی هم خجالت کشید، اگر اصلاً بفهمد این چیزها را؛ مردم با شعار «هاشمی، هاشمی، سکوت کنی خانی» [کلی حال همه را گرفتند لابد] بلافاصله بعد از خطبه‌ی اول در کل خیابان انقلاب برق را قطع کردند، تا صدای هاشمی رفسنجانی از طریق بلندگو به گوش مردم نرسد. موتورهای ضدشورش از سمت غرب اضافه شدند و به مردم از سر خیابان جمالزاده حمله کردند. مردم کتک خوردند، اما فرار نکردند. سرانجام برای متفرق کردن جمعیت نبش خیابان شانزده آذر اشک آور زدند. مردم نشستند روی زمین. بلندگوها که قطع شد، ماشینها در میدان انقلاب رادیوها را بلند کردند و شیشه‌ها را پائین کشیدند و صدای رفسنجانی باز هم شنیده شد؛ خطبه‌ها که تمام شدند، حمله‌ی ضد شورش شروع شد. آمبولانس زیاد بود و ماشینهای آتش نشانی بیشتر؛ این ساندریچی «هایدا» شعبه‌ی میدان انقلاب را باید مدال داد. دوپیست تا ساندریچی داشت که پنج هزار نفر را برای خوردنشان آنجا جمع کرده بود. هرچی گفتند مغازه را ببند، گفت همین یکی را بپیچم، می‌بندم. این وضع دو ساعت ادامه داشت. نیروهای عادی انتظامی هم حضرت عباسی کاری به مردم نداشتند...

این یکی «گزارش» از نماز جمعه هم بد نیست:

عده‌ای بسیجی از ساعت ۸ صبح آنجا بودند... محوطه‌ی زمین فوتبال با نرده‌های فلزی محصور بود و از ساعت ده به بعد کسی را به آنجا راه نمی‌دادند و عده‌ای را که قبلاً به این محوطه رفته بودند... از این محوطه بیرون کردند. ضمناً افراد جدید از جمله طرفداران رفسنجانی و موسوی را به آنجا راه نمی‌دادند. همین مساله‌ی بستن درهای محوطه‌ی زمین فوتبال و راه ندادن مردم به داخل آن و نیز بیرون کردن بقیه... از اول تا آخر بهانه‌ای شد برای جروبحث بین حزب اللهیها و طرفداران جنبش سبز... قبل از آمدن رفسنجانی، بعد از نماز ظهر حدود ساعت یک و نیم تقوی صحبت کرد، ولی کسی گوش نکرد. قبل از آمدن رفسنجانی جمعیت عظیمی هم در خیابان انقلاب و هم خیابان آناطول فرانس [خیابان شرقی دانشگاه] و هم خیابان ۱۶ آذر جمع شدند و شعار دادند... آنچه چشمگیر بود و شعارهای جدید «مرگ بر روسیه» و «مرگ بر چین» مخصوصاً مرگ بر روسیه بود...

به گفته‌ی رادیو فرانسه، روزنامه‌ی فیگارو و لوموند هر کدام مقاله‌ای را به ایران اختصاص دادند. دلفین مینوئی در فیگارو مقاله‌ای دارد که حوادث این هفته در ایران را مورد تفسیر قرار می‌دهد. او به کشف یک سردخانه اشاره می‌کند که در آن صدها جسد شناسائی نشده،

کشف شده‌اند، درحالی‌که خانواده‌های زیادی از این زندان به آن زندان دنبال فرزندان مفقود شده‌ی خود می‌گردند. او همچنین به برخی شاهدان عینی استناد می‌کند که پس از آزادی از زندان اوین متذکر شده‌اند که در بخشی از قسمتهای آن ازدحام جمعیت چنان است که راهروهای زندان را به استقرار زندانیان اختصاص داده‌اند.

روزنامه‌ی فرانسوی لوموند نیز اعتراضهای جاری ایران را به آتش زیر خاکستر تشبیه کرد و نوشت که در ایران نظم پلیسی، آتش عصیان را خاموش نمی‌کند. برغم فشار و سرکوب پلیس و نیروهای انتظامی، تظاهرات روزهای اخیر نشان داد که مردم معترض توانسته‌اند بر ترس خود غلبه کنند!

ایمیلی آمده با عنوان «نماز میت جمهوری اسلامی» و در آن نوشته‌اند که نماز جمعه‌ای که در آن زن و مرد مختلط نماز بخوانند، دختران با آرایش و حجاب نیم بند قنوت کنند، به جای تکبیر کف بزنند و سوت بکشند، مرگ بر دیکتاتور بگویند، آرزوی مرگ پسر دیکتاتور را فریاد بکشند، تا رهبری را نبیند، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» بگویند، بر ضد چین و روسیه شعار بدهند... که دیگر نماز جمعه نیست...

نماز جمعه‌ی ۲۶ تیر ماه را بسیاری بدون وضو و حتی برخی با کفش خواندند. این نوع نماز خواندن برای شما آشنا نیست؛ تنها یک نماز در احکام اسلامی وجود دارد که می‌توان بدون وضو و بدون درآوردن کفش خواند؛ آن هم نماز «میت» است. می‌توان به جرات گفت که نماز جمعه‌ی ۲۶ تیرماه نمازی بود که بر سر جنازه‌ی جمهوری اسلامی خوانده شد...

ای بابا من حتی این سواد الکی فقهی/شرعی را هم ندارم که بتوانم از این افاده‌ها بیایم!

۲۸ تیرماه ۱۳۸۸ / ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سی و ششم]

این هم متن تغییر یافته‌ی سرود یار دبستانی است، برای این روزها؛ یار خیابانی من/ با من و هم رأی منی/ در زیر باتوم و چماق/ یاور و همراه منی/ گم شده رای من و تو/ تو انتخابات سپاه/ دشمن خاشاک و خسند/ بسیج و ناجا و سپاه/ زنجیر و چاقو می‌کنه/ صورتو زخمی و کبود/ چشم داره عادت می‌کنه/ به گاز اشک آور و دود/ رأی من و تو نتونست/ زنجیرها رو پاره کنه/ مشت گره کرده ی ما/ میهنو آزاد می‌کنه/ یار خیابانی من/ با من و هم رأی منی/ در زیر باتوم و چماق...

این را هم بنویسم که این روزها پس از آن نماز جمعه‌ی پریروز، بخش جناح حاکم حکومت با جناح محکوم حکومت اسلامی بدجوری در افتاده و این بار «سبیل» حکومتیشان رفسنجانی است که چگونه پس از آن همه همدستی‌ها و با هم خوردنها و باهم چاپیدن‌ها، حالا کمی به سمت «جنبش سبز» تمایل نشان داده؛ حتی برای اعتمادسازی دوباره و حفظ همین «نظام مقدس» کوفتی کهریزیکی!

امروز از تهران تا چالوس و چالوس تا تهران غوغا بود. من که اولش گیج-گیج بودم، صحنه‌هایی را دیدم که هیچوقت یادم نمی‌رود. مردم در حالی که سوار ماشین‌هایشان بودند، با انگشتشان علامت «وی انگلیسی» را به هم نشان می‌دادند، دست‌بند سبز بسته بودند و دستشان را از ماشین بیرون برده، بطریهای دلستر سبز رنگ را به نشانه‌ی «وی انگلیسی» درست کرده بودند، با چراغ روشن حرکت می‌کردند، بوق می‌زدند، کنار خیابان می‌رقصیدند، برگ سبز درختان را در حال حرکت در هوا تکان می‌دادند. مردم محلی سوار بر موتور و با همراه داشتن شاخه‌های پر از برگ درختها در جاده حرکت می‌کردند. مسافران با برگهای سبز برای خودشان سربند درست کرده بودند، در فرصتهایی هم که در کنار جاده استراحت می‌کردند؛ همه‌اش در حال نشان دادن «وی انگلیسی» به ماشینهای عبوری بودند. اگر به اتوبوسهای بنزی که پنجره‌هایشان قابل باز شدن بود، نگاه می‌کردید، مردمی را می‌دیدید که دستهایشان را به نشانه‌ی پیروزی از پنجره به بیرون از اتوبوس دراز کرده‌اند. کارگرهایی را می‌دیدید که دست از کار می‌کشیدند و به ماشینها با علامت «وی انگلیسی» پاسخ می‌دادند و ... از همه مهمتر همه می‌خندیدند...^{۷۶}

حکومت اسلامی سالهاست که با کثافتکاریهایش این مردم را از هم دور نگه داشته است؛ مردم با هم قهرند، سالها بود که با هم قهر بودند؛ ولی همین مردم حالا، همین روزها با هم آشتی کرده‌اند، با هم آشتی می‌کنند؛ مردمی که در «قهر انقلابی» حکومت اسلامی و طرفدارانش، سی و اندی سال همدیگر را گم کرده بودند، حالا همدیگر را باز می‌یابند، باز همدیگر را پیدا می‌کنند، با هم آشتی می‌کنند و یک خط بزرگ ضربدری می‌کشند روی «قهر انقلابی» این جماعت آدمکش و ضد بشر و ضد انسان و ضد زن و ضد دگراندیشان و ضد مدرنیته و ضد زندگی و ضد عشق و دوست داشتن. راستی ممکن است تا یک سال دیگر، دیگر اثری از این ماموتها نباشد؟

⁷⁶ - روزه نامه/حرکت تاریخی امروز [۲۷ تیر ۸۸] تهران تا چالوس و چالوس تا تهران، سبز سز بود

قتلها و دستگیریه‌ها ادامه دارد و کشاکش بین نیروهای «خودی» همینطور؛ چند تا از این فسیلهایی که هم‌شان دستشان تا آرنج به خون آغشته است، در لندن سمینار گذاشته‌اند. سروش و مهاجرانی و فرخ نگهدار و با خوشحالی از بازسازی فضای اوایل انقلاب ۵۷، آن افتتاح تاریخی مسخره حرف می‌زنند. من اینجا در پی این یکماه و اندی جنبش و جوشش از یکسو و سرکوب و نگرانی از سوی دیگر باید چند نکته را در رابطه با دستگاه مختصات فعلی ایران و به پیوستش جهان توضیح بدهم که دست کم خودم بدانم چه می‌نویسم و از چه می‌نویسم؛ بیشتر برای همین کتاب.

ما از یکسو جوانان و زنانی را داریم که هیچگونه چشم اندازی برای زندگی مدرن و متمدنانه در این نظام حکومتی/فرهنگی نمی‌دیده‌اند و نمی‌بینند؛ به این دلیل و سوسه‌ی «چنج» شعارهای از کوزه‌ی نظارت استصوابی درآمده‌ی موسوی و موسویچیهای توده‌ای/ملی/مذهبی به سوسه‌شان انداخت که شاید بشود در این میان، راهی برای تغییر یافت و چیزهایی را کمی عوض کرد و کمی به دنیای مدرن نزدیک شد و از عقب ماندگی و مهر تروریست خوردن نجات یافت. این در درون کشور است و خواست بیش از نود درصد همه‌ی آنانی که سبزپوشان آمده‌اند که بنای این نظام حکومتی/فرهنگی ضد مدرنیته، عقب افتاده و جا مانده از دوران جنگ سرد را به پستوها برانند و خود در اتاقهای پذیرایی آفتابگیرشان به شادی و ساماندهی و سازندگی بپردازند، بدون آن که حق حیات ایشان را به پرسش بگیرند؛ چرا که دنیای مدرن و انسان مدرن اساساً با نفی و سرکوب و حکم اعدام میانه‌ای ندارد؛ حتی اگر جنایتکاری دخترش را سی سال در زیرزمین خانه‌اش به زنجیر بکشد و هفت بچه‌ی حرامزاده از پدر و دختر در دامنش بگذارد یا گذاشته باشد.

از سوی دیگر حکومتی را داریم که پشتوانه‌ای جهانی دارد؛ پشتیبانی تمام آنانی که حق و حقوق انسان و فردیت و اندیویدوآلیسم، برای انسان را به رسمیت نمی‌شناسند؛ همه‌ی نیروهای مذهبی، کمونیستی، فاشیستی و ملقمه‌هایی از دوتا و گاه سه‌تای اینها.

همه‌ی این جریانها چه در پوزیسیون، چه اپوزیسیون و چه در پستوهای تشکیلاتیشان نشان داده‌اند که برای فنومن انسان و حق و حقوقش ارزشی قائل نیستند و انسان را تنها ابزار و پل و پله‌ای برای رساندن رهبران‌شان به قدرت می‌بینند و می‌خواهند؛ نمونه‌های حکومتی این جریانهای ضد «انسان» دولتهای گوناگون شوروی مرحوم، چین کمونیست، آلمان هیتلری و تمامی حکومتهایی هستند که زیر پرچمی شبیه

به «لااله الا الله» به حکومت دست یافته‌اند؛ همراهی بیسابقه و عجیب و غریب نیروهای «اپوزیسیون» پادشاه فقید ایران از نمایش «چنج» موسوی، همین دستاویز را دارد و دیگر هیچ.

اینان که بیشتر در جریانهای «ضد خامنه‌ای» خارج کشوری سازماندهی شده‌اند، تمام عیار و با پوست و استخوان می‌کوشند حکومت را در همان چارچوب نظام حکومتی فعلی نگاه دارند؛ چرا که حکومت اسلامی را یکی از آخرین سنگرهاشان ارزیابی می‌کنند، برای مبارزه‌ی بی‌امانشان با مدرنیسم و با فنومن فردیت و وجدان انسان مدرن.

بنابراین یک دستگاه مختصات داریم، با خود رژیم در اوج قدرت ملی/تسلیحاتی، با پدافند و پشتیبانی قوی از تمام نیروهای ضد زن، ضد مدرنیته، ضد حقوق شهروندی و سیاهی لشکری داریم که نه پول و امکانات حکومت را دارد و نه پشتوانه‌ی سیاسی و تئوریک پشتیبانان حکومت را، فقط خودش را دارد و دستهای خالی‌اش را و فریادش را و خواستش را که آزادی است و آزادی و حق زندگی مدرن و متمدن، همین؛ حالا در این برهه کدام خواهند برد، با تاریخ است.

از همه آورده‌ام، اما از الاهی بقراط‌نه، و حالا این اوست که نوشته است و چه شیوا!

امروز ایران درگیر یک نبرد فراگیر، تاریخی و عمیق است. بخشی از این نبرد در تفاوت نسلهای گوناگون بازتاب می‌یابد. در این میان حکایت نسل تکرار ناشدنی ما شنیدنی است. تا جوان بودیم، پیرانه سران برای ما تصمیم گرفتند. نگاه کنید به سن متوسط دست اندرکاران سیاست در سال ۵۷. حال که خود پیر می‌شویم، سرهای جوان بدون آنکه حرص و نگرانی ما را برای استفاده از تجارب داشته باشند، واقعیت سیاسی را به دخیلهای سبز فرو می‌کاهند. نمی‌بینند که ایران مارگزیده یکبار با طناب سبز اسلام به قعر چاه جمکران فرو شده است و تعریفها و تعبیرهای دوپهلو را همواره می‌توان به آن پهلویی گرداند که کسی را امروز میل دیدنش نیست. نسل ما اما اگر قرار باشد در این سی سال چیزی آموخته باشد، همانا تن به موج نسپردن و اسیر تبلیغات نشدن است، طیف رنگها را دیدن است، سخنان دست اندرکاران سیاست را گزینش نکردن است، نیمه‌ی پر و خالی، هر دو را دیدن است، از شخصیت‌ها و مردم، به ویژه از زنان و جوانان و جانهای آرزومند و پرشور، چون وسیله‌ای در راه رسیدن به هدف، استفاده نکردن است، دیدن تنوع جامعه‌ی سیاسی ایران است، و سرانجام فراموش نکردن این نکته که سرنوشت ایران در دست مردم است؛ مردمی که پس از سالها سکوت در هفته‌های اخیر با هیبتی

مشخص به میدان آمده‌اند و افکار عمومی و جهان تحلیل و تفسیر و سیاست را در حیرت فرو برده‌اند. بیجهت نیست که امروز هرکسی و هر جریانی در فکر بهره برداری از این مردم و از این حیرت است. گاه حتی «من خودم»‌هایی خودنمایی می‌کنند که انسان را بی‌اختیار به یاد تازه‌ترین سخن قصار احمدی نژاد می‌اندازند: «من خودم نماد تغییر هستم!»

همه اما به یکسو روانیم؛ از احمدی نژاد و موسوی و دیگر زمامداران سیاسی و نظامی رژیم و رهبرشان تا ما تبعیدیان و معترضان و تظاهرکنندگان داخل ایران و هم آنهایی که وابسته و دلبسته‌ی این نظام هستند، همگی به یک سو روانیم. کیفیت این همسویی اما برای یکی تعیین تکلیف بین مرگ و زندگی و از دست دادن امتیازات و موقعیت‌هاست و برای دیگری نوزایی و بازیافت جایگاهی که حکومت از آنها دریغ داشته است. امروز جمهوری اسلامی به مثابه یک گسست تلخ و خونبار در تاریخ معاصر ایران، دشوارترین و بحرانی‌ترین دوران عمر خود را از سر می‌گذراند. هیچ چیز، مطلقاً هیچ چیز قادر به نجاتش نیست. از همین رو مسالهی جمهوری اسلامی در حال حاضر نه نجات، بلکه چگونگی پایان یافتن آن است؛ چگونه با کمترین هزینه، هم برای خود و هم برای مردم، رهسپار گذشته و تاریخ شود؟!

براین اساس و به تجربه، من فکر می‌کنم یکی از معیارهای درستی فکر و عمل انسان می‌تواند این باشد که آیا ده یا بیست سال دیگر، آیا پنجاه سال دیگر و در یک فاصله‌ی تاریخی دور می‌توان از فکر و عمل خود در امروز دفاع کرد یا نه؛ البته به شرطی که این استدلال سخیف را که فلان فکر و عمل در بهمان شرایط درست بود، کنار بگذاریم. به این مثال توجه کنید؛ هیتلر آن زمانی که با رأی مردم و در یک انتخابات دمکراتیک [که اصلاً با «انتخابات» جمهوری اسلامی قابل قیاس نیست] به قدرت رسید، هنوز «هیتلر» نبود؛ یک فرد محبوب بود؛ حتی تا سالهای بعد و در آن دورانی که لایه‌های مختلف مردم را به نام یهودی، کمونیست، همجنسگرا، کولی و غیره از خانه و زندگی‌شان آواره می‌کرد و به کشتارگاه می‌فرستاد، هم جامعه‌ی آلمان و هم جهانیان فقط نگاه می‌کردند و هیچ نمی‌گفتند.

هیتلر تا آن زمانی نیز که دامنه‌ی جنایاتش در اردوگاه‌های کار و کوره‌های آدم‌سوزی در برابر چشم همگان قرار نگرفت، هنوز «هیتلر» نبود. امروز پس از گذشت این همه سال هنوز هم، جهان، جامعه‌ی آلمان و زمامداران کشورها را در آن دوران از اینکه با خاموشی و سکوت خود، امکان بروز جنگ جهانی دوم و یکی از

دهشتناکترین فاجعه‌های انسانی را فراهم آوردند، سرزنش می‌کند. برای توجیه آن سکوت و حتی همکاری و مثلاً شرکت در مسابقات المپیک ۱۹۳۶ که اعتباری دیگر به رژیم هیتلر بخشید، باید به منابع آن دوران مراجعه کرد، ولی آیا واقعا در آن شرایط نمی‌شد سیاست دیگری در پیش گرفت؟

چرا می‌شد. قدرت سیاسی و تبلیغاتی اما در دست کسانی بود که آن سیاستی را پیش بردند که جنگ جهانی و تاریخ معاصر اروپا را ساخت. سیاستی که بعدها «اشتباه» ارزیابی شد. لیکن هنگامی که دامنه‌ی جنایت، مرزهای تخیل را زیر پا می‌نهد، دیگر نمی‌توان از اشتباه در نگاه و تحلیل و سیاست سخن گفت؛ نامش چیز دیگری است.

یک مثال دیگر؛ ترک ایران توسط شاه در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ هنوز محل تعبیر و تفسیرهای بسیار در تاریخ ایران و پیروزی روند انقلاب اسلامی دارد. گذشته از این، اما این پرسش فکر را به خود مشغول می‌سازد که هنگامی که مقامات بلندپایه‌ی جمهوری اسلامی در خاطرات و گفتار خود تکرار می‌کنند: «ما اشتباه شاه را تکرار نمی‌کنیم!» منظورشان چیست؟ آیا شاه اشتباه کرد که «صدای انقلاب» مردم را شنید؟ اشتباه کرد که بر اساس اسناد و مدارکی که وجود دارد، دستور کشتار مردم را نداد؟ آیا گشودن فضای سیاسی کشور اشتباه بود؟ واقعیت این است که در نخستین نگاه اگر از زاویه‌ی منافع و بقای نظام سلطنت بنگریم، چه بسا این همه اشتباه می‌بود. لیکن فقط در نخستین نگاه؛ حقیقت اما این است که صحنه‌ی تحولات اجتماعی نه سناریوی از پیش نوشته شده است که به کارگردانی و «فرمان» این و آن، هنرپیشگانش که همانا مردم و نیروها و شخصیت‌های سیاسی هستند، هر یک به بازی نقش خود مشغول شوند و نه تاریخ آنچنان دست و دل باز است که هربار و همواره، به قول ماکیاوول، فقط «بخت» و «فرصت» در اختیار بازیگرانش بنهد. ظرفیت تاریخ برای ارائه‌ی «بخت» و «فرصت» محدود است و هنگامی که این همه تمیز داده نشد و از دست رفت، آنگاه نوبت شوربختی و خطر فرا می‌رسد.

اپوزیسیون سال ۵۷ می‌تواند هزار سال دیگر اشتباهات خودش را مرور کند، ولی در این واقعیت که «بخت» از شاه روی گردانده بود و خودش نیز «فرصت» را دیر تمیز داد، تغییری نمی‌دهد. برخی این استدلال را مطرح می‌کنند که اگر شاه می‌ماند و می‌کشت، با احتساب جنگ و اعدامها قطعا مردم به اندازه‌ی این سی سال کشته نمی‌شدند و

مملکت نیز به این فلاکت نمی‌افتاد. ولی اولاً چه کسی می‌تواند با این قطعیت درباره‌ی چیزی که هرگز اتفاق نیفتاده، حکم بدهد؟!

ثانیاً چه کسی می‌توانست آنچه را پیش بینی کند که پس از شاه پیش آمد؛ جز خود شاه که پس از انقلاب اسلامی درباره‌ی «وحشت بزرگ» در کتابش هشدار داد و عده‌ای انگشت شمار چون دکتر شاپور بختیار و مهشید امیرشاهی و دکتر مصطفی رحیمی که گامهای سهمگین دیکتاتوری دینی را می‌شنیدند!

شاه اما هر اشتباهی کرده باشد، در رفتنش اشتباه نکرد. چه غلط، چه درست، مردم او را دیگر نخواستند. و او رفت. مردم را گذاشت تا خودشان درباره‌ی سرنوشتشان تصمیم بگیرند.

تاریخ، «بخت» و شاه «فرصت» را در اختیار مردم گذاشتند. کسانی که از «فریب» و «مصادره‌ی انقلاب» و غیره حرف می‌زنند، نقش مردم و همچنین خودشان، در آنچه بر سر ایران رفت را ماهرانه حذف می‌کنند. شاه اما اگر می‌کشت تا بماند، یک روز دیگر مجبور می‌شد برود و چه بسا در شرایطی به مراتب بدتر. لیکن شاه «صدای انقلاب» را شنید، بدون آنکه مردم و به اصطلاح رهبران توانسته باشند «صدای اصلاح» او را بشنوند. او این فرصت را به مردم داد، تا خود انتخاب کنند. مردم انقلاب اسلامی را بر اصلاحات سیاسی شاه ترجیح دادند. روشنفکران نیز آیت الله روح الله خمینی و انقلابش را به محمد رضا شاه و اصلاحاتش ترجیح دادند. حال بسیاری از آن «روشنفکران» که آن روز ذهنشان کور بود، تا قتل عام خود را احساس کنند، امروز می‌خواهند انقلاب خمینی را اصلاح کنند.

اشتباه، درست در همین جاست که روی می‌دهد. چه آن زمان و چه این زمان، آنکه اشتباه کرده و می‌کند، مخالفانی هستند که انقلابشان را علیه حکومتی که ظرفیت و امکان اصلاح داشت، می‌پرستند؛ لیکن بر اصلاح حکومتی که نه ظرفیت و نه امکان اصلاح دارد، پای می‌فشارند. شاه اشتباه نکرد. چه آن زمان، چه بیست سال بعد و چه صد سال دیگر، تاریخ وی را به خاطر رفتنش سرزنش نمی‌کند، برعکس، اگر می‌ماند و کشتار می‌کرد، سزاوار سرزنش می‌بود.

اشتباه را کسانی کردند که پس از وی آمدند، و همه‌ی آن کسانی که زیر نام «راه سوم»، «الگوی اسلامی»، «حکومت اسلامی»، «ولی فقیه»، «خط امام»، «راه رشد غیرسرمایه داری» و «مبارزه با امپریالیسم آمریکا» از آنها پشتیبانی کردند. این پشتیبانی چه در زمان خود و چه هزار سال دیگر قابل دفاع نیست. امروز خلیفه‌ی «ایران

اسلامی» در موقعیتی مشابه شاه در آن دوران قرار گرفته است. این خلیفه حتی اگر مردم او را نخواهند، نمی‌رود، زیرا فکر می‌کند خدا او را می‌خواهد؛ از همین رو خود را برحق می‌شمارد، تا بماند. صدای مردم را نمی‌شنود، زیرا فکر می‌کند شیطان و بیگانه در آنها حلول کرده‌اند. ولی فقیه به مثابه خلیفه‌ی اسلامی «فضای باز سیاسی» نمی‌شناسد. می‌گیرد و می‌بندد و می‌کشد تا بماند. حکومت دینی، دین و دنیا، زمین و آسمان، و مردم و خدا را با خود همساز و همراه می‌شمارد. اگر مردم را از دست دهد، خدا را دارد و به پشتوانه‌ی وی مردم را تارومار می‌کند. اما هیچ شاهی، حتی اگر مدعی باشد سلطنت موهبتی الاهی است، نمی‌تواند جز به مردم اتکا داشته باشد. شاید خواندن و دقت چندباره در «شهریار» نیکولو ماکیاوِل و «له و یاتان» توماس هابیس برای کسانی که جهت خارج کردن دین اسلام از زیر ضربه‌ی حکومت ولی فقیه، لفظ «سلطان» را برای وی به کار می‌برند، مفید باشد. [منظور اکبر گنجی است]

ولی فقیه به دلیل اینکه با دو دست قدرت آسمانی و زمینی را در وجود خود یکی می‌سازد، بیشتر به «خلیفه» شبیه است تا هر چیز دیگری. در چنین کشاکشی است که همه‌ی ما به یک سو روانیم. ولی فقیه همان راهی را می‌رود که سی سال پیش، شاه رفت، مردم رفتند و جهان رفت. و ما همه رفته و می‌رویم: راه آینده؛ مسأله اما تنها بر سر چگونگی پیمودن این راه است، به ویژه در شرایطی که یک چیز مسلم است: حکومت‌ها می‌روند، مردم اما می‌مانند. مردم حتی اگر اشتباه هم کنند، از آنجا که خود تاوانش را می‌پردازند، و از آنجا که تاریخ همواره با دستانی پر از «بخت» و «فرصت» به آنها روی می‌آورد، می‌توانند اشتباه خود را جبران کنند. مسیر تاریخ چیزی جز آزمون و خطای مردم نبوده است. ما اما چه؟ ما که می‌گوییم، می‌نویسیم و از جیب‌های تقکرمان مثل نقل و نبات، رهنمود و راه و عمل است که فوران کرده و بیرون می‌ریزد. آیا ده سال بعد، پنجاه سال بعد، صد سال بعد، هنگامی که کسی تاریخ را ورق می‌زند، می‌توانیم از حرف و عمل امروزمان همچنان دفاع کنیم؟!

۲۹ تیرماه ۱۳۸۸ / ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سی و هفتم]

گاردین اعلام کرد که ۳۶ افسر ارتش ایران که قصد داشتند با لباس نظامی در نماز جمعه به امامت هاشمی رفسنجانی شرکت کنند، دستگیر شدند. آنها قصد داشتند برای نشان دادن همدردی ارتشیان با تظاهرات مردمی به نماز جمعه بیایند، اما صبح روز جمعه در خانه‌هاشان دستگیر شده، به مکان نامعلومی منتقل شدند.

محسن کردی در وبلاگش با چاپ عکسی از خاتمی که دخترهای ناز و مامانی «اصلاح طلبان» را در آغوش گرفته، نوشت که اینها فرزندان زندانیان سیاسی اصلاح طلب هستند. از ظاهر این فرزندان میتوان به نوع تفکر اجتماعی والدینشان پی برد... حتی با وجودی که می‌دانستند رئیس جمهوری سابق نظام ولایت فقیه که هشت سال این مقام را داشته، به دیدارشان می‌رود، باز هم تغییری در ظاهر کودکانشان نداده‌اند و این جای امیدواری است. زمانی دورتر رضا شاه لباس غربی را بجای لباس‌های وطنی که مثل دهاتیها بود، باب کرد و کودکانی که به مدرسه می‌رفتند، شورت پاچه بلند می‌پوشیدند. تحت قدرت رضا شاهی کسی را جرأت چپ نگاه کردن به این کودکان نبود. معترضین خیلی که زور می‌زدند، تازه باید غصه‌ی زن و دختر خودشان را می‌خوردند که بدون روبنده باید در انظار ظاهر می‌شدند و به بقالی و نانواپی می‌رفتند. اما پس از سقوط رضا شاه، به فتوای آخوندها مبارزه با بی‌حجابی آغاز شد. همکاران «شهید» نواب صفوی و سایر باندهای اسلامی در کوچه و خیابان به کودکانی که با شورت به مدرسه می‌رفتند، انگشت می‌رساندند. همچنین انگشت می‌رساندند به خانمها و دخترهای بی‌حجاب...

دختری که آن عقب ایستاده، احتمالاً باید به سن تکلیف که نه سال شرعی و برابر با هشت سال و نه ماه خورشیدی است، رسیده باشد. حتی اگر به این سن هم نرسیده باشد «احتیاط واجب» آن است که خود را بپوشاند. آیا اگر بیست سال پیش بود، نیز صحنه همین بود؛ همین زندانیان سیاسی که خاتمی به دیدار خانواده‌شان آمده، اگر بیست سال پیش بود، در حضور مرد همسایه حتی دختر دو ساله‌شان را نیز زیر حجاب اسلامی خفه می‌کردند. و همین خاتمی اصلاً حاضر نبود در چنین صحنه‌ای حاضر شود و عکس بگیرد. این عکس، عمق پوسیدگی و عقب نشینی

تفکر ولایت فقیه را در مقابل تفکر سکولار نشان می‌دهد. آیا دیدن این عکس شغف ندارد؟^{۷۷}

در خود دستگاه حکومتی هم واویلاست. همه‌شان افتاده‌اند به جان هم و هرکدام تقصیر را می‌اندازد گردن آن یکی و به هم توهین می‌کنند و همدیگر را لو می‌دهند و همدیگر را رسوا می‌کنند و با هم معامله می‌کنند و با هم دعوا می‌کنند و با هم می‌خورند و از دهان هم می‌کشند بیرون و به هم نامه می‌نویسند و پرونده‌ی همدیگر را رو می‌کنند و پتیه‌ی هم را می‌ریزند روی آب و... خلاصه محشر کبرایی است...

البته خنده دار هم هست. نوشته بودم که اگر موضوع کشتن و شکنجه‌ی بچه‌های مردم نبود، می‌شد کلی به ریششان خندید و غرق شدنشان را دید و باهاشون بای بای کرد...

دیگر این که خاتمی و روحانیون مبارز افاضه کردند که حالا که اینطوری است، پس یک رفراندوم بگذاریم؛ کمی دیر نشده آقایان!؟

رابرت رد فورد هنرپیشه‌ی امریکایی هم از اعتصاب غذای سه روزه در برابر ساختمان سازمان ملل در نیویورک حمایت کرد؛ قبلاً هم گوگوش و ابی و فرامرز اصلانی و چند نفر دیگر حمایت کرده بودند. گویا نوام چامسکی هم حمایت کرده!

به نوشته‌ی «گازیتا. رو» خبرگزاری «ریا نووستی» روسیه [۲۹ تیرماه]: «اپوزیسیون ایران دشمن اصلی خارجی خود را پیدا کرده است. این دشمن، روسیه است که پس از پیروزی مجدد محمود احمدی‌نژاد، از وی حمایت کرد. طی تظاهرات روز جمعه به شعار معمول «مرگ بر دیکتاتور» شعار «مرگ بر روسیه» هم اضافه شد. معترضین پرچم روسیه را هم آتش زدند. عکس و فیلمهای این اقدامات در سایتها و وبلاگها هست. در ایران یقین دارند که روسیه مستقیماً در سرکوب اعتراضات اپوزیسیون دست دارد. یک تبعه‌ی روس که در تهران زندگی می‌کند [و نخواست نامش فاش شود] به «گازیتا. رو» گفت که ایرانیان یقین دارند که مشاورین ما به پلیس [ایران] مشورت می‌دهند، برای سرکوب تظاهرات آموزش می‌دهند و علاوه بر این کار سرویس‌های ویژه را سروسامان می‌دهند. الکسی مالاشنکو، کارشناس مرکز کارنگی مسکو نیز می‌گوید که روسیه اشتباه کرد بلافاصله از احمدی‌نژاد حمایت کرد. اگر خط مشی مسکو ملاحظه کارانه باشد، شعارهای ضد روسی تکرار خواهند شد!

77 - یک تصویر گویا/محسن کردی/۲۰ ژوئیه ۲۰۰۹

کار دارد بیغ [یا بیق] پیدا می‌کند. در داستان «جمهوری مملکت جاهلستان» چند سال پیش، پیش بینی کردم که دست آخر آخوندها می‌روند در خراسان و آنجا می‌شود «مملکت آستان قدس رضوی» و بقیه‌ی کشور هم خرد و تجزیه می‌شود. اینطور که بوش می‌آید، همین برنامه در پیش است. ایمیلی داشتم با همین پیش بینی؛ نوشته بود خراسان می‌شود کشور دیگری و تحت استعمار روسها و... از این حرفها.

امروز هم آخوند خامنه‌ای حین هشدار به همه‌ی سردمداران حکومت، در سخنانی به مناسبت بعثت، به کسانی که آنها را «نخبگان و بزرگان جامعه» خواند، هشدار داد که باید مراقب گفتار و مواضع و حتی نگفتن‌های خود باشند!^{۷۸}

موسوی هم امروز در دیداری که با خانواده‌های زندانیان حوادث اخیر داشته، گفت که ملت ایران دوباره متولد شده!^{۷۹}

البته این بابا تازه بعد از سی سال یادش آمده که دوران شاه آزادی نبود و مردم آن زمان برای آزادی شلوغ کردند و حالا هم آزادی می‌خواهند؛ واقعا رو که نیست، سنگ پای قزوین است. اینها حیا ندارند؟ از خودشان و عملکردشان خجالت نمی‌کشند؟ به گمانم همه‌شان خوب می‌دانند که تنها آلترناتیویشان «شاهزاده» است و می‌خواهند با این چرندیات او را بسوزانند؛ وگرنه محال است که ندانند در این سی سال نکبتی چه بر سر این مردم فلک زده آورده‌اند؛ یک قلم خود این بابا!

این حکومت این چنین می‌خواهد بماند؛ ببینید!

این بسیجی که اخیرا بدلیل نرمش با دستگیر شدگان حوادث اخیر [آزاد کردن یک پسر ۱۳ ساله و یک دختر ۱۵ ساله] بازداشت شد، در مصاحبه با «جی پست» گفت که در گذشته قبل از اعدام دختران باکره، با آنها ازدواج میکرده است. او گفت: «از این اقدام خودم، اگرچه قانونی و شرعی بود، متاسفم، چون دختران از شب زفاف خود بیشتر از اعدام فرادشان می‌ترسیدند، برای همین به آنها قرص خواب می‌دادیم، تا مقاومت نکنند. دخترها صبح که بیدار می‌شدند، مشتاقانه به سوی مرگ می‌رفتند... خبرهای بسیاری هم از تجاوزهای جنسی وحشیانه به دختران و پسران رسیده؛ در شیراز دو نفر که از زندان آزاد شدند، به دلیل همین تجاوزهای وحشیانه که به پارگی مقعد و روده و رحم‌هاشان انجامیده،

⁷⁸ - خامنه‌ای: بزرگان مراقب نگفتنهای خود هم باشند/رادیو فردا/۲۹ تیر ۸۸
⁷⁹ - میرحسین موسوی: ملت ایران دوباره متولد شده است/بی بی سی/۲۹ تیر ۸۸

خودکشی کردند. خاک عالم بر سر این فلان‌های انقلابی سربازان امام زمان؛ با فلانهاشان می‌خواهند حکومتشان را حفظ کنند؟! راستی چرا اسم این نظام را نمی‌گذارند «حکومت فلان سالاری»؛ یا همان اسم اصلی‌اش؟!

۳۰ تیرماه ۱۳۸۸ / ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سی و هشتم]

حالا که خاتمی نظریه‌ی رفراندوم را مطرح کرده، ببایید از یک رفراندوم واقعی حمایت کنیم؛ رفراندومی که نظر مردم را در مورد «جمهوری اسلامی، آری یا نه» بپرسد؛ جمهوری اسلامی تن به چنین چیزی نخواهد داد، ولی حداقل می‌توانیم بگوییم که چنین چیزی را می‌خواهیم؛ از این به بعد در شعارهامان «رفراندوم؛ رفراندوم» بگوییم!^{۸۰} روزی که شنیدیم در نماز جمعه علیه دو کشور سابقا کمونیستی شعار داده شد، تعجب کردیم... آن روز مردم که تعدادشان هم کم نبود، برای نخستین بار به صورتی گسترده، از تحریم کالاها چینی گفتند؛ بحثی که پیش از این بارها توسط تشکلهای اقتصادی و فعالان بخش خصوصی مطرح شد. به نظر می‌رسد مردم برای نخستین بار کنار تشکلهای اقتصادی و تولیدی قرار گرفته‌اند، تا کالاها بی‌کیفیت کشوری که دولت‌ش سرکوبگری می‌کند را تحریم کنند. این درحالی است که سایه کالاها و سیاست و الگوی چینی بدجوری بر زندگی ما سایه افکنده!

[به لیست کالاها و وارداتی دقت کنید!]

باتوم و شوک الکتریکی Made In China است. البته مشخص نیست که در ایران مدل توسعه‌ی متعادل، نامتعادل، صنایع جایگزین، صنایع مادر یا... کدام مدل مورد استفاده است، اما کشورهای جهان سوم در هر حال که رو به توسعه باشند، تلاش می‌کنند تا بخشی از نیازهای ساده‌ی خود را که به تکنولوژی‌های انحصاری نیاز ندارد، خودش تولید کنند... باتومها عموماً یا پلاستیکی یا فولادی هستند. برخی از آنها ساختار کمی پیچیده‌ای دارند برای مصارف خاص. در ایران گاهی از باتومهای چوبی هم استفاده می‌شود. با این شرایط جای سوال است که آیا ایران که در زمینه‌ی تکنولوژی به دستاوردهایی جهانی رسیده [کذا] آیا واقعا نیاز دارد از چین وسایل ضد شورش و دفاع شخصی وارد کند؟! وسایل چینی مثل شوکرها، اسپری‌های اشک آور ... قبول، اما باتوم و دستبند دیگر

80 - شعار ما رفراندوم/رفراندوم/ایران گلوبال/

وسایله‌های پیچیده‌ای نیستند. با این حال شاید برایتان جالب باشد که بدانید انواع وسایل ضدشورش، دفاع شخصی و باتوم‌های چینی در بازار داخل وجود دارند. با این توضیح که طی چند سال اخیر شرکت‌های خصوصی معدودی به صورت تخصصی اجازه پیدا کرده‌اند تا وسایل نظامی و دفاعی را به کشور وارد کنند!⁸¹ چه جالب، خودکفایی، واردات و بازار داخلی کالاهای سرکوب و کشتار و ضد شورش!

جالب این که در این سند معتبر از روزنامه‌ی اعتماد ملی حتی پرچم شاخدار حکومت اسلامی هم «made in china» است، و البته تمام وسایل سرکوب، از نوع چینی و روسی آن؛ آقایان و خانم‌های کمونیستِ روسوفیل، کلاهشان را بگذارند بالاتر، بالاتر، باز هم بالاتر!

در مقاله‌ی [دیروز] (۲۰ ژوئیه) نیویورک تایمز نوشته‌ی مایکل اسلکمن آمده که هم‌زمان با فروپاشی نهادهای خبگان و روحانیون در ایران، قویترین نهاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور [سپاه پاسداران] به عنوان اصلی‌ترین نیروی پشتیبان سرکوبی حرکت‌های ادامه دار مخالفان نمایان شده... حرکت خشن و تند سپاه در سرکوبی معترضان و تلاش برای خاموش کردن آنها باعث شده که بسیاری از کارشناسان سیاسی، وقایع مربوط به بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ را «کودتا» قلمداد کنند... [اسم دوم این کتاب هم یادداشت‌های کودتاست]

در این مقاله از قول رسول نفیسی نویسنده و محقق آمده که این حکومت دیگر یک حکومت دینی نیست، بلکه یک حکومت نظامی با رونمای نظام روحانیت شیعه است. سپاه اکنون ملقمه‌ای از قدرت نظامی، کنترل‌کننده‌ی سامانه‌ی موشکی، کنترل‌کننده‌ی برنامه‌های هسته‌ای و یک امپراتوری چند میلیارد دلاری تجاری است که بر هر بخش اقتصاد ایران پنجه انداخته است... سپاه، صاحب درمانگاه‌های جراحی لیزری چشم، کارخانه‌ی تولید خودرو، شرکت‌های پیمانکاری راه و پل سازی، شرکت‌های توسعه‌ی میداین نفت و گاز و کنترل‌کننده‌ی قاچاق اجناس بازار سپاه است...⁸²

دیگر این که سایت خیر آنلاین در تهران نوشت که این روزها بازار شایعه‌ی لغو قرارداد همکاری‌های «رنو» با خودرو سازان بزرگ داخلی قوت گرفته؛ بعد از صنایع سنگین [صنایع نفت و گاز] سهم صنعت خودرو حدود ۴/۵ درصد از تولید ناخالص ملی است و [این صنعت، نقش]

81 - از همان وبسایت‌های سربه نیست شده

82 - http://www.nytimes.com/2009/07/21/world/middleeast/21guards.html?_r=1

اشتغال زایی مستقیم و غیرمستقیم دارد و صنعتی است که تأثیر مسقیم روی توسعه ی ملی دارد!

جالب این که دیروز «ماری اتو» طراح مد ایتالیایی، مانکنهای کلکسیون پانیزه‌اش را با علامت سبز به نمایش گذاشت و خود نیز مچ بند سبزی بست و تی شرتی که روی سینه‌اش با رنگ سبز نوشته بود: «ندا زنده است» او در رابطه با این نکته سنجی‌اش گفت: «این نمایش مد کمترین کاری بود که ما می‌توانستیم برای کسانی چون ندا که حاضرند برای آزادی از جان خود مایه بگذارند، انجام دهیم.»^{۸۳}

۳۱ تیرماه ۱۳۸۸ / ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز سی و نهم]

وزارت خارجه‌ی روسیه ادعا می‌کند که افکار عمومی در ایران دید مثبتی به روابط ایران و روسیه دارد و شعار دهندگان ضد روسی تعداد انگشت شماری در این کشور هستند. سفیر جمهوری اسلامی در مسکو گفت که روسیه دیدگاه معقولی نسبت به انتخابات بحث‌انگیز ریاست جمهوری ایران دارد و در عین حال وزارت خارجه‌ی روسیه نیز در واکنش به شعار «مرگ بر روسیه» که در روزهای اخیر در خیابانهای تهران طنین انداز شد، ادعا می‌کند که شعار دهندگان انگشت شمار بودند. دیمیتری مدودف، رئیس جمهوری روسیه، اولین مقام خارجی بود که پس از اعلام نتایج انتخابات انتصابی رژیم ایران، به محمود احمدی نژاد تبریک گفت. لازم به ذکر است که احمدی نژاد سه روز پس از انتصابات ریاست جمهوری، برای شرکت در اجلاس سران رهبران سازمان همکاری شانگهای به روسیه سفر کرد. ماجرای رفتار الکساندر گریبایدوف، وزیر مختار روسیه در دربار فتحعلی شاه که به عهد نامه‌ی ترکمنچای منجر شد و چپاول نسخ خطی کتابخانه‌ی شیخ صفی‌الدین اردبیلی در اردبیل که اینک در موزه‌ی سنت پیترزبورگ نگهداری می‌شود، از جمله خاطرات تلخ تاریخی ایرانیان از سیاست‌های [مزورانه‌ی] روسیه در ایران است...

دیروز نیز طبق روال این چهل روز گذشته در میدان هفت تیر [که نمی‌دانم اسم قلابی کدام میدان تهران است] درگیری و دستگیری ادامه داشت. گویا یک نفر هم در این روز کشته شد. موج ایجاد خاموشی مصنوعی در ساعاتی که رادیو/تلویزیون برنامه‌های ویژه دارد و می‌خواهد احمدی نژاد یا خامنه‌ای را نشان دهد، خیلی بامزه است. آگهی‌های تلویزیونی هم کلی افست کرده؛ چون مردم؛ هم صدا و سیما را تحریم کرده‌اند و هم همزمان با پخش برنامه‌های دولتیها، با روشن کردن دستگاه‌های برقی پرمصرفشان، باعث خاموشی برق می‌شوند.

دیگر این که زهرا رهنورد، همسر موسوی از دستگیری یکماهه‌ی برادر ۶۲ ساله‌اش خبر داد. لابد این یک ماه داشته چانه زنی می‌کرده و پارتی بازی که نشده، و حالا بعد از یک ماه قضیه را لو داده؛ «بی. بی. سی.» هم خیر داد که در هفته‌های اخیر که برخورد پلیس ضد شورش و افراد موسوم به لباس شخصیها به معترضان به نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری ایران جریان داشت، شایعه‌ای بر سر زبانها و در سایتهای اینترنتی راه افتاد که افرادی عرب زبان که احتمالاً یا از حزب الله لبنانند یا از فلسطینیان عضو جنبش حماس، در برخورد با معترضان شرکت دارند!^{۸۴}

رادیو فرانسه هم گفت که سناتورهای جمهوریخواه، جان کایل و جان مک کین، همینطور سناتور مستقل و بسیار پرنفوذ جوزف لیبمن، و سناتور دموکرات ایوان بای در طرح تازه‌ی خود از باراک اوباما خواسته‌اند که اگر پیشنهاد مذاکره‌ی وی با ایران رد شد و یا در صورتی که ایران غنی سازی اورانیوم را ادامه داد، بعد از یک مهلت ۶۰ روزه، روند تحریمهای جدید را آغاز کند!

یک شیطان بلایی ریز نمرات آخوند خامنه‌ای را اینطوری از تو کارنامه‌اش بیرون کشیده است؛ ببینید!

تاریخ: بخاطر درس نگرقتن از تاریخ، صفر
جغرافیا: بخاطر و آگزاری دریای مازندران به روسیه در ازای حمایت این کشور، صفر

ریاضیات: بخاطر نفهمیدن آمارهای دروغ احمدی نژاد، صفر
ادبیات: بخاطر سرودن شعرهای آبکی در حالت نشئگی، صفر
شیمی: بخاطر از دست دادن خاصیت ذوب کنندگی، صفر
فیزیک: بخاطر بدسلیفگی فیزیکی و الگو قرار دادن احمدی نژاد، صفر

84 - حزب الله و لباس شخصیهای تهران/بی بی سی/۳۰ تیر ۸۸

انشاء: بخاطر نوشتن انشاهای تکراری و بکارگیری مکرر کلمه‌ی دشمن،
صفر
ورزش: بدلیل استفاده از مواد دوپینگی و انرژی زا، صفر
اخلاق: بدلیل حمل مواد افیونی و استفاده مکرر از آنها و عدم رعایت
نظافت و بو دادن چفیه‌اش، صفر
جمع نمرات: صفر
و لابد معدل بیست ساله هم صفر...

آفرین به این بچه‌ها!

پاولا اسلیتر مجسمه‌ساز امریکایی هم مجسمه‌ای از ندا آقا سلطان
ساخت که قرار است آن را در راهپیمایی روز ۲۵ ژوئیه در شهر
سافرانسیسکو به نمایش بگذارد.^{۸۵} البته خیلی‌ها به این مجسمه‌ساز
اعتراض کردند که چرا عکس لچک به سر ندا آقا سلطان را ساخته؛ او که
این همه عکسهای قشنگ و مدرن دارد؟!!

دختر جوانی از درونمرز برایم نوشت که فکر می‌کنم مسعود به
شما گفت که من در تظاهرات آسیب دیدم. راستش به مسعود نگفتم، ولی
بر اثر ضربات باتومی که به شکم خورد، دیگر نمی‌توانم باردار شوم.
من آرزو داشتم مادر بشوم، ولی برای همیشه توسط چند تا کثافت
حرامزاده، از مادر شدن محروم شدم...

در صفحات پیشین نوشتیم که این دوران، دوران گذار است و
موسوی سوزی و دوران عبور از خط موسوی و هاشمی و توده‌ای‌ها و
ملی/منقلابی‌ها برای حفظ حکومت اسلامی؛ شاهد از غیب رسید، ببینید!
شیرین عبادی در مصاحبه‌ی خود با دویچه وله‌ی آلمان از آشتی
حکومت اسلامی با مردم حرف می‌زند و نگران بی‌اعتمادی مردم به
حکومت است [در واقع نگران سرنگونی حکومت است] و می‌خواهد پل
آشتی بسازد که مردم را از دره‌ی عمیق شکافشان با حکومت عبور دهد.
این پل نیز چیزی جز همان منشور آبکی هاشمی رفسنجانی که همان موقع
مردم دست رد به سینه‌اش زدند، نیست؟^{۸۶}

باز خوب است که این وسط چند تا آدم چیز فهم، وسط این بازار
مکاره‌ی هیستری هاشمی/موسوی/عبادی/گنجی و دیگران به نرخ
روزخورهای حافظان حکومت اسلامی پیدا می‌شوند!

⁸⁵ - <http://www.prlog.org/10286255-death-of-neda-the-angel-of-iran-inspires-celebrated-american-sculptor.html>

⁸⁶ - شیرین عبادی و رویاهای خمینیزه کردن جنبش انقلابی مردم/فرشاد حسینی

دیروز ایمیلی داشتم [طبق روال همیشه] از دختری از تهران با عنوان «بازجویی موقوف» که کلی از این بازجوییهای اینترنتی شکار بود. در پاسخش نوشتم که آفرین عزیزم، من هم همینطور؛ ولی من از شارلاتانها و نان به نرخ روزخورها پشتیبانی نمی‌کنم. هرکس آزادی و دموکراسی و مردمسالاری را در ایران تضمین کند و نخواهد همین حکومت اسلامی را رنگ و روغن بزند و برای به قدرت رسیدن خودش و جنایتکاران هنوز محاکمه نشده، پستان به تنور بچسباند، از او هم پشتیبانی می‌کنم. اصلا من از جوانان و زنانی حمایت می‌کنم که جانشان از این همه فساد و تباهی به لب رسیده و در این سی و اندی سال حکومت نکبتی اسلامی دیده‌اند که «ایدئولوژی» پرستان ضد مدرنیته، دیگر پاسخ آنها نیستند...

خوب نوشتم، نه؛ خاکیرسرشان!

بر سنگفرش پارک ملت، اول آزاد شهر در شهر مشهد [استان خراسان] نوشته‌اند: «دزد کثیف، رای مرا پس بده!»^{۸۷} [بدون شرح] دمت گرم ای عزیزی که شعار «مرگ بر روسیه» را در دهان مردم گذاشتی و کک به تنبان و طنپروشان و متجاوزین انداختی! در مطلبی با عنوان «مامور سابق ک. گ. ب. / اسم تشکیلاتی سیدعلی خامنه‌ای فاش شد» نوشته‌اند که: «برخی منابع اخیرا اعلام کردند که خامنه‌ای در اوایل انقلاب برای سازمان اطلاعات و امنیت وقت اتحاد شوروی [ک.گ.ب] کار می‌کرده؛ یکی از خوانندگان با ارسال عکسی از خامنه‌ای که کلاه روسی ویژه‌ای به سر دارد، نوشت که احتمالا اسم تشکیلاتی خامنه‌ای در آن زمان «آخوند مارشال ولادیمیر علی الخوف» بوده!

به لقب این بابا کمی بیشتر توجه کنید لطفا!

این نوشته، از آن نوشته‌های ناب در مورد «وابستگی اساسی

حکومت اسلامی» به روسیه است، ببینید!

به گزارش ایرنا از مسکو... این تفاهم نامه‌ی همکاری دارای ۱۴ ماده است که بر اساس آن دو طرف همکاریهای خود را در زمینه‌ی مبادله‌ی اخبار و تجربیات و نیز ارائه‌ی تسهیلات فنی برای دفاتر یکدیگر در تهران و مسکو گسترش می‌دهند. مدیران عامل دو خبرگزاری در جریان امضای این تفاهم نامه که با حضور سید محمود رضا سجادی سفیر جمهوری اسلامی در روسیه و نیز جمعی از مدیران و معاونین اینترتاس

⁸⁷ - http://blog.gheysari.com/2009/07/blog-post_22.html

صورت گرفت، ابراز امیدواری کردند که با امضای این تفاهم نامه، همکاریهای دو کشور بیش از پیش گسترش یافته و زمینه را برای افزایش همکاریهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی میان ایران و روسیه فراهم آورد. براساس این تفاهم نامه‌ی همکاری، ایتارتاس موافقت می‌کند که سرویس خبری ملی خود به زبانهای انگلیسی و روسی را در اختیار دفتر ایرنا در مسکو و دفتر مرکزی در تهران قرار دهد و ایرنا نیز موافقت می‌کند که سرویس خبری ملی خود به زبانهای انگلیسی و روسی را در اختیار دفتر ایتارتاس در تهران و دفتر مرکزی مسکو قرار دهد... فرهنگ بومی و ملی که پایه‌ی تمدن ما محسوب می‌شود، همواره دشمنان زیادی داشته و آنها اگر بتوانند ما را از سرمایه‌های تمدنیمان دور کنند، راه خود را برای پیشرفت و تسلط در سایر حوزه‌ها باز می‌بینند.

[هاهاهاها]...

محمد جعفر بهداد با بیان این که ایران و روسیه به عنوان دو متحد استراتژیک در منطقه و جهان شناخته می‌شوند، تصریح کرد که باید مراقب بود بعضی قدرتهای زورگو در دنیا این روابط خوب را مخدوش نکنند؛ بهداد با اشاره به توصیه‌های رئیس جمهوری اسلامی ایران در این زمینه گفت که دکتر [کذا] احمدی نژاد همواره تاکید دارند مراقب باشید برخی شیطنتهای سیاسی و رسانه‌ای به روابط دو کشور لطمه وارد نکند. لذا ما همواره در مقابل این تحرکات هشیار و مراقبیم، تا بدخواهان ایران و روسیه «اختلافات تاریخی دو کشور» را احیاء نکنند.

[این «اختلافات تاریخی دو کشور» خیلی جالبند.]

مدیر عامل ایرنا سپس به نقش رسانه‌ها در مناسبات دو کشور اشاره و تصریح کرد که بین سیاست، فرهنگ، اقتصاد و رسانه، هیچ فاصله‌ای نیست و تشکیل شبکه‌های سیاسی/رسانه‌ای برای حفاظت از فرهنگ بومی ضروری است؛ معاون وزیر امور خارجه‌ی روسیه در امور آسیا و اقیانوسیه نیز در این دیدار تصریح کرد که رسانه‌های غربی می‌خواهند بین ایران و روسیه شکاف و فاصله ایجاد کنند...^{۸۸}

دیگر این که به گزارش خبرگزاری کار ایران (ایلنا) آقای موسوی روز چهارشنبه ۳۱ تیر [۲۲ ژوئیه] در دیدار با گروهی از مدیران رسانه‌ها، استادان دانشگاه و روزنامه‌نگاران گفت که قانون اساسی ایران

⁸⁸ - به نقل از ایرنا/همین روزها

این پتانسیل را دارد که مردم از هر گروه و طیفی بتوانند دور آن حلقه بزنند و مطالبات خود را پیگیری کنند...^{۸۹}

این هم حاجی موسوی که در رابطه با «ظرفیت‌های قانون اساسی» حرف زده و خواسته که همه دور این «عروه الوثقی» جمع شوند؛ طفلک منظورش این است که «قانون اساسی جمهوری اسلامی» تا حالا «بی‌ظرفیت» بوده و تازگیها «ظرفیت» پیدا کرده؛ لابد آن هم با چماق و کهریزک!

یکم مردادماه ۱۳۸۸ / ۲۳ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهارم]

خبر دیگر این که بعد از واکنش و اعلام همبستگی بسیاری از روشنفکران و هنرمندان بین‌المللی با جنبش سبز معترضان ایران «پیترو گابریل» خواننده و آهنگساز هم علیه اتفاقات بعد از انتخابات در ایران موضع گرفت و شجاعت مردم ایران را ستایش کرد. گابریل در ابتدای پیام کوتاهی که از طریق «آرش سبحانی» لیدر گروه «کیوسک» ارسال کرد، نوشت که من از شجاعتی که معترضین در ایران نشان دادند، شدیداً تحت تأثیر قرار گرفتم...

او همچنین با اشاره به سابقه‌ی تاریخی ایران، سرانجام این اعتراضات و جنبش عدالتخواه ایرانیان را دستیابی به یک جامعه‌ی باز دانست! جالب شد.

من در جای جای این کتاب، برای داشتن امکان مقایسه، کارهای جالبی را که به نظرم در ارتباط با شرایط این روزها هستند، در این جا می‌آورم، تا تصویر جامع‌تری از شرایط این روزها داده باشم؛ مثل این تصویر!

خانه‌ی مشروطه یا موزه‌ی مشروطه‌ی تبریز یادگاری گرانقدر از انقلاب مشروطه است. خانه و موزه‌ی مشروطه در محله‌ی راسته کوچه است. خانه‌ی مشروطه واقع در محله‌ی قدیمی راسته کوچه از اینبه‌ی تاریخی دوره‌ی قاجار است که تاریخ بنای آن به سال ۱۲۴۵ شمسی برمی‌گردد. بانی این خانه، مرحوم حاج مهدی کوزه‌کنانی از بازرگانان خوشنام تبریزی بود که به پاس خدمات و مجاهداتش در انقلاب مشروطیت با لقب «ابوالمله» از او یاد شده است. مرحوم کوزه‌کنانی حامی بزرگ نهضت آزادیخواهی مردم آذربایجان در آن روزهای سخت و سرنوشت

⁸⁹ - موسوی خواستار اجماع عمومی برگرد قانون اساسی شد/بی بی سی

ساز بود که حتی خانهای شخصی خود را نیز به عنوان پایگاهی مطمئن در اختیار مجاهدین مشروطه قرار داد. پنجره‌های زیبای ارسی، نمایی تماشایی و محتشم به بنا بخشیده است. نظر به جایگاه شهر تبریز در پیروزی انقلاب مشروطیت و نقشی که خانه‌ی کوزه‌کنانی یا خانه‌ی مشروطه در این نهضت بزرگ ایفا کرد، سازمان میراث فرهنگی کشور موزه‌ی مشروطه را در سطح ملی در همین خانه دایر کرد. بنابراین از سال ۱۳۵۷ [هنوز دوران شاه است] با تبدیل بخشهایی از بنا به موزه‌ی اسناد، تصاویر و یادگارهایی با ارزش از دوران مشروطه و رهبران در آن نگهداری می‌شود. از مهمترین اسناد و اموالی که در موزه‌ی مشروطه وجود دارد، می‌توان به تپانچه‌ی کمربستارخان، قلمدان و عینک و دستخط شهید ثقة الاسلام، دفترچه‌ی هزینه‌های نهضت مشروطه به قلم حاج مهدی کوزه‌کنانی، مهر انجمنهای انقلابی آذربایجان، فرش و تابلوفرشهای مشروطه، روزنامه‌های دوران انقلاب مشروطه و ... یاد کرد. در این موزه تندیسهایی از شخصیتها و مجاهدین صدر مشروطیت همچون ستارخان، باقرخان، میرزا مهدی کوزه‌کنانی، حسنخان باغبان، علی مسیو، شهید ثقة الاسلام، جهانگیرخان صوراسرافیل، میرزا ابراهیم آقا صبا، میرزا اسماعیل نوبری و ... به نمایش گذاشته شده است و تصاویری بسیار تاریخی و قیمتی از دوران انقلاب مشروطه زینت بخش دیوارهای این خانه‌ی تاریخی است؛ چه جالب؟

کاش بتوان روزی اسناد چگونگی سرنگونی حکومت حاکمان اسلامی را به صورت موزه‌ای در محل قبر خمینی جمع آوری کرد و به تماشا گذاشت؛ به عنوان: «بنای یادبود جهل تاریخی روشنفکران ما در روشنترین عصر بیداری بشریت»!

دیگر این که «در یک مصاحبه‌ی بسیار جنجالی که به تازگی در عراق صورت گرفت، حسین خمینی اصل نظام و رهبری را به چالش گرفته و خواهان برگزاری همه‌پرسی برای تأیید یا عدم تأیید جمهوری اسلامی شد. وی همچنین از دستگیریه‌ها و اعدامهای رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی به شدت انتقاد کرد!

راستی می‌دانید که محمدرضا شاه فقید به تیمسار خسرو داد گفته بود که دوست ندارد تخت پادشاهی‌اش را بر روی دریای خون شناور ببیند؟!^{۹۰}

۹۰ - شاه فقید به خسرو داد گفت که نمی‌خواهد تخت شاهی‌اش روی خون مرد شناور باشد/اسمانیل خوبی/به سوی آزادی

من اساساً معتقدم که مدعیان سیاسی این روزها را باید با این کد شناخت؛ این که کدامیک در پی نگهداری اسکلت حکومت اسلامی هستند و کدامیک برای آزادی و مدرنیته تلاش می‌کنند؛ این خطای بزرگی است که این همه شور و خروش آزادیخواهی را به چارچوب «جمهوری اسلامی» سنجاق کنیم و خواهان «حفظ نظام مقدس اسلامی» و «قانون اساسی» مادون قرون وسطایی آن باشیم!

گری کاسپاروف استاد برجسته‌ی شطرنج دنیا که در حال حاضر با تشکیل حزب ائتلاف برای آزادی در روسیه به مخالفت با ولادیمیر پوتین و سیاستهای ضد مردمی او در روسیه و خارج از این کشور پرداخته، طی مقاله‌ای در وال استریت ژورنال به تمجید از مردم و طرفداران دموکراسی در ایران پرداخت. او در این مقاله نوشت که با وجود اینکه مدت کوتاهی از انقلاب سبز مردم ایران می‌گذرد، اما این حرکت آثار متعددی بر ایران و دنیا گذاشته؛ او می‌افزاید حاکمان مذهبی ظالم ایران، اصول وحشیگری و بیرحمی در برخورد با مردم ایران را از اربابان روسی و چینی خود آموخته‌اند و بسیار جالب است که محمود احمدی نژاد در آغاز اعتراضات در ایران، به سرعت به روسیه می‌رود.

او اضافه می‌کند که ولادیمیر پوتین به شدت از وضعیت اقتصادی روسیه نگران است و تنها راه نجات آن را افزایش چشمگیر قیمت نفت می‌داند. از این رو روسیه می‌کوشد که با ایجاد یک تنش همه جانبه در خاورمیانه از طریق ایران، به هدف خود که افزایش قیمت نفت است، دست یابد. در واقع ایران در صورت برقراری ارتباط مناسب با غرب و سرمایه‌گذاری شرکت‌های چند ملیتی قادر به تولید بیش از ۴ میلیون بشکه نفت بیش از تولید کنونی خود خواهد بود که همین امر نیز در کاهش قیمت نفت موثر خواهد بود. از این رو در صورتی که احمدی نژاد در قدرت باقی بماند، شرکت‌های خارجی هیچ تمایلی به سرمایه‌گذاری در ایران نخواهند داشت و از طرف دیگر امکان ایجاد تنش در خاورمیانه بین ایران و اسرائیل افزایش می‌یابد که در نتیجه تامین کننده‌ی خواستهای دولت روسیه خواهد بود.

کاسپاروف می‌افزاید با توجه به خشونت و وحشیگری نیروهای طرفدار خامنه‌ای و احمدی نژاد، طی این اعتراضات و کشتار مردم به دست آنها، دولت جمهوری اسلامی بطور کامل مشروعیت خود را از دست داده و بسیار محتمل است که احمدی نژاد به دنبال ایجاد یک جنگ با اسرائیل از طرف حزب الله و حماس باشد، تا نسبت به سرکوب شدیدتر معترضان اقدام کند و مردم را در برابر یک دشمن خارجی متحد کند؛ او

در انتها با اشاره به مردم ایران می‌گوید که میلیون‌ها ایرانی با به خطر انداختن جان خود این روزها جهت کسب آزادی و پیوستن به جامعه‌ی جهانی تلاش می‌کنند. از این رو وظیفه‌ی جهانیان این است که از این مردم شجاع دفاع کرده، به وضوح به آنها بگویند که با آغوش باز به آنها خوشامد می‌گویند!

دیگر این که اعتصاب غذای معترضین به «تقلب در انتخابات» در نیویورک با حضور بسیاری از شخصیت‌های هنری معروف از دیروز شروع شد. شعار جالبی که من خود در عکسی از این مراسم دیدم، تابلویی بود که «رای من کو» را پاک کرده، روی تابلو نوشته بودند:

«دوست من کو؟!»

جالب بود. من البته به دلیل اعتصاب غذای اکبر گنجی در این مراسم و حضور کلی خانم خوشگل «اونم از اون خوشگل خوشگلاش» به شدت نگران پائین تنه‌ی گنجی هستم. امیدوارم این بابا مصرف «کافور»ش را برای این چند روز بالا برده باشد!

گزارشگران بدون مرز ویدئویی از علی زارع عکاس جوانی که در تهران بازداشت و مورد ضرب و شتم قرار گرفته، در اختیار رسانه‌ها قرار داد. این گزارشگر جوان به مدت بیش از چهار ساعت از سوی بسیجیان و نیروی انتظامی در محل نامعلومی مورد شکنجه قرار گرفت. وی می‌گوید که من همیشه از خودم پرسیده‌ام که چرا باید تنبیه بشوم؛ چون من یک عکاسم، من یک ژورنالیست هستم و این بخشی از شغل من است، من باید این وضعیت را به رسانه‌های دنیا منتقل کنم. من در خیابان انقلاب بودم، قبل از اینکه شروع به عکس گرفتن بکنم، کسی به طرف من آمد و گفت: «لطفا با ما بیا!»

اون شخص ایرانی بود، ولی دو نفر دیگری که مرا بازداشت کردند، لبنانی بودند. من محل جایی که در آن بازداشت بودم، را نمی‌دانم، چون چشم‌ها و دست‌های مرا بسته بودند. در حدود ۱۴-۱۶ ساعت بعد من برای پاسخ دادن به چند سوال به اتافی رفتم که یک دوربین و یک چاقو و باتوم برقی در آنجا بود. به من شوک برقی دادند و بعضی از آنها می‌خواستند انگشت مرا ببرند. آنها یک چیز جالب به من می‌گفتند: «لطفا حرکت نکن، چون می‌خواهیم انگشتت را هنرمندانه ببریم، چون تو یک هنرمند هستی و به انگشتان ظریف احتیاج داری.»

برای ۲۴ ساعت مرا مورد ضرب و شتم قرار دادند. از نظر آنها هر ژورنالیستی یک جاسوس است!

دوم مردادماه ۱۳۸۸ / ۲۴ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و یکم]

«به گزارش خبرگزاری روسی نووستی، ماکسیم واسیلنکو در مقاله‌ای که در سایت خبری «روس بالت» از جمله نوشت که در جمهوری اسلامی دانشجویان به قشر قیام‌کننده‌ای تبدیل شده‌اند که در صورت هر اتفاقی بلافاصله وارد میدان می‌شوند. روند دیگری که بحران کنونی را توجیه می‌کند، افزایش سطح تحصیل‌کرده‌های طبقه‌ی متوسط است که خواهان تغییر رژیم هستند؛ معلوم نیست روند این جنبش تا کجاها کشیده می‌شود، هر چه هست هر روز جالبتر می‌شود!

محمد یزدی دبیر مجلس خبرگان رهبری با همراهی مصباح یزدی و احمد جنتی در اقدامی خودسرانه و از طرف نمایندگان مجلس خبرگان، اقدام به تهیه‌ی بیانیه‌ای تحت عنوان بیانیه‌ی نمایندگان مجلس خبرگان رهبری خطاب به ملت شریف در خصوص دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری و لزوم تمسک به ولایت فقیه کرده و درصددند تا... هاشمی رفسنجانی را از ریاست این مجلس و مجمع تشخیص مصلحت نظام کنار بگذارند؛ جالب است؛ گفتارها بدجوری به جان هم افتاده‌اند؛ این داستان نوه‌ی خمینی هم خیلی بامزه شده!

در مراسم اعتصاب غذا در نیویورک [بازی اکبر گنجی] مهرداد مشایخی، استاد دانشگاه جرج تاون و اشینگتن از منظر جامعه‌شناسی نکاتی را درباره تغییرات نسلی در ایران بیان کرد. مشایخی گفت که نسل حاضر در جنبش کنونی با نسل کودتای ۲۸ مرداد، نسل انقلاب و نسل اصلاحات در سال ۱۳۷۶ متفاوت است و هیچکدام از نسل‌های قبلی نیست، ولی همه‌ی محاسن نسل‌های گذشته را دارد؛ مشایخی در توضیح عناصر این نسل جدید افزود این نسل جهانی فکر می‌کند و جهانی عمل می‌کند، نگاه ایدئولوژیک ندارد و به دنبال آرمانشهر نیست!^{۹۱}

و این درست همان چیزی است که خیلی‌ها از آن می‌ترسند و می‌کوشند مطالبات این جوانان را در چارچوب حکومت اسلامی تعریف کنند. البته نمی‌شود؛ همانگونه که بارها نوشته‌ام همه‌ی آنانی که می‌کوشند این مطالبات را به «ور ایز مای وت» تقلیل دهند، این نسل را شناخته‌اند.

91 - سخنرانی فعالان مدنی در دومین روز اعتصاب غذای عده‌ای از ایرانیان در نیویورک/اردیو فردا/۲ مرداد ۱۳۸۸

دوران جنگ سرد و ایدئولوژیهای کهنه و ترور و مرگ پرستی و زندگی ستیزی و شهید پروری تمام شده است؛ و چه خوب...
این خبر دیگر خیلی بامزه است:

پافشاری دکتر [کذا] احمدی‌نژاد بر نگهداری مشایب علیرغم ابلاغ کتبی رهبر انقلاب، دامنه‌ی اختلاف نظرها با رئیس‌جمهوری را به داخل جلسات هیئت دولت کشاند؛ هرچند با توجه به اظهارات احمدی‌نژاد درباره‌ی این اقدام که معاون اولی مشایب را مربوط به دولت نهم که روزهای آخر حیات خود را طی می‌کند، دانسته، اما نزدیکان وی نیز با توجه به اعتراضات پدید آمده، در انتظار واکنش فوری وی به این انتصاب هستند؛ درحالی که برخی سایت‌های خبری از مناقشه‌ی لفظی وزیران اطلاعات و ارشاد و کار با احمدی‌نژاد بر سر معاون اولی مشایب خبر می‌دهند، خبرنگار جهان به ابعاد تازه‌تری از این ماجرا دست پیدا کرد. براساس این گزارش، پس از آنکه در جلسه‌ی روز گذشته‌ی هیات دولت، اکثریت وزیران به انتقاد از احمدی‌نژاد در صدور حکم معاون اولی برای مشایب پرداختند، رئیس‌جمهوری اعلام کرد که به این شبهه‌ها پاسخ خواهد داد. در همین حال به دلیل بالا گرفتن جو انتقادی علیه مشایب و فضای متشنج هیئت دولت، احمدی‌نژاد به بهانه‌ی تنفس چند دقیقه‌ای جلسه را ترک می‌کند. پس از بازگشت از تنفس در حالی که وزرا و دیگر اعضای هیئت دولت منتظر شفاف‌سازی احمدی‌نژاد و پاسخ شنیدن از چرایی تعلل وی در برکناری مشایب بودند، به ناگاه در کمال تعجب مشاهده می‌کنند که احمدی‌نژاد جلسه‌ی هیئت دولت را ترک کرده و ریاست جلسه را به رحیم مشایب به عنوان معاون اول خود سپرده؛ و با این کار به وزرای منتقد مشایب پاسخی عملی درباره‌ی کیفیت حمایتش از مشایب داده است. این در حالی است که وزرای کابینه‌ی نهم با مشاهده‌ی چنین اقدام توهین آمیزی در اقدامی هماهنگ دست به ترک جلسه‌ی هیات وزیران زده و موجبات ریاست مشایب بر صندلی‌های خالی را پدید می‌آورند!^{۹۲} گفتم که گفتارها بدجوری به جان هم افتاده‌اند.

الشرق الاوسط هم از تحركات جدید مراجع بزرگ و مجلس خبرگان ایران برای اثبات عدم مشروعیت خامنه‌ای خبر می‌دهد.^{۹۳}

^{۹۲} - وزیران، جلسه‌ی هیئت دولت را ترک کردند؛ مشایب بر صندلیهای خالی ریاست کرد/جهان نیوز/گویا

نیوز/۲ مرداد ۸۸

^{۹۳} - آیات الله پیشکون فی «شريعة» خامنئي... و تحركات لمساءلة تحت اشراف مجلس الخبراء/۴ ژوئیه ۲۰۰۹

تازه کلی خبرهای دیگر هم از به جان هم افتادن کفتارها هست که دیگر حوصله‌ام از نوشتنشان سر رفته؛ یک بابایی هم طی نامه‌ای از منتظری خواست که به عنوان واضع تئوری ولایت فقیه، آن را بالکل باطل اعلام کند؛ ببینید!

بعد از مطالعات فراوان به این نقطه رسیدم که پایه‌گذار نظریه‌ی ولایت فقیه در حوزه در حقیقت شما بودید و نه آقای خمینی. متأسفانه روند سی سال گذشته‌ی جامعه ایران نشان می‌دهد که این نظریه و حکومت اسلامی نه تنها قابل اجرا نیست، بلکه خود می‌تواند به بدترین شکل دیکتاتوری تبدیل شود؛ آقای منتظری من و امثال من نه از شکست تئوری شما خوشحالییم و نه زده‌ی انقلابی هستیم؛ ما کودکانی هستیم که در همین سیستم بزرگ شده و تشنه‌ی آزادی و دموکراسی هستیم. در محافل علمی وقتی یک تئوری به آزمایش گذشته شد و نتایج آزمایش، خلاف آن را ثابت کرد. دانشمندان آن تئوری را رد کرده، اعلام می‌کنند که به فلان دلیل این تئوری اشتباه است. تئوری ولایت فقیه شما که بعداً توسط عده‌ای به ولایت مطلقه‌ی فقیه تبدیل شد، از اساس اشتباه بود. چون شما فرض را بر آن گذاشته بودید که فقها کاملاً عادل هستند!^{۹۴}

راستی این بچه‌ها می‌خواهند که... ببینید!

مراسم تحلیف دزد انتخابات را بر سرش خراب کنیم. این صدای مردم است که از گوشه و کنار ایران در سوم مرداد فریاد «آی دزد، آی دزد» سرمی‌دهد. بیایید با فریاد «آی دزد» سوم مرداد را روز مقابله با دزدی مردمسالاری اعلام کنیم!^{۹۵}

بکنید، ما که بخیل نیستیم!

کشتارها ادامه دارند. حسن روح الامینی، پسر دکتر عبدالحسین روح الامینی نجف آبادی از اعضای ارشد ستاد محسن رضایی در زندان اوین به قتل رسید. همچنین نام یکی دیگر از جانب‌اختگان، سرباز وظیفه رامین رضائی اعلام شد.^{۹۶}

در نشریه‌ی فرانسوی فیگارو در نوشته‌ای از مرزی حدادی، دکتر فلسفه‌ی اخلاق در سوربن پاریس، روزنامه نگار و فیلسوف تونسی آمده که در ایران افسانه‌ی حکومت مذهبی پایان یافت، ببینید!

برپایی رژیم مذهبی در سال ۱۹۷۹ در ایران، موجب تقویت جنبشهای اسلامی در سراسر جهان، بویژه جهان عرب شد؛ فروپاشی این

۹۴ - نامه‌ای به آقای منتظری؛ تئوریسین ولایت فقیه/سبز در خونم جاری است/۲۴ ژوئیه ۲۰۰۹

۹۵ - وبلاگ ۲۲ خرداد/۲۴ ژوئیه ۲۰۰۹

۹۶ - یک معترض دیگر در زندان اوین جان باخت/۲ مرداد ۸۸/اخبار روز/

رژیم مکتبی، تنشها را در بخشهای زیر نفوذ آن و در جهان کاهش خواهد داد، و پشت سر خود موجی از خرابی و تأسف بر جای خواهد گذاشت... رخدادهای خونین ایران را نمیتوان رد یک سیستم مذهبی دانست، ولی به روشنی عدم کارایی آن در جریان انتخابات به ظاهر دموکراتیک دیده میشود... ایرانیان از بد حادثه به زیر شلاق مذهب افتادند، و امروز در حال مبارزه بر علیه سلسلهی روحانیون مورد نفرتشان هستند؛ در این جامعه دیگر باور به مدینهی فاضله از بین رفته.. شجاعت تظاهر کنندگان، ملایان را نگران کرده و فصلی تازه در تاریخ این ملت باز کرده است؛ این جنبش فراتر از یک انفجار اجتماعی است که بخاطر یک تقلب انتخاباتی پدید آمده باشد، و مانند تیغ دولبهی عمیقی است که به بریدن دستهی خود پرداخته؛ در برابر این واماندگی سیاسی و از دست رفتن تقدس رژیم، مردم در تهران براه افتادند و شعارهای «مرگ بر خامنه‌ای» سر دادند. به فرمان رهبر «بسیجیان» به جان تظاهر کنندگان افتادند؛ ترسی بیسابقه که نتایج سنگینی [برای حکومت] در پی داشت. عدم فرمانبرداری مردم از روحانیت شیعه، ولایت فقیه را خشمگین کرد و تقدسش را زیر علامت سؤال برد؛ و این نشانهی نگرانی برای گروه روحانیونی است که در پناه سرکوب و ترساندن مردم، این واکنشها را توطئه‌ی خارجی می‌خوانند!

تازه در یک اقدام بی‌سابقه شهردار فلورانس مجسمه‌ی داوود میکل آنژ را هم سبز کرد!
راستی شما هم شنیده‌اید که قیل از انقلاب، مردها با تیغ، ریش می‌زدند، اما حالا پس از انقلاب اینها با ریش، مردم را تیغ می‌زنند؟!

سوم امردادماه ۱۳۸۸ / ۲۵ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و دوم]

آندراس موزر، وکیل و سیاستمدار عضو حزب سوسیال دموکرات آلمان، از آن آدمهای نادر روزگار است که برای پاسخ دادن به کنجکاویهای انسانی خود، هر خطری را به جان می‌خرد. او به اطلاعاتی که از شبکه‌های خبری می‌گیرد، رضایت نمی‌دهد و تاکنون در اوج بحران به بسیاری از مناطق بحرانی جهان سفر کرده، تا به قول خودش «تصویری خودیافته و خود پرداخته از حقیقت» داشته باشد.

آندراس موزر ششماه پیش برای نخستین بار به ایران رفت و شیفته‌ی مهربانیهای مردم این دیار شد. او کارناوال انتخاباتی پرشور پیش از ۲۲ خرداد را لحظه به لحظه بر صفحه‌ی تلویزیون دنبال کرد و مطمئن

شد که مردم ایران می‌روند تا مثل هم میهنان او در بیست سال پیش [آلمان] یکی از درخشان‌ترین فصلهای تاریخ را بدون خشونت و خونریزی رقم بزنند و موانع آزادی و کرامت انسانی را با عقب راندن رئیس جمهوری که مایه‌ی شرمساری آنان است، پس بزنند. وکیل آلمانی اما در شامگاه روز ۲۲ خرداد حیرت زده دید که تلویزیونها از پیروزی ۶۲ درصدی نماینده‌ی طالبان ایرانی می‌گویند. وکیل آلمانی برای دو روز دستخوش افسردگی شدید شد؛ اما در روز دوشنبه ۲۵ خرداد هنگامی که میلیون‌ها ایرانی را در تظاهراتی آرام، زیبا و متمدنانه بر صفحه‌ی تلویزیون دید، به این باور رسید که در ایران جنبشی آغاز شده که می‌رود تا سرنوشت همه‌ی خاورمیانه را به گونه‌ای متفاوت رقم بزند. چند روز بعد او در تهران بود، در میدان بهارستان ضربه‌های باتوم را بر گرده و بازو حس کرد و یک روز بعد هنگامی که قصد شام خوردن با محمد مصطفایی وکیل سرشناس ایرانی را داشت، بر سرش ریختند و او را به اوین بردند. آندراس موزر، ایران دوست آلمانی، شش شب را در سلول انفرادی اوین گذراند؛ بارها با چشم بسته رو به دیوار بازجویی شد و سرانجام شانس آورد و از پنجه‌ی آدمکشان حرفه‌ای ولی فقیه گریخت!^{۹۷} خاطرات «آندراس موزر» در «اشپیگل آنلاین» به تاریخ «هجدهم ژوئیه ۲۰۰۹» منتشر شد!

منتظری هم افاضه فرمود که مشروعیت نظام به خواست و رضایت مردم بستگی دارد.^{۹۸}

دیروز باز هم یک هوآپیمای توپولوف دیگر در مشهد زمین خورد و نزدیک به بیست نفر کشته و کلی زخمی، آن هم از ناحیه‌ی سر روی دست مردم گذاشت. در مدت ده روز گذشته بیش از ۱۸۶ تن در سانحه‌ی هوایی روسی/اسلامی جانشان را از دست دادند.

امروز [۳ مرداد] روز اقدام جهانی برای اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران اعلام شده است. سازمان عفو بین الملل، دیده بان حقوق بشر، گزارشگران بدون مرز، کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران، کنفدراسیون جهانی دفاع از حقوق بشر در ایران و تعدادی دیگر از نهادهای حقوق بشری در اقدامی هماهنگ، روز سوم مرداد ماه، امروز را روز جهانی اقدام برای حقوق بشر در ایران اعلام کردند و قرار است در دهها شهر جهان در مقابل سفارتخانه‌ها و دفاتر مربوط به جمهوری

^{۹۷} - گزارش وکیل آلمانی از سلول انفرادی اوین/ایران امروز/۱۸ ژوئن ۲۰۰۹
^{۹۸} - منتظری: مشروعیت و مقبولیت نظام به رضایت و آراء اکثریت مردم بستگی دارد/راديو فردا/۲مرداد۸۸

اسلامی تظاهرات و اجتماعاتی را برگزار کنند. اسقف دزمووند توتو، مایرید مگوآیر، جودی ویلیامز و شیرین عبادی، برندگان جایزه صلح نوبل اعلام کردند که از اقدام جهانی برای اعتراض به نقض حقوق بشر در ایران حمایت می‌کنند.^{۹۹} این دفعه این شیرین بانو ناپرهیزی کرده؛ به نظر تان عجیب نیست؟!

دیگر این که تفاهم نامهی همکاری بین خبرگزاری اینترتاس روسیه و خبرگزاری جمهوری اسلامی روز چهارشنبه با حضور سید رضا سجادی سفیر جمهوری اسلامی و جمعی از مدیران و معاونین اینترتاس توسط محمد جعفر بهداد و ویتالی ایگناتکو مدیران این دو خبرگزاری در محل خبرگزاری اینترتاس به امضا رسید؛ مدیران عامل دو خبرگزاری در جریان امضای این تفاهم نامه ابراز امیدواری کردند که با امضای این تفاهم‌نامه، همکاریهای دو کشور بیش از پیش گسترش یافته و زمینه را برای افزایش همکاریهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی میان ایران و روسیه فراهم آورد.^{۱۰۰}

البته اینها پوشش‌های بیرونی «تحت‌الحماگی» ایران به روسیه است. آن همه نیروی آموزش دیده وحشی و آن همه «تکنولوژی پیشرفته» که ده روزه جان ۲۰۰ نفر را گرفت [در سقوط توپولوفها] این تحت‌الحماگی را بیشتر به نمایش می‌گذارد.

شایع است که حکومت اسلامی در ایران برای سرکوب، و لابد برای آن تجاوزهای جنسی وحشیانه در زندانها از لبنانها استفاده می‌کند. دلیلش روشن است. حکومت اسلامی حتی به دست پروده‌های جنایتکار خودش برای این همه شقاوت اطمینان ندارد. جالب این که حزب الله لبنان که خود را ذوب شده در ولایت خامنه‌ای^{۱۰۱} معرفی کرده، از این اتهام شرکت در سرکوب تبری جسته است؛ مردم دیده‌اند که اینها خارجی هستند و نمی‌توانند به زبان فارسی حرف بزنند.

از شیراز خبر رسید که مردم کیسه‌های کثافت را در خیابانها روی نیروهای حزب الله می‌ریزند. خود بسیجیها این را می‌دانند و برای آلوده نشدن، فوراً فارسی حرف می‌زنند. مردم که از ایرانی بودن ایشان مطمئن می‌شوند، رهانشان می‌کنند و به سراغ آن اجنبی‌های چماق کش و

99 - سوم مرداد؛ روز اعتراض به نقض حقوق بشر/ایران گلوبال/فعالین حقوق بشر در ایران/

100 - توسعه‌ی همکاری رسانه ای ایران و روسیه/شهرهای روسیه

101 - بیانیه‌ی دفتر حزب الله لبنان در تهران: شایعه‌ی مشارکت افراد حزب الله در درگیریهای اخیر تهران، فتنه‌ی استکبار است/آژانس خبری کورش/۴مرداد ۸۸

متجاوز ذوب شده در ولایت خامنه‌ای می‌روند و حسابی از ایشان پذیرایی می‌کنند!

خبر دیگر این که امروز ۲۵ ژوئیه روز ایران است و ایرانیان و خارجی‌ها در سراسر دنیا برای حمایت از این جنبش مردمی و اعتراض به سرکوبی ایشان به اعتراض پرداخته‌اند. در تهران هم دست کم در میدان ونک غوغاست و تا حالا کلی درگیری بوده؛ دیگر این که براساس گزارشی از تهران؛ تو پاساژ ونک بودیم که نگاههای وحشت زده‌ی مردم به سمت میدان ونک، خبر از درگیری می‌داد. از ساعت چهار که از ونک رد شدیم، میدان مملو از پلیس بود. دختری سراسیمه وارد پاساژ شد و گفت که خانمی وسط جمعیت فریاد زده «رای ما رو پس بدین» و پلیس یهو وحشی شده و به طرف جمعیت حمله کرده. رفتم بیرون پاساژ سروکوشی آب بدم، دیدم دسته‌ی زرهپوش پلیس پیرمرد و پیرزنی را که آرام راه می‌روند، هل داده و با باتوم می‌زنند. پیرمرد بشدت عصبی شده و با پلیسها درگیر می‌شود؛ چون ظاهرا روحش هم از ماجرا خبر نداشته؛ پلیس با شلنگ به شیشه‌ی مغازه‌های پاساژ می‌کوبید و فرمان می‌داد که تعطیل کنید؛ مردم تو پاساژ ایستاده بودند و هرچی پلیس می‌گفت بیاید بروید بیرون، ملت از ترس به سمت ته پاساژ فرار می‌کردند. خلاصه جو میدان ونک بشدت متشنج است و از نظر جمعیت بسیار شلوغ؛ فقط معلوم نیست چقدر از جمعیت، معترض و چقدر مردم عادی هستند، ولی تجربه به من می‌گوید که این شلوغی در میدان ونک در این روز و این ساعت عادی نیست؛ ترافیک در چهارراه جهان کودک بشدت سنگین بود و صدای بوق ماشینها را درآورده بود!

و باز هم این که در پی اعلام تجمعات گسترده در تهران، امروز شنبه سوم مرداد ماه ۱۳۸۸ جو امنیتی در تهران شدت یافته است. در میدان انقلاب ۱۵ خودروی پلیس و ۶۰ نفر نیروی امنیتی در محل حضور دارند و در میدان ولیعصر ۱۲ خودرو و ۴۰ نفر حضور داشته و آماده‌ی مقابله با هر گونه تجمعی هستند!^{۱۰۲}

و باز این که فقط یک سر برگشتم پای سبستم تا چند خط راجع به موقعیت فعلی میدان ونک و خیابانهای اطراف گزارش بدهم و سریع برگردم به قلب آزادیخواهی امروز ایران. از ساعت حدود پنج و نیم از پارک وی به سمت جنوب حرکت کردم، از همان اول ترافیک شدید ماشینها نوید حضور مردم را می‌داد. ماشینها خیلی کند حرکت می‌کردند.

102 - این هم از آن وبلاگهای غیب شده توسط حکومت کهریزکی اسلامی است

دیگر طاقت نداشتیم و از ماشین ونی که به رنگ جنبشم سبز بود، پیاده شدم، تا با شتاب بیشتری به وعده گاه بروم. چند صد متری به اسکان مانده بود که بوی خوشی به مشام خورد؛ بوی حضور مردمی. پیاده روها شلوغ بودند و از دورتر صدای بوق ماشینها به گوش می‌رسید؛ بوقی که یک زمانی یکی‌اش برای قاطی کردن مردم کافی بود؛ اما این روزها مثل سنفونی گوشنوازی می‌ماند که بسیاری از شنیدنش خوشحال می‌شوند، خصوصا آگه ممتد هم باشد. تقریبا ۱۰۰ متر بالاتر از تقاطع میرداماد و ولیعصر جمعیتی حدودا ۲۰۰ نفری در حال شعار دادن بودند؛ مرگ بر دیکتاتور، برادر شهیدم رای تو پس می‌گیرم و ...

پائین چهارراه موتورهای ماموران کلانتری پر بود و چند دقیقه یکبار حمله می‌کردند و همه‌ی کسانی را که تو پیاده‌روها بودند، نوازش می‌کردند. ظاهرا امروز تمرین بود و مسابقه‌شان روزهای بعد است.

یکیشان با حرکتی معروف به «یه تا پرنده» از پشت به کمر مردم می‌زد و با چنان قدرتی این کار را انجام می‌داد که تعادل خودش هم بهم می‌خورد، چه برسد به آن بدبختی که از پشتش خیر نداشت.

به محض اینکه جمعیت به سر چهارراه رسید و صدای شعارها بالا گرفت، مامورها تیراندازی هوایی کردند؛ اما تاثیری روی جمعیت نداشت. راهم را به سمت ونک ادامه دادم. هرچه جلو می‌رفتی، هم به تعداد مردم اضافه می‌شد و هم به تعداد مامورها. البته با این فرق که مدام به تنوع مامورها اضافه می‌شد، تا خود میدان که نمایشگاه نیروهای نظامی و شبه نظامی و غیرنظامیشان بود که با انواع و اقسام لوازم و تجهیزات ضد مردمیشان قدرت نمایی می‌کردند. دورتا دور میدان پر از جمعیتی بود که مدام حرکت می‌کردند و هر چند لحظه یکبار با حمله‌ی «ذوب شدگان در حماقت» به سمت دیگری می‌رفتند. از خیابانهای هر چهار سمت میدان، مردم لحظه به لحظه به جمعیت داخل میدان اضافه می‌شد. البته درست است که به نسبت خیلی از روزهای قبل جمعیت چشمگیر نبود، اما با توجه به تبلیغ بسیار اندک و زمان کمتر از یک روز قابل قبول بود. شاید بشود گفت امروز کیفیت حضور از کمیتش بیشتر بود. خیلی جالب است. تا حالا دقت کرده‌اید که کنترل نیروها افتاده است دست مردم؛ اصلا چرا مردم؛ افتاده است دست مثلا یک نوجوان ۱۵ ساله؛ فقط کافی است یک خط تو وب بنویسی ساعت فلان بهمان جا ...

آن وقت است که صدها نیرو توسط حکومت فرستاده می‌شود آنجا. چقدر بدبخت و ترسو شده است این حکومت. اصلا از این به بعد بیاید اوسکولشون کنیم، بفرستیمشان این ور اون ور!^{۱۰۲}

[من اینجا خیلی به متن دست نزدم، تا حال و هوای عجله و شیطننت این نویسنده‌ی ناز و دوست داشتنی را نشان دهم که حتی رنگ اتومبیلش هم به رنگ جنبشش سبز است؛ آخ عزیزم...]

این دیگر از همه جالبتر است:

فرمانده‌ی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گفت که مهم‌ترین تهدید علیه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، در داخل کشور است. محمدعلی جعفری درباره‌ی این موضوع گفت که آسیب‌پذیری انقلابها و حرکت‌های ایدئولوژیک، بیشتر از داخل است!^{۱۰۴}

هاهاها، خیلی بامزه است. این بابا چشم بسته غیب گفت. البته مردک کلی هم اسرائیل و بقیه‌ی جاهای دنیا را به موشک‌پرانی تهدید کرد. خاکبرسر خودش و امامش و رهبرش و رئیس جمهوری‌اش و روسیه و چین و کره‌ی شمالی حامی‌اش؛ چه بچه‌هایی را کشتند و به ایشان تجاوز کردند و نمی‌دانم چه بنویسم!؟

ترانه اولین و آخرین قربانی تجاوز ماموران امنیتی در جریان خیزش یکماهه‌ی اخیر مردم ایران نیست. دوستان ترانه چند روز پیش از پیدا شدن جنازه سوخته‌اش، از مفقود شدن و احتمال تجاوز و مرگش خبر داده، و برای کمک به او استمداد طلبیده بودند. ترانه بسیار زیبا و مهربان بود، با صدایی زیبا و گرم آواز می‌خواند و با مهارت پیانو می‌نواخت. او در حوالی مسجد قبا دستگیر شد. او را به همراه حدود چهار دختر و پسر دیگر با چشم بسته به ساختمانی با دیوارهای بلند در خیابان پاسداران بردند. در آنجا دخترها را به شدت آزار می‌دادند. بازجویی ترانه بیشتر از دیگران طول کشید. به ترانه اجازه داده نشد با خانواده‌اش تماس بگیرد. سپس در حالی که همه‌ی بازداشتی‌ها را به اوین و به کلانتری نوینباد تحویل می‌دادند، ترانه را نگه داشتند. تقریباً بعد از یکماه یکی از ماموران وزارت اطلاعات رژیم اسلامی به عنوان «ناشناس» با مادر ترانه تماس گرفت و برای لاپوشانی جنایت دژخیمان رژیم و بی‌ارتباط نشان دادن مساله با دستگیری او در قیام، به مادر ترانه گفت که ترانه بدلیل تجاوز مکرر، پارگی شدید رحم و زهدان و رکتوم می‌خواسته خودش را جلو

103 - همین حالا ونک وجدان ایران است/۲ مرداد ۸۸

104 - فرماندهی سپاه پاسداران تهدیدت داخلی را جدی خواند/بی بی سی/۲۵ ژوئیه ۲۰۰۹

اتومبیل بیاندازد و خودکشی کند که به بیمارستان خمینی کرج [خاکبرسر این خمینی] منتقل شده و بعد در آنجا هم سعی کرده با لوله‌ی سرم خودکشی کند. دژخیم ناشناس به مادر ترانه به دروغ تاکید می‌کند که این موضوع ربطی به دستگیری‌ها و مسجد قبا ندارد و مساله، ناموسی است! خانواده‌ی ترانه بلافاصله به بیمارستان مراجعه می‌کنند، ولی اسم ترانه را در دفتر بیمارستان پیدا نمی‌کنند. یکی از پرستاران محرمانه و مخفیانه به مادر ترانه می‌گوید که دختری با مشخصات ترانه چند روز قبل در حالت بیهوشی توسط چند نفر با شکل و شمایل حزب اللهی‌ها به بیمارستان آورده شد و بعد از چند ساعت هم او را در همان حالت از بیمارستان بردند. تا اینکه جسد ترانه در حالیکه برای نابود کردن آثار تجاوز و شکنجه‌های وحشیانه، سوزانده شده بود، در بیابانهای بین کرج و قزوین پیدا شد. دژخیمان و شکنجه‌گران، خانواده‌ی ترانه را تهدید کرده‌اند که هیچ‌گونه مراسم بزرگداشتی برای او نگیرند و به کسی هم نگویند که دخترشان چگونه کشته شد!

چه بنویسم؟! لال بشوم بهتر است...

دیگر این که به گزارش روزنامه‌ی اعتماد ملی، مهدی کروبی در نامه‌ی ای که مخاطبش غلامحسین محسنی اژه‌ای وزیر اطلاعات بود، از فعالیت تشکیلات امنیتی و اطلاعاتی رژیم و برخورد لباس شخصیها با بازداشت شدگان و معترضان شدیداً انتقاد کرد و شرایط کنونی رژیم را شکننده توصیف کرد. کروبی نوشت که آیا آنچه امروز در برخورد با اعتراضهای آرام مردم و شهروندان انجام می‌شود، از برخوردهای خیابانی تا بازداشت‌های غیرقانونی [کدام قانون؟] و یا بازجوییهای قرون وسطایی و اعترافاتی که گرفته می‌شود، منطبق با فرهنگ حاکم بر دنیای امروز است؟

من از شما می‌پرسم که آیا می‌توان مردم را در مسجد، مدرسه و زیرزمین ادارات و وزارتخانه‌ها بدون آنکه خانواده‌هاشان و وکلای مدافع و حتی دستگاه قضایی در جریان باشند، روزها نگه داشت و شکنجه کرد؟ آیا به نظر جنابعالی با این گونه برخوردهای خشن و سرکوب مردم می‌توانیم جوابگوی حق و مطالبات مردم خودمان و جامعه‌ی جهانی باشیم؟

در اعتراض به همین خودسریهای حاکمان جمهوری اسلامی، امروز گروهی از زندانیان سیاسی سابق در جمهوری اسلامی، اعتصاب غذای دو روزه‌ای را در برلین آغاز کردند. شرکت کنندگان در این اعتصاب غذا، ضمن ابراز همبستگی با زندانیان سیاسی، خواهان توجه جهانیان به شرایط خطرناک بازداشت شدگان شدند.^{۱۰۵}

من هم از این اعتصاب غذای زندانیان سیاسی سابق و برای آزادی کلیه زندانیان سیاسی و لغو حکم اعدام پشتیبانی کردم. معترضان به نحوه برخورد حکومت اسلامی با مخالفان دولت این کشور، روز شنبه ۳ مرداد [۲۵ ژوئیه] در سراسر جهان در تجمعهایی خواستار پایان یافتن این برخوردها و آزادی زندانیان سیاسی شدند. بعضی از سرشناس‌ترین گروه‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر مانند عفو بین‌الملل و سازمان دیده بان حقوق بشر از مراسم «روز جهانی اتحاد برای ایرانیان» که در بیش از هشتاد شهر جهان برنامه‌ریزی شده بود، حمایت کردند. در لندن هزاران تظاهرکننده در مقابل ساختمان سفارت جمهوری اسلامی تجمع کردند. تجمعهای مشابهی در بروکسل، آمستردام، برلین، مسکو، اسلام‌آباد، ژنو، سیدنی، ملبورن، آدلاید، کانبرا، توکیو، سنوئل و چند شهر دیگر هم برگزار شده است!

چهارم اردادماه ۱۳۸۸ / ۲۶ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و سوم]

تصور کن با سرعت ۵۰ مگ بر ثانیه به اینترنت وصل میشی و هیچگونه فیلتر و محدودیتی برات وجود نداره. تصور کن کتابهای روز دنیا رو با ترجمه‌ی فارسی اندکی پس از پخش جهانی توی کتابفروشی محله ان. تصور کن آگه حتی تصور کردنش سخته، که امشب با دوستات قرار گذاشتی که با هم برین و آخرین فیلم دیوید فینچر رو [که من عاشقشم] و همزمان با تمام دنیا توی تهران و سراسر ایران اکران میشه، ببینن. تصور کن ایران به یکی از کشورهای قدرتمند منطقه تبدیل شده و وارد هر کشوری میشی، با عزت و احترام باهات برخورد میکنن. تصور کن ورزشمون دوباره به جایگاه قدرتمند خودش برگشته و دوباره تیمهای فوتبالمون حال عربا و ژاپنیا و کره‌ایها رو تو زمین فوتبال میگیره. تصور کن، فقط یه لحظه چشمتو ببند و تصور کن که ایران میزبان بازیهای آسیاییه و زن و مرد کره‌ای و ژاپنی و مالزیایی و افغان و

¹⁰⁵ - آغاز اعتصاب غذای زندانیان سیاسی سابق در برلین/دویچه‌وله/۲۴ ژوئیه ۲۰۰۹

عرب و تاجیک و ... آزادانه و بدون نیاز به حجاب اجباری دارن تو خیابونای تهران یا شیراز یا اصفهان یا تیریز یا هر شهر دیگه‌ای و اسه خودشون صفا می‌کنن و هیچ کس هم کاری به کارشون نداره؛
تصور کن...^{۱۰۶}

تصور کن که دیگه سانسور نیست، و می‌توانی هر چه خواستی بخوانی و هر چه خواستی بنویسی و ببینی و کیف کنی؛ یا مثلاً تصور کن که در ایران کسی را سنگسار نمی‌کنند، کسی را در خیابانها و سرگذرها یا تو زندانها به تخت شلاق نمی‌بندند، دیگه هیچکس را زندانی نمی‌کنند و تو زندان بهش تجاوز نمی‌کنند و رحم و مقعدش را تکه/پاره نمی‌کنند.

تصور کن که دیگه زندان کهریزک وجود ندارد، اوین خراب شده، گوهردشت و عادل آباد و بقیه‌ی زندانهای موازی همه با خاک یکسان شده‌اند. یک لحظه فکر کن که دیگه احمدی نژادی وجود ندارد، خامنه‌ای بساطش را جمع کرده و زده است به چاک؛ رفته است روسیه، درست مثل سلفش ممدعلیشاه قاجار، پس از به توپ بستن مجلس شورای ملی. تصور کن روزی را که دیگه کسی به جرثقیل‌ها آویزان نیست؛ دیگه آفتابه گردن مردم نمی‌بندند، تا تحقیرشان کنند؛ دیگه برای چند تار موی دخترکان، برای تجاوز به ایشان، به جرم بدحجابی و شل حجابی، به جاهایی خلوت نمی‌کشاندشان، تا با آلت‌های کثیفشان تحقیرشان کنند؛ واقعا تصور کن که دیگه مردها با حمایت قانون، زنها و دخترهاشان را آتش نمی‌زنند و نمی‌کشند. دیگه بچه‌ها را به پیرو پاتالها به زور شوهر نمی‌دهند، مردها چند صدتا صیغه و چهار تا زن عقدی با هم نمی‌گیرند، دیگه خیابانها پر از زنها و مردهای خودفروش نیست، دیگه اعتیاد غوغا نمی‌کند و دستهای اختاپوسی حکومت برای پخش هروئین و تریاک قطع شده است.

تصور کن زمانی را که زنها هم آمدند، آدمهایی با عقاید دیگه و دینهایی دیگه هم آمدند و هیچکس جرات نمی‌کند آنها را به جرم دگراندیشی، حتی نوزادانشان را از بالای کوه، کت بسته به پائین و ته دره پرتاب کند. یک لحظه، فقط یک لحظه فکر کن که دیگه خوندهای عقبمانده تو رختخوابت و تو مستراح رفتنت دخالت نمی‌کنند. تصور کن، اگر چه خیلی سخت است، که اگر رای دادی، کسی و کسانی سی سال تمام رایات را نمی‌دزدند و با آن برای خودشان پالان نمی‌دوزند. واقعا تصور کن که این همه امکاناتی که در جهان هست، این همه شادی، این همه

106 - تصور کن/بازی ویلاگی/مسعود/می‌اندیشم، پس هستم/

آزادی، این همه عشق و دوستی دیگر برایت ممنوع نیست. تصور کن که دیگر کسانی نیستند که جنبشت را که این همه برایش زحمت کشیده‌ای، به «اختلافات خانوادگی درون جناحی» تقلیل دهند و سرت را کلاه بگذارند که بروی و دست آقا را ببوسی که بیخشدت از این که رایات را خواسته‌ای. تصور کن که نباید عذرخواهی کنی از این که تو زندان بهت تجاوز کرده و پس و پیشت را یکی کرده و جنازه‌ات را سوزانده و تو جاده‌ی قزوینت انداخته‌اند.

یک لحظه تصور کن؛ روزی که همه با هم حق و حقوق برابر دارند؛ زنها نصف مردها نیستند، بهاییها و یهودیها و سنیها و زرتشتیها و ارمنیها و آسوریها و ... اهل حقیها... همه و همه فقط ایرانی‌اند؛ کسی به اعتقادات و به اندیشه و دین و ایمان و قومیت کسی کاری ندارد؛ واقعا تصور کن که کافه‌ها بسته نیستند؛ میکده‌ها بسته نیستند و همه می‌توانند هر چه قدر خواستند و هر وقت که خواستند، دمی به خمره بزنند؛ واقعا تصور کن که دیگر دریا دیوارکشی نیست؛ و مردم می‌توانند مثل همه‌ی دنیا هرطور خواستند تعطیلاتشان را بگذرانند؛ دیگر حکومتی نیست که چوب به ماتحت مردم بکند. واقعا تصور کن روزهایی را که پرچمان شاخ ندارد؛ روسها کشورمان را غیررسمی مستعمره نکرده‌اند؛ و کشورهای دیگر به ما باتوم و گاز اشک آور و وسایل شکنجه نمی‌فروشند؛ تصور کن که نوکیا/زیمنس دیگر جرات نمی‌کند به حکومتمان وسایل شنود بفروشد.

تصور کن که می‌توانی راحت و بدون سرخر و مزاحم، تنها زندگی کنی و در هر هتلی که خواستی، بخوابی و هرجا خواستی تلب شوی و با هر که خواستی گپ بزنی و هر جا و هر گونه و هر چقدر ... بدون سرخرهای حکومتی؛ واقعا تصور کن، هرچند که تصورش خیلی سخت است؛ می‌دانم!

تصور کن که دیگر امامزاده سیار نیست و قبر خمینی موزه‌ی جنایات حکومت اسلامی است و چاه جمکران شده است محل خنده‌ی توریستها، و مردم دیگر پولشان را توی چاه نمی‌ریزند، با این امید که خدا پولدارشان کند؛ تصور کن که دیگر اکبر گنجی نیست که هی به ما سور بزند و هی کلاه سرمان بگذارد و دویست روز اعتصاب غذا کند و هیچی‌اش نشود و بعد هم پس از دویست روز اعتصاب غذا بدود برود روسیه جایزه‌اش را بگیرد و بعد بدود برود هالیوود برای زنده‌ی «مکش مرگ مای» آنجا درس دموکراسی دینی بدهد.

واقعا تصور کن که این روزها تو امریکا همین بابا مثلا اعتصاب غذا راه نیاندازد و مردم را فیلتریزه دعوت نکند و از قبل هنرمندان برای خودش کلاه نوزد و پرچم ملی بی‌شاخمان را ممنوع نکند. واقعا تصور کن؛ هرچند که تصور کردنش سخت است که ما دیگر برای امثال اینها «واجب الاجتناب» نیستیم؛ چون می‌خواهیم آزاد باشیم؛ چون حکومت دینی نمی‌خواهیم و چون نمی‌خواهیم مثل سی سال گذشته با عمامه‌ها و بی‌عمامه‌ها کلاه سرمان بگذارند؛ فقط یک لحظه چشم‌هاتو ببند...

من همیشه نوشته‌ام که این اکبر قمارباز خوبی است و مرتب به ما بدبختها سور می‌زند. بخوانید!

چند روزی است... در مقابل ساختمان سازمان ملل در شهر نیویورک آمریکا تجمعی برگزار می‌شود. این تجمع... از سوی اکبر گنجی ترتیب داده شده و چند خواننده و هنرپیشه‌ی صاحب نام ایرانی و شماری از ایرانیانی که در همه‌ی سی سال گذشته، نامشان را در میان لابی‌های رژیم ننگین اسلامی می‌دیدیم، مورد حمایت قرار گرفته‌اند. در اینجا کاری به نام افراد معلوم‌الحالی نداریم که خود را در صف نخست تدارک دهندگان این سری از گردهمایی‌ها جای داده‌اند. فرض هم می‌کنیم که قصدشان همچنان زنده نگاه داشتن جمهوری اسلامی نیست [چه فرض محالی] و این خیال را هم از خود دور می‌کنیم که باز هم می‌خواهند با راه‌انداختن اینگونه تجمعات پرحرف و حدیث، جنبش مردم ایران را آنگونه تبلیغ کنند که «نه سیخ بسوزد و نه کباب»؛ حتی کاری نداریم که چرا اکبر گنجی که از چنگ دژخیمان. تمامیت‌خواه گریخته و به دنیای آزاد پناه برده، آوردن پرچم شیر و خورشید را ممنوع کرده است؛ تا جایی که یکی از استادان ایرانی ساکن آمریکا ناچار شود در آنسوی خیابان و به دور از جمع ایرانیان بایستد، زیرا با خود پرچم شیر و خورشید داشته و حاضر نبود آن را کنار بگذارد. اگرچه همین حرکت زیبایی این استاد به چشمان تیزبین اندیشه‌ورزان فهماند که تفرقه اندازی میان ایرانیان همواره از سوی مسئولان رژیم حاکم بر ایران و دنباله‌هاشان در برونمرز شکل گرفته و هم میهنان شریف برونمرز همواره دست پیوند به سوی هموطنانشان در خاک مادری دراز کرده‌اند و می‌کنند...^{۱۰۷} چه بگویم؟! مسیح علی‌نژاد در روزنامه‌ی اعتماد ملی نوشت:

107 - آقای گنجی؛ دروغ چر ۹۱/ایران گلوبال/

میرحسین موسوی و شیخ مهدی کروی این روزها سنگ تمام گذاشته‌اند برای روح زخمی ملتی که هنوز فرصت نیافته تا بنشیند و ببیند چه بر او رفته، در روزهایی که به سرعت برق و باد گذشته و ردی از زخم بر صورت ملت به جا مانده است. این دو به همراه خاتمی و هاشمی [کذا] انگار مسئولیت پیگیری امور داغ دیدگان و دربدان واقعه‌ی انتخابات ریاست جمهوری دهم را عهده دار شده‌اند؛ اما آنان که این روزها تحقیر شده‌اند، هنوز چشمشان به در مانده و منتظر کارهای بزرگتری هستند...

مادری سراسر سیاه پوشیده که رنگ به صورت ندارد و مدام میان بازگویی ماجرای روزهایی است که با یک قطعه عکس دنبال گمشده‌اش در مقابل زندانهای شهر می‌دوید، بغض می‌کند و همانند همی مادرهای زخمیده از زمین و زمان گله دارد... بی‌تردید تریبون‌های بین‌المللی برای شنیدن واگویی‌های مادر سهراب، ندا، اشکان و باقی برادران و خواهران از دست رفته‌ی روزهای اخیر مهیاست... پیش از این شاید بیش از اینها اتهام و انگ براندازی و سیاه‌نمایی بر پیشانی دگراندیشان، زنان، دانشجویان و فعالان سیاسی نشست، اما این بار دیگر پای مردم معمولی شهر در میان است که به بده و بستنهای سیاسی و معادلات رایج گروهی کار ندارند و چه بسا در این میان بسیاری کسانی که به میرحسین موسوی تنها به دلیل همراهی او با شعارهای امام و خاطرات نابشان از روزهای جبهه و جنگ [کذا] رای داده‌اند و به شیخ مهدی کروی نیز تنها به دلیل لباس روحانیتی [کذا] که به تن دارد و در این معادله، احزاب سیاسی نقشی در جهت دهی آنان ندارند... در این میان هر چقدر موسوی، کروی، خاتمی، هاشمی و برخی علما و زعمای قم کماکان ایستاده‌اند به دلجویی از رنج دیدگان مددی می‌کنند، اما باز یک جای کار لنگی می‌کند و ملت آرام نمی‌گیرد انگار...

البته مسیح علی‌نژاد می‌کوشد جناح حاکم را وادار کند که خود در نقش مادری که کودکش را تحقیر کرده، باز بروی فرزند آغوش بگشاید و زخمش را درمان کند. وای که اینها چه تئوریهای کهنه‌ای دارند و چه راه و روشهای بی‌ارزشی را برای بازگشتن جنایتکاران به آغوش بازماندگان قربانیان پیشنهاد می‌کنند. از همه چیز جالب‌تر دلیل همراهی ایرانیان با موسوی و کروی است از نگاه علی‌نژاد و آن این که: «در این میان بسیاری کسانی که به میرحسین موسوی تنها به دلیل همراهی او با شعارهای امام و خاطرات «نابشان» از روزهای جبهه و جنگ رای دادند و به شیخ مهدی کروی نیز تنها به دلیل لباس روحانیتی که به تن دارد!» چه دلایل سخیفی!

اما، جنگ و خاطرات ناب جبهه‌ی جنگ و لباس روحانیت و این مزخرفات؛ اتفاقاً اگر به کروبی رای داده شده، دقیقاً برای فاصله گرفتن از آن لباس است و اگر به موسوی دل خوش کرده‌اند، برای این است که او را در هیئت واژگون کننده‌ی این نظم شیطنانی می‌خواهند و نه برای این که آن همه سال، همدست و همراه و همپای جنایات جنگی و غیرجنگی خمینی آدمکش بوده است؛ هیئات از این همه زدوبند؛ و هیئات از این لشکر «روشنفکران» عوضی و کج فهم و به نعل و به میخ زن و توجیه کننده‌ی وضع موجود و حافظان نظام خبیث اسلامی!!

و باز هم این که یکی از دوستانم که در تلویزیون کار می‌کند، الان که ساعت دوازده ظهر یکشنبه به وقت تهران است، خبر داد که امروز به خاطر مراسم ختم محسن روح الامینی که قرار است ساعت چهار در مسجد بلال صدا و سیما برگزار شود، کل سازمان صدا و سیما را یکساعت زودتر تعطیل کرده‌اند، یعنی به جای ساعت چهار، ساعت سه تعطیل کرده‌اند و به همه‌ی کارمندانی که اتومبیلشان را در پارکینگ سازمان [که روبه روی مسجد بلال است] پارک کرده‌اند، گفته‌اند تا قبل از ساعت سه ماشینهایشان را بردارند، وگرنه با جرثقیل آنها را خواهند برد.

دوستم می‌گفت این اولین بار است که به خاطر یک مجلس ختم، کل سازمان را یک ساعت زودتر تعطیل می‌کنند. مادر ندا آقاسلطان گفته که وزارت اطلاعات دستور العملی به همه‌ی مساجد داده که خانواده‌ی هیچکدام از کشته شدگان ماجراهای اخیر تهران حق ندارند در مسجد مراسم بگیرند. این مورد هم استثناست، چون پدر محسن روح الامینی از مقامات نظام و دوست صمیمی ضرغامی رئیس صدا و سیماست. مثلاً برای این که اجازه بدهند محسن را از دم در خانه‌شان تشییع کنند، پدرش و ضرغامی تعهد دادند که اتفاقی نمی‌افتد و کسی شعار نمی‌دهد. شاید مراسم امروز تنها فرصتی باشد که بتوانیم در یک مکان عمومی و بدون دغدغه‌ی مجوز برای یکی از کشته شدگان این روزهای تهران عزاداری کنیم. از دستش ندهیم!^{۱۰۸}

آفرین بچه‌ها؛ هم وضعیت را خوب می‌فهمید و هم از هر امکانی استفاده می‌کنید!

در ضمن این بابا «سردار سید محمد حجازی» گفته که زدن اتو به برق، یک حرکت اغتشاشگرانه و براندازانه است!
خاک بر سرتان الاغها با این افاضاتان!

108 - حالت فوق العاده در صدا و سیما به دلیل مراسم ختم امروز/ آق بهمن

جالب این که «هزاران نفر در سراسر جهان روز شنبه در همبستگی با اعتراضات در ایران گرد هم آمدند و خواستار پایان دادن به سرکوبی معترضان و آزادی بازداشت شدگان نارامیهای پس از انتخابات در ایران شدند. راهپیمایی روز شنبه ۲۵ ژوئیه، سوم مردادماه به دعوت گروههای طرفدار حقوق بشر برگزار شد. بسیاری از گروههای بین‌المللی مدافع حقوق بشر و از جمله عفو بین‌الملل و سازمان دیده بان حقوق بشر از برگزاری مراسم «روز جهانی اتحاد برای ایرانیان» حمایت کردند. راهپیماییهای روز شنبه در شهرهای سئول، ملبورن، سیدنی، مسکو، اسلام‌آباد، آمستردام، لندن، استکهلم، برلین، بارسلون، واشینگتن و چند شهر دیگر برگزار شد. در استکهلم بیش از چهار هزار در خیابانهای این شهر دست به راهپیمایی زدند. به گزارش خبرگزاری فرانسه، در آمستردام نیز بیش از یک هزار نفر دست به راهپیمایی زدند. در این راهپیمایی که شیرین عبادی، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل در پیشاپیش آنها حرکت می‌کرد، تظاهر کنندگان شعارهایی در اعتراض به خشونتها در ایران سر می‌دادند.

[از کسانی که در این تظاهرات شرکت داشتند، شنیدم که عبادی را در این مراسم خیلیها هو کردند و برویش تف انداختند. جهت اطلاع] تام وندن براند سخنگوی سازمان عفو بین‌الملل در آمستردام در این زمینه گفت که ما اینجا هستیم تا همبستگی خود را با مردم ایران نشان دهیم و از مقامات ایران بخواهیم که حقوق بشر را رعایت کند!

در لندن نیز نزدیک به هزار تن در مقابل سفارت ایران در لندن دست به تظاهرات زدند. سخنرانان در این تجمع در حمایت از اعتراضات به نتیجه‌ی انتخابات ریاست جمهوری صحبت کردند. در واشینگتن نیز جمعی در مقابل دفتر سازمان ملل متحد برگزار شد و سپس تجمع کنندگان با راهپیمایی به سمت «نشنال مال» و کنگره‌ی آمریکا حرکت کردند. در این تجمع نزدیک به هفتصد نفر در «نشنال مال» حضور داشتند.

[کاش این مثلا منجیان آزادی جرات داشتند از همه‌ی زندانیان سیاسی ایران حمایت کنند و برای همه‌ی آنانی که در همه‌ی این سالهای نحس نكبتی حکومت جمهوری اسلامی در زندانها و خیابانها در تمام کشور به خاک و خون کشیده شده‌اند، اعلامیه بدهند؛ کاش «حقوق بشر» این جماعت «حقوق بشری» این همه فصلی نبود!]

به گزارش خبرنگار رادیو فردا در این مراسم جودی ویلیامز، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل سخنرانی کرد. او در حالیکه در همبستگی با معترضان ایرانی لباس سبز پوشیده بود، خطاب به دولتمردان ایران گفت

که جهان نظاره گر آنچه در ایران می‌گذرد، است. جودی ویلیامز همچنین خطاب به محمود احمدی نژاد گفت که به دروغگویی پایان دهید و به خواست میلیونها ایرانی برای رعایت حقوقشان احترام بگذارید!

پس از جودی ویلیامز، جو استورک معاون بخش خاورمیانه‌ی دیده بان حقوق بشر نیز سخنرانی کرد و اعترافگیریهای با زور را بی‌ارزش دانست. جو استورک سپس با اشاره به اظهارات جودی ویلیامز درباره‌ی دروغگویی در نظام اسلامی گفت که دروغ، همیشه پایدار نخواهند ماند و حقیقت پدیدار خواهد شد! در ادامه‌ی این مراسم داریوش اقبالی خطاب به حاضران گفت که باید چهره‌ی جدیدی از ایرانیان خارج از کشور نشان داد؛ چهره‌ای فراتر از هر گروه و ایدئولوژی و به قولی فراجناحی!

همزمان با آغاز برنامه‌ی داریوش، بارش باران در محل برگزاری این مراسم شدت گرفت. با شدت گرفتن باران، حاضران در این مراسم همراه با داریوش ترانه‌ی «دوباره میسازمت وطن» را به صورت دسته جمعی خواندند. در سیراکوز نیز گروهی از مردم این شهر روز شنبه در همبستگی با معترضان در ایران تجمع کردند. در همین زمینه روز شنبه شعبه‌ی سازمان «عفو بین‌الملل» در شهر سنول، پایتخت کره‌ی جنوبی، در تجمعی اعتراضی «آزادی فوری و بی‌قید و شرط» تمام بازداشتیها در ایران را خواستار شد!^{۱۰۹}

آخر دیروز روز ایران بود. تازه دیشب داریوش اقبالی هم از سور زدن اکبر گنجی شکار بود و اکبر را تو صدای امریکا لو داد! به به!

دیروز هم در شیراز غوغا بود. پاسدارها اتوبوس آورده بودند که مردم را دستگیر کنند و ببرند که «لاتها» به کمک مردم آمدند و حساسی به حساب بیسجی‌ها و پاسدارها رسیدند. هر روز داستان جالبتر می‌شود. کاش زنده باشم و بتوانم همه‌ی این ماجراها را بنویسم. امروز هم ما بردیم؛ باور ندارید، بیایید تحرکات نظامی اطراف صدا و سیما و مسجد بلال رو ببینید؛ از صبح اینجا پر گاردیه، همه بیایید تا بیشتر بترسند!

می‌گویند [البته شوخی می‌کنند] که در پی عزل اسفندیار رحیم مشایی از معاونت اولی محمود احمدی نژاد، دختر مشایی و عروس رئیس جمهوری از دادگاه درخواست طلاق کرد؛ وی درحالیکه به شدت عصبانی

109 - راهپیمایی جهانی در اعتراض به سرکوب معترضان در ایران/راديو فردا/۴ مرداد۸۸

به نظر می‌رسید، اعلام داشت: «من حکم حکومتی سرم نمیشه و پدرم سریعاً باید به پست قبلی خود بازگردد.»

گفته شده که این پست معاون اولی برای پدرش جزو مهریه‌ی وی بوده و با منتفی شدن حضور پدرش بر صندلی معاون اولی، وی درخواست طلاق کرده است؛ شنیده می‌شود که پسر محمود احمدی نژاد هم با شنیدن این خبر به منزل پدری رفته و با کوبیدن پای خود به زمین و کشیدن موی، اعتراض خود را به این حرکت پدر نشان داده و با شعار مرگ بر دیکتاتور، پدرش را تهدید کرده که اسناد تقلب در انتخابات را در اختیار رسانه‌ها قرار خواهد داد!^{۱۱} آخ... چقدر نازند این بچه‌ها!

اما اعتراف‌گیری‌های زیر شکنجه از بازداشت شدگان کودتا را حسین طائب فرماندهی بسیج هدایت می‌کند. نتیجه‌ی بدست آمده از بازجویی‌های زیر شکنجه و اعتراف‌گیری‌ها مستقیماً توسط او به علی اصغر میرحجازی منشی مخصوص رهبر و همچنین مجتبی خامنه‌ای فرزند دوم علی خامنه‌ای که رابط ستاد کودتاجیان با رهبر است، گزارش می‌شود. احمدی نژاد قرار است بعنوان سپاس از نقش حسین طائب در کودتا، رهبری لباس شخصی‌ها [اعضای ثابت بسیج] در سرکوبی خونین مردم و همچنین نقشی که در اعتراف‌گیری‌ها داشته، او را که طلبه‌ای ۴۶ ساله است، بعنوان وزیر اطلاعات کابینه‌ی جدیدش به مجلس معرفی کند!

موسوی [هم] نامه‌ی درخواست مجوز برای پنجشنبه‌ی این هفته را به مناسبت گذشت چهل روز از آغاز حوادث ناگواری که طی آن عده‌ای از هموطنانمان جان خود را از دست دادند، ارسال کرد؛ این در حالی است که خبرگزاری‌های خارجی در یک حرکت جالب همگی این مراسم را چهلم ندا آقاسلطان دانسته‌اند، تا جایی که مثلاً گوگل نیوز برای این خبر تصویری از ندا را انتخاب کرد! اینها را من نوشته‌ام ها!

یو.اس. تودی. مقاله‌ی جالبی دارد که به خواندنش می‌آرزد: نویسنده ... ضمن اشاره به درخواست موسوی و کروی برای برگزاری مراسم چهلم جانباختگان اخیر به نکته‌ای اشاره کرده که پیش از این نیز در چند جای دیگر دیده‌ام. می‌نویسد ممکن است همچون انقلاب پنجاه و هفت برگزاری مراسم چهلم ندا و سایر جانباختگان منجر به ایجاد یک زنجیره از برنامه‌های مستمر شود که در انقلاب ۵۷ ایران نقش بسیار مهمی ایفا کرد!

¹¹⁰ - دختر رحیم مشائی درخواست طلاق کرد/صراحتی/۴ مرداد ۸۸

اشتباه می‌کنید؛ «انقلاب» ۵۷ بلوای مرده پرستها و «شهید بازان» بود؛ اما این جنبش، جنبشی است نسبتاً مدرن!
این دیگر خیلی جالب است!

انگلیسیها «ایرانی شدن» را به معنای مبارزه برای دموکراسی بکار می‌برند ... بطور مثال به یکدیگر می‌گویند ... ایرانی شدی؟! .. یعنی نسبت به چیزی اعتراض داری و بصورت مسالمت آمیز برای آن مبارزه می‌کنی؟! [ایرانیان] در کمتر از دو ماه با شجاعت، ایثار و از خودگذشتی‌هاشان تصویر یک ایرانی را از یک انسان متحجر جنگ طلب رادیکال به نمادی برای مبارزه با خشونت و جهل در جهان تبدیل کردند!^{۱۱۱} جالب است، نه؟!

پنجم مردادماه ۱۳۸۸ / ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و چهارم]

یک ضرب المثل قدیمی می‌گوید «آن که با مادر خود زنا کند، با دیگران چه‌ها کند!؟» حالا باند حاکم اسلامی با «مادرش» چه‌ها که نمی‌کند؛ ببینید!

خانواده‌ی سعید حجاریان از چهره‌های سرشناس اصلاح طلب و مشاور سیاسی رئیس جمهوری سابق ایران که در بازداشت است، از وضع سلامتی او به شدت نگران است...

زینب حجاریان در گفتگو با «بی. بی. سی.» از مسئولان خواست هرچه زودتر با انجام معاینات دقیق پزشکی علت زردی حجاریان را بررسی کنند. خانم حجاریان به نقل از یکی از پزشکان سابق سعید حجاریان از احتمال ابتلای پدرش به هپاتیت ویروسی و بروز عوارض جانبی آن بر مغز و اعصاب او خبر داد...

سعید حجاریان در سال ۱۳۷۸ در حالی که نایب رئیس شورای شهر تهران بود، در برابر ساختمان این شورا مورد سوءقصد قرار گرفت و از آن تاریخ به علت آسیب دیدگی سیستم اعصاب مرکزی، دچار مشکلات حرکتی و گفتاری است. او در انتخابات ریاست جمهوری اخیر از حامیان میرحسین موسوی، یکی از دو نامزد اصلاح طلب بود و پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری به همراه دهها تن از سیاستمداران اصلاح طلب، روزنامه نگاران و معترضان بازداشت شد. محمد علی ابطحی، بهزاد نبوی، محسن امین زاده و مصطفی تاج زاده از دیگر

^{۱۱۱} - موفقیت جهانی؛ در فرهنگ انگلیسیها «ایرانی» فعل شد/کاوہ آهنگر/وردپرس/۲۶ ژوئیه ۲۰۰۹

سیاستمداران اصلاح طلب دستگیر شده‌اند که به همراه سایر فعالان سیاسی و روزنامه نگاران در بازداشت هستند. زینت حجاریان [همچنین] گفت که حجاریان [هنگام ملاقات] مرتب اشک می‌ریخت. نمی‌دانم ناراحتی را به چه گونه‌ای دیگر نیز می‌توان ابراز کرد. ... کلی آدم آنجا هست و محدودیت هم وجود دارد. در ملاقات مادرم متوجه شد رنگ چهره‌ی پدرم به زردی گرائیده و همچنین ضعف شدیدی دارد. علائم افسردگی را هم در او دیده شده!^{۱۱۲}

من واقعا نمی‌فهمم اینها، همین اصلاحاتچی‌ها و توده‌ایها و گنجی‌ها و... چه چیز این حکومت را می‌خواهند نگه دارند؛ باور کنید راست می‌گویم؛ اصلا نمی‌فهمم!

این نامه‌ای است از درونمرز، از بانویی به نام آذر؛ ببینید! می‌خواستم بگویم که هنوز جزء شهدا نشده‌ام. می‌خندم مثلا، اما راستش را بخواهید خنده ندارد. هر وقت از تجمعات این روزها برمی‌گردم، در حالیکه نفسم به زور بالا می‌آید، از آن همه گاز و دود و آتش، و مغزم انگار که پخته شده از این همه گرما و توحش که موج می‌زند در همه جای شهر، بعد دوش آب سردی و رفع عطش و بعد هم فریاد زدن سر پشت بام؛ تازه وقتی بقیه می‌خوانند، اشک من راه می‌افتد که باز سالم برگشته‌ام؛ نه اینکه فکر کنید مثلا «له له» می‌زنم برای شربت شهادت، یا اینکه تنم می‌خارد برای بیدادگاه اوین؛ نه والله. اما، چطور بگویم؛ مثلا بعد از خبر «شهادت» سهراب بود، روز بعدش گمانم، که مادر گفت که برویم سمت خانه‌شان که به مادرش تسلیت بگوئیم؛ رفتیم، نشستیم پائین ساختمان، جلو خانه‌شان و شعار دادیم و سرود خواندیم و شمع روشن کردیم...

سر آخر مادرش آمد بیرون، خواهش کرد که برویم؛ چون نگران جانمان است. مادر رفت و تسلیت گفت. من جم نخوردم. وقتی برمی‌گشتیم، مادر گفت چرا برای تسلیت نیامدم؟

گفتم چطور می‌آمدم؛ چطور به چشمه‌اش نگاه می‌کردم؛ چه می‌گفتم اصلا؛ می‌گفتم ببخشید که سهراب رفت و من هستم هنوز؛ از من بر نمی‌آید مادر؛ این همه شرمندگی از توان من خارج است!

مادر نشر زد که خجالت ندارد؛ مگر نشسته‌ای خانه که این همه خجالت می‌کشی؛ مگر روزی که ندا را کشتند، همان ساعت بیشتر از صد

112 - زینت حجاریان: پدرم در موقع ملاقات از شدت افسردگی مرتب اشک می‌ریخت/به نقل از بی‌بی‌سی/۴ مرداد ۸۸

متر فاصله نداشتی با او؛ نداشتیغ شانس بود؛ پرسیدم شانس؛ شانس من یا شانس او؛ خوش‌شانسی یا بدشانسی؟

مادر سرش را پائین انداخت و هیچ نگفت؛ روزگارمان غریب است این روزها، خیلی غریب؛ چه بگویمت که چه‌ها دیدیم این روزها؛ چطور توضیح بدهم که یاد گرفته‌ایم احساسات و افکارمان را بخش بخش کنیم این روزها؛ که شبها ساعت ده وقت فریاد است؛ که تمام خشمان را می‌ریزیم در حجره‌ها و فریاد می‌زنیم در دل شهر؛ چون وقتش همان آن است؛ که چطور شبها اشک می‌ریزیم برای کسانمان و کسانشان، از سر درد، چون وقتش همان وقت است، که چطور می‌خوانیم و می‌خوانیم و هر چیز را با چه عطشی می‌خوانیم که بفهمیم فردا چه باید بکنیم و چطور؛ چون رهبری نداریم و خودمان رهبریم. فقط اخبار نمی‌خوانیم، رمان، داستان، نمایشنامه، تاریخ و ... هرچه دستمان برسد، می‌خوانیم. از چک‌سلوکی می‌خوانیم و از یونان و از شیلی و از تاریخ خودمان، از جنبش دهه‌ی هفتاد فرانسه می‌خوانیم و هرچه که شاید به کارمان بیاید. بعد سخت‌ترین بخش زندگی شروع می‌شود؛ می‌ترسیم؛ واقعا می‌ترسیم؛ از فردا می‌ترسیم؛ از فردائی که باید برویم خیابان؛ از مرگ نمی‌ترسیم؛ از کتک خوردن و از زخم برداشتن هم؛ از دو چیز می‌ترسیم؛ اول اینکه باز چیزهائی را ببینیم که کابوس شب و روزمان بشوند و دوم از اسیر شدن؛ اما فردا که می‌شود باز می‌رویم باز؛ و این بار نه از خشم خبری هست، نه از غم و نه حتی از تحلیل یا ترس؛ در خیابان فقط باید بود؛ فقط جای صبر است و حضور و آرامش؛ افعال، اول شخص جمعند، چون این روزها عجیب همه عین هم فکر می‌کنیم و احساس می‌کنیم. و این عجیب است؛ شادترین و عجیب‌ترین بخش قضیه؛ انگار دوباره فتح کرده باشیم شهرمان را بعد از قرن‌ها؛ که حالا تهران باز شهر من است؛ که مردمش کسان مانند دوباره؛ دوباره شهر ماست... و این لذتبخش است؛ و وقتی در شهر راه می‌روم، لبخند می‌زنم بی‌اختیار.

بگذار حرامیها دهها هزار باشند؛ ما میلیونها نفر هستیم و همه باهم؛ اینجا شهر ماست و آنها هیچ چیز نیستند؛ نمی‌دانی که این روزها چقدر مردم باهم مهربان شده‌اند؛ شده‌ایم مثل یک خانواده، همه کس و خویش...

می‌دانی؛ نمی‌دانم چطور پیش آمد؛ نمی‌دانم چطور شد که این همه سال از هم دور افتادیم و هر کداممان جدا؛ در حالیکه اینقدر همه شبیه هم بودیم این همه سالها؛ اما یک چیز را می‌دانم؛ اینکه دیگر هیچ چیز مثل سابق نیست و مثل سابق نخواهد شد؛ نمی‌گویم بیدار شده‌ایم که شاید

هیچوقت خواب نبوده‌ایم این همه سال؛ اما همدیگر را پیدا کرده‌ایم و باور کرده‌ایم؛ باورت می‌شود که ما قوم جدا افتاده و گم، همدیگر را پیدا کرده‌ایم؛ پوف، حرف زیاد است؛ اگر صد برابر این هم بنویسم، انگار که هیچ ننوشته‌ام؛ پس بیخیال؛ فقط خواستم بگویم که من هنوز هستم؛ شما چطور؟!

چه بگویم عزیزم؛ من بی‌همه چیز اینجا نشسته‌ام و می‌گویم لنگش کن؛ من بی‌همه چیزم؛ بیشرفم و تو عزیزم؛ چه بگویم؛ من هم هستم؛ به لطف تو و به اعتباری که تو به من داده‌ای؛ اینجا جای تنفسی یافته‌ام؛ راستی می‌دانی که؛ من اینجا نان تو و امثال تو را می‌خورم و پرچم بقیه را پاره می‌کنم و اصلا از آن همه همدلی که تو می‌گویی، در اینجا خبری نیست و ما داریم برای قدرت، بلی برای بر شماها حکم راندن همدیگر را پاره می‌کنیم؛ باور کن نازنینم؛ خوبی و خوبتر هم می‌شویم، اگر بتوانیم باز هم در «شکلی» دیگر از شماها سواری بگیریم. بله من هم خوبم؛ خوبم؛ نگران ما نباش؛ مرسی عزیزم!

ششم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و پنجم]

این روزها خیلی خبرهاست. میرحسین موسوی گفته که اگر حکومت برنگردد، مردم آن را برمی‌گردانند. به نظر موسوی ماه شعبان می‌تواند ماه خوبی برای «جنبش سبز» باشد. باز هم این اکبر گنجی سور زد و نوشت که می‌خواهد حاکمان تهران را به جرم جنایت علیه بشریت به محاکمهی بین‌المللی بکشد؛ اینش بد نیست، چاخان‌هایش برای حفظ حکومت اسلامی بد است که می‌خواهد انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی را حفظ کند؛ منتها چون تا حالا این خامنه‌ای خرابکاری کرده، با موسوی می‌خواهد سبزش کند؛ سبزی فروشی هم سیستمی دارد مرد ناحبایی!

صانعی هم گفت که قتل و شکنجه‌ی زندانیان، گناه دارد؛ آن هم کبیره؛ تازه گفت که پس فردا پنجشنبه در چهلم ندا آقا سلطان شرکت می‌کند. «پیک نت» لعنتی توده‌ای هم همچنان پستانش را به تنور آیات عظام چسبانده که به دیدار منتظری رفتند، تا لابد جلو این فجایع را بگیرند.

ایمیل‌هایی می‌رسد که در تمام شهرها مراسم چهلم ندا آقا سلطان برگزار خواهد شد؛ فعلا همه جا صحبت از حرفهای تازه‌ی میرحسین است و ترمیم کابینه‌ی احمدی نژاد و تغییر وزیران ارشاد و اطلاعات؛ هرکسی هم دلیل خودش را دارد. حال این بابا جاریان هم خوب نیست و من دلم

برایش می‌سوزدغ همانطور که وقتی صدام حسین را که کشتند، دلم برایش سوخت؛ لابد بعدها وقتی این خامنه‌ای را یا همین احمدی نژاد یا آن قاضی سعید مرتضوی را اعدام کردند، دلم برای اینها هم خواهد سوخت؛ چه می‌دانم؛ آدم وقتی با حکم اعدام مخالف باشد، اینطوری می‌شود که دلش حتی برای آدمکشها و یاران آدمکشها هنگام اعدام و یا شکنجه شدنشان [مثل این بابا حجاریان] می‌سوزد.

راستش این روزها جنبش چند سره شده است؛ ولی هیچکدامشان جدی نیستند؛ جدی‌ترین‌شان همان میرحسین است که در درون است و مردم عبور کرده از او، پس از این همه جنایت حاکمان جمهوری اسلامی دیگر زیاد هم تره برایش خرد نمی‌کنند؛ در برونمرز فعلا یکی اکبر گنجی است، یکی علیرضا نوری‌زاده؛ یکی محسن سازگارا؛ یکی هم محسن مخملباف؛ همه هم از یک جناح درون حکومتی. تنها سری که بیرون از نظام است، شاهزاده رضا پهلوی استغ ببخود که نیست اینها در برابر شاهزاده و در واقع در برابر خواست ملت برای دگرگونی اساسی و واژگونی حکومت اسلامی ایستاده‌اند!

این بچه‌های داخل در ایمیلی با عنوان «حکومت کودتا را تا زمستان ۸۸ سرنگون می‌کنیم.» نوشته‌اند که در ادامه‌ی برنامه‌ی حذف خامنه‌ای با عزل وزیران اطلاعات و فرهنگ، پس از اختلاف شدید احمدی نژاد [سپاه] و سید علی خامنه‌ای بر سر عزل مشایی با اخراج محسنی اژه‌ای و صفار هرندی، جنگ قدرت وارد فضای تازه‌ای شد. گفتنی است که این دو وزیر اطلاعات و فرهنگ، چهار سال پیش با نظر مستقیم خامنه‌ای انتخاب شده‌اند و اژه‌ای تنها آخوند دولت بود. فعالان سیاسی، ابقای مشایی در دولت را با سمت رئیس دفتر و مشاور، دهن کجی احمدی نژاد به رهبر می‌دانند و عزل این دو نفر را نوعی انتقام‌گیری از رهبر و تخریب او... این در حالی است که هنوز حکم احمدی نژاد تنفیذ نشده است. در حالیکه فقط چند روز به آغاز کار دولت «کودتا» مانده، احمدی نژاد دو وزیر اطلاعات و ارشاد را عزل کرده، تان نشان دهد که جنگ قدرت در میان سپاه و خامنه‌ای آغاز شده است... ظرف ۱۰ روز ۴ هواپیما در مسیرهای ایروان، اهواز، مشهد و ارومیه دچار سانحه شدند و یک قطار نیز در قزوین سانحه دید. احمدی نژاد هم به هیچ وجه حرفی در مورد عزل و اخراج این وزیران بی‌لیاقت نگفته؛ جنبش سبز هم روز هشتم مرداد ماه امسال مراسم سالگرد چهل‌م شهدایش را برگزار می‌کند. قرار است مراسم در خیابان امیرآباد برگزار شود. چهاردهم مرداد هم روز تحلیف احمدی نژاد یا روز سقوط دولت است، در حالیکه هنوز

صورت انحصاری برای شرکت در برنامه‌ی اعتصاب غذای آقای گنجی دعوت به عمل آمده، من به این اصل اشاره کردم که به حرکت‌های جمع‌گرایانه، دموکراتیک و در راستای حقوق بشر معتمد و نه حرکت‌های انحصارگرایانه و متکی به فرد؛ چرا که عمیقا و قلبا اینگونه برخوردهای فردی را الگوی مناسبی در جهت پیشرفت منافع میهن نمی‌دانم!

داستان، همان سور زدن همیشگی این اکبر گنجی است که هم می‌خواهد حکومت اسلامی را نگه دارد و هم از مخالفین کلیت این حکومت به عنوان ابزار استفاده کند؛ همین؛ خیلی خنده‌دار است؛ یکی یکی نامه‌های فدایت شوم برای آدمهای معروف می‌نویسند؛ مثلا برای گوگوش شاه ماهی آواز ایران، و گولشان می‌زنند و بعد هم منویات خودشان را پیش می‌برند؛ واقعا این اکبر گنجی با این استعدادش چرا هیچکاره است؟! خبر دیگر این که در دانمارک ایرانیها پرچم شاخدار جمهوری اسلامی را در سفارت اشغالی پائین کشیدند!

بدون شرح این که سهراب سلیمانی مدیر کل شکنجه‌گاههای استان تهران به ایسنا گفت که محسن روح الامینی و محمد کامرانی بر اثر بیماری مننژیت که پیش از انتقال به زندان به آن مبتلا بودند، جان باختند. او گفت که روح الامینی و محمد کامرانی جزو یک مجموعه بودند که باید تحویل اوین می‌شدند. روح الامینی در مسیر زندان و در خودرو اعزام حالش بد شد و توسط عوامل و نیروهای امنیتی به بیمارستان منتقل شد. آقای کامرانی دو یا سه ساعت بعد از روح الامینی در زندان حالش به هم خورد. او در مورد اخباری مبنی بر شکنجه شدن آنان گفت که این حرفها را افراد ضد انقلاب، معاند و مخالف می‌زنند!

سلیمانی در مورد تخریق ماده‌ای به بازداشت شدگان هنگام بازجویی که عوارض مغزی و قلبی دارد، و همچنین شکنجه و سلول انفرادی پاسخ داد که این حرفها را افراد ضد انقلاب، معاند و مخالف می‌زنند و حداقل در جایی که من مسئول هستم، چنین چیزی امکان ندارد و هیچگونه رفتار خلاف شان اداری، انسانی و اخلاقی، تحت هیچ شرایطی انجام نمی‌شود و من بعید می‌دانم کسی ادعا کند که فردی در مجموعه‌ی زندان مورد ضرب و شتم قرار گرفته باشد و اتاقهای ما سوئیت هستند [فهمیدید سوئیت دوبلکس با تمام امکانات] و انفرادی وجود ندارد...»^{۱۱۳}

[هاهاها] کثافت‌ها خجالت نمی‌کشند!

¹¹³ - سگهای حکومت، چه خوب بو میکشند/پرسشها به پاسخ نیاز دارند/ ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۹

در مورد مبارزه‌ی این روزهای ایرانیان، خبرنگاری از قول یک معلم امریکایی نوشت که واژه‌ی تبدیل شدن اسم به فعل را من بار اول از زبان آگاه مرد همه‌ی دورانها «باک مینستر فولر» شنیدم؛ در کتابی از او به نام [I seem to be a verb] [انگار من یک فعل هستم] که در سال ۱۹۷۳ منتشر شد؛ اما تا این زمان و تا وقتی که نوشته‌ی کوتاهی را از معلمی در نیویورک نخوانده بودم، این مفهوم را چنین آشکار احساس نکرده بودم. این معلم دبیرستان در روزنامه‌ی *Huffing Post* توضیح داد که چگونه واژه‌ای عامیانه و من درآوردی مثل *Going Iranian* «براه ایرانی رفتن» با باری مثبت در فرهنگ عامیانه‌ی مردم آمریکا جا باز می‌کند؛ این معلم امریکائی نوشت که اخیراً یکی از شاگردان مدرسه در مقابل ناظم مدرسه که همه‌ی شاگردان از او شدیداً حساب می‌پرند، ایستاد؛ کاری که تقریباً هرگز سابقه نداشت؛ یکی دیگر از شاگردها گفت بیایید باهش ایرانی بشیم؛ منظورش سازمان دادن اعتراض بود علیه ناظمی که حرف حساب به گوشش نمی‌رفت؛ از آن به بعد این شاگردان از کلمه‌ی «ایران» به عنوان یک فعل برای هر تغییری که خواستارش هستند، استفاده می‌کنند و ایران از حالت اسم به فعل تغییر پیدا کرده و «فعل ایران» یعنی در مقابل قدرت حاکم ایستادن؛ این معلم گفت در حالی که من کمتر توانسته‌ام توجه شاگرد مدرسه‌ها را به آنچه در دنیا می‌گذرد، جلب کنم؛ این برداشت و رویکرد آنها از نام «ایران» برایم در حکم جایزه‌ی بزرگی بود... حتی آن شاگرد مدرسه‌هایی که کمترین میزان آگاهی از اخبار دنیا را دارند، از واژه‌ی «ایرانیان» به جای «تهور و شجاعت» در جملاتشان استفاده می‌کنند!^{۱۱}

محسن کردی نوشت که اگر خاتمی کنار زده و موسوی بجای او کاندید نشده بود، امروز وضعیت این نبود. خاتمی «مرد» این کار نبود و چه بسا نمی‌خواست باشد. در گذشته هم که رئیس جمهوری بود، با یکی دو تشر یا فرمان رهبر دست و پا را جمع می‌کرد. قضیه‌ی موسوی هم پیش از اینکه مساله‌ی عقیده داشتن و احترام گذاشتن به آزادی و استقلال فردی و رای مردم و این حرفها باشد، مساله لجاجت و لجبازی و یکنندگی است. خیلی برایش گران بود که رایش را اینطور زدند و برای همین هم با رژیم در افتاد، اگر نه که در تمام این سالها مگر رژیم همین کارها را نمی‌کرد؛ چرا حتی یکبار هم صدای اعتراضش در نیامد؛ قاعدتاً موسوی

¹¹⁴ - آنگاه که اسم به فعل تبدیل می‌شود/روز یکصد و پنجاه و ششم/صدای امریکا/۲۷ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی

که جزو این دستگاه است، می‌باید دیگر حداکثر پس از نماز جمعه‌ی خامنه‌ای [مثل محسن رضایی] می‌گفت «سمعا و طاعتا» و سر و صدایش می‌خوابید؛ و تازه به دستبوس رهبر نیز می‌شتافت. اما چه شد؛ چرا موسوی این چنین غیرمنطقی عمل می‌کند؛ «غیرمنطقی» از نگاه یک عضو دستگاه که سی سال وفادار بوده و نه سال بالاترین مقام اجرایی کشور را داشته و در هیچ صورت نمی‌تواند دامن خود را از سابقه‌ی سی ساله‌ی این رژیم پاک کند؛ آنچه که نگاه مردم ایران را به او، کربوبی و حتی تا حدی رفسنجانی عوض کرده، مواضع اخیر اینان است!^{۱۱۵}

من البته این نگرش را قبول ندارم؛ ولی خب، آوردمش تا خوشبینان را کمی نوازش کنم؛ از دیدگاه من همه‌ی این دست و پا زدن‌های موسوی و کربوبی برای حفظ نظام اسلامی است و اینها همه‌شان رفتار خامنه‌ای و احمدی‌نژاد را به ضرر تداوم حکومت اسلامی ارزیابی می‌کنند؛ آینده‌شان خواهد داد که کدامیک درست می‌گوییم. اکبر گنجی اما دقیقاً همین پروژه‌ی «حفظ نظام» را در کله‌اش دارد و می‌خواهد حکومت اسلامی بدون خامنه‌ای راه بیاندازد و خودش بشود همه‌کاره‌ی این حکومت استرلیزه شده، یا یک کاره‌اش؛ بیخود نیست که این همه با پرچم شیر و خورشید نشان ایرانمان سر ستیز دارد؛ همه‌ی ادا و اطوار هایش هم کمدی و سینمایی هستند؛ بیخود نبود که همان اولی که پس از باصطلاح دویست روز اعتصاب غذا [سل و مل و گنده] از زندان آزاد شد، فوراً رفت روسیه و جایزه‌اش را گرفت؛ ای داد روسیه، روسیه، روسیه، بعد هم دویزد رفت هالیوود به زنده‌های مکش مرگ مای آنجا «دموکراسی دینی» اش را یاد بدهد، یادتان نیست؟

سیدعلی خامنه‌ای [هم] روز گذشته دستور تعطیلی یکی از شکنجه‌گاهها را پس از عیان شدن صادر کرد، تا یکی از آثار جنایات خود را از بین ببرد؛ هیئت تحقیق و کمیسیونهای زیر نظر خامنه‌ای، همانند قتل زهرا کاظمی و سایر جانب‌اختگان، برای فریب و پنهان کردن و شانه خالی کردن از جنایات‌های خامنه‌ای است!^{۱۱۶}

این هم خوش آمد گویی کارکنان هواپیمایی جمهوری اسلامی پس از سوار شدن به هواپیماهای توپولف؛ خیلی خوشمزه است، باور کنید!

115 - چرا در درگیریهای خیابانی، بجز لباس شخصیها دیگر نیروهای سرکوب مسلح نیستند/محسن کردی/۲۸ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی
116 - دستور خامنه‌ای برای تعطیل کردن کهریزک، از بین بردن آثار جنایت/فعالین حقوق بشر و دموکراسی/۲۸ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی

با درود به روان پاك بنيانگذار انقلاب اسلامی و مقام معظم رهبری و رئیس جمهوری شیتاب، ورود شما را به هواپیمای توپولوف جمهوری اسلامی ایران خوشامد می‌گویم و برایتان سفر خوشی را آرزو می‌کنم؛ اگر در هوای داخل کابین اختلالی پیش آمد، سربند مخصوصی از بالای سرتان به پایین می‌افتد که روی آن نوشته شده «فدای رهبر» فوراً آنرا برداشته و بسیجی وار آنرا دور سر خود ببندید و یاحسین گویان از دربهای اضطراری یعنی دو درب در جلو، دو درب در عقب و يك درب در وسط هواپیما به بیرون پرت شوید. توجه داشته باشید که در همه حال حجاب اسلامی را رعایت کنید؛ حتی در موقع پرت شدن از هواپیما!

بعد هم به خیل «شهدا» بپیوندید؛ آنهم شهدای توپولوف!

«سایت انصار نیوز ارگان اطلاع رسانی انصار حزب الله» هم در تحلیلی بیسابقه به احمدی نژاد و خامنه‌ای هشدار داد و نوشت که آیا رفتار این روزهای احمدی نژاد مانند «تسو» نیست که پس از به قدرت رسیدن، مخالفان خود را به قتل رساند و از سر راه برداشت؛ آیا احمدی نژاد مطمئن است رأی ایشان توسط ولی فقیه تنفیذ خواهد شد؛ آیا انتصابهای پیش از تنفیذ و تحلیف، در عین بدعت، دهن کجی به ارکانی از نظام همچون رهبری و مجلس نیست؟

دیگر این که نوشتند مجموعه‌ای از لباس شخصیها و فرماندهان و همکاران آنها در دستگاههای نظامی و غیرنظامی، منافع مادی و «اخروی»شان در ادامه‌ی حیات جمهوری اسلامی است. اینها در زندان کهریزک بچه‌های مردم را لت و پار می‌کنند؛ آنقدر لت و پار کردند که سیدعلی خامنه‌ای نیز ترسید و دستور بستن این بازداشتگاه را به بهانه‌ی استاندارد نبودن زندان داد؛ انصار حزب الله می‌دانند که آنقدر نابکاری کرده‌اند که ملت هرچقدر هم بخشنده باشد، ممکن است اینها را نبخشد. ساواکیها که اینقدر جنایت نکرده بودند، وقتی به دست مردم افتادند، تکه‌تکه شدند؛ وای به اینها؛ از همین روست که اینها برای حفظ جانیشان می‌جنگند؛ دهان بچه‌ی مردم را خرد می‌کنند، تا جنبش سرکوب شود و اینها اسیر دست مردم انقلابی یا دادگاههای انقلابی نشوند؛ ترس اینها از این است. خامنه‌ای هم تا زمانی خامنه‌ای و رهبر و عزیز است که بتواند مقتدرانه اگر شده ایران را فدا کند و مردمانش را هزار هزار بکشد، تا از حیات اینها دفاع کند!^{۱۱۷}

117 - نیر نهایی انصار الله و مردم نزدیک می‌شود/محسن کردی/۲۸ ژوئیه ۲۰۰۹

برای همین می‌گویند که بدستور رهبری، زندان کهریزک بدلیل غیراستاندارد بودن نحوه کشتن زندانیان تعطیل شد!^{۱۱۸}

می‌گویند که کهریزک زندان نبوده، بلکه مرکز آموزش عربهای لبنانی و منطقه بوده که به آنها در کهریزک آموزش ترور داده می‌شده؛ کهریزک پیشتر مرکز نگهداری اسرای عراقی بود؛ در جریانات اخیر وقتی عربها جوانها را دستگیر می‌کردند، به اینجا می‌آوردند و تا حد مرگ شکنجه می‌دادند [می‌دهند؟] کهریزک براساس تایید پزشکان، بارها آلوده به «مننژیت» اعلام شده؛ جوانها در اصل در اوین جان نباختند، آنها در کهریزک بودند. نزدیکان محسن رضایی هم به وی اطلاع دادند که روح‌الامینی و کسان دیگر بدست عربهای تروریست شکنجه شدند. همین عربهای حزب‌الله پسر رئیس ستاد انتخاباتی محسن رضایی را هم کشتند، چون او را نمی‌شناختند. عربها [حزب الله] مانند گرگ گرسنه با تبر و دشنه به مردم حمله ور می‌شدند و می‌شوند. جالب این که ماموران آدمکش هم از اینها ترسیده‌اند و حاضر نیستند در این محل بمانند؛ زیرا طبق اطلاعات موثق، چند عرب لبنانی هم خود آلوده به مننژیت شده‌اند و به گفته‌ی یکی از پاسدارها، یکی از آنها بر اثر آلودگی بدرک واصل شد!

منبع خبر هم یک «پاسدار وطنپرست ضد ولایت فقیه» نوشته شده؛ خلاصه جوئم واسعتون بگه، خر تو خر عجیبی است مملکت در دست این جماعت آخوند و حکومت اسلامی و چند تا نقطه، راستی سی و یکسال است رسم شده که بچه‌ها در همه‌ی برنامه‌ها و همه‌جا و به هر بهانه‌ای کتک بخورند؛ خب کتک خوردن که دیگر مجوز نمی‌خواهد؟^{۱۱۹}

اما بعد از این که احمدی‌نژاد محسنی اژه‌ای را از سر وزارت اطلاعات و امنیت حکومت اسلامی کنار گذاشت، دویست نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی از او قدردانی کردند؛ و!!!!!!!!!!!!!!

خبر دیگر این که ارتش عراق همین امروز به قرارگاه اشرف حمله کرد. مریم رجوی هم بلافاصله افاضه کرد که مجاهدین خلق می‌خواهند به بروند ایران؛ واقعا چه دنیای کثیفی است این دنیای وابستگی و نوکری و وطنفروشی و ضد مردم و منافع عالیه‌شان حرکت کردن؛ خیلی وحشتناک است. این رهبران بی‌همه چیز دررفته‌اند و این بدبختها را آنجا گذاشته‌اند!

¹¹⁸ - <http://twitter.com/faridXxX/status/2890983567>

¹¹⁹ - آقای وزارت کشور شما کتکتو بزن؛ چیکار داری ما مجوز داریم یا نداریم/هیچ الحکایات/۲۸ ژوئیه

هفتم مردادماه ۱۳۸۸ / ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و پنجم]

یک زندانی زن خبر داد که در مدت بازداشت، بارها مورد ضرب و شتم ماموران مرد قرار گرفته؛ بازجوها مرتباً با الفاظ رکیک و ناسزا به توهین و تحقیر وی می‌پرداختند، حتی ماموران مرد موهای او را می‌کشیدند و دائماً با تماس بدنی، او را مورد آزار قرار می‌دادند، تا اعتراف کند که با برخی چهره‌های سیاسی، رابطه‌ی نامشروع داشته؛ این گزارش حاکی است که این زن زندانی پیش از آزادی مجبور شده نوشته‌ای را امضا کند که در زندان با وی هیچگونه بدرفتاری نشده و حتی هفته‌ای دو بار در زندان چلوکباب خورده است؛ گزارش دیگری حاکی است که به محض انتقال وی به پاسگاه کلانتری و در ابتدای ورود به این پاسگاه، او و دیگر بازداشت‌شدگان به شدت کتک خورده‌اند. او همچنین یکی از شکنجه‌های تحقیرآمیز صورت گرفته را این‌گونه توصیف کرد که بازداشتی‌ها را کف توالت پاسگاه می‌خوابانند، سربازی پایش را پشت گردنشان می‌گذاشت و آنها را مجبور به لیسیدن توالت می‌کرد؛ وی همچنین فاش کرد که در یک مورد که سربازی از این کار امتناع کرد، مورد ضرب و شتم مافوقش قرار گرفت و سپس او هم بازداشت شد. این زندانی زن در عین حال خبر داد که از همان روزهای نخست، در حین کتک زدن بازداشتی‌ها، مرتباً در پاسگاه فحش‌های رکیک به هاشمی و خاتمی و موسوی می‌داده‌اند. [این دیگه خیلی بامزه است]

دیگر این که این خبر پس از «شهادت» فرزند یکی از مسئولان دولت نهم به رسانه‌ها درز کرده، که آن هم خبر ابتلای احتمالی برخی بازداشت‌شدگان به بیماری مننژیت است. ابتدا سردار علایی در یادداشت خود فاش کرد که وزیر بهداشت از توزیع گسترده و البته دیر هنگام واکسن مننژیت در زندانها و بازداشتگاهها خبر داد؛ سپس مدیرکل زندانهای قوه قضاییه تایید کرد که تنها در اوین به ۴۰۰۰ زندانی واکسن مننژیت تزریق شد و دست آخر سخنگوی کمیسیون امنیت ملی خبر داد که سعید مرتضوی در جلسه‌ی این کمیسیون ادعا کرد که محمد کامرانی و محسن روح‌الامینی به علت ابتلا به بیماری مننژیت درگذشته‌اند. پزشک متخصصی که نحواست نامش فاش شود، در گفتگو با «موج سبز آزادی» از رسانه‌ها و نمایندگان مجلس خواست که وزیر بهداشت در صورت صحت این ادعا، نوع مننژیت این دو زندانی را اعلام کنند.

وی هشدار داد که اگر مننژیت این دو «شهید» [از این کلمه‌ی زشت بیزارم] از نوع Meningococcal باشد، خطر بزرگی دستگیر شدگان و حتی مردم را تهدید می‌کند و باید سریعا نسبت به واکسینه کردن مردم و توزیع داروهای آنتی بیوتیک و پیش‌گیری (Prophylaxis) اقدام شود. در گزارش دیگری تصریح شد جوانی که به تازگی آزاد شده و جرم وی بازگشت از لندن بود، از لحاظ روحی چنان وضعیت اسفناکی دارد که برای جلوگیری از خودکشی، او را در منزل به تخت بسته‌اند. اما تکان دهنده‌ترین گزارشها به بازداشتگاه غیرقانونی کهریزک اختصاص دارد که براساس گزارشهای موثق و متعدد، تحت نظارت مستقیم سردار رادان، قائم مقام فرماندهی نیروی انتظامی کل کشور اداره می‌شود...

در یک سوله‌ی ۲۰۰ متری بدون وجود دستگاههای تهویه‌ی هوا، چندین معتاد کراکی که امیدوی به زنده ماندنشان نیست و بدن‌هاشان کرم گذاشته، دراز به دراز روی زمین افتاده‌اند. در کنار آنها بازداشت شدگان نگهداری می‌شوند. بازداشت شده‌ها حدود ۱۰۰ نفرند که به این محیط غیربهداشتی با هوای نامطبوع منتقل شده‌اند. آنها صف می‌کشند تا بتوانند از زیر در، ولو برای دقیقه‌ای از هوای بیرون تنفس کنند. هر روز صبح سردار رادان به این محل سرکشی می‌کند و خود شخصا هر روز چند نفر از بازداشت شدگان را مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار می‌دهد. بهترین ابزار شکنجه در دست رادان، شلنگ است. وقتی صبح هر روز صدای هلیکوپتر می‌آید، بچه‌ها به خود می‌لرزند و می‌فهمند که رادان آمده؛ یکی از بازداشتی‌ها در اثر برخورد باتوم به سرش، کم‌کم بینایی‌اش را از دست داده، ولی با وجود اطلاع شکنجه‌گران کهریزک از وضعیت وی، او را از این محل غیربهداشتی خارج نکردند. دو روز قبل از آزادی، بازداشت شده‌ها به اوین منتقل می‌شوند و فردی که بینایی خود را از دست داده بود، در اتوبوسی که به سمت اوین در حرکت بود، بر روی پای یکی دیگر از بازداشت شدگان جان سپرد. از دیگر شکنجه‌ها در کهریزک آن است که بدن‌ها را خیس می‌کنند و بعد با شلنگ و سیم، آنها را کتک می‌زنند، تا درد تا عمق جان آنها نفوذ کند!^{۱۲} چه بگوییم؟!

این خبر واقعا خیلی با نمک است؛ باور کنید!

در دسامبر ۲۰۰۸ میلادی اردوغان نخست وزیر ترکیه خبر از وارد شدن مبلغی بالغ بر هجده و نیم میلیارد دلار، بدون اشاره‌ای به منبع پول کرد. حالا پس از گذشت ماهها یک تاجر ایرانی به نام اسماعیل

120 - وقایع کهریزک، جنایت علیه بشریت، ویژه از وضعیت فجیع بازداشتگاهها/گرویانیز/۶ مرداد ۸۸

صفریان نسب مدعی پولها شده؛ گفتنی است این مبلغ هنگفت به صورت هفت و نیم میلیارد دلار پول نقد در ساکهای دستی و بیست تن شمش طلا به وسیله‌ی کانتینر با کامیون وارد ترکیه شد. وکیل صفریان نسب با داشتن مدارکی قانونی از دولت ایران به خبرنگار کانال خبری ترکیه گفت که تمامی کدها و ارقام متعلق به آقای صفریان نسب است و از بانک مرکزی ترکیه اخذ شده؛ جالب این که ترکیه هم اکنون پولها را توقیف و آنها را در بانک مرکزی‌اش نگهداری می‌کند. سوال این جاست که دولت ایران چگونه مجوز خروج چنین مبلغ هنگفتی را به این راحتی داده، و این تاجر میلیاردی چگونه بیست تن طلا و هفت و نیم میلیارد دلار پول را به همین سادگی به ترکیه وارد کرده و چرا دولت ایران در این مورد سکوت کرده، و اصلاً چطور خبری در این مورد در خبرگزاریها انتشار نیافته، و از همه مهمتر این که در ایرانی که برای یک میلیون دلار باید جواب اصل ۴۹ را بدهید، آقای صفریان نسب چگونه و از چه راهی این مبلغ را به دست آورده و از کشور خارج...

در مورد «سازمان مجاهدین عراق» نوشتند که «تصاویر دردناک کشته و زخمی شدن چند هزار ایرانی در عراق، نتیجه‌ی اشتباه دیگر رهبری سازمان مجاهدین است. رهبری این سازمان باز هم مانند گذشته بدترین گزینه را در مقابل نیروهای تحت فرمانش قرار داد و آنها را در تلاشی نابخردانه جهت سوار شدن بر امواج اعتراضات اخیر با فریاد یا حسین، یا حسین و الله اکبر به درگیری با نیروهای دولت عراق فرستاد. فیلمبرداری سازماندهی شده از سرو کله شکستن در بیابانهای عراق با هدف انتشار آن در اینترنت، تنها به تعزیه خوانی روز عاشورا شباهت دارد و نمی‌توان آن را به گنجینه‌ی تصاویر اعتراضات مردمی افزود؛ در حالی که عابرین پیاده هم در ایران از حمله و کشتار حکومتی در امان نیستند، بیانیه‌ی مسخره‌ی مریم رجوی در ارتباط با شرایط بازگشت ساکنان اشرف به ایران و درخواست تعهد از دولت ایران در تامین آزادی و امنیت آنان کارگشا نیست. در این راستا مدافعین حقوق بشر باید هرچه سریعتر به نجات جان آنانی که در این مخصه گرفتار آمده‌اند، بشتابند و از پیشرفت فاجعه جلوگیری کنند. شاید دیوارهای فروریخته‌ی این اردوگاه موجب پیوند این گرفتاران با خیزش مردمی بشود. این سازمان دهها سال است که به منتقدان خود القابی کلیشه‌ای چون جاسوس و مزدور می‌دهد؛ به همین علت خوب است بدانند که ایرانیان به همان اندازه که از رهبری خامنه‌ای [و اسلام حکومتی] نفرت دارند، از رهبری رجویها نیز گریزانند؛ و به همان اندازه که احمدی نژاد رئیس جمهوری

منتخب شهروندان ایرانی نیست، مریم رجوی نیز رئیس جمهوری برگزیده ایرانیان نیست!^{۱۲۱} از ما گفتن!

این که چگونه شعار «مرگ بر روسیه» در دهان این بچه‌ها گذاشته شد، بماند تا روزی که بتوان اسناد این جنبش را با سند و مدرک فاش کرد؛ اما امروز خبردار شدم که چند تن در همین رابطه اطلاعیه‌ای داده‌اند با این مضمون [و کمی ویرایش به دلیل عجله‌ی نویسندگان]:

«ما ایرانیان در اعتراض به اقدام ناپسندانه‌ی دولت جمهوری فدراتیو روسیه در مداخله‌ی آشکار در امور داخلی ایران و تأیید غیردمکراتیک‌ترین انتخابات پس از انقلاب مشروطیت ایران و به رسمیت شناختن دولت کودتایی محمود احمدی نژاد، لازم می‌دانیم نکات زیر را به آگاهی عموم مردم برسانیم!

ما شعار «مرگ بر دیکتاتور» و شعار «مرگ بر روسیه» ی مردم ایران در روز جمعه‌ی ۲۶ تیر ۱۳۸۸ را برآیند خرد جمعی در اعتراض به خاطراتی تلخ از حاکمان گذشته‌ی تزاری در تجزیه و دست اندازی به خاک ایران، در راستای وصایای پترکبیر، عهدنامه‌ی سان پترزبورگ در سال ۱۷۲۳، قرارداد گلستان در سال ۱۸۱۳، عهدنامه‌ی ترکمنچای در سال ۱۸۲۸، و سپس تجزیه‌ی خاک ایران در آسیای میانه در قرارداد آخال تپه در سال ۱۸۸۱، و تقسیم ایران و نقض حق حاکمیت ملی ایران در دو قرارداد ذلت‌بار استعماری ۱۹۰۷ و سپس ۱۹۱۵ و نهایتاً به توپ بستن مجلس نوین‌یاد شورای ملی ایران توسط کلنل ولادیمیر لیاخوف روسی در ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ و سپس پیگرد و دستگیری و کشتن آزادیخواهان و رجال سیاسی صدر انقلاب مشروطیت در ایران توسط قزاقهای روسی می‌دانیم.

شعار «مرگ بر روسیه» اعتراض خرد جمعی ایرانیان نسبت به اشغال خاک ایران توسط ارتش سرخ اتحاد شوروی در سال ۱۹۴۱ و سپس عدم تمکین به تخلیه‌ی آن پس از پایان موعد مقرر در جنگ جهانی دوم و نهایتاً اقدام به تجزیه‌ی بخش‌هایی از خاک ایران در آذربایجان و کردستان در سال ۱۹۴۶ و همچنین تحمیل قرارداد استعماری نفت شمال در موافقتنامه‌ی قوام/سادچیکف در سال ۱۹۴۷ است.

شعار «مرگ بر روسیه» اعتراض خرد جمعی ایرانیان نسبت به تضییع حقوق محرز ایران، تحت حاکمیت مساوی و مشاع در دریای خزر از ۵۰ درصد در قراردادهای سال ۱۹۲۱ و ۱۹۴۰ و سپس کاهش آن به

121 - وبلاگ جنبش سبز ایران/همین روزها/البته خبر حذف شده؛ ولی وبلاگ هنوز هست

۱۳ درصد، پس از فروپاشی اتحاد شوروی در دوران ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین است. همچنین با برپایی نیروگاه هسته‌ای بوشهر با تکنولوژی عقب افتاده، مبالغ گزافی را اضافه بر اصل مبلغ [۸۰۰ میلیون دلار] از خزانه و سرمایه ملی ایران به بهانه‌های مختلف به تاراج بردن. شعار «مرگ بر روسیه» اعتراض به تضییق حقوق و خرد جمعی ایرانیان در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ و نهایتاً به رسمیت شناختن حکومت کودتایی محمود احمدی نژاد از سوی کرملین و همراهی مسکو با نظام نوینی [کذا] در ایران است که در آن سیدعلی خامنه‌ای، ولی فقیه همچون ملامعمر اقدام به استقرار «حکومت اسلامی» از نوع طالبانی و همچنین زیر پا گذاشتن آرا و خواست مردم می‌دانیم. شعار «مرگ بر روسیه» اعتراض خرد جمعی ایرانیان نسبت به سخنان «پاول زریفولین» است که در دهمین دوره‌ی انتخابات ریاست جمهوری ایران بعنوان ناظر از سوی دولت روسیه شرکت کرد و در گزارشات رسمی خود برای دولت روسیه قید کرد که انتخابات ریاست جمهوری ایران که در آن محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری فعلی پیروز شد، کاملاً بر اساس اصول دمکراسی بود؛ زریفولین همچنین تاکید کرد که من بعنوان ناظر در بسیاری از انتخابات مانند بلاروس و مولداوی شرکت داشتم، اما چنین انتخابات آزادی مانند ایران را در هیچ کجای دیگر ندیده بودم!^{۱۲۲}

حیف، متن آنقدر در هم و نارسا بود که با کلی دستکاری هم چیز خوبی از آب درنیامد، ولی مهم نیست؛ مهم نشان دادن تسلسل تجاوزات دولتهای روسیه‌ی تزاری و شوروی سوسیالیستی و تداوم این دست درازیها و دست اندازیها در دولتهای پس از فروپاشی حکومت شوروی سوسیالیستی به ایران است که به لحاظ تاریخی خوب نوشته شده؛ دیگر این که بدون این که طرفدار حمله‌ی حکومت اسلامی در قدرت، به پسماندهای واپسین حکومت اسلامی در سایه باشم [مجاهدین] از این که اینان می‌خواهند مرکز توجه را از جنبش درون به بیرون از کشور ببرند، متأسفم؛ چه حاکمان اسلامی و چه رجوبها و ساکنان اشرف؛ این همه بی‌مبالاتی و این همه بی‌تدبیری از نوک پیکان تکامل واقعا کم‌دی است!

122 - بیانیه‌ی اعتراضی به حمایت روسیه از احمدی نژاد/ایران گلوبال/همین روزها

هشتم امردادماه ۱۳۸۸ / ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و ششم]

این نوشته خیلی بانمک است!

موسوی جان، تو اگر رئیس جمهور میشدی، همین آش بود و همین کاسه؛ باید پیش رهبر و سپاهیان در مجلس فرمایشی می‌رفتی برای تنفیذ و اعتبار... تا «آقا» اوکی نمی‌داد، نمی‌تونستی آب بخوری... وزیرات رو باید با نظر آقا انتخاب می‌کردی... با هزار بدبختی روزنامه باز می‌کردی و با به اشاره‌ی آقا تعطیلش می‌کردن برات... می‌شدی یکی مثل خاتمی، البته آگه از اون بدتر نمی‌شدی... راه به راه هم سپاه برات خط و نشون می‌کشید... فقط حسنش در این بود که پایه‌های نظام برای آقایون سست نمی‌شد... می‌شدی سوپاپ نظام... ولی حالا... خودت رهبر شدی... خودت حرف می‌زنی... خودت عمل می‌کنی... ما هم احساس وجود می‌کنیم... احساس غرور می‌کنیم... احساس می‌کنیم که هستیم... با هم هستیم... یک صدا هستیم!^{۱۲۳}

چه استدلال جالبی برای هر دو طرف؛ امیدوارم این موسوی همانگونه باشد که این بچه‌ها می‌گویند و تنها برای حفظ نظام این همه «شو» راه نیانداخته باشد؛ واقعا امیدوارم!

این دیگر واقعا هم مشت و هم در کونی است؛ دادستانی حکومت اسلامی مدعی است و این هم لیست اتهامات ملت!

لازم به ذکر است که در بین متهمان اشخاصی هستند که از روی تصاویر به دست آمده از آنها در هنگام ارتکاب جرم، توسط مردم بیدار و آگاهمان [همان باتوم به دستها] مورد شناسایی قرار گرفته و بازداشت شده‌اند. البته برخی از همدستان ایشان که در تصاویر وجود دارند، در حال حاضر متواری‌اند که مطمئناً به زودی با کمک مردم عزیز آنها نیز مورد شناسایی قرار گرفته و به دست قانون [آدمکشان] سپرده خواهند شد. اتهام این گروه از متهمین به شرح زیر می‌باشد:

- ۱ - حمله به مراکز نظامی با سلاح گرم و سرد و بمبهای آتشزا.
- ۲ - حمله به مراکز دولتی و به آتش کشیدن آنها.
- ۳ - تخریب اموال عمومی.
- ۴ - ایجاد رعب و وحشت در بین مردم.

۲۱۵ - موسوی جان؛ چه نعمت بزرگی بود این تقلب؛ هم برای تو و هم برای ما/همبستگی سبز/۲۸ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی

۵ - ارتباط با گروه‌های معاند و محارب مانند گروه‌گم منافقین.
[این بدبختها این روزها نمی‌توانند تنبانشان را بالا بکشند].

۶ - ضرب و شتم مأمورین انتظامی و امنیتی.

۷ - ضرب و شتم شهروندان.

۸ - تخریب اموال شخصی مردم.

۹ - تهیه گزارش برای رسانه‌های بیگانه و دشمن.

۱۰ - توزیع شبنامه بر علیه نظام مقدس جمهوری اسلامی...

در پایان یادآوری می‌شود که به زودی و پس از تکمیل پرونده‌های بقیه‌ی متهمین دادگاه، رسیدگی به اتهامات آنان نیز تشکیل و طی اطلاعیه‌های بعدی، زمان برگزاری هر دادگاه و نتایج آن به اطلاع عموم مردم عزیز خواهد رسید!^{۱۲۴}
رو که نیست، سنگ پای قزوین است.

در مورد سازمان مجاهدین هم باید گفت که:

پس از شروع طرح زمان‌بندی خروج نیروهای آمریکایی از عراق، مسئولیت کمپ اشرف هم به عنوان بخشی از خاک عراق به دولت آن کشور واگذار شد. ماجرای درگیری‌های دو روز گذشته از آنجا شروع شد که پلیس عراق در صدد برپایی یک پست نگهبانی در محوطه‌ی کمپ برآمد که مجاهدین مانع شدند و در نهایت به درگیری کشیده شد.

سازمان مجاهدین ادعا دارد هشت نفر از اعضایش در این درگیری کشته شده‌اند و دهها نفر زخمی؛ اما سخنگوی دولت عراق این ادعا را «دروغ محض» خوانده و خطاب به خبرگزاری‌های جهانی گفته که اگر این ادعا درست است، مجاهدین فقط «یکی از کشته‌هاشان را به معرض دید خبرگزاری‌ها بگذارند.»

ادعای کشته شدن مجاهدین در این درگیری‌ها تا بحال از سوی هیچ خبرگزاری مستقلی تأیید نشده؛ مجاهدین می‌گویند که نیروهاشان در عراق «پناهنده‌ی سیاسی» هستند و باید طبق کنوانسیون‌های بین‌المللی پناهندگی با آنان رفتار شود؛ اما دولت عراق می‌گوید که آنها هیچگاه در عراق پناهنده نبوده و درخواست پناهندگی هم نداده‌اند.

واقعیت این است که مجاهدین در دوران جنگ ایران و عراق به عنوان ابزار فشار صدام به حکومت اسلامی در عراق اسکان داده شدند، و در همین راستا صدها هزار دلار خرجشان شد و پیشرفته‌ترین ادوات نظامی در اختیارشان گذاشته شد و در نهایت به بخشی از ارتش عراق

124 - دادستانی تهران: عوامل آشوبهای ۱۰ مرداد/اژانس خبری کورش/۸ مرداد ۸۸

بدل شدند که نه تنها در مقابل جمهوری اسلامی، که گاه در مقابل ناراضیان صدام حسین [مثل کردها و شیعیان جنوب عراق] هم دست به عملیات نظامی می‌زدند. پس از سقوط صدام و استقرار نیروهای آمریکایی در عراق، مجاهدین بار دیگر به عنوان اهرم فشار در خدمت نیروهای ائتلاف قرار گرفتند، عبارتی مجاهدین سرنوشت خود را به نیروهای خارجی گره زدند...

«کمپ اشرف» همیشه به عنوان اهرمی در دست رهبری مجاهدین مستقر در مناطق امن اروپاست. اشرف آخرین برگ آنهاست که هر از گاهی با به صدر اخبار آوردنش، خودشان را به نمایش می‌گذارند. به همین دلیل مجاهدین همواره مانع اصلی نجات جان سه هزار و اندی انسان درمانده در کمپ اشرف بوده و هستند. آنها مانعند که این افراد به کشورهای دیگر پناهنده شوند. بخشی از این سه هزار و خرده‌ای نفر پاسپورت اروپایی و امریکایی دارند که پس از رفتنشان به عراق، مدارکشان در دست رهبران مجاهدین ماند که دیگر به ایشان بازپس داده نشد. رهبری مجاهدین بشدت نگران بازگشت اینان به اروپاست که می‌داند موج تازه‌ی افشاگریها را به دنبال خواهد داشت و البته حق هم دارد!

این روزها هم «کمپ اشرف» همچون برگ برنده‌ای در دست رهبری مجاهدین است که با آن بتوانند مرکز توجه جهانی شوند و پارلمانترهای اروپایی و سناتورهای امریکایی را وادار به حمایت کنند.

[البته با اهدای هدایایی آنچنانی از قالیچه‌ها و...]

این سه هزار و خرده‌ای نفر نه راه پیش و نه راه پس دارند و در واقع قربانیان سازمانی هستند که تاریخ چهل و چند ساله‌اش با «دریوزگی و نوکری» گره خورده است!^{۱۲۵}

حیف، حیف از آن همه اعتمادی که به این جریان عقب افتاده و امثال آن نظیر حزب توده و فدائیان خلق و جبهه‌ی ملی و ملی/منقلی‌ها شد! دیگر این که کمپین وادار کردن نوکیا برای قطع همکاری‌اش با رژیم ایران وارد خیابانها شد. بیرون دفاتر مهم نوکیا در مناطق ساحلی شرق و غرب آمریکا فعالان به راهپیمایی پرداختند، تا فشار بیشتری به این شرکت مخابراتی وارد آورند. در همین حال نزدیک به ده هزار نفر به مسؤلان نوکیا نامه‌ی اعتراضی نوشتند. در چندین ایالت مردم در حال بررسی بیرون آوردن دارائیهای خود از سهام نوکیا هستند. پانزدهم ژوئیه فعالان در شهرهای بستن و لس آنجلس به خیابانها ریختند. ابتدا در مرکز

125 - جنایت بزرگ علیه بشریت و افراد حفاظت شده در اشرف/ایران گلوبال/همین روزها

تحقیقاتی نوکیا وابسته به دانشگاه MIT بیش از یکساعت راه پیمایی شد. به صدها تن از رهگذران و کارمندان مرکز تحقیقاتی اعلامیه‌هایی داده شد، تا نوکیا را تا زمانی که از ایران نرفته، تحریم کنند. در یک حرکت سمبلیک، یک فعال در وسط سخنرانی‌اش گوشی نوکیای خود را به پیاده‌رو پرت کرد. روز بعد در واشنگتن دانشجویان به شکل منحصر به فردی در باره‌ی مبارزه در ایران اطلاع رسانی کردند.

فلش ماب (Flash Mobs) در پنج مکان عمومی از جمله لینکلن مموریال، چندین شرکت کننده که سبز پوشیده بودند و اعلامیه در دست داشتند، پنج دقیقه در یک جا ایستادند. این نمایش عجیب توجه صدها تن از رهگذران را به خود جلب کرد. به این علاقمندان اطلاعاتی در باره‌ی نوکیا و ایران داده شد!^{۱۲۳}

راستی امروز هشتم مرداد است و چهلمین روز کشته شدن ندا آقا سلطان و قرار است ایران شلوغ شود. مردم در تدارک تهیه‌ی دسته‌های گل با روبانهای سیاه هستند؛ و اما دیگر این که خوشبختانه اکثر فعالان اقتصادی از اوضاع کسب خود گله دارند و با نگرانی از آینده سخن می‌گویند. آنها بر این باورند که بازار در رکود دست و پا می‌زند، کسب و کار وجود ندارد و بازار به خواب رفته است... جالب این که این روزها حتی بازارهای فصلی هم از رکود رنج می‌برند؛ مثلا با رسیدن فصل گرما و گرم شدن تنور سفر، قیمت کالاهایی مثل خودرو افزایش می‌یافته، ولی امسال اهالی بازار خودرو از کساد این بازار هم گله دارند... بازار این روزها بدترین دوران خود را می‌گذراند!

معلوم است، برای این که بازاریها همراه با حکومتیان شدند و به خواست مردم برای همراهی توجه نکردند. حالا بکشند. مردم هم خوب هماهنگی و همدستی برای بایکوت و تحریم دارند؛ مثل داستان نوکیا/زیمنس، مثل تحریم صدا و سیما و مثل تحریم خریدهای غیرضروری؛ واقعا دستشان را باید بارها بوسید.

یک خبرنگار دیگر هم در ایران کشته شد. سازمان گزارشگران بدون مرز کشته شدن علیرضا افتخاری خبرنگار سابق روزنامه‌ی ابرار اقتصادی را بر اثر ضربات باتوم و خونریزی مغزی ناشی از آن تایید کرد!^{۱۲۴}

126 - اعتراضات به نوکیا وارد خیابانها میشود/همسابوب/همین روزها

127 - کشته شدن یک خبرنگار در جریان اعتراضات ایران تایید شد/راديو فردا/مرداد ۸۸

مادر ندا آقا سلطان که پیش از این اعلام کرده بود روز چهارم دخترش بر سر مزار او در بهشت زهرا حاضر خواهد شد، دیشب اعلام کرد که «بنا به دلایلی» نمی‌تواند طبق قرار قبلی عصر روز پنجشنبه در بهشت زهرا حضور یابد؛ اما مسئولیتی در قبال کسانی که خود این مراسم را برگزار می‌کنند، ندارد!

چه بگویم؛ معلوم نیست چه بلایی سرش آورده‌اند! به گزارش سایت اینترنتی رمانودی roma today امروز شهردار رم برای حمایت از ایرانیان، خیابانی را در این شهر به اسم «ندا» نامگذاری کرد؛ تا یاد کسانی که در راه آزادی در ایران جانشان را از دست داده‌اند، زنده نگه داشته شود!

الان ساعت هفت بعد از ظهر به وقت تهران است؛ شلوغی و تیراندازی هوایی در بهشت زهرا ادامه دارد. احمدی نژاد دارد سوابق کثیف فک و فامیلش را پاک می‌کند. داستان آن هجده و نیم میلیارد دلار پول نقد و بیست تن شمش طلا هم که به دست دولت ترکیه افتاده، یک اقتضاح دیگر تازه است و جعفر پناهی فیملساز را هم همین امروز و در بهشت زهرا گرفتند. در شهر بیرجند هم تیراندازی و درگیری است. زهرا رهنورد رفته بهشت زهرا؛ مادر ندا پس کشیده است؛ حکم ریاست جمهوری موسوی توسط حسینی منتظری تنفیذ شده؛ صبر کنید؛ این خبر هنوز تأیید نشده، چون لینکش را پیدا نکردم؛ ولی خبر شعارهای «مرگ بر روسیه» و «پاره کردن پرچم روسیه» در بهشت زهرا از قول «سی.ان.ان.» می‌رسد.^{۱۲۸}

گارد ضد شورش هم به اتومبیل مهدی کروبی حمله کرده و کلی از این خبرهای ریز و درشت!

جالبتر از همه این که شاهزاده رضا پهلوی در مورد حمله به قرارگاه اشرف اطلاعیه داده و خواستار عدم تحویلشان به ایران شده است. «سی.ان.ان.» هم همین الان دارد مراسم چهارم ندا آقا سلطان را از بهشت زهرا پخش می‌کند.^{۱۲۹}

گفته می‌شود که مسیر میدان ونک تا ولیعهد هم شلوغ است. به گزارش خبرگزاری فرانسه از تهران، پلیس ضد شورش دقایقی پیش برای متفرق کردن تظاهرکنندگان در یکی از خیابانهای مرکزی پایتخت اقدام به

CNN Sources: Chants of "Death to Russia" at Neda's grave site. Protester - 128
#iranelection holding torn Russian flag
via web 30 Jul 09
Security forces, protesters face off in Iran - 129

پرتاب گاز اشک آور کرد. تظاهرکنندگان در حال رژه رفتن در خیابان ولیعصر تهران بودند که با برخورد خشونت آمیز ماموران پلیس ضد شورش مواجه شدند!

خبر دیگر این که شعارهای امروز یکی اش این بود: «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» و این یعنی این که مردم دیگر نمی‌خواهند در کادر شعارهای سبزی فروشانی چون اکبر گنجی و موسوی و آنها که می‌خواهند حکومت را در کادر همین نظام نگه دارند، بمانند. ببینیم چه می‌شود؟! می‌شود!

شعار «مرگ بر روسیه» که کلی جالب بود؛ حالا این شعار در واقع نفی تمامیت حکومت اسلامی است و این خیلی جالب است، خیلی، خیلی...

به نقل از شاهدان عینی، میدانها و چهارراههای مرکزی و شمالی تهران از اولین ساعات پنجشنبه در قرق پلیس، درجه داران و سربازان مجهز به باتوم بودند. ورود تدریجی مردم به بهشت زهرا از صبح پنجشنبه آغاز شد. آنها در دسته‌های کوچک و پراکنده گرد هم می‌آمدند. حوالی ساعت چهار، زمانی که فاتحه خوانی بر مزار جانبختگان وقایع اخیر آغاز شد، یگان ضد شورش با باتوم به جمعیت حمله برد. این حمله مانع حضور گسترده و متراکم جمعیت در قطعه‌ی ۲۵۷ شد. در این قطعه، ندا آقاسلطان و سهراب اعرابی دفن شده‌اند.

شاعری که برای شرکت در این مراسم از کرج به بهشت زهرا آمده بود، به دویچه وله گفت که ما الان سخت کتک خوردیم و در حال برگشت به خانه هستیم. ساعت چهار و نیم که به بهشت زهرا رسیدیم، مردم را قبل از ما زده بودند. ما سر خاک سهراب اعرابی رفتیم و فاتحه خواندیم. بعد شلوغ شد و مردم را متفرق کردند. سپس رفتیم سر خاک ندا. آنجا داشتیم فاتحه می‌خواندیم که ناگهان شروع کردند به زدن ما با باتوم.

مردم هم شعار دادند. می‌گفتند «مرگ بر دیکتاتور»، «ندای ما نمرده، عدالت است که مرده، این دولت است که مرده» اول نیروهای ضد شورش بودند که ما را زدند، اما بعد لباس شخصیها هم به کمک آنها آمدند. مردم متفرق شدند، اما تا ساعت شش و نیم که ما برگشتیم، هنوز در گوشه/کنارهای گورستان، مردم در دسته‌های پنج/شش نفری جمع بودند و شعار می‌دادند. به نقل از خیرگزاری فرانسه، میرحسین موسوی در ساعت ۱۵ و ۳۰ دقیقه وارد بهشت زهرا شد، اما ماموران امنیتی وی را مجبور به خروج از گورستان کردند. مهدی کروبی حوالی ساعت ۱۶ و ۳۰ دقیقه وارد بهشت زهرا شد و در محاصره‌ی ماموران امنیتی قرار گرفت.

شاهدان عینی تعداد جمعیت حاضر در مراسم بهشت زهرا را بین شش تا ده هزار نفر تخمین می‌زنند. قرار بود روز پنجشنبه جمعی نیز در مصلاى تهران برای چهلم کشته شدگان برگزار شود. خیابانها و اتوبانهای منتهی به مصلا از صبح در کنترل شدید پلیس بودند. این گردهمایی نیز پیش از شکلگیری توسط ماموران انتظامی از هم پاشید. شاهدهی که در راه رفتن به مصلا بود، حوالی ساعت هفت عصر به دویچه وله گفت:

عباس آباد هستم. شیشه‌های ماشین‌ها را شکسته‌اند و دسته‌ای پلیس موتور سوار مردم را به شدت زده‌اند. ماشینها دارند با بوق اعتراض می‌کنند. ما به مصلا نرسیده بودیم که کتک کاری شروع شد...

همه دارند در کوچه پس کوچه‌ها دنبال راهی به طرف خیابان ولیعصر می‌گردند. یک روزنامه نگار از درگیری در مسیر مصلا گفت: اتوبان مدرس به مسیر به مصلا بسته بود. درگیری شدیدی در تقاطع مفتح و ولیعصر پیش آمد و خیلی گاز اشک آور پرتاب کردند. چند اتوبوس خالی هم آورده بودند و رویش نوشته بودند «اورژانس» انگار قرار بود عده‌ای را حسایی بزنند و سوار این اتوبوسها کنند. گروهی از جمعیت حاضر در بهشت زهرا پس از هجوم ماموران، خود را با مترو به ایستگاه مفتح رسانده بودند. از این ایستگاه تا مصلا، کمتر از یک کیلومتر راه است. یک دانشجو به دویچه وله گفت:

پلیس از دهانه‌ی مترو به مردم حمله کرد و همه به کوچه‌ها فرار کردند. عده‌ی زیادی رفتیم در یک آموزشگاه زبان پناه گرفتیم. تعداد پلیس از همیشه بیشتر بود و لباس شخصیها و بسیجیها زیاد نبودند. مردم ترجیح می‌دادند موقع فرار به سمت پلیس بروند، تا بسیجیها. محله‌ی یوسف آباد حوالی ساعت نه شب، صحنه‌ی درگیری میان مردم و یگان ویژه‌ی نیروی انتظامی بود. یگان ضد شورش با باتوم و گاز اشک آور مردم را متفرق کرد!

یک شاهد از استیصال و خستگی پلیس در رویارویی با مردم گفت و خشونت‌های روز پنجشنبه را نسبت به روزهای قبل کمتر توصیف کرد. امروز موبایلها در مراکز تجمع مردم قطع نشدند. حضور مردم در خیابانهای ولیعصر، تخت طاووس، یوسف آباد و کریمخان تا ساعت ده شب همچنان ادامه داشت!^{۱۳۰}

130 - معترضان تهرانی در خیابانها/دویچه وله/۳۰ ژوئیه ۲۰۰۹

نهم مرداد ماه ۱۳۸۸/۳۱ ژوئیه ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و هفتم]

یک شهروند از تهران در مورد تظاهرات چهل ندا گفت که در خیابان عباس آباد آنقدر ماشین معترضان زیاد بود که نمی‌توانستند به رانندگان حمله کنند، بنابراین شروع کردند به کندن پلاک ماشینهایی که بصورت ممتد بوق می‌زدند. برخی نیز با باتوم به شیشه‌ی خودروها می‌زدند و شیشه‌ها را خرد می‌کردند. مردم زیادی با مترو از بهشت زهرا آمده بودند سمت مصلا. آنها آنقدر در مصلی شعار دادند که ماموران برای مقابله، سی دقیقه برق ایستگاه مترو مصلی را قطع کردند و وقتی مردم از ایستگاه خارج شدند، با حمله‌ی باتوم بدستان مواجه شدند.

نکته‌ی جالب توجه حرکت امروز مردم، حضور گسترده‌ی خانمها بود که خیلی بیشتر از مردانند و نترس‌تر هم هستند؛ چند تا خانم جلو چشم خودم تو صورت لباس شخصیها علامت «وی» را نشان می‌دادند!^{۱۳۱}

مادر ندا آقا سلطان هم به تنهایی چهل دخترش را برگزار کرد. در شهرهای اصفهان، شیراز، اهواز، تبریز و خیلی جاهای دیگر هم مردم چهلمین روز کشته شدن ندا را در طوفان باتوم و گاز اشک آور و وحشت برگزار کردند. یکی از وبلاگنویسان جوان درونمرز هم در مراسم مصلا‌ی تهران پس از نوش جان کردن کلی باتوم تاکنون بیهوش است. سخنگوی وزارت امور خارجه‌ی آمریکا هم از خشونت پلیس ضدشورش حکومت اسلامی علیه کسانی که برای بزرگداشت چهلمین روز کشته شدگان وقایع اخیر به بهشت زهرا رفته بودند، انتقاد کرد!^{۱۳۲}

شادی صدر را آزاد کردند. نوشته بودم که او را در پیرامون آن نماز جمعه‌ی کذابی به امامت رفسنجانی دستگیر کردند. شادی پس از آزادی نوشت که الان درست دو روز است که بیرون آن دیوارهای بلند لایه لایه‌ام؛ دو روز پیش این موقع در راهرو دراز طبقه‌ی پایین ۲۰۹ با چادر زندان و چشم بند نشسته بودم، منتظر که کسی بیاید و مرا از در بیرون ببرد و بعد از ۱۲ روز بگوید: «چشم بندتونو بردارید!»

و این، یعنی آزادی که در تمام آن روزها چهره‌ی آبی‌اش پیدا نبود. در تمام آن روزهایی که در سلول راه می‌رفتم و به دریا فکر

131 - کندن پلاک و شکستن شیشه‌ی اتومبیلها توسط لباس شخصیها/جرس/۸مرداد ۸۸

132 - انتقاد آمریکا از خشونت علیه معترضان ایرانی/رادپوفردا/۹مرداد۸۸

می‌کردم؛ دختری که مثل همه‌ی بچه‌های دنیا مادرش را انتخاب نکرده است. در تمام آن روزها صبح و ظهر و شب به خودم می‌گفتم: «تو کارت را انتخاب کرده بودی، اما او انتخاب نکرده بود که مادرش فعال جنبش زنان باشد، که از صبح تا شب در حال دویدن باشد و شب هم پای کامپیوتر خوابش ببرد. او انتخاب نکرده بود که مادرش برای بار دوم از ۲۰۹ سر در بیاورد؛ جایی که نه رفتنت به آن به اختیار خودت است و نه بیرون آمدن از آن؛ مکان تعلیق و حس فلج‌کننده‌ی ناتوانی مطلق.

زندانی بودن در جایی مثل ۲۰۹ مقوله‌ای است که وقتی مادر بودن را به آن اضافه می‌کنی، رنج، شکل دیگری پیدا می‌کند؛ شکلی که توضیحش سخت و بسته به حال هر لحظات تغییر یابنده است. یک لحظه به خودت می‌گویی اصلاً مگر به خاطر «دریا» [دختر شادی] نبود که کار در حوزه‌ی زنان را شروع کردی؛ مگر به این خاطر نبود که بهش قول دادی آینده‌ای بهتر را برای او درست خواهی کرد؛ حالا چه شده؛ مگر از همان روز اول نمی‌دانستی که داری در راه قلعه‌ی سنگباران قدم می‌گذاری؛ لحظه‌ای بعد که دیوارهای انفرادی فشار می‌آورند و نور کور کننده‌ی چراغ همیشه روشن سلول و گرمای مرداد تهران، بدون هیچ وسیله‌ی خنک‌کننده‌ای یادت می‌آورد شهباست که نتوانسته‌ای بخوابی؛ خشمی وصف‌ناپذیر از این همه بی‌عدالتی تمام وجودت را پر می‌کند و از خودت می‌پرسی «چرا دختر من باید هدف این همه بی‌عدالتی باشد؟!»

اما عذاب وجدانهای مادرانه گاهی تسکین می‌یابند، وقتی با پروانه در آن سلول عمومی روبرو می‌شوی که بعد از ۱۵ سال مصیبت و خشونت، با دندانها و بینی شکسته، از شوهر/پسرخاله‌اش طلاق گرفته و دو دختر ۹ و ۱۳ ساله‌اش را گذاشته پیش پدری که هم پول دارد و هم خانه و هم شغل، و خودش، بی‌شغل و بی‌تحصیلات، به خانه‌ی پدری برگشته؛ جایی که ۶ نفر در آنجا با هم زندگی می‌کنند.

پروانه را در خیابان دستگیر کرده‌اند و اتهام او هم مثل اتهام من اقدام علیه امنیت ملی از طریق تحریک به اغتشاش و تمرد از دستور پلیس بود. او هفته‌ها دخترانش را ندیده بود، نه به خاطر این که در زندان بود، بلکه به خاطر اینکه حضانت بچه‌ها با پدرشان بود و او هم آنها را برده بود در شهرستانی دور پیش مادرش.

روزها و روزها در آن گرمای کشنده‌ی داخل سلول که از کولر، تنها صدای یکنواخت و عذاب‌آور کانالش را دارد که از بالای تمام سلولها می‌گذرد، تا به اتاق زندانبانان برسد، به «دریا» فکر می‌کنم و به همه‌ی دختران و مادرانی که از دیدن هم و بودن با هم محرومند؛ اما یاد و فکر

دیگرانی هم هست که به قول نیما یوشیج، زنده‌ام می‌دارد؛ آنهایی که نزدیک و غیرقابل دسترسند و آنهایی که دور و غیرقابل دسترسند. نزدیکان نزدیکم، جایی در سلول کناری، یا سلولهای راهرو. پشنتی، روی موکت یا پتوهای سربازی دراز کشیده‌اند و بدون قلم و کاغذ، با خراش ناخن، روزهای زندانشان را روی دیوار علامت می‌گذارند. شیوا نظر آهاری، موکلم که حتی وقتی بیرون بودم، کار چندانی در پاسخگویی دادسرای انقلاب از دستم برایش برنیامد، ژیلای بنی‌یعقوب، روزنامه‌نگاری که می‌دانم خوردن آب از دستشویی سلول چقدر برای بیماری گوارشی‌اش خطرناک است، مهسا امرآبادی که نمی‌شناسمش، اما شنیده‌ام باردار است و می‌دانم که شرایط پراضطراب بازداشت و حالت تعلیق و فقدان مطلق اطلاعات که در تمام فضاها، قوانین و روابط حاکم بر ۲۰۹ جاری است، تا چه حد برای یک زن باردار ضرر دارد و خیلی‌هایی که می‌شناسمشان یا نام‌هاشان را در روزنامه‌ها خوانده‌ام!^{۱۳۳}

چه بنویسم از این زنانی که هم اسلام و تحقیر و توهین را و هم حکومت اسلامی را و هم مردسالاری را با هم به سخره گرفته‌اند؟! فقط می‌توانم بنویسم که آنچه این روزها شاهدش هستیم، تنها خون و شهادت و بازداشت و دستگیری نیست. این روزها روزهای پیروزی ماست؛ روزهایی است که تمام علائم ظهور حاکمیت مردم بر جامعه به عینیت رسیده؛ ما توانسته‌ایم، چون حکومت حتی در قبرستانها هم مامور و لباس شخصی می‌گذارد؛ ما توانستیم چون می‌بینیم حکومت‌های مستقل جهان هرگز پیام تیریکی نفرستاده‌اند [برای احمدی‌نژاد] ... ما توانستیم چون حامیان «ا.ن» را مغلوب کرده‌ایم؛ ما توانستیم، چون مرگ سیاسی احمدی‌نژاد [و حکومت اسلامی] را رقم زده‌ایم... اما این تازه اول راه است... راه مبارزه با دیکتاتوری و باز ما می‌توانیم همانگونه که توانستیم!^{۱۳۴}

شعارهای دیروز خیلی پخته‌تر از روزهای پیشین شده بود. یکی شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» دیگر شعار «دیکتاتور، دیکتاتور، این آخرین پیام است، ملت سبز ایران آماده‌ی قیام است» و «عزا، عزاست امروز، روز عزاست امروز، ایرانی باغیرت صاحب عزاست امروز!»

133 - نوشته از روی وبسایت «میدان زنان» غیب شده است
134 - از همان وبلاگهای غیب شده توسط حکومت کهریزکی اسلامی

این بچه‌ها دارند تقاص سی سال تحقیر و توهین و تحقیر شخصیتشان را این بار می‌گیرند و خوب می‌گیرند، آن هم با بهره‌ای کلان. در روزنامه‌ی «۸ صبح» افغانستان، احمدی‌نژاد را و روشنفران ما را و پوپولیسیم دینی/سیاسی ما را و کل عقب ماندگیهای فکری/بیفکری ما را اینگونه به تصویر کشیده‌اند و چه شیوا و چه خواندنی و چه درست. توضیح این که این مقاله نوشته‌ی محمد رضا نیکفر^{۱۴۰} است که در تاریخ ۱۶ تیر ۱۳۸۸ در «گویا نیوز» چاپ شده؛ به درستی یا نادرستی این ادعا کاری ندارم؛ فقط برای این که کارم مستند باشد، به این آدرس اینترنتی هم رفرانس می‌دهم.

احمدی نژاد پدیده‌ی غریب و هم زمان آشنایی است. رفتار او در چشم بسیار کسان یادآور برخورد خشن و توهین آمیز یک جوانک بسیجی تفنگ به دست در برابر شهروندان محترمی است که چنان تحقیر می‌شوند که دیگر جهان را نمی‌فهمند. شان اجتماعی‌شان، ارج فرهنگی‌شان و منش و سلیقه‌شان لگدکوب می‌شود؛ به زندگی خصوصی‌شان تجاوز می‌شود و دستگاه تبلیغاتی مدام از در و دیوار جار می‌زند که باید شکرگزار باشند که در کشورشان این «معجزه‌ی هزاره‌ی سوم» رخ داده است.

محمود احمدی نژاد حاشیه را بسیج می‌کند تا مرکز قدرت را تقویت کند؛ مردم مستمند را به دنبال ماشین خود می‌دواند و آنان می‌دوند، در حالیکه به عابران دیگر تنه می‌زنند و هیاهو و گرد و خاک می‌کنند.

محمود احمدی نژاد از تبار آن سلاطینی است که مدام در حال جهاد بوده‌اند. او خزانه‌ی مرکز را تهی می‌کند تا سرحدات را نه آباد، بلکه از نو تصرف کند و به حلقه‌ی ارادت درآورد. او مهندس نظام است، اما نه از آن مهندسانی که در ابتدای حکومت اسلامی در خدمت ملاها درآمدند، تا سازندگی کنند و معجزه‌ی پیوند ایمان و تکنیک را به نمایش بگذارند؛ در ابتدا تکنیک در خدمت ایمان بود. در مورد احمدی نژاد، ایمان، خود امری تکنیکی است. او رمالی است که دکتر/مهندس شده است. در ذهن او جن و اتم، معجزه و سانتریفوژ، معراج و موشک در کنار هم ردیف شده‌اند.

احمدی نژاد به همه درس می‌دهد. او ختم روزگار است. در مجلس آخوندی هم درس دین می‌دهد. پیش لوطی هم انتربازی می‌کند. احمدی نژاد ترکیبی از رذالت و ساده‌لوحی است. او مجموعه‌ای از بدترین

135 - درایران چه می‌گذرد؛ مقاله‌ی سوم؛ جمهوری اسلامی و مرد پیر و دریا/محمدرضا نیکفر/گویانیوز/۶ تیر ۸۸

خصلت‌های فرهنگی ما را در خود جمع کرده، به این جهت بسی خودمانی جلوه می‌کند. دروغ می‌گوید و ای بسا صادقانه؛ غلو می‌کند؛ زرنگ است و تصور می‌کند هر جا کم آوردی، می‌توانی از زرنگی‌ات مایه بگذاری و جبران کنی. در وجود همه ی ما قدری احمدی نژاد وجود دارد و درست این، آن بخشی است که وقتی با آزرده‌گی از عقب ماندگی‌مان حرف می‌زنیم، از آن ابراز نفرت می‌کنیم. اما آن هنگام نیز که لاف می‌زنیم و خودشیفته ایم، باز این وجه احمدی نژادی وجود ماست که نمود می‌یابد. احمدی نژاد تحقیر شده‌ای است که خود تحقیر می‌کند؛ سرشار از نفرت است، اما کرامت دارد. به موضوع نفرتش که مین‌گرد، می‌پندارد مبعوث شده است تا همه را از ضلالت نجات دهد. احمدی نژاد نماینده‌ی سنتی است جهش کرده به مدرنیته. او مظهر عقب ماندگی مدرن ما و مدرنیته‌ی عقب مانده‌ی ماست. او اعلام ورشکستگی فرهنگ است. احمدی نژاد نشان فقدان جدیت ماست. آن زمان که در قم گفت، هاله‌ی نور او را دربر گرفته، حق بود که حجج اسلام این حجت را جدی گیرند، عمامه بر زمین کوبند، سینه چاک کنند و لباس بر تن او بردرند، تا تکه‌ای به قصد تبرک به چنگ آورند.

آن زمان که از دستیابی به انرژی هسته‌ای در آشپزخانه سخن گفت، حق بود مکتب‌ها و دانشگاه‌ها تعطیل می‌شدند، حق بود بر سر در آموزش و پرورش می‌نوشتند: «این خراب شده تا اطلاع ثانوی تعطیل است» و آموزگاران از شرم رو نماندند.

احمدی نژاد از ماست، طرفداران او نیز همولایتی‌های ما هستند. میان احمدی نژاد با گروهی از رهبران اپوزیسیون فرق چندانی نیست. در روشنفکری ایرانی هم نوعی احمدی نژادپسم وجود دارد؛ آن جایی که یاوه می‌گوید و در عین غیرجدی بودن، سخت جدی می‌شود. در وجود چپ افراطی ایران، از دیر باز احمدی نژادپسم رخنه کرده است؛ منهای مذهب، یا با مذهبی که گفتار و مناسک دیگری دارد.

افسران لوس آنجلس همگی مقداری احمدی نژاد در درونشان دارند. احمدی نژاد رضا شاهی است با تعصب مذهبی؛ البته رضا شاه در اوایل کارش. [من البته دلیل این تشبیه را نفهمیدم، ولی مهم نیست. مهم اصل حرف است] احمدی نژاد نشان دهنده‌ی جنبه‌ی «مردمی» جمهوری اسلامی ایران است؛ جنبه‌ای که اکثر منتقدان آن را نمی‌بینند؛ زیرا هنوز از انتقاد به دولت به انتقاد جامعه نرسیده‌اند و از همدستی‌ها و همسویی‌های دولت و جامعه غافلند. اکنون همه چیز با تقلب و کودتا توضیح داده می‌شود. تقلبی صورت گرفته که ابعاد آن را نمی‌دانیم. برای این که نیروی

پوپولیس فاشیستی دینی را نادیده نگیریم، لازم است همه‌ی تحلیل‌ها را بر قلب و کودتا بنا نکنیم. رای احمدی نژاد یک میلیون هم باشد، باید ریشه‌ی اجتماعی فاشیسم دینی را جدی گرفت!

این نوشته در واقع چکیده‌ی بخشی از آن چیزی است که من در تمام این سالها و در ده/یازده جلد کتاب منتشر شده‌ام و بیش از صدها مقاله و داستان و طنز به تصویر کشیده‌ام و چون همیشه و همچنان «پدرخوانده‌ها» همین «احمدی نژادیس‌ت»‌ها هستند و بازار، دست اینهاست و اینها هستند که باید از لای لنگ و پاچه‌شان رد شد، تا به موفقیت دست یافت، هنوز نتوانسته‌ام مثل خیلی‌های توده‌ای و توده‌ای تبار و آلوده به تشیع آلوده‌ی دوسره، راهی به بازار «پوچ» و خالی از مدرنیته و پر از جنجالهای «شیعی/کمونیستی» اینها پیدا کنم و البته چه خوب؛ بودن با اینها و همراهی با اینها و تبلیغ اینها برای کارهای من، در واقع نفی موجودیت اینهاست و اینها به نفی موجودیتشان که رضایت نمی‌دهند، می‌دهند؟!!

این بچه‌های درون کشور با این همه دردسر چه حال و هوایی دارند؛ آدم حسودی‌اش می‌شود. این بار راهکارهایی را برای برنزه شدن [و لا بد لاغر شدن] فرستاده‌اند. ببینید!

چون مسالهی امروز ایران حواشی انتخابات نیست و چون مشکل امروز دولت مهرورز نهم و دهم و اینا و سقوط پی در پی هواپیماهای روسی نیست، و چون دردسر اقتصاد امروز ایران تحریم‌های جورواجور و چند مرحله‌ای و بلوکه کردن پولهای ایران در اروپا نیست و چون در کل مملکت کماکان در وضعیت شدید گل و بلبل به سر می‌برد، ما امروز به مهم‌ترین مشغله‌ی ذهنی مردم و مسئولان و دلسوزان و اینا پرداخته‌ایم.

برای برنزه شدن کم هزینه می‌توانید بیست و پنج هر ماه، ترجیحا خرداد ماه، از میدان انقلاب تا میدان آزادی پیاده روی کنید. توجه کنید هرچه تعدادتان بیشتر باشد، یعنی بین دو تا سه میلیون نفر، بیشتر و بهتر برنزه می‌شوید. رای دادن هم ارتباط مستقیمی با برنزه شدن پوست دارد؛ چون از فردای آن باید از ساعت ۱۲ ظهر در خیابانها دنبال رای‌تان بدوید. لباسهای شخصیتان را بپوشید و با در دست گرفتن جسم سخت، یا گذاشتن کلاه مخصوص، سر چهارراهها و در میدانهای اصلی شهر تمام ساعات بعد از ظهر را آفتاب مستقیم بگیرید. یادتان باشد فقط آفتاب بگیرید و جو نگیردتان، چون ممکن است به طرف باقی شهروندان با جسم سخت حمله کنید. در کل اگر دقت کنید بیشتر این برادران پوستهای به شدت برنزه شده‌ای دارند.

در خیابان به حالت سکوت تجمع کنید. در این حالت ماشینهایی که برای رفاه حال عمومی در نظر گرفته شده‌اند، به شما آب می‌پاشند. وقتی پوستتان خوب خیس شد، آفتاب پوستتان را حسابی برنزه می‌کند. در حالت قبل ممکن است کسانی دنبال شما کنند، شما هم مجبور به فرار شوید. این کار باعث می‌شود پوستتان از همه طرف آفتاب بخورد و حسابی برنزه شوید.

به مدت بیست روز تا یک ماه به دنبال برادران یا فرزندان از کهریزک به تپه‌های درکه و حومه، از آنجا به پزشک قانونی، از آنجا به دادگاه انقلاب، از آنجا به قوه قضائیه، و در کل از آنجا به اینجا، از اینجا به آنجا مراجعه کنید. مهرورزی مسئولان مربوطه باعث می‌شود که شما ساعتها پشت در بمانید و آفتاب بگیرید. این سیاست که برای برنزاسیون مردم در پیش گرفته شده، پوست شما را در ابتدا کلفت و سپس برنزه می‌کند. یک راه دیگر اینکه پی کار سیاسی را به تنتان بمالید. در این حالت نه تنها برنزه می‌شوید که ممکن است از ته بسوزید. می‌توانید روبروی پارک ملت همین طوری در حالت سکوت بایستید؛ این طوری هم از چند جهت برنزه می‌شوید. پیشنهاد می‌شود در زیرزمین خانه‌تان به فناوری هسته‌ای دست پیدا کنید. قرار گرفتن در تشعشعات هسته‌ای شما را برنزه و قشنگ می‌کند. در ضمن یک دانشمند هم به دانشمندان جوان مملکت اضافه می‌شود. در استقبالهای مردمی و خودجوش از ساعت هشت، از ساعت نه، از ساعت ده شرکت کنید و زیر آفتاب سوزان سفرهای شهرستانی برنزه و برشته شوید. یک راه هم این است که با آقا رحیم مشایی برای صله‌ی رحم به بلاد خارجه سفر کنید و آفتاب تابان و سوزان آنجا را به پوست و جان بخزید. ایضا سفر به ترکیه و اینا با آقا مشایی توصیه می‌شود. یک راه ساده این است که اگر پول دارید، سولاریوم کنید و درسهای بالا را نکشید. اگر اینطوری برنزه نشدید، شبها برنامه بیست و سی را ببینید. با دیدن این برنامه گر می‌گیرید و برافروخته می‌شوید. گرفتگی و برافروختگی پوست، روح، روان، اعصاب و اینا، همه را با هم بکهو برنزه می‌کند!

دهم مردادماه ۱۳۸۸ / یکم اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و هشتم]

ببینید این توده‌های‌ها چطور از شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» سوخته‌اند؛ عنوان مطلب این است: «شعارهای انحرافی برای جدا کردن مراجع از موج سبز» تازه طرح این شعارها را به گردن خود حکومتیان انداخته‌اند!

عده‌ای که معلوم نبود از کجا سر و کله‌شان در میان مردم پیدا شده، اصرار داشتند شعارهای غیرمتعارف را جانشین شعارهای این دوران کنند؛ از جمله «مرگ بر خامنه‌ای» و یا «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی». مردم اعتناء به این شعارها نکردند و همان شعارهای همیشگی این دوران را سر دادند. تعجب من این بود که در خیابان آیدانا هم باز همین عده با همین شعار به میان مردم رفتند که در آنجا هم مردم محلشان نگذاشتند!^{۱۳۶}

محاکمهی گروهی از اصلاح طلبانی که در جریان اعتراضات مردمی بعد از انتخابات دستگیر شده‌اند، روز شنبه در «بیدادگاه کودتا» [کذا] به ریاست صلواتی رئیسی دادگاه انقلاب اسلامی آغاز شد. در بین متهمین حاضر در جلسهی دادگاه که نزدیک به صد نفر بودند، چهره‌های مشهوری مثل بهزاد نبوی عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، میردامادی دبیر کل حزب مشارکت، امین زاده عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، عطریانفر عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران، محمدعلی ابطحی عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز، صفایی فراهانی عضو شورای مرکزی حزب مشارکت، رمضان زاده عضو شورای مرکزی حزب مشارکت به چشم می‌خوردند!^{۱۳۷}

حالا فیل تازه‌ی حکومت اسلامی همین محاکمات است که هوا کرده‌اند که چه می‌دانم چه بشود. راستی این دادگاهها تازگیها بیدادگاه شده‌اند، یا در تمام این سی سال نکیتی بیدادگاه بوده‌اند و حالا که یقه‌ی خودیها را گرفته‌اند، شده‌اند بیدادگاه!؟

نمی‌خواهم شیطننت کنم؛ فقط یک فرانس کوچولو دادم!

136 - از وبسایت توده‌ایها/بیک نت/البته به دستور رهبرشان نوشته را از روی نت برداشتند/همین روزها
137 - از همان اخبار و تحلیلهای غیب شده

این دیگر خیلی بانمک است و آن این که یک بابایی نوشته است که خامنه‌ای بر اساس قوانین اسلامی کافر است؛ بیچاره‌ها اسلام همین است دیگر؛ کی می‌خواهید بفهمید؟

خامنه‌ای رهبر پیشین ایران [به این دلیل او را رهبر پیشین خواندم که اکنون رهبری جز برای احمدقان و پول‌دوستان و وحشیان و وطن‌فروشان نیست] از خانواده‌ای مسلمان زاده شد و دست کم تا بیست سال پیش مسلمان بود؛ ولی پس از گذشت بیست سال از به دست گرفتن قدرت، چهره‌ی کریم خود را به مردم و جهانیان نشان داد؛ چهره‌ای که بسیاری از آن خبر داشتند، ولی مجالی برای ابراز آن نمی‌یافتند!^{۱۳۸} و بعد هم طفلک می‌کوشد ثابت کند که خامنه‌ای مرتد است؛ آنهم بر اساس تئوری‌های اسلامی؛ کی چرخه‌ی این گونه اتهام زدن‌ها و کشتار‌های پیامد آن پایان خواهند یافت، معلوم نیست!؟

یازدهم مردادماه ۱۳۸۸ / ۲ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز چهل و نهم]

راستی راستی که این شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» بدجوری کک به تنبان توده‌ای‌ها و «سبزی فروش»‌ها انداخته؛ تا جایی که میرحسین موسوی بدبخت را وادار کردند اطلاعیه بدهد و از این شعار برائت جوید. خوب است. اعترافات باند اصلاحات‌چی‌ها را هم این روزها می‌بینند و می‌بینند تا چه اندازه این اعتراف‌گیریه‌ها به دادگاه‌های استالین مادر مرده شبیه است؛ با این همه باز هم احمق‌ها شعار «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم» می‌دهند!

این مطلب هم از «ماتحت» سوخته‌ی سایت پیک نت و حامی شماره یک میرحسین موسوی است؛ برای تفریح بد نیست!

بدنبال تظاهرات چهل‌م نخستین قربانیان راهپیمائی‌های بعد از کودتای ۲۲ خرداد که در یکی از آنها چند نفر شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» سردادند، میرحسین موسوی در گفتگویی کوتاه با سایت قلم گفت که شعار کلیدی مردم در راه سبزی که برگزیده‌اند، «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر» است. شعارهایی مورد حمایت راه سبز میلیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود؛ خواسته‌ی مردم، دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد»

در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد؛ ما به دنبال آزادی، عدالت و کرامت انسانی هستیم و اینها اهدافی هستند که [بلا بلا بلا...]

موسوی در بخش دیگری از این گفتگو با اشاره به دروغ پراکنی‌های صدا و سیما در باره‌ی جنبش سبز خارج از کشور در حمایت از مقاومت مردم ایران در برابر کودتای ۲۲ خرداد که به نوع دیگری روز گذشته در نخستین دادگاه کودتا نیز مطرح شد، گفت که به رغم ادعای مخالفان، این جنبش حق طلبانه و معنوی، کوچکترین ارتباطی با خارج ندارد و کاملاً داخلی است و ملت ما به خوبی نسبت به اهمیت این «فاصله‌گذاری» با بیگانگان آگاه است و براساس تجربیات دویست ساله‌ی خود نسبت به نیت اجانب با سوءظن برخورد می‌کند. در حرکت عظیمی که در سراسر جهان از سوی ایرانیان مقیم خارج در دفاع از مردم داخل کشور صورت گرفت، به طور محسوسی این فاصله‌گذاری نمایان بود و جا دارد از همه‌ی این هموطنان سپاسگزاری و تقدیر شود!^{۱۳۹}

سیاوش پس از خواندن این افاضه، برایم نوشت که «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» و نگرانی آخوند صفت‌های مسلمان برای از دست رفتن اسلام و مقابله با این شعار پرمعنای مردم که بجای اسلام، نام زیبای ایران را قرار داده‌اند، در این نوشته‌ی موسوی منعکس است؛ ولی مردم و جوانان ایران از هیچ گامشان برگشت نخواهند کرد و موسوی آب در هاون می‌کوبد. نباید گذاشت که خواست‌های بحق مردم ایران ملاحظور شود. گستراندن هرچه بیشتر این شعار کمک بسیار بزرگی به پیشرفت جنبش مردم خواهد کرد و این به همت همه‌ی ما بستگی دارد!

گفتم که جنبش دارد راهش را پیدا می‌کند؛ ببینید!

شعار «آزادی، استقلال، جمهوری ایرانی» زیباترین و هوشمندانه‌ترین شعاری است که این روزها می‌شنویم. این شعار نشان می‌دهد که مردم از خیر اصلاح رژیم‌ی که اصلاح ناپذیر است، گذشته‌اند. این شعار چکیده‌ی شعارهای «مرگ بر...» «سرنگون باد...» و «زنده باد...» است. این شعار در درونش دهها شعار دارد. در طول یک قرن مبارزه، ما مشابه این شعار را نداشته‌ایم. باید یک قرن مبارزه می‌کردیم و شکست می‌خوردیم، تا به این شعار می‌رسیدیم، که رسیدیم.

حالا دیگر با دستگیری و شکنجه و کشتار، با نمایش‌های اعتراضات، با ترساندن و یا فریب، هر چیز را بتوانند از ما بگیرند، این

139 - همان پیک نت لعنتی؛ و البته که این حرفهای موسوی [برای حفظ نظام کهریزی اسلامی] خیلی جاهای دیگر هم بازتاب یافت!

شعار را نمی‌توانند از اذهان روشن شده‌مان پاک کنند. مردم به درجه‌ای از آگاهی رسیده‌اند که غیرقابل برگشت است. بوی آگاهی و هشباری سیاسی، بوی خرد و اندیشه، بوی ایرانی آزاد و مستقل از این شعار به مشام می‌رسد. بوی رهایی از الگوهای نامتناسب و یا خیانت بار به مشام می‌آید. این شعار بوی «ایرانی» می‌دهد!^{۱۴۱}

نوشته‌ی «پیک‌نت» از قول موسوی، دو تا «حرف» کلیدی دارد؛ یکی همان کوشششان در نگاه داشتن جنبش در کادر حکومت اسلامی؛ دیگر این که می‌کوشند جنبش، سرش به بیرون و خارج از نظام وصل نشود. حالا هم گفتارها افتاده‌اند به جان هم.

این دادگاهها واقعا خنده دار شده‌اند. اعترافات ابطحی هم کلی خیلی بانمک است؛ طفلک گفت که از این رو ملت ایران باید از تیزهوشی مقام معظم رهبری و سربازان بانام و بینام ایران که این کشور را از این مسئله نجات دادند، تشکر کرد.

ابطحی با اشاره به حضور خود در برخی راهپیمایی‌های غیرقانونی خیابانی تاکید کرد که کار بدی کردم که در راهپیمایی‌ها شرکت کردم، ولی کروی به بنده گفت که ما با این رای کم نمی‌توانیم مردم را به خیابانها دعوت کنیم؛ ولی خود برویم تا به نوعی اعتراضمان را نشان بدهیم. البته بنده طرفدار ریاست جمهوری احمدی نژاد نبودم، ولی زمانی که یازده میلیون در انتخابات فاصله ایجاد شد، به عنوان کسی که طرفدار مردمسالاری است، این مساله را نپذیرفتم [کذا] و با این موضوع جلو فضای رشد مدنی را گرفته و به فرهنگ و تاریخ ایران خیانت کردم!

بنده همه‌ی صحبت‌هایی را که معاون دادستان مطرح کرد، قبول دارم. بنده اعتراف می‌کنم که بخش عمده‌ای از سفرهای خاتمی به عنوان سفرهای تبلیغی بود که این سفرها بتواند توجهات را معطوف به وی کرده و خاتمی را تنها شانس پیروزی در انتخابات ایران مطرح کنند، که ما در مصاحبه‌های مختلفی گفتیم که در بدترین شرایط بین یک تا دو میلیون بیشتر امکان تقلب وجود ندارد؛ فلذا می‌گفتیم که اگر بتوانیم از این میزان عبور کنیم، کاندیدای ما در انتخابات پیروز می‌شود. در واقع صداهای جامعه‌ی متوسط به بالا را می‌شنیدیم و در واقع این توهم، توهم بزرگی بود که موسوی پیدا کرده و احساس می‌کرد که تقلب یازده میلیونی امکان پذیر است!^{۱۴۱}

140 - از همان وبلاگهای غیب شده توسط حکومت کهریزکی اسلامی

141 - از همان وبلاگهای غیب شده؛ البته متن گفته‌های متهمین دادگاههای استالیانی سال ۸۸ می‌توان همه جا پیدا کرد.

خیلی بامزه است. سید ممد خاتمی هم افاضه کرده که دادگاه دیروز مغایر با قانون اساسی بوده و به ضرر نظام است!
خب، این که خیلی خوب است. دیگر این که خود حکومت اسلامی اعلام کرده که ۱۷۰۰ نفر را دستگیر کرده، ولی هنوز نمی‌داند [یا نگفته] که تعداد کشته شدگان چقدر است!؟

در ضمن این روزها دارند کلی از روسیه بنزین وارد می‌کنند. روزنامه‌ی ایتالیایی کوریره دل‌اسرا هم نوشت که رژیم ایران در ۱۶۸ سرنشین در آسمان قزوین منفجر شد، چندین کانتینر مواد منفجره حمل می‌کرد. به نوشته‌ی این روزنامه، در این کانتینرها هرکدامشان چند صد چاشنی با دو کیلو مواد منفجره در هر چاشنی جا داده شده بودند که انفجار اتفاقی یکی از این چاشنی‌ها باعث انفجار هواپیما شد. کوریره دل‌اسرا به نقل از منابع امنیتی لبنانی نوشت که این پرواز می‌بایست بعد از ایروان از طریق ترکیه به سوریه می‌رفت و این کانتینرها را در دمشق تخلیه می‌کرد که قرار بوده این محموله به جنوب لبنان فرستاده شود، تا حزب الله لبنان از آنها برای ساختن تله‌های انفجاری استفاده کند!
چه بنویسم!؟

دوازدهم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۳ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاهم]

عرض شود که امروز روز تحلیف و تنفیذ و تنقیه‌ی این بابا احمدی‌نژاد است و گفته شده که خیلی از گنده‌ها مثل خاتمی و هاشمی رفسنجانی در این مراسم «باشکوه» شرکت نخواهند کرد. از دیروز سیل ایمیلها سرازیر شده که فردا دم در مجلس، پدری از این بابا احمدی‌نژاد در آوریم که ننه بزرگش را صدا کند؛ ببینیم چه می‌شود!؟

در رابطه با اعترافات در دادگاه‌های درون جناحی حکومت اسلامی، همین «شو»یی که راه انداخته‌اند و صد نفر از خودی‌هاشان را به غلط کردن واداشته‌اند، سالهای سال پیش، زمانی که مهدی بازرگان «هنوز» عضو مجلس شورای اسلامی همین‌ها بود؛ در آخرین جلسه‌ی دوره‌ی اول مجلس، روزهای آخری که او هنوز مصونیت دیپلماتیک داشت، چیزهایی در همان مجلس گفت که بامزه است، ببینید!

تا دو روز دیگر عمر نخستین مجلس شورای اسلامی که اینجانب عضو آن بودم و از مزایای این عضویت، از جمله مصونیت پارلمانی برخوردار بودم، به پایان می‌رسد. از پس فردا من نیز مانند بقیه‌ی موکلینم

قابل تعقیب و بازداشت و تادیب هستم؛ به همین دلیل نیز با استفاده از فرصتی که رئیس مجلس در اختیار بنده گذاشته‌اند، می‌خواهم به اطلاع برسانم که اگر در روزهای بعد دیدید که بنده را بازداشت کردند و بعد با تبلیغات و سروصدا اعلام کردند که بنده جهت بعضی توضیحات و روشن کردن حقایق در تلویزیون ظاهر خواهم شد و در صورتی که دیدید آن شخص حرف‌هایی غیر از سخنان دیروز و امروز من می‌زند و مثل طوطی مطالبی را تکرار می‌کند، بدانید و آگاه باشید که آن فرد مهدی بازرگان نیست!^{۱۴۲}

جالب است، نه؛ چه خوب همدیگر را می‌شناسند این اسلامیان و کمونیستینون!

تبرزدی هم کمی موسوی را نوازش کرده که آوردنش اینجا خالی از لطف نیست. قصدم از این کار، نشان دادن فضا و حرف‌های این روزهاست که در نهایت نوعی تاریخنویسی «مید این کله‌ی نادره» است. پس گوش کنید!

امروز در برخی سایت‌های اینترنتی به نقل از آقای موسوی گفته شد که «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد» از زبان او گفته شد که شعارهای انحرافی که گفته شده [منظور «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» است] انحراف از جنش اخیر است...

لازم است به آقای موسوی یادآوری کنم که حضرتعالی از سوی شورای نگهبان برای رقابت در انتخابات تأیید شدید و همین دستگاه به شما امکان تبلیغ و حضور در تلویزیون غیرملی را داد؛ درحالی که صدها نفر رد صلاحیت شدند. شما با حضور در انتخابات، مردم را دعوت به پای صندوق‌های رای کردید و البته مردم نیز به این نتیجه رسیده بودند که از این فرصت برای مخالفت با احمدی نژاد و حکومت استفاده کنند و به گفته‌ی دستگاه، چهار میلیون نفر به پای صندوق‌ها آمدند و به گفته‌ی همین دستگاه، احمدی نژاد با بیست و پنج میلیون رای برنده شد.

شما اما به مردم وعده دادید که از رایشان صیانت می‌کنید، و البته همگان می‌دانستند که این حرف‌تان شعاری بیش نیست؛ اما چاره را در این دانستند که به این وعده‌ی شما اطمینان کنند...

برای ما که اصل انتخابات آزاد در جمهوری اسلامی را نپذیرفته‌ایم و به همین دلیل هم در انتخابات شرکت نکرده‌ایم، همه‌ی این امور شگفت‌انگیز بود. رای دهندگان مغموم بودند، اما به خیابان ریختند و

142 - صورت مذاکرات جلسات مجلس اول شورای اسلامی

از شما حمایت کردند و خواستند تا ایشان را پس بگیرد. آنها از شما پشتیبانی کردند و اعلام داشتند که موسوی را تنها نمی‌گذارند. شما به آنها قول دادید و خود نیز اعلام کردید که رئیس جمهوری منتخب هستید. مردم نیز به این حرف شما اعتماد کردند و حتی کسانی که رای نداده بودند، به حرف شما اعتماد کردند و وارد کارزار شدند.

جناب موسوی، به گفته‌ی خودتان در ۲۵ خرداد بیش از ۳ میلیون تن به خیابانها ریختند و راهپیمایی سکوت برگزار کردند؛ به این امید که شما رای آنها را پس بگیرید. شما اما به جای این که از این پتانسیل استفاده کنید و در خیابان بست بنشینید، به یک دست تکان دادن برای مردم اکتفا کردید و فوراً به خانه‌تان برگشتید و این داستان تکرار و تکرار شد، تا روز ۲۹ خرداد که خامنه‌ای دستور سرکوب راهپیمایی‌های میلیونی و آرام مردم را صادر کرد. از این جا صورت مسئله تغییر کرد. برای این که پس گیری آرا می‌بایست از طریق مسالمت آمیز و یا حداکثر با اتکا به آن حمایت‌های میلیونی باشد؛ اما شما موفق به این کار نشدید و فرصت از دست رفت.

اگر مردم با اصل نظام مشکلی نداشتند و فقط به دنبال مخالفت با تقلب و پس گرفتن آراءشان با استفاده از ساز و کار قانون حاکم بودند، پس از تهدید خامنه‌ای که همگان آگاه بودند پس از آن گلوله و خون است و تجربه‌ی ۱۸ تیر را نیز با خود داشتند، هیچگاه به خیابان نمی‌آمدند؛ ولی مردم ۳۰ خرداد به خیابان آمدند تا اعلام کنند که با شخص ولی فقیه و شورای نگهبان و همه‌ی نهادهای وابسته یا در واقع [کل] نظام، مخالفند؛ حتی خود شما نیز با این حرکت مردم هماهنگی کردید، اما گویا متوجه نبودید که چه می‌کنید!

مگر ممکن است کسانی یک نظام را پذیرفته باشند، اما تا آنجا در مقابل آن ایستادگی کنند که اسلحه و نیروی نظامی به میدان بیاید؟ آیا چالش فعلی که در بین دو جناح حاکمیت از یک سو، و مردم با حاکمیت از دیگر سو به راه افتاده، فقط برای یک تقلب انتخاباتی است که در ۳۰ سال گذشته معمول بوده است؟

شما می‌خواهید مخالفت مردم و هزینه‌های سنگین آن را در چارچوب مخالفت با احمدی‌نژاد و خامنه‌ای زندانی کنید، و از این رهگذر نظام را تبرئه کرده و لایب با برکناری این افراد بار دیگر به خط امام و نظام اسلامی تداوم بخشید؟!

جناب موسوی پس از آن بود که نه تنها رای مردم در اختیار رژیم باقی ماند، بلکه خون جوانان نیز بر زمین ریخت و بپذیرید که اگر

چه مسئولیت اصلی این وقایع بر گردن حکومت است، اما شما نیز باید با فهم خواسته‌های مردم و توجه به بار سنگین خونهای به ناحق ریخته شده‌ی مردم، پاسخگوی رای دهندگان و کشته شونده‌گان باشید. شما نه تنها برای پس گرفتن رای مردم کار مهمی انجام ندادید و از آن فرصت تاریخی استفاده نکردید، بلکه به محض بازداشت و سرکوب و خونریزی به لکنت زبان افتادید.

ما همواره بر این اندیشه بوده‌ایم که در مبارزات خود تا آن جا که ممکن است بهانه به دست آدمکشهای حرفه‌ای ندهیم؛ اما آقای مهندس شما با وعده‌های خود مردم را به پای صندوق‌های رای کشانید و با اظهارات خود آنها را به خیابان آوردید و اینک مردم ایران هم رای خود را باخته‌اند و هم این که هزاران شهید و مجروح و زندانی روی دستشان مانده است؛ اگر چه امید دارند با ادامه‌ی مبارزه به حقوق اساسی خود نایل آیند و خون جوانانشان به هدر نرود.

برادر عزیز باید متوجه باشید که در چه شرایطی قرار دارید؛ تنها اقدام ستودنی شما این بود که از ادامه‌ی اعتراضات مردمی پشتیبانی کردید و نتیجه‌ی انتخابات را نپذیرفتید؛ اما بپذیرید که نتوانستید به عهدتان وفا کنید و این مردم بودند که خود مبارزات را ادامه دادند. برادر من، شما حتی برای مجلس ترحیم شهدا از وزارت کشور دولت به قول خودتان کودتایی درخواست مجوز کردید، درحالیکه مادر ندا اعلام کرد که به بهشت زهرا می‌رود و مردم به صورت خودجوش به تظاهرات پرداختند. موج سبز شما در پای صندوق رای بود، اما این موج که حالا در خیابان است، اگرچه نشانه‌ی سبز با خود دارد، اما سخت خونین است. پس اجازه دهید خود شعارها و خواست‌هایش را برگزیند؛ با آن به صورت دستوری به سبک خمینی برخورد نکنید!

آقای مهندس، شما در این اندیشه‌اید که گویا مردم به فرمان شما هستند؛ مردم آن گاه که به پای صندوق رای آمدند، در صدد بودند تا از موقعیت شما به نفع ایده‌هاشان استفاده کنند و آن روز که به خیابان آمدند، نیز می‌دانستند چه می‌کنند. مگر شما نبودید که با صدور اعلامیه‌ای از ایرانیان برونمرز خواستید تا از هم جدا بمانند؛ ولی آیا مردم به دستور شما عمل کردند؛ آیا گمان کرده‌اید که مردم امروز به امر شما کشته می‌شوند؟

مردم وجود شما را به عنوان عاملی مثبت برای بیان اعتراضات خود مغتنم می‌شمارند و خوشبختانه تاکنون، اگر چه ضعیف، اما درست

حرکت کرده‌اید؛ همگان نیز از این جنبش حمایت کرده‌اند؛ اما لطف کنید برای مردم دستورالعمل صادر نکنید.

شما به شعارهای مردم پس از سرکوب و کشتار ۳۰ خرداد در درون و برونمرز توجه فرمایید؛ کدام یک از آنها در چارچوب نظام بوده است؛ «مرگ بر دیکتاتور» یا «مجتبی بمیری، رهبری رو نبینی!» یا «برادر شهیدم، راهت ادامه دارد» یا «می‌کشم، می‌کشم، آن که برادرم کشت» یا «رهبر ما... نصر من الله و فتحا قریب، مرگ بر این دولت مردم فریب» و «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی»!

جناب مهندس میرحسین موسوی در همه‌ی این شعارها مرگ و خشونت و انتقام جویی موج می‌زند. البته که مردم حق دارند که در حرف، عکس العمل نشان بدهند. شما نیز تاکنون حرفی نزده‌اید، اما به محض این که یک شعار اثباتی که اتفاقاً در آن مرگ بر کسی گفته نشده، به موضوعگیری افتاده‌اید؟

آقای موسوی اشتباه نفرمایید. این جنبش تازه به راه نیفتاده است. این جنبش دنباله‌ی حرکت دموکراسی خواهانه‌ی ملت ایران است؛ به ویژه حرکت‌های چند سال اخیر. مردم برای برگرداندن رای یا اعتراض علیه تقلب حاضر نیستند جوانان خود را پرپر شده ببینند. آنها می‌خواهند از ظلم و ستم این حکومت دینی راحت شوند. شما تنها کسی نیستید که اخیراً به این مبارزه پیوسته‌اید؛ آخرین آنها هم نخواهید بود. ما هم چنین هستیم. پس اجازه دهید تا مردم راه خود را بروند!

مردم تنها خواستی که از شما دارند، این است که جا نزنید! ممکن است حتی شما نیز بازداشت شوید. خواهش ما این است که اعتراف نکنید. این خواست مردم از اصلاح طلبان است؛ اما انتظار ندارند که خون بدهند، تا «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» [از این بیشتر] تثبیت شود. تداوم مبارزات، حقانیت این حرف را به شما نشان خواهد داد. در راه مردم، پیروز باشید!^{۱۴۳}

جالبی این موضوعگیری و این نوشته این است که از درون کشور است. [البته امروز نوزدهم اسفندماه ۱۳۸۸ که آخرین بازنویسی کتاب را انجام می‌دهم، می‌دانم که تیرزدی دو ماه و نیم پیش دستگیر شد] اما پسر «شیخ مرتضی مطهری» هم که باباش همراه با علی شریعتی و جلال آل احمد و چند منگل عقیدتی دیگر برای به بن‌بست

143 - وبلاگ منهدم شده‌ی حشمت الله تبرزدی/همین روزها

کشاندن حکومت عرفی و غیرایدئولوژیک پیشین در ایران تلاشها کرد، در مورد رفتارهای این روزهای حاکمان اسلامی حرفهایی دارد که بد نیست. می‌گویند از زبان دشمن حرفها صادقانه‌تر است؛ یا چیزی شبیه به این ضرب‌المثل، با این مفهوم که اگر حرف تو را دشمن زد، پس گفته‌ات درست است؛ ببینید!

به جرات می‌توان گفت که قاطبه‌ی افراد غیرمغرضی که در سی سال گذشته با انقلاب قهر کرده‌اند، به دلیل یک واژه‌ی سه حرفی بوده است «ظلم». این افراد یا ظلمی بر خودشان رفته و فریادرسی ندیده‌اند و یا ظلمی آشکار در حق یک فرد را، مانند آنچه در جریان بازجویی وحشتناک بر همسر سعید امامی رفت، شاهد بوده‌اند، و هر چه هم به انتظار نشستند، آب از آب تکان نخورد... دفاع از یک نظام اسلامی با توسل به شیوه‌های غیراسلامی و بلکه غیرانسانی، همان قدر موفقیت‌آمیز است که کسی بخواهد با «شرابخواری» از سنت نبوی پاسداری کند.

برخی رفتارها مخصوصا با بازداشت‌شدگان وقایع اخیر و خانواده‌های آنها گواهی می‌دهد که گروهی پرنفوذ، که حفظ آبروشان تضمین شده، برای اینکه به خیال خودشان چشم‌فتنه را در بیآورند، مجاز به اعمال هر ظلمی هستند؛ حتی اگر چیزی از آبروی انقلاب و امام [و اسلام] باقی نگذارند!

باز هم می‌گویم که کفتارها بدجوری به جان هم افتاده‌اند، خیلی بدجور؛ و همه‌شان دارند برای از دست رفتن کل «سرمایه» پستانهای پلاسیده‌شان را به تنور «زر زر» می‌چسبانند؛ ولی باید به همه‌شان، همه‌شان از دم گفت که آن سبو بشکست و آن پیمانانه ریخت!

دیگر این که این بابا احمدی نژاد با تنقیه، تنفیذ شد، اما خیلی‌ها در مراسم نبودند. خاتمی، رفسنجانی، موسوی و خیلی‌های دیگر؛ اما هنوز هم موضوع داغ، این دادگاه خودی‌های اصلاحاتچی‌هاست.

خانم مرکل صدراعظم آلمان هم انتخاب مجدد محمود احمدی نژاد را به ریاست جمهوری ایران تیریک خواهد گفت.

به گفته‌ی دولت آلمان، تیریک گفتن به مراسمی که در آن شک و تردیدهای فراوانی وجود دارد، بیمورد است!^{۱۴۴}

در مورد تنفیذ احمدی نژاد چند نکته گفتنی است و آن این که از مجموع صحبت‌ها می‌توان برداشت کرد که نگرانیها از سوی مدیریت کلان کشور برطرف نشده؛ این انتخابات انجام شد، نتیجه‌اش تایید شد،

¹⁴⁴ - مرکل به احمدی نژاد تیریک نمی‌گوید/دویچه وله/۳ اوت ۲۰۰۹

مخالفت‌های خیابانی سرکوب شد و عده‌ای نیز در حال محاکمه هستند؛ اما این همه به رفع نگرانی مسئولان منجر نشد؛ ابهامها همچنان باقی ماندند. می‌توان از صحبت کسانی که در این مراسم سخن گفتند، این نگرانیها را استنشام کرد!^{۱۴۵}

از سویی از ساعت ۱۵:۵۰ نیروهای سرکوبگر تحت امر ولی فقیه علی خامنه‌ای مانند یگان ویژه، سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصی‌ها در حالیکه باتوم به دست دارند، از میدان انقلاب تا ولیعصر و از ولیعصر تا ونک و فاطمی به فاصله‌ی ۴ متر به ۴ متر مستقر شده‌اند. افسران نیروی انتظامی هم دو نفر به دو نفر در حال گشت زنی در میدان انقلاب تا ولیعصر هستند. در میدان انقلاب و میدان ولیعصر اتومبیل و ونهای نیروی انتظامی مستقر شده‌اند. در ونک و فاطمی نیز در سر چهارراهها نیروی انتظامی و نیروهای یگان ویژه مستقر کرده‌اند. در سر خیابانهای فرعی دو نیروی بسیج [سپاه شخصی] همراه با موتور مستقر کرده‌اند. الآن بیشتر نیروها شامل بسیجی‌ها و نیروی انتظامی هستند. مردم و جوانان تهران در نقاط مختلف مرکزی تهران در حال تجمع هستند. نقاطی که در آن مردم و جوانان در حال شکل‌گیری اعتراضات هستند، میدان انقلاب، میدان ولیعصر، فاطمی، خیابان آزادی و سایر نقاط است. در حال حاضر در میدان انقلاب تعداد زیادی از جوانان آماده‌ی آغاز اعتراضات خود می‌شوند و هر لحظه بر تعدادشان افزوده می‌شود. لحظاتی پیش مردم و بخصوص جوانان در ونک اعتراضات خود را آغاز کرده، اقدام به دادن شعارهایی مانند «مرگ بر دیکتاتور» کردند. همزمان با آغاز اعتراضات در ونک، نیروهای سرکوبگر گارد ویژه‌ی لباس شخصی و سپاه پاسداران به آنها یورش برده‌اند. نیروهای سرکوبگر گارد ویژه‌ی سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصیها از میدان آزادی تا میدان انقلاب به صورت زیادی مستقر شده‌اند و آماده‌ی یورش به سوی مردم هستند!^{۱۴۶}

این هم گزارش لحظه به لحظه‌ی مراسم تنفیذ خیابانی احمدی‌نژاد! در حالی که گزارشهای غیررسمی از وجود تجمعات گسترده در چند میدان شهر تهران خبر می‌دهند، خبرگزاری رسمی دولت «ایرنا» از استقرار وضعیتی شبه حکومت نظامی در تهران خبر داد و اعلام کرد که نیروهای پلیس ضد شورش در تمام میادین و خیابانهای اصلی شهر مستقر

۲۴۳ - تنفیذ احمدی نژاد؛ آغاز چالشی پایدار/دویچه وله/۱۳ اوت ۲۰۰۹
۱۴۶ - یورش گارد ویژه به اعتراضات جوانان و مردم/فعالین حقوق بشر و دموکراسی/گویانیوز/۱۲ مرداد ۸۸

شده‌اند. به گزارش «موج سبز آزادی» اولین گزارش‌های دریافتی حاکی از حضور گسترده‌ی مردم در خیابان ولیعصر، حد فاصل میدان ولیعصر تا پارک ساعی و میدان ونک تا چهارراه پارک وی تهران است. هم چنین گزارش‌های تایید نشده‌ی دیگری از ناآرامی در میدانی آزادی، انقلاب و هفت حوض نارمک نیز دریافت شده؛ در این حال، خبرگزاری ایرنا نیز گزارش داد که نیروهای ضدشورش نیروی انتظامی در میدانی اصلی شهر مستقر شده‌اند و امنیت در تمامی نقاط شهر برقرار است. به گزارش روز دوشنبه‌ی خبرنگار ایرنا، تمامی میدانی و خیابانهای اصلی تهران تحت کنترل نیروهای امنیتی بوده و هیچگونه تحرکی مینی بر برهمزدن آرامش در شهر وجود ندارد. از ساعاتی پیش فرماندهان نیروهای ضدشورش تهران بزرگ با استقرار در میدانی و خیابانهای اصلی از وقوع هرگونه ناآرامی جلوگیری کرده‌اند!

تهران همچنان شلوغ است!

به نقل از شهود، فضای تهران از آغاز روز به دلیل پخش تلویزیونی دادگاه دستگیرشدگان اخیر و مراسم تنفیذ محمود احمدی‌نژاد، ملتهب و آبستن حادثه بود. تظاهرات از ساعت شش با شعارهایی چون «الله اکبر» و «مرگ بر دیکتاتور» شروع شد و با شعارهای دیگری چون «اعتراف، شکنجه، دیگر اثر ندارد» یا «زندانی سیاسی آزاد باید گردد» ادامه یافت. یک شاهد می‌گوید ساعت شش و نیم، آقای کروی در یک لندکروز سفید از خیابان عبور کرد و مردم او را خیلی تشویق کردند. پس از این یکهو جمعیت خیلی زیاد شد. نیروهای موتورسوار در حال شلیک گلوله‌ی پلاستیکی به مردم در ضلع شرقی ولیعصر هستند. در دو/سه نقطه گاز اشک آور شلیک کرده‌اند. زن جوان دیگری در خیابان فریاد می‌زند: «ما در خیابانها هستیم تا بگوییم دیگر هیچ‌کدامتان را قبول نداریم؛ دیگر خسته شده‌ایم، دیگر نمی‌خواهیم. ما نه دنبال موسوی هستیم، نه کس دیگر، بس است دیگر، تمامش کنید!»

برای شاهدان عینی تخمین زدن تعداد جمعیت حاضر در خیابانها دشوار بود. آنها از حمله‌ی نیروی انتظامی به هر جمع کوچک و تلاش برای شکل نگرفتن گروههای بزرگ خبر دادند. یک شاهد عینی حاضر در تقاطع عباس آباد/ولیعصر از برتری شمار زنان به مردان و شجاعت بیشتر آنها در سر دادن شعار گفت. به نقل از او، نیروی انتظامی بیشتر سعی در ترساندن و متفرق کردن مردم داشت، تا خشونت با آنها. شاهد دیگری از خشم مردم بخاطر حضور افشین قطبی در مراسم تنفیذ احمدی‌نژاد گفت و افزود که از سایر حاضران توقعی بیش از آن

نمی‌رفت. این شاهد هنگام گفتگو با دویچه وله مورد حمله‌ی یک بسیجی قرار گرفت که به صورتش اسپری فلفل پاشید و فرار کرد!^{۱۴۷}

سیزدهم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۴ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و یکم]

می‌گویند شرکت ایران خودرو که ۴/۵ یا ۵/۴ سود ناخالص ملی را دارد، یا داشت، ورشکست شد. کلی جاهای دیگر هم ورشکست شدند، یا دارند می‌شود، مثل ورشکستگی صنایع دریایی و آلومینیوم ایران... پس از ایران خودرو و شرکت‌های گروه لوازم خانگی سیمانیها، گروه نساجی، شرکت پتروشیمی [نیز ورشکست شدند]. وضع تولید کنندگان موارد غذایی نیز تعریف چندان نادارند و بسیاریشان با مشکل مواجه شده‌اند!^{۱۴۸}

خامنه‌ای هم در مراسم تنفیذ احمدی‌نژاد گفت که مردم خیابانها را تبدیل به کاریکاتور انقلاب ۵۷ کرده‌اند؛ یا چیزی با این مضمون. یکی از این آتش پاره‌های درونمرز در وبلاگش نوشت که آقای خامنه‌ای، خوبه که فعلا صدای کاریکاتور انقلاب ما رو شنیدی، به زودی خود انقلاب رو هم نشونت می‌دیم!

و اضافه کرد که امروز آقای خامنه‌ای تو مراسم تنفیذ گفت که این حرکات پس از انتخابات، کاریکاتور انقلاب ۵۷ بوده؛ حالا ایشالله به زودی یه انقلابی نشونت بدیم که به انقلاب ۵۷ بگه زکی! نازی!

حزب مشروطه‌ی داریوش همایون بیانیه‌ای در مورد وضعیت سازمان مجاهدین در قرارگاه اشرف دارد که آوردنش اینجا بد نیست!

با اشغال پایگاه اشرف از سوی نیروهای عراقی بار دیگر نگرانی درباره‌ی سلامت اعضای سازمان مجاهدین خلق بالا گرفته؛ از سوئی دولت عراق که به تدریج کنترل پایگاههای نیروهای بریتانیا و استرالیا و امریکا را نیز در دست می‌گیرد، حق خود می‌دانند که حاکمیتش را بر هر گوشه‌ی سرزمینش برقرار سازد؛ از سوی دیگر با توجه به احساسات دشمنانه‌ای که در عراق نسبت به این سازمان دست نشانده و همکار دستگاه سرکوبگری صدام حسین هست، معلوم نیست چه آینده‌ی تیره‌ای در انتظار هم میهنانمان خواهد بود؟!!

رهبری سازمان مجاهدین خلق در پناهگاههای امن خود [در اروپا] هنوز هم دست از کنترل سرنوشت افرادی که جوانی و هستی خود

147 - خیابان ولیعصر، کانون تقابل مردم و پلیس/ایران گلوبال/یه نقل از اخبار سبز/همین روزها

148 - ورشکستگی صنایع دریایی و آلومینیوم ایران، پس از ایران خودرو/اعتماد/۱۲ مرداد ۸۸

را در پای آنها ریخته‌اند، بر نمی‌دارد و همچنان در پی بهره برداری از آنهاست...

رهبری مجاهدین خلق مسئول اصلی روزگار تیره‌ی این گروه از هم‌میهنان ماست و وظیفه دارد این بار، اندکی هم در اندیشه‌ی آنها باشد. سازمان مجاهدین خلق به عنوان یک گروه سیاسی [مردم] هیچ آینده‌ای در ایران ندارد؛ تنها نتیجه‌ی ادامه‌ی فعالیت آن، فدا شدن زنان و مردانی است که نه گذشته‌ای دارند و نه آینده‌ای به عنوان سرسپردگان یک رهبری غیرملی و غیرانسانی. افراد مجاهد برای آنکه رهبرشان در فرانسه بماند، خود را آتش زدند و کشتند. کمترین انتظار از رهبران مجاهدین این است که امروز با انحلال سازمان، خود پاسخ چهار دهه هدر رفتن زندگی‌های هزاران تن را بدهند. امروز آنها دیگر حتی نمی‌توانند از اینکه مانند سال ۱۳۶۷/۱۹۸۸ بیش از چهار هزار تن افراد خود را به کشتارگاه خمینی سپردند، سرمایه‌ی سیاسی بسازند!

پیش از این همان روزهای اول در تاریخ هفتم مرداد ۱۳۸۸ شاهداده رضا پهلوی از جایگاهی فراحزبی و فراگروهی بیانیه‌ای منتشر کرد که به نظر من بهترین نوع برخورد مدنی و متمدن با این افراد و سرنوشتشان است!

بنظر می‌رسد گروهی از مسئولین عراقی با پشتیبانی رژیم جمهوری اسلامی، عملیاتی را بر علیه اردوگاه اشرف انجام داده‌اند که در این برخورد بین نیروهای عراقی و ساکنین اردوگاه، تعدادی از ایرانیان کشته و بسیاری نیز زخمی شده‌اند. در این موقعیت ما باید به مسئولین عراقی یادآور شویم که هیچ انسانی را نمی‌توان به خاطر عقاید سیاسی و تعلقات مذهبی از حق انسانی و حمایت قانونی محروم کرد. مهم‌تر از همه، هیچ پناهنده‌ای را نمی‌توان به کشور اصلی‌اش مسترد کرد، اگر استردادش وی را در معرض شکنجه، رفتار بیرحمانه و مجازات‌های غیرقانونی و غیرانسانی قرار دهد، و یا سرنوشتش را دادگاه‌هایی تعیین کنند که تابع مقررات بین المللی ناظر بر حقوق بشر و آئین دادرسی کیفری پذیرفته شده در جامعه‌ی بین المللی نباشند.

هم میهنانم، با توجه به کارنامه‌ی سیاه سی ساله‌ی رژیم جمهوری اسلامی در نقض و تجاوز مستمر به حقوق بشر، و به ویژه با توجه به رفتار وحشیانه و هولناک آن حکومت نسبت به شهروندان بیگناه ایرانی در رویدادهای اخیر، تردید نمی‌توان کرد که سرنوشت مجاهدین بازگردانده شده به ایران نیز کم از سرنوشت دیگر مخالفان رژیم نخواهد بود. با توجه به این واقعیات و چنین ملاحظاتی است که انتظار دارم دولت عراق اجازه

ندهد اعضای مجاهدین ساکن اردوگاه اشرف ناخواسته به رژیم جمهوری اسلامی تحویل داده شوند!

شاهزاده در این بیانیه، تلویحا مریم رجوی را که از خامنه‌ای درخواست امان نامه کرده، تا مجاهدین بتوانند به ایران بروند، به نوعی در کنار حکومت اسلامی و دولت عراق قرار داده است!

دیروز یادم رفت بنویسم که تحریم بنزین علیه ایران شدیدتر می‌شود و اینطور که معلوم است روسها قرار است این کمبود را تامین کنند. ظاهرا ذخیره‌ی بنزین ایران تمام شده، یا دارد تمام می‌شود. اگر این اتفاق بیافتد و بنزین دیگر نباشد، یک سرفصل کیفی برای تشدید اعتراضات و ورود سرنگونی حکومت خواهد شد. بیخود نیست که «ننه روسیه» شیر بنزینش را اینطرفی کج کرده است.

جالب این که ۴۵ تن از برندگان جایزه‌ی نوبل با امضای نامه‌ای سرگشاده، حمایتشان را از عبادی، فعال حقوق بشر و برنده‌ی جایزه‌ی نوبل و تمام مخالفان دولت ایران را اعلام کرده‌اند. این نامه‌ی سرگشاده روز دوشنبه [سوم اوت] به شکل یک آگهی بزرگ، تمام صفحه‌ی هفتم روزنامه‌ی آمریکایی نیویورک تایمز را به خود اختصاص داد.

نام الی ویزل، برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل سال ۱۹۸۶ میلادی که از بازماندگان هولوکاست، قتل عام یهودیان در جریان جنگ جهانی دوم است، در این نامه دیده می‌شود. دزموند توتو، اسقف اعظم سابق کیپ تاون و برنده‌ی جایزه‌ی صلح نوبل و بتی ویلیامز برنده‌ی دیگر جایزه‌ی صلح نوبل، از چهره‌هایی هستند که پشتیبانی خود را از مخالفان دولت ایران اعلام کردند!^{۱۴۹}

من البته از شیرین عبادی خوشم نمی‌آید. او را هم برخلاف گفته‌ی این اهالی «نوبل» مخالف حکومت اسلامی نمی‌دانم؛ عبادی نه تنها مخالف حکومت اسلامی نیست که در سنخ حامیان حفظ نظام کهریزیکی اسلامی است؛ با این که مثلا وکیل است و مدافع حقوق زنان و کودکان؛ اما اینها همه‌اش دکان این زن است!

یک خبر فوری هم از میدان بهارستان، امروز ۱۳ مرداد، یک روز پیش از ۱۴ مرداد این که از صبح امروز پلیس مشغول کارهای تدارکاتی‌اش شده، چند کیوسک جدید کار گذاشته و مرتب در رفت و آمد است، محل استقرار ماشینهای پلیس، روبروی مجلس کنار دبیرستان اتحاد و ساختمان مولفه‌گزارش شده، یک ساختمان در دست احداث است که

149 - حمایت دهها برنده‌ی جایزه‌ی نوبل از عبادی و متعرضان/اژانس خبری کورش/۱۳ مرداد۸۸

[پلیس] برای ماشین‌هاش از آنجا استفاده میکند. دوستانی که فردا می‌روند بهارستان، حواسشان کاملا نسبت به این ساختمان جمع باشد؛ احتمالا اینجا یکی از مراکزی است که نیروهایشان هم مستقر می‌شوند!^{۱۵۰}

کاخ سفید هم اعلام کرد که ایالات متحده «هرکاری لازم باشد» انجام خواهد داد، تا جلو رسیدن ایران به سلاح‌های هسته‌ای را بگیرد!^{۱۵۱}

خب، لطفا یک خرده بجنید آقایان و خانمها!

حالم از این «ادبیات درون جناحی حکومت اسلامی» به هم می‌خورد. بروید بابا همه‌تان را دارد توفان از ریشه می‌کند و هنوز شما بدبخت‌ها اینطوری از هم گله‌گزاری می‌کنید؛ واقعا خاک بر سرتان!

بخشی از سرمقاله‌ی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، پس از تشکیل دادگاه «کودتا» این است!

آیا به سابقون در انقلاب و بازوان امام خمینی به جرم اعتراض به بعضی وقایع باید برچسب مفسد فی الارض زده شود؛ آیا قرار است افرادی که دارای سوابق درخشان خدمت به انقلاب و نظام جمهوری اسلامی و کشور و مردم هستند [غلط کردید دروغ‌گوها، همگی‌تان فقط به جیب و پائین‌تنه‌هاتان خدمت می‌کردید و می‌کنید] به جرم اعلام نارضایتی محاکمه شوند؛ بسیار خوب کارگاه «حذف و دفع» کار خود را بکند و یقه‌ی این «بزرگان» [کذا] را بگیرد و سرشان را به سقف بکوبد و کسانی را که نه سابقه‌ای در انقلاب دارند و نه نقشی در شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی... و نه امام را می‌شناسند و نه امام آنها را می‌شناخت، همه کاره‌ی کشور کنند، تا معلوم شود در آنصورت کشور به کجا می‌رود!^{۱۵۲}

کشور دارد پس از سی سال بچاپ بچاپ همه‌ی شماها شرتان را از سرش کم می‌کند. بیخودی برای هم عشو‌ی انگوری و ناز خرکی نیابید، حقه بازها!

حسینعلی منتظری هم در رابطه با موضوع دادگاه خودی‌های حکومتی گفت که مردم این دادگاهها را با دادگاههای استالین و صدام مقایسه می‌کنند!

این بابا هم چشم بسته غیب گفت. راستی مگر استالین بیچاره‌ی مادرمرده چه می‌کرد که اینها نکردند و نمی‌کنند؛ آن هم در قرن بیست و یکم و با این همه امکانات تمدن و تجدد؟!

150 - از همان ویلاهای سربه نیست شده به دست حکومت اسلامی

151 - امریکا: هرکاری میکنیم تا ایران به سلاح هسته‌ای دست نیابد/رادپورفرد/۳/مرداد ۸۸

152 - از سایت پیک نت توده‌ایها

هاشم آغاچری هم گفت که من دعا می‌کنم اگر روزی انقلابی در این کشور اتفاق افتاد، آرام و مخملی باشد، اما با این رویه‌ی آقایان باید منتظر یک انقلاب کلنگی بود، چرا که جامعه‌ی ما را کینه و نفرت پر کرده است!

راستی شما این آغاچری را یادتان هست؟ این همان استاد دانشگاه هفتاد در صد مجروح جنگی است که یک جایی تو همدان گفته بود که مگر ما میمون هستیم که از کسی تقلید کنیم؟!

و لابد حالا که یادتان آوردم، یادتان می‌آید که داشتند بیچاره‌ی مادرمرده را با کلی جنجال نفله می‌کردند و حکم اعدام برایش بریدند و کلی سر ما را کلاه گذاشتند و وقتمان تلف کردند؛ درست مثل همین بابا اکبر گنجی، یادتان آمد؟

برزیدنت او باما هم گفت که دلیلی نمی‌بیند به ایران «تبریک» بگوید. فرانسه هم برای احمدی نژاد پیام تبریک نمی‌فرستد. دیگر این که «کیش ایر» دروغ می‌گوید؛ به خریداران بلیط هواپیما قول بوئینگ می‌دهد، ولی سوار توپولوفشان می‌کند. این دیگر خیلی مسخره است!

یک بابایی بود به نام حسین درخشان که می‌گفتند اولین وبلاگ نویس ایرانی بود و اصلاً او وبلاگ نویسی را باب کرد. آن زمان هم خیلی سروصدا کرد، مثل همین ابراهیم نبوی و امثالهم برای جا انداختن خط خاتمی بازی؛ بعد هم رفت ایران و دیگر نمی‌دانم چه شد؟

حالا می‌گویند نظامی که «کیفر خواست» برای محاکمه‌ی مخالفانش را می‌دهد حسین درخشان بنویسد و مهمانان عالی رتبه‌ی مراسم تنفیذ رئیس جمهوری‌اش می‌شوند حسین رضازاده و مایلی کهن و افشین قطبی و عمو پورنگ و واحدی، پس واقعا خاک بر سر این نظام!^{۱۵۲} این را دیگر به جان مامانم من ننوشتم؛ باور کنید!

من نباید یک لحظه هم کامپیوتر و اینترنت را ترک کنم؛ چون خیلی چیزها از دستم می‌رود. حالا از کجا بخورم و چگونه زندگی را بگذرانم، بماند!

یک موضوع تازه به مبارزان و مبارزات درونمرز بر ضد حکومت اسلامی در همه‌ی جوهش اضافه شده که واقعا ستودنی است.

همان روزهای اول دوستی می‌گفت که اگر این جنبش به جنوب شهر و اقشار ویژه‌ی پائین شهر گره بخورد، کار حکومت تمام است و حالا اینگونه شده است. ببینید!

اینجا ایران است، شما فریاد ما را از ایران می‌شنوید. آگاه شدیم که دیروز و دیشب و تا بامداد امروز سرانجام «کماندوهای پایین شهر» براه افتادند. همه می‌دانیم که با برخاستن مبارزین پایین شهر، پیروزی نزدیکتر از همیشه خواهد شد. از شش پسین [عصر] دیروز سراسر کوی و برزن‌هایی مانند شهر ری، جوانمرد و نازی آباد، جایگاه درگیری‌هایی پارتیزانی [واژه‌ای ایرانی است؛ پارت + زانی = دانایی پارتی] دلاوران پایین شهر بود. از همان زمان ۳ لاشخور (بالگرد) که بر پره‌هاشان نیز نشان اسلام کوبیده شده بود، بر فراز این بخش از شهر می‌چرخیدند و این تا ۶ بامداد دنباله داشت. پروازها پیاپی و به گونه‌ی چرخشی بر روی یک دایره که این سه بخش را دربرمی‌گیرد، انجام می‌شد. و این در هیچ کجای شهر تا این زمان پیشینه نداشت که لاشخورهای رژیم شبانه نیز از ترس و بیم خود پرواز کنند. دیروز و دیشب در شهر ری، برخی از مبارزین آگاه و دلاور آغاز به سردادن بانگهای آزادی کردند و این آمدن بسیجیان مزدور و خونریز را در پی داشت. ولی همانگونه که آگاهید جوانان و مردم پایین شهر همچون «تانکهای زرهی» می‌مانند که از هیچ چیز و هیچکس نمی‌هراسند. این را آمار بسیار بالای شهیدان جنگ این بخش از شهر بخوبی نشان می‌دهد. ما درگیریهای شماری از آنان را در این دو ماه دیدیم که چه بیباکانه و پاپک وار با دست تھی بر سر دشمن می‌ریختند. این مبارزین همچون کاه‌هایی درفش بر دست و رستمهایی گرز بر کف می‌مانند که در برابر ستم پیا خواسته‌اند. دیروز یک آغاز بود و بیگمان سرآغازی بس شگرف در سرنوشت پیروزی آزادیخواهان و آبادگران خواهد بود. درگیریها در گوشه گوشه به چشم می‌خورد و مردم و بویژه موتورسواران دسته‌ای به سیل تازی زده‌ی خون آشمان یورش می‌بردند و آنان را یک به یک به زمین می‌کوفتند. ولی تا آنجا که آگاه شدیم در این جنگ و گریز هیچیک از مردم دستگیر نشدند، یا بهتر است بگوییم نتوانستند دستگیرشان کنند. مبارزه و گستره‌ی آن به اندازه‌ای بود که مزدوران گاردی در زمانی کوتاه به شهر ری و نازی آباد ریخته و گوشه‌هایی از آنرا زیر نگاه شوم و سیاه خود گزاردند. جوانان که همگی با چهره‌های پوشیده با ماسک آلودگی بودند، ناگهانی از هر کوچه و بام و خیابانی بیرون می‌ریختند و با سنگ انداختن، فریاد خشم «مرگ بر خامنه‌ای» و «درود بر آزادی» را سر می‌دادند. در میانشان آرشهای

کمان بدستی هم بودند که با تیر و کمان سنگی، مزدوران را نشانه می‌رفتند و تیر خود را آرش وار بر پیکر شومشان می‌دوختند. آری گستره‌ی موج سبز به پایین شهر نیز کشید و همانگونه که چشمداشتش را داشتیم، زمان خروش این مردمان سختی کشیده و در رنج فرار سید!^{۱۵۴}

چهاردهم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۵ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و دوم]

نامه‌ی مادر هنگامه، یک زندانی؛ چه بگویم!
سلام هنگامه جان. سلام عزیز مادر که نزدیک به چهل روزه که نه دیدمت و نه خبری از تو دارم. در تمام این سالها روزی نبود که از تو خبری نداشته باشم، اما این بار انگار اراده‌ای جز اراده‌ی خداوندی در کار است، تا تو را از من جدا کند. يك وقت نگویی مادر فراموشم کرده... به خداوندی خدا قسم هر کاری کرده‌ام و می‌کنم تا صدای تو را بشنوم، تا روی ماهت را ببینم. اما هنگامه جان، عزیز دلم نمی‌گذارند. نمی‌دانند که وقتی يك مادر از دخترش بی‌خبر است، چه حالی دارد؟!

برادرانم که شهید شدند، من ضجه نزدم. خم به ابرو نیاوردم که جنگ و مبارزه و دفاع از وطن بود. اما مگر الان وقت جنگ است که دخترم را در حبس کرده‌اند و مادرش را از او بیخبر گذاشته‌اند؟ به چه جرمی؟ به کدامین گناه؟ از این دادگاه به آن زندان می‌روم، تا ردی از تو بگیرم، اما همه دست رد به سینه‌ام می‌زنند. می‌گویم حالش بد است. جواب نمی‌دهند. می‌گویم ۴۰ روز است که خبری از او ندارم، نه زنگی و نه ملاقاتی، سکوت می‌کنند.

هنگامه جان حالت خوب است مادر؟ هنگامه، وقت رفتن است، بلند شو مادر. مداد رنگی‌هایت را بردار، دفتر نقاشی‌ات را که در آن شب برایم نقش یک گل کشیدی یادت نرود، مدرسه‌ات دیر نشود. چرا حرفی نمی‌زنی؟ حالت خوب نیست؟ چه دیرمی‌گذرد این ثانیه‌ها؛ چه رنج بی‌پایانی است این دوری. هر جا که می‌توانستم، رفتم. با هر کس که می‌توانستم، از بیگناهی‌ات گفتم، اما چه سود!^{۱۵۵}

آخ که مادر بودن چه شغل خطرناکی است!
دیگر این که در نامه‌ای به پدر روح الامینی نوشته شده که قاتل پسرش «سردار رادان» است!

154 - از یک ایمیل
155 - از همان وبلاگهای معدوم شده

امروز ۱۴ مرداد ۱۳۸۸ و سالگرد انقلاب مشروطه و در ضمن روز ترور شاهپور بختیار است.

ساعت ۷:۵۵ دقیقه‌ی صبح امروز ۱۴ مرداد نماینده‌ی راهنمایی و رانندگی در برنامه‌ای در شبکه‌ی تهران [کانال ۵] از رانندگان درخواست کرد که به میدان بهارستان نروند؛ چرا که با توجه به مراسم تحلیف پیش بینی ترافیک بسیار سنگین در آنجا می‌شود. معلوم نیست چرا؛ و همینطور گفت که ما جایی را نیستیم، اما از شما خواهش می‌کنیم اگر کار ضروری ندارید، به آن منطقه نروید!^{۱۵۶}

اینطوری نمی‌شود. باید پستانهاتان را به تنور بچسبانید. باید کف پای مردم را ماچ کنید. باید التماس و تمنا کنید. تازه باید بروید جمکران دخیل ببندید که مردم به میدان بهارستان نروند!

همین الان هم پارلمان نیوز خبر داد که ساعت هشت و پنجاه دقیقه‌ی امروز محمود احمدی نژاد با یک دستگاه بالگرد وارد محوطه‌ی مجلس شد. درحالی‌که قرار بود مراسم تحلیف ساعت نه صبح آغاز شود، مهمانان و نمایندگان همچنان در حال ورود به مجلس هستند. تا این لحظه افرادی همچون علی کردان، رادان، سرلشگر فیروزآبادی، پرویز داوودی، صادق محصولی، سردار نجار [برخلاف معمول با کت و شلوار] آیت الله تسخیری، مهدی چمران و..... برای شرکت در این مراسم وارد مجلس شدند!

دیگر این که فعلا فقط روسها به احمدی نژاد تبریک گفته‌اند.

این بچه‌های داخل واقعا آتش پاره‌اند.

بچه‌های قدیمی مولوی در توئیتر نوشته‌اند:

«ما بچه‌های مولوی، ری‌دی‌م به حکم رهبری»

منظورشان حکم تنفیذ بود. بعد هم نوشته‌اند:

«استفاده از این شعار برای عموم آزاد است.»

تازه امضا هم کرده‌اند «بچه‌های قدیمی مولوی»!

خیلی نازند!

جوانی در ویلاگش در پاسخ به خامنه‌ای که اعتراضات مردم را کاریکاتور انقلاب ۵۷ خوانده بود، نوشت که تو هم کاریکاتور خمینی هستی؛ چه قشنگ استدلال می‌کنند این بچه‌ها...

و این هم چند شعار دیگر:

استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی

156 - ساعت هشت صبح ۱۴ مرداد؛ نیروی انتظامی از مردم خواست که به بهارستان نروند/۴ اوت ۲۰۰۹

جنبش سبز زنده باد، ایران پاینده باد
مجلس فرمایشی تعطیل باید گردد
برادر شهیدم، ایرانو پس می‌گیرم
ای خواهر شهیدم، وطن رو پس می‌گیرم
شعار هر ایرانی، زنده باد آزادی
نماد تغییر نمی‌خوایم، محمود ملعون نمی‌خوایم، رهبر قاتل نمی‌خوایم،
مجلس ترسو نمی‌خوایم
ای ملت آزاده، آماده‌ایم، آماده
رهبر خونخوار آواره گردی، خاک وطن را ویرانه کردی، کشتی جوانان
وطن، آه و واویلا، کردی هزاران در کفن، آه و واویلا، مرگ بر تو،
مرگ بر تو
سهراب ما نمرده، ولایتی که مرده
ندای ما زنده است، رهبر این ملت است
نداییم، سهرابیم، ما همه یک صداییم
ما همه با هم هستیم، خواهان تغییر هستیم
ایرانی می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد
مرگ بر دیکتاتور...

این هم گزارش مراسم تحلیف در مجلس بهارستان!
این مراسم روز چهارشنبه ۵ اوت [۱۴ مرداد] حدود ساعت
۹:۱۵ بامداد به وقت محلی با تلاوت قرآن آغاز شد و با سخنان علی
لاریجانی، رئیس مجلس ادامه یافت. به منظور مقابله با تجمع معترضان به
نتیجه‌ی انتخابات، نیروهای دولتی تدابیر امنیتی گسترده‌ای را در میدان
بهارستان و اطراف آن به اجرا گذاشته بودند و براساس برخی گزارشها
نفرات پلیس ضد شورش و شبه نظامیان بسیجی با باتوم و گاز فلفل به
کسانی که علیه انتخاب محمود احمدی نژاد شعار می‌دادند، حمله می‌کردند.
سایت تابناک گزارش کرد که به دستور مقامات امنیتی، در زمان
برگزاری تحلیف، قطارهای مترو تهران اجازه‌ی توقف در دو ایستگاه
بهارستان و ملت را نداشتند که ظاهراً به منظور جلوگیری از حضور
معترضان در این دو محل بود. به گفته‌ی سایت پارلمان نیوز وابسته به
نمایندگان اصلاح طلب مجلس، آقای احمدی نژاد با یک فروند هلیکوپتر
وارد محوطه‌ی مجلس شد. برخلاف مراسم تنفیذ حکم آقای احمدی نژاد،
مراسم تحلیف به طور مستقیم از شبکه‌های تلویزیون دولتی ایران پخش شد
و به گفته‌ی گزارشگر این تلویزیون، رئیس قوه‌ی قضائیه، اعضای
شورای نگهبان، اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، رئیس دفتر

آیت‌الله خامنه‌ای، نمایندگان خبرگزاری‌ها، و تعدادی از مقامات لشکری و کشوری و نمایندگان سفارتخانه‌های خارجی در تهران در این مراسم حضور داشتند. به گزارش خبرگزاری کار ایران [ایلنا] برخی سفارتخانه‌های خارجی به جای سفیر، نمایندگان پائین رتبه‌تری را به این مراسم اعزام کردند و برخلاف گذشته، نمایندگان بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی اجازه‌ی حضور در این مراسم را نیافتند.

اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت، و محمد خاتمی رئیس جمهوری پیشین، مهدی کروبی و میرحسین موسوی از جمله غایبان مراسم بودند و از حضور سید حسن خمینی، نوهی آیت‌الله خمینی نیز گزارشی نرسیده؛ سایت الف وابسته به یکی از نمایندگان بنیادگرای مجلس نیز نوشت که اکثر نمایندگان خط امام [اصلاح طلبان] در مراسم روز چهارشنبه حضور نداشتند و حاضران نیز با آغاز سخنرانی احمدی نژاد، جلسه را ترک کردند. در آغاز مراسم، علی لاریجانی رئیس مجلس در سخنانی از جمله به مصادف بودن این روز با سالروز اعطای فرمان مشروطه اشاره کرد و هدف انقلاب مشروطه را تامین عدالت دانست. لاریجانی به رئیس جمهوری توصیه کرد که موضوع برنامه ریزی، حرکت قانونمند و به کارگیری متخصصان در اداره‌ی امور را مورد توجه قرار دهد.

وی در اشاره به «تحولات بعد از انتخابات» کشورهای غربی را به استنباط غلط از این تحولات متهم کرد و گفت که مردم ایران «به موقع پاسخ مناسبی به هرزه درایی» غرب خواهند داد. لاریجانی گفت که مجلس در دادن رای اعتماد به وزیران، به اصالت دینی وزرای پیشنهادی، سابقه‌ی انقلابی و تبعیت آنان از ولایت فقیه و تخصص و تجربه‌ی کاری آنان را مورد توجه قرار میدهد!^{۱۵۷}

بلا بلا بلا بلا بلا ... بعد هم هاشمی شاهرودی از همین حرفها زد، بعد یکی دیگر، بعد هم یکی دیگر؛ اما در تهران خبرهای دیگری هم هست، ببینید!

یک شاهد عینی از حضور گسترده‌ی مردم در خیابانهای منتهی به میدان بهارستان، از میدان شهدا [چه اسم مزخرفی] خبر می‌دهد. شعارهای مردم مثل همیشه «دولت کودتایی، استعفا، استعفا»ست. گاردین هم از همین مراسم خیابانی با چاشنی فلفل و گاز اشک آور، گزارش لحظه به لحظه دارد که باز خون است و باز اعتراض است و باز همین خبرها

157 - احمدی نژاد: کسی منتظر تبریک شما نیست/بی بی سی/۵ اوت ۲۰۰۹

که این پنجاه و چند روز بود و هست و تا سرنگونی تام و تمام حکومت اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر ادامه خواهد داشت؛ خواهیم دید!

با آنکه مراسم تحلیف مسخره‌ی احمدی نژاد هم اکنون در مجلس اسلامی در حال برگزاری است، مردم غیور و خستگی ناپذیر تهران در جای جای میدان بهارستان و خیابانهای اطراف با خروش و فریادهای خود مجلس اسلامی و مجموعه‌ی نظام اسلامی را بلرزده درآورده‌اند. ماموران مزدوران رژیم همه‌ی خیابانهای منتهی به میدان بهارستان را از صبح زود قرق کرده‌اند، تا شاید از حضور مردم برای بی‌آبرو کردن این مراسم جلوگیری کنند؛ ولی مردم با حضور جانانه‌شان بار دیگر آب پاکی را روی دست رژیم اسلامی ریختند و نشان دادند که «توپ، تانک، بسیجی و... دیگر اثر ندارد» و هیچ نیروئی را یارای مقابله با سیل توفنده و ویرانگر مردم عصیان زده‌ی ایران نیست.

هم اکنون که ساعت یازده و بیست دقیقه‌ی صبح روز ۱۴ مرداد ۱۳۸۸ است، مردم با حضور در خیابانهای سرچشمه، ری، چراغ برق، ناصرخسرو، بازار و تمام خیابانهای آن منطقه، چنان فضائی را بوجود آورده‌اند که نمایندگان حاضر در جلسه و رئیس جمهوری و تمامی نمایندگان خارجی حاضر در جلسه، بی‌آبروئی این مراسم و بی‌آبروئی کل نظام اسلامی را با گوشت و پوست و استخوانشان لمس می‌کنند. از ساعت ۱۰ به بعد بازار مملو از جمعیت معترض بود که هر لحظه بر حجم و تعداد و دامنه‌شان افزوده می‌شد. در واقع شرایط بکلی از دست رژیم خارج شده و مردم تسلط و صلابت و نیروی خود را برخ رژیم کشیده‌اند. بازار و خیابانهای اطراف آن انباشته از جمعیت است و هنوز هم مرتباً بر تعداد آنها افزوده می‌شود. با توجه به این که مراسم صبح بوده و بسیاری از مردم در این ساعات سر کار هستند، باید شرایطی بوجود بیاید که ادامه‌ی این مراسم در بعد از ظهر امروز در گسترده‌ترین شکل ممکن برگزار شود. ماموران، بریده‌اند و لباس شخصیها و بسیجیها و نیروهای سرکوبگر اقدام به دستگیریهای کور می‌کنند. آنچه شخصا شاهد بوده و هستم، اینکه تهران در التهاب کامل و عصیان بی‌سابقه بسر می‌برد و آمادگی انفجار را دارد. حدود ساعت ده و خرده‌ای بود که کلانتری بازار با یک هجوم در حالت تسخیر مردم قرار گرفت و می‌توانست کلانتری بطور کامل به دست مردم بیافتد. همه چیز برای یک قیام در هم کوبنده و ویرانگر مردمی مهیاست. دنیا باید به حمایت معنوی از مردم ایران برخیزد. ایران/تهران آبستن حوادث بی‌نظیر و ویرانگری است. رژیم و

ماموران آن بشدت عصبی و بریده بنظر می‌رسند و تاب مقاومت در برابر نیروی عظیم مردمی را نخواهند آورد که نمونه‌ی آن را در حرکت و واکنش امروز مردم و نیروها بچشم می‌بینیم. برای بعد از ظهر امروز باید این غلیان و خروش را ادامه داد، تا نفس نیروها هرچه بیشتر به شماره بیافتد! [از یک ایمیل]

خبرها حاکی از آنند که اعتراض به رئیس جمهوری «کودتا» و مراسم تحلیف او به جنوب تهران کشیده و جوانان در نازی آباد و جوادیه با نیروهای سرکوبگر بسیج درگیر شده‌اند و تعدادی از آنان را ضمن پائین کشیدن از موتورهایشان به گروگان گرفته‌اند. براساس خبری دیگر کلانتری در بازار تهران از مقابله با مردم خودداری کرد!

و باز این که امروز تمام معلمین و مراجعین به مدارس منطقه‌ی بهارستان با نیروهای نظامی مستقر در مدرسه مواجه شدند. بالغ بر ۳۰۰۰ نیروی یگان ویژه و بسیجی از ظهر دیروز در کلیه‌ی مدارس منطقه‌ی بهارستان به صورت آماده باش مستقر شده بودند، تا کنترل اوضاع مناطق اطراف مجلس را در روز تحلیف به عهده گیرند. استقرار خودروهای ضد شورش و نیروهای موتوری یگان ویژه در هنرستان شهید سروندی واقع در کوچه‌ی استقلال، دبیرستان اتحاد بالاتر از میدان بهارستان، مدرسه‌ی راهنمایی آزادی ملت واقع در کوچه‌ی ظهیرالاسلام، باعث تعجب مراجعینی شد که روز چهارشنبه طبق روال معمول در تابستانها به این مکانها مراجعه کردند. گفتنی است حدود ۲۰ مدرسه در این منطقه بدین منظور انتخاب شده بودند که اغلب آنها در کوچه‌های کم رفت و آمد منطقه‌ی بهارستان بودند. با این حال در روز تحلیف، در زمان عبور خودروهای تشریفات حامل نمایندگان در حد فاصل چهار راه مخبرالدوله و میدان بهارستان، اعتراض مردم را به همراه داشت که این امر باعث حمله‌ی نیروهای یگان ویژه به مردم و دستگیری عده‌ی زیادی شد که تصادفی انتخاب می‌شدند!

این دیگر خیلی جالب است؛ دستگیری تصادفی؛ جالب این که در سلسله تظاهرات امروز در بازار تهران شعار «مرگ بر روسیه» محکم و جاندار و جاتانه گفته می‌شد. بنا به گزارشات رسیده از نقاط مرکزی شهر تعداد زیادی از مردم و جوانان در میادین و خیابانهای مرکزی شهر حضور دارند و خودرا آماده‌ی شکلگیری اعتراضات می‌کنند. در نقاط مرکزی شهر تعداد زیادی از مردم تجمع کرده‌اند، بطوری که پیاده روها مملو از جمعیت است.

آنها خود را برای آغاز اعتراضات گسترده در سطح شهر و بخصوص نقاط مرکزی شهر آماده می‌کنند. مظهری که مردم در حال تجمع هستند، عبارتند از میدان فاطمی، میدان ولیعصر، میدان انقلاب، ونک و نقاط دیگر... هر لحظه امکان شروع اعتراضات می‌رود.

نیروهای سرکوبگر گارد ویژه سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصیها بصورت گسترده در نواحی مرکزی شهر مسقر شده‌اند. نیروهای موتور سوار در حال مانور دادن و ایجاد رعب و وحشت هستند و گارد ویژه، باتوم بدست آماده‌ی تهاجم به مردمند. آنها همچنین تعداد زیادی از خودروهای خود را که مملو از نیرو هستند، مستقر کرده‌اند؛ احمدی نژاد هم گفت که کسی منتظر تبریک شماها نیست. لابد منظورش کشورهای خارجی هستند؛ طفلک، داشت گریه‌اش می‌گرفت ها!

باز هم ساعت نوزده و چهل و پنج دقیقه‌ی عصر روز ۱۴ مردادماه ۱۳۸۸... درگیری شدیدی بین جمعیت کثیری از عزیزان هموطن با نیروهای سرکوبگر آغاز شد؛ ترافیک کاملاً قفل شده و ماشینها در حال بوق زدن هستند. متأسفانه نیروهای لباس شخصی بشدت زنان و مردان را مورد تعرض و ضرب و شتم قرار می‌دهند. دو جوان و یک زن میانسال توسط لباس شخصیها تاکنون دستگیر شده و به محل ونهای مستقر شده‌ی نیروی انتظامی منتقل شدند... معترضین شعارهای «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» و «مرگ بر دیکتاتور» و «الله اکبر» سر می‌دهند... نیروهای ضد شورش، افرادی را که در حال فیلمبرداری با موبایل هستند، شدیداً مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. ترافیک از هر دو سمت تا روبروی جام جم پیش رفته است!

پانزدهم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۶ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و سوم]

دیگر این که واشینگتن پست به شباهتهای دادگاه نمایشی تهران با دادگاههای نمایشی استالین در دهه‌ی ۱۹۳۰ اشاره می‌کند و می‌نویسد که رژیم بیش از پیش سردرگم حاکم بر ایران با وامگیری از سنت روسیه‌ی استالینی، متوسل به دادگاه نمایشی تهوع آوری شده، تا هر که را که جرات کند انتخابات ۲۲ خرداد را به پرسش بگیرد، مجازات کند!

اتحادیه‌ی اروپا هم بامداد روز پنج‌شنبه ششم اوت، ۱۵ مردادماه ۱۳۸۸ [امروز] با صدور بیانیه‌ای بار دیگر اعمال مجازات اعدام در جمهوری اسلامی را محکوم کرد. بیانیه، با اشاره به اعدام ۲۴ نفر در کرج، اعدام‌های گروهی را مورد اعتراض قرار داد!^{۱۵۸}

سایت موج آزادی هم نوشت که امشب سبزها پیاده و یا با ماشین به خیابانها خواهند آمد و بخصوص پس از ساعت ۱۰ شب، خیابان‌های اصلی تهران، بخصوص خیابان ولیعصر از میدان ولیعصر تا میدان تجریش را در انحصار در خواهند آورد. در شهرستانها نیز خیابانهای اصلی و مرکزی هر شهر پیشنهاد شده و در مشهد هم مسیر خیابان احمد آباد/ بلوار ملک آباد /بلوار وکیل آباد پیشنهاد شده؛ گزارشها حاکی است که نیروهای پلیس ضد شورش در تهران و در سایر شهرها به حالت آماده باش درآمده‌اند!

دیگر این که بنا به گزارشات رسیده از مناطق مرکزی شهر تهران، به مناسبت نیمه‌ی شعبان تعداد زیادی از مردم، این مناسبت مذهبی را تبدیل به اعتراض عمومی کرده‌اند. در حال حاضر در میدان انقلاب، میدان ولیعصر، میدان فاطمی، میدان امام حسین، ونک، خیابان آزادی، خیابان ولیعصر تعداد زیادی از مردم به خیابانها آمده‌اند و نیروهای سرکوبگر را غافلگیر کرده‌اند. در میدان انقلاب نیروهای گارد ویژه و بسیج به مردم یورش می‌برند. تا به حال به بیش از ۱۶ نفر با باتوم حمله کرده‌اند و آنها را بشدت مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند. اکثر کسانی که مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند، دختران و پسران جوان هستند. ماشینها به عنوان اعتراض، بوق می‌زنند و ترافیک سنگینی را ایجاد شده است.

نیروهای لباس شخصی با باتوم به شیشه‌های ماشینها می‌کوبند که تا به حال حداقل شیشه‌های جلو دو ماشین مورد اصابت باتوم قرار گرفته و شکسته شده؛ از طرف دیگر مردم نیروهای سرکوبگر را هو می‌کنند و ماشینها بوق می‌زنند. گزارشهای مشابهی از نواحی جنوبی شهر تهران می‌رسد. نیروهای سرکوبگر گارد ویژه، سپاه پاسداران، بسیج و لباس شخصیها بصورت گسترده و انبوه در شهر حضور دارند. این بار نه تنها نقاط مرکزی شهر را بلکه مناطق جنوبی شهر را نیز اشغال کرده‌اند. در حال حاضر میدان امام حسین و خیابانهای منتهی به آنها مملو از نیروهای سرکوبگر است!

158 - اعتراض اتحادیه‌ی اروپا به اعدام‌های گروهی در ایران/دوچپه وله/۶اوت ۲۰۰۹

اتحادیه‌ی اروپا هم گفت که به احمدی نژاد تبریک نگفته و تبریک نخواهد گفت. دولت امریکا هم گفت که مقاومت ایرانیان را تحسین می‌کند، ولی ریاست جمهوری احمدی نژاد را به عنوان یک واقعیت می‌پذیرد؛ البته با پیروزی تمام!

شانزدهم مرداد ماه ۱۳۸۸/۷ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و چهارم]

اکنون میست نوشت که علاوه بر شکاف عمیق در سطوح بالای قدرت و ادامه‌ی اعتراضات خودجوش مردمی، با وجود تحریمهای بین‌المللی و سقوط قیمت نفت، حتی قبل از شروع اغتشاشاتی که سرمایه‌گذاری در ایران را به صفر نزدیک کرده، اقتصاد ضعیف ایران توانایی ادامه‌ی سیاستهای پوپولیستی احمدی نژاد را ندارد. دولت احمدی نژاد نیز دیگر زشتی خود را کاملاً نمایان کرده و دیگر آنها انتظاری برای ترحم از دنیای خارج نمی‌توانند داشته باشند!

کمی هم اندر باب خریب بخوانیم، خریب زنان و خریب مردان توجیه کننده‌ی خریب؛ چه در بین مردم و چه در بین حاکمان اسلامی! حسین اسلامی چند روز پیش در جمع خبرنگاران پارلمانی که عموماً خانم بودند، از دیدگاهش در مورد تعدد زوجات گفت. او که تعدد زوجات را بر اساس موازین اسلامی، امری مثبت تلقی می‌کرد، با تایید رواج چند زنی در کشورهای عربی گفت که در عربستان اگر مردی تک همسر باشد، به او فقیر می‌گویند و معتقدند که دینش کامل نیست؛ اما در ایران نسبت به این مساله دیدی منفی دارند و چند زنی را نمی‌پسندند!

اسلامی در پاسخ به اینکه مردان عرب چطور تساوی حقوق زنانشان را که شرط چند همسری در اسلام است، رعایت می‌کنند، گفت:

«خیلی راحت؛ مردان عرب، صبحها می‌روند سرکار. زنانشان هم در خانه باهم می‌زنند و می‌رقصند و خرید می‌روند. شب هم که آقا برگشت خانه، مثلاً در یک خانه‌ی چهار طبقه، هر زنی این را صواب می‌داند که حقش را به زن دیگر بدهد و آقا به یکی از این طبقات برود!»

این سخنان وی که مایه‌ی تعجب خبرنگاران شده بود، در نهایت با این هشدار نماینده‌ی اصولگرای ساوه روبرو شد که «در ایران از لحاظ ژنتیکی تعداد زنان بیشتر از مردان است و اگر هر مرد تنها یک زن داشته باشد، برخی از زنان نمی‌توانند هرگز ازدواج کنند!»^{۱۵۹}

159 - نقل از «سلام» سربه نیست شده/همین روزها

این کار را همین روزها نوشته‌ام؛ ببینید!

اگر بپرسید تفاوت بین «انقلابیون» سال ۵۷ و «امروزیها» چیست، می‌گویم که برپای خود ایستادن، آلودگی به احزاب و گروهها و سازمانهای سیاسی نداشتن، یعنی به خود اندیشیدن، گله‌ای راه نیافتادن و به تنهایی و با فکر خود تصمیم گرفتن و عمل کردن. «دیروزیها» همانها که وسیله شدند اسلامیون به قدرت برسند، هیچ کدام هویت نداشتند، نه زنده‌ها و نه مرده‌هاشان؛ چرا که همه را راهبرانشان به جیبشان می‌ریختند.

انسانها همه مهر داشتند، یا مجاهد بودند، یا فدایی و یا توده‌ای و یا خمینی‌چی، که این باند آخری زد و برد؛ ولی باز هم در زندان و زیر شکنجه، کسی نامی نداشت؛ همه را رهبران احزاب و گروهها بالا می‌کشیدند، افتخارات و بقیه‌ی چیزها را!

اگر بپرسید چرا «دیروز» آن همه دعوا و درگیری بین احزاب و گروهها و جریانهای سیاسی بود و این روزها دیگر نیست، باز هم خواهیم گفت به همان دلیل بالا؛ چرا که دعوای در واقع دعوای رهبران آن توده‌های بی‌شکل بود، برای سوءاستفاده کردن از ایشان، برای پیشبرد منویاتشان و برای دست یافتن به قدرت؛ ولی «امروزیها» از این برنامه‌ها ندارند؛ نه می‌خواهند حزب طراز نوینی را بر کرسی قدرت بنشانند، نه جمهوری دموکراتیک خلقی و نه جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی و کارگری و پرولتری و حکومت اسلامی را «نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر» مثل خمینی آن روزها و مثل موسوی این روزها؛ شعاری که از همان دیروز، از همان دوره‌های دور جا مانده است.

اگر دعوایی هم در گردهمایی‌های خارج کشوری می‌بینید، باز هم همان دعوای قدیمی «دیروزیها» است، بر سر قدرت، و سهمی از قدرت، و خب الزاما نه برای آزادی و نه برای تحقق حقوق شهروندی شهروندان، آن گونه که «امروزیها» می‌خواهند و برایش جان می‌دهند و شکنجه می‌شوند. بدبختی این که اشتباه به عرض آقای موسوی رسانده‌اند؛ «امروزیها» برای شعارهای نخنما شده‌ی «دیروزیها» جانفشانی نمی‌کنند؛ مرض که ندارند، جان بدهند تا همان را که «دیروز تا همین امروز» داشتند و دارند، داشته باشند؛ این با کدام منطقی می‌خواند؟!

فرض کنیم اصلا «کودتا»یی اتفاق نیفتاده بود. میرحسین موسوی شده بود رئیس جمهوری و این روزها باید می‌رفت بیت خامنه‌ای به دست‌بوس و بعد هم حکمش را از دست خاتمی و هاشمی رفسنجانی می‌گرفت و از این حرفها و خب، البته دیگر این بساط راه نمی‌افتاد؛ ولی آیا بساط سنگسار و قصاص و دیه و صیغه و تعدد زوجات و سهم ارث

نابرابر و شهروند درجه دو بودن خیلی از ملت هم تغییری می‌کرد؛ آیا دیگر مردم را به تخت شلاق نمی‌بستند، زنها با مردها برابر می‌شدند، حقوق دگراندیشان با شیعه‌های ناب محمدی برابر می‌شد، تورم کم می‌شد، بیکاری کم می‌شد، یا مثلا وابستگی به روسیه کم می‌شد؟!

اصلا این آقای رئیس جمهوری فرضی آیا می‌توانست و آیا مهره‌ای بود که بتواند در این گونه موارد کاری بکند و قدرتی داشته باشد؟ آیا بساط «یا روسری یا توسری» جمع می‌شد؟ آیا آن فاطمه کماندوهای مزاحم زنان در خیابانها و محل کار و تحصیل زنان، دیگر تو خیابانها و سرگذرها پیدایشان نمی‌شد؛ و خب، یک سری از این پرسشهای بی‌پاسخ... «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر».

رئیس جمهوری فرضی یعنی این که: «نه بابا هیچ چیزی با این که حالا هست، فرق نمی‌کرد؛ از فردای تحلیف و تنقیذ باز هم همین آش بود و همین کاسه و همین رهبری و همین دزدیها و همین چپاولهای نجومی و همین حجاب اجباری و همین آمار وحشتناک اعتیاد و فحشا و همین خانه‌های عفاف و همین صف طویل مرگ و زندان و شکنجه و اعدام و آفتابه به گردن مردم بستن و مردم را به جرتقیل آویزان کردن...»

آنهایی که پوپولیستی عمل می‌کنند و دنبال نخ سبز نخ‌نمای میرحسین موسوی راه افتاده‌اند، یادشان باشد که «اتوپیا» شان همین حکومت اسلامی است که هست و خیلی هم وحشتناک است. ببخود که تو خارج کشور این اهالی پرچم شیر و خورشید نشان را از دست مردم نمی‌قاپند و پرچم شاخدارشان را در هر مراسمی به مردم زورچپان نمی‌کنند، می‌کنند؟!

مگر در دوران «اتوپیا»ی همین باصطلاح روشنفکران این روزهای حکومتی [همین‌ها که حالا دارند اعتراف می‌کنند] ندیدیم ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ چه بلایی سر دانشجویان آوردند؛ یادمان که نرفته، رفته است؛ قتل‌های زنجیره‌ای را یادمان نرفته، رفته است؟

واقعا «چنج»ی که «امروزیها» می‌خواهند، همان «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر» است؛ خب پس لابد مردم مرض دارند؛ همان بساط و همان رفتارها بود که بود؛ پس دیگر چنج و منج و این حرفها برای چیست؛ برای استفاده از همان روحیه‌ی «دیروزیها»؟!

این دولتیان اینجا یک اشتباه محاسبه دارند و آن این که خیال می‌کنند، توده‌ها همیشه توده می‌مانند؛ آن هم توده‌ای بی‌شکل و نمی‌دانند؛ طفلک‌ها نمی‌دانستند که یکی از اسباب تمدن و تجدد همین تغییر ماهیت و

هویت توده‌هاست به شهروند، به جمعی از شهروندان، و همان تغییر «دیروزیها» به «امروزیها».

حالا هم تلگرافی می‌نویسم که لطفاً از این به بعد شعارهای کهنه و حرفهای کهنه و راههای کهنه و لوسبازیهای کهنه را کنار بگذارید؛ اگر کنار نگذارید، توده‌ی تغییر ماهیت یافته به شهروند مدرن و متمدن کنارتان خواهند گذاشت؛ پس از آن همه خرابکاریها دیگر واقعا «جمهوری اسلامی باید برود» باور کنید؟!

در همین رابطه مهدی فراهانی نازنین برایم نوشت که ما امروزها واقعاً شهروندیم و توده و گله و قله نیستیم؛ به هیچ حزب و ایدئولوژی و گروه و گروهک و سازمان و شعبه هم تعلق نداریم و تنها هدفمان احیای حقوق شهروندی، برابری و عدالت و رفاه و امنیت و شهروند درجه یک بودن برای همه [صرفنظر از جنسیت و رنگ و نژاد و اندیشه] است؛ هر حکومتی که پای‌بند و مجری چنین اصولی باشد، مورد تایید و حمایت تک تک ملت ایران است. جوان امروز، آزادی، حقوق انسانی، آرامش، رفاه، احترام و اعتبار می‌خواهد و برده و گوسفند و زیردست هیچ سرکرده و رئیس و آقا بالاسری نیست!

جالب است نه؛ این حرفها نوشته‌ی یک جوان سی و چهارساله است که تازه هفت سالی است در غرب پیدایش شده. چه نازند و چه عاقلند این «امروزیها» و چه ناآگاه بودند و عقب افتاده آن «دیروزیها» هم‌شان از دانشجو تا پروفیسور و دکتر و مهندس و وکیل و گردن کلفت‌های سیاسی. لعنت بر همه‌شان که برای دشمنی‌شان با مدرنیته و ضدیتشان با زن و نوکری‌شان برای شوروی آن دوران و اعراب و چین و ماچین، ما را به این روز سیاه نشانند!

یک «چیز» بامزه‌ی دیگر!

در روایات نقل است که جهان به آخر نمی‌رسد، مگر آن که امام زمان ظهور کند و کارهای معوقه را به انجام برساند. ظهور این امام زمان در روایات هم علائمی دارد.

در روایات در باره‌ی علائم «آخر زمان» حرفهایی زده شده، از جمله آن که مردها در آخر زمان لباس زنانه می‌پوشند و خودشان را به شکل و قیافه‌ی زنها آرایش می‌کنند. بعد از این که آیت الله امامی کاشانی اعتراف فرمودند که چراغ و لایت فقیه به «پت پت» افتاده و امام زمان باید ظهور کند، تا اوضاع نابسامان ایران و جهان را تحت مدیریت خودش، منظم و مرتب کند؛ سردار حسین طائب به بسیجی‌های نرینه‌ی

تحت امرش دستور داده، تا خودشان را به شکل زنها آرایش کنند و با روبنده و مقنعه و چادر و چاقچور به دیدار فرمانفرمای آدمخواران بروند. اما با استناد به همان روایات، باید بدانند که امام هر وقت ظهور کند، اولین کارش آن است که گردن یکی یکی آخوندکهای شیطان پرست را می‌زند و جهان را از لوٹ وجود آنها پاک می‌کند، که همه بی‌نظمیهای کنونی جهان از زیر عبای این آخوندکهای بیوطن سر درآورده!^{۱۶۰}

والله چه بگویم؟! من فکر می‌کنم امام زمان همین سیدعلی خامنه‌ای است که دارد با شمشیرش دنیا را پر از «عدل و داد» می‌کند و خون تا زانوی اسب گاری‌اش بالا آمده است؛ تازه دارد یارانش را هم سربه نیست می‌کند؛ نمی‌بینید؟!

تیتیر اول مجله‌ی اشپیگل پنجشنبه این بود که زندانیان و خانواده‌هایشان از تجاوزات جنسی و بدار آویختنها و دوباره رها کردن زندانیان قبل از خفگی، بعنوان روشهای شکنجه در زندانهای ایران خبر می‌دهند. بسیاری از خانواده‌ها در هفته‌های اخیر جسد دختران و پسران خود را در حالی تحویل گرفته‌اند که این اجساد حاکی از شکنجه‌های بیرحمانه و تجاوز جنسی به آنان بوده است. [عینا ترجمه شده]

دانشجوی ۲۱ ساله‌ای در نزدیکی دانشگاه تهران دستگیر می‌شود. زمانی که دو اتوبوس به بازداشتگاه کهریزک وارد شدند، ده/پانزده نفر نگهبان زندان مانند جنون زدگان به سوی تازه واردان دست بسته حمله ور شدند، لباسشان را از تنش پاره کردند، برویشان آب ریختند و با کمر بند و زنجیر، جسم برهنه‌شان را آس و لاش کردند. جوان دستگیر شده گفت که بعد از آن دیگر جانی در تنمان نمانده بود. ما از ضعف، توان ایستادن روی پامان را نداشتیم. داستان از اینهم داشت بدتر می‌شد. تعدادی از بچه‌های سلولی که دیگر جای سوزن انداختن توش نبود، را ساعتها از پا از سقف آویزان کردند. تعداد دیگری را نیز پاشان را در قیر داغ کرده و سوزانده بودند. جوانترها را طناب دار به گردنشان انداختند و چند ثانیه طناب را کشیدند و آویزانشان کردند و دوباره به زمین می‌انداختندشان. اول فکر می‌کردند خواهند مرد و لحظه‌ای بعد به...^{۱۶۱}

چه بنویسم؟ زبان آدم از این همه پیفوزی بند می‌آید!

این چند شعار هم جالب است!

160 - پت پت چراغ و لایت/کجکول/۷اوت/۲۰۰۹

161 - <http://www.tagesspiegel.de/politik/international/Iran-Folter:art123,2866399>

مهم این است که من هنوز زنده ام/

ایران شده ونزوئلا، مهدی بیا، مهدی بیا!
مموتی کرده کودتا/مهدی بیا، مهدی بیا!
رسوا شده علی گدا/مهدی بیا، مهدی بیا!
اسلام شده لنگاش هوا/مهدی بیا، مهدی بیا!

و این هم یک لیست بلند/بالا از شعارهای ضد حکومتی:

یه میلیون دو میلیون/رای ندادیم به میمون
مرگ بر دیکتاتور
دموکراسی مرده و مردم غریب/ننگ بر این دولت مردم فریب
نترسید، نترسید/ما همه با هم هستیم
احمدی حیا کن/سبزی فروشی و اکن
موسوی، موسوی/رای ما رو پس بگیر
موسوی، موسوی/پرچم ایران ما رو پس بگیر
موسوی جونمه/ارییس جمهورمه
موسوی بیایی نیایی/ارییس جمهور مایی
تقلب یه درصد، دو درصد، نه پنجاه و سه درصد
رای ما رو دزدیدن/دارن باهاتش پز میدن
رای ما رو پس بدین
درو غگو دروغگو/ ۶۳ درصدت کو؟
این ۶۳ درصد که میگن کو؟
ما خس و خاشاکیم؟
احمدی به گوش باش/ما مردمیم نه اوباش!
مرگ بر طالبان/چه کابل چه تهران
اون خس و خاشاکی که میگی پس کو/این همه آدمه/باز نمیری از رو؟
ایرانیه با غیرت/حمایت حمایت
از خون جوانان وطن لاله دمیده/دموکراسی فرار کرده کی اونو دیده؟
بسیجی واقعی/جدا شو از وحشیهای عقده ای
ما در پی نابودی اراذلیم و اوباش/بسیجی واقعی تو هم بیا با ما باش
آزادی کامل برای افکار/نه یک عده بلکه تمام اقشار
حمله به اموال عمومی که بدست ما نیست/یابو و باتوم و مسلسل که تو
دست ما نیست
رایمونو تو انتخاب ندیدیم/به حق کشی مردم تن نمیدیم

نیروی انتظامی حمایت حمایت/از همکاری با اوباش خجالت خجالت
ما نه می‌گیم به مرگ جمهوریت/چون می‌کنیم احساس مسئولیت
مرگ بر دیکتاتور/چه بی سواد/چه دکتر
ما در پی ارزشهای اول انقلابیم/واسه همین پیگیر این دزدی در انتخابیم
[کذا]

ما ایرانی می‌مونیم و همیشه پرچم بالاست/دستبندای سبزمون هم همیشه بر
دستماست

آزادی اندیشه/با دیکتاتور همیشه
ما خواهان آرامشیم خدا خودش شاهده/اما دیکتاتور نمی‌خواد یکم به ما حق
بده

خدایا یه کاری کن که خائن رسوا بشه/ما می‌خوایم که موسوی رئیس
جمهور ما بشه

روسیه، چین، ونزوئلا تبریکشون برا چیست/نصفشون که لایکن
نصفشونم کومون نیست

جواب آرامش‌مونه پلیس ضد شورش/یا این همه ادعا دموکراسی پس
کوشش؟

رئیس جمهور منتخب میرحسین موسویه/مخالف ظلم و ستم و مشیت و لگد
و توسریه [کذا]

همش دم از ظلم می‌زنین تو لبنان و فلسطین/به فکر بیگانه اینو تو فکر ماها
نیستین

این خس و خاشاک نیست/این مردم است و ملت/مقابل دیکتاتور/تن نمیدیم
به ذلت

احمدی بیچاره/بازم بگو نواره

هاله ی نورو دیده/رای ما رو ندیده

حتی اگه بمیرم/رای مو پس می‌گیرم

فلسطینو رها کن/فکری به حال ما کن

اون خس و خاشاک تویی/دشمن این خاک تویی

ای دولت کودتا، استعفا، استعفا

ما خس و خاشاک تو ایم موسوی/گوش به فرمان تو ایم موسوی

یا حسین/میرحسین

گفته بودیم اگه تقلاب بشه/ایران قیامت میشه

دانشجوی زندانی آزاد باید گردد

موسوی، موسوی، سکوت کنی خائنی

مدعی عدالت، خجالت، خجالت

مخابرات مزدور، خجالت، خجالت
نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران
احمدی سید شده/بازم تقلب شده
احمدی پینوشه/ایران شیلی همیشه
ننگ ما، ننگ ما، صدا و سیمای ماست
برادر ارتشی، چرا برادر کشی؟
نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران
موسوی بهانه اس/کل نظام نشانه اس
نه بد میخوایم، نه بدتر، آزادی هر چی بیشتر
پاس منو نداشتی/دنبال من گذاشتی/برادر بسیجی/ چوبه ی دار میکاشتی
این ملت آزاده/آماده ی آماده/تا سرنگونی ظلم/باید بره سر داده
آتش به جانم سید/جان و جهانت سید/بساط ظلم و برجین/حرامه نانت
سید

ایران من میرزمد/سید علی میلرزد
خامنه ای به پا شد/قاتل جان ما شد/با جنبش من و تو/تاج و عباش هوا
شد

رهبر ما قاتله/ولایتش باطله
سید جد کمر زده/گلوه بیخیر زده/با همه بیمروتی/به پا زده به سر زده
لباس جنگی پوشیده/آلا پلنگی پوشیده/ولی ی ما آدم کنشه/پوتین فرنگی
پوشیده

بنده رهبر نمیخوام/امام آخر نمیخوام
ولی ما یزیدی/شمر مته اون ندیدی
یزید دوران توئی/دشمن ایران توئی
احمدی بیخبر/فردا میشی دربدر
نه موسوی/نه احمدی، لعنت به بیت رهبری
اعدام/شکنجه/ویرانی/مزد رای توست ای ایرانی
رای تو ای ایرانی/اعدام/شکنجه/ویرانی
رای تو ای هم میهن/آری است به این اهریمن
دولت بی لیاقت/خجالت، خجالت!
ایرانی میمیرد/ذلت نمیپذیرد
نیروی انتظامی، تو فرزند ایرانی
مسئولان مملکت، علم بهتر است یا ثروت، البته ثروت، ثروت
وزارت نفت رژیم/پر از دزد و خبرچین
وزیر مردم فریب، ننگت باد، ننگت باد

آزادی، عدالت، این است شعار ملت
ایران جنایت میکند، اروپا حمایت میکند
آخوند بیا، این لچک هم عمامه کن

«نه روسری، نه توسی، مملکت دوست پسری»
[این شعار را عنوان همین کتاب کرده‌ام]

کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما
عزیز است امروز/روز عزاست امروز/درآمدنفت ما/زیر عیاست امروز
جنتی لعنتی، تو دشمن ملتی
هاشمی حیا کن، مصلحت را رها کن
نه شاه می‌خواهیم، نه رهبر، نه مموتی، نه اکبر
رفرانوم، رفراندوم، راه شکست مردم
رفرانوم دروغ است، مساوی سکوت است
خروش و خشم ملت، دامنگیر نظام است
این جنبش مردم است/نه جنبش آمریکا
جمهوری اسلامی، این آخرین پیام است/ملت انقلابی، آماده ی قیام است
اتحاد، اتحاد، ضرورت انقلاب
مرگ بر سه سید فاطمی/خامنه ای، خاتمی، رفسنجانی
همه سر به سر تن به کشتن دهیم/از آن به که ایران به دشمن دهیم
گل‌های سرخ پرپر، هدیه ی روز مادر
وای اگر که ملت حکم جهادم دهد/لشکر بیت رهبری هم نتواند که جوابم
دهد

دانشجو می‌خروشد/خود را نمی‌فروشد
ریش و عبا و تیشه/خامنه ای خیط همیشه
نون و پنیر و سبزی/ملت باید بجنگی
نون و پنیر و فندق/عمامه، عبا تو صندوق
خائنین، خائنین، شرم و حیا بر شما
سکوت هر ایرانی، خیانت است به میهن
برانداز، برانداز، شعار ملت ماست
آزادی، آزادی، فریاد ملت ماست
همبستگی، اتحاد، برای سرنگونی
انسان با اندیشه/ایزار دست همیشه
ملت شده خسته، تبعیض دیگه بسه

خود در رفاه و نعمت، ما را کند نصیحت
 وزیر بیکفایت، استعفا، استعفا
 نصر من الله و فتح قریب/ مرگ بر این جناح مردم فریب
 رفسنجانی ورشکسته/ برگرد به باغ پسته
 چوب، چماق، بسیجی دیگر اثر ندارد/ به مادرم بگوئید دیگر پسر ندارد
 بسیج جنایت میکند/ رهبر حمایت میکند
 دانشجو بپا خیز/ مذهب شده دستاویز
 ای رهبر پینوشه/ ایران شیلی همیشه
 ملت غیرتت کو؟
 ای ملت آزاده/ حمایت حمایت
 یک دولت، یک ملت، آن هم به رای ملت
 آخوند خدایی میکنه/ ملت گدایی میکنه
 خامنه ای حیا کن/ حکومت را رها کن
 استبداد آخوندی/ دشمن مردم ما/ نابود باید گردد
 تا ایران آزاد نشود/ ملت آروم نشود
 مرگ بر مثلث خائن و دزد و جانی/ خامنه ای، موتی، رفسنجانی
 فقر بس است/ کشتار و اعدام بس است
 جمهوری اسلامی/ کارت دگر تمام است
 یا مرگ یا آزادی
 کشتار زندانیان/ کشتار ایرانیان/ چه کابل، چه تهران/ مرگ بر طالبان
 آزادی اندیشه، همیشه، همیشه
 توپ، تانک، بسیجی دیگر اثر ندارد
 ملت ایران زمین دیگر طاقت ندارد
 آخوند انگلیسی حیا کن، حیا کن، مملکتو رها کن
 میکشم، میکشم، آنکه برادرم کشت
 ایرانی میمیرد، ذلت نمیپذیرد
 شعار و حرف مردم، رفراندوم، رفراندوم
 ترور، شکنجه، اعدام/ این است دین اسلام
 آزادی اندیشه/ با ریش و پشم همیشه
 آخوند بالا منبر/ هیچ وقت آدم همیشه
 ایران شده فلسطین/ مردم چرا نشستین
 رای ما را دزدیدن/ باهاتش دارن پز میدن

گسترده‌گی شعارها و تنوع و گاه زاویه داشتن هاشان در واقع روزهای مختلف این ۵۴ روز را نشان می‌دهند؛ ۵۴ روزی که تا همین امروز از انتخابات دهم ریاست جمهوری گذشته و مردم هنوز آرام نشده‌اند. کاش می‌شد شعارها را بر اساس روزهای پس از انتخابات دسته‌بندی کرد؛ آنگاه روند کیفی رشد مردم و فاصله گرفتشان از «فنون» موسوی نشان داده می‌شد؛ حیف...

روزنامه‌ی صبح بلژیک لالیبر که تمامی صفحه‌ی نخست و دو صفحه‌ی کامل بین المللی خود را به حوادث ایران اختصاص داده، با سه تیتر بزرگ وضعیت احمدی نژاد را چنین توصیف کرد؛ [در صفحه‌ی نخست] «احمدی نژاد، رئیس جمهوری که روی آتشفشان نشسته است» و در دو تیتر دیگر در صفحات داخلی نوشت که «احمدی نژاد رئیس جمهوری نامحبوب» و در صفحه‌ی دیگر «یک رئیس جمهوری که بیشتر از این که محترم باشد، مورد شکایت است»

آنچه می‌خوانید، واقعیت است، نه حکایت...

حوالی پارك ساعی، ماموران جوانی را دنبال کردند و با خوشنوی وصف ناپذیر، بی‌رحمانه او را به زیر مشت و لگد و ضربات باتوم گرفتند. تیشرت جوان در اثر تقلا برای رهایی از چنگ نیروهای انتظامی از چند سو پاره شد و تن لخت و کیودش را به معرض دید مردم گذاشت. جمعیت با دیدن این صحنه‌ی فجیع یک صدا فریاد زد:

«نزنید! ولش کنید!»

در این لحظه چند زن از پیاده رو وارد خیابان شدند و خود را به زیر دست و پوی مامورین انداختند تا سدی باشند در مقابل ضربات باتوم. زنی میانسال که دهان‌بندی بر صورت داشت، دست در گردن پسر انداخت و سعی کرد او را به سمت پیاده‌رو بکشاند، تا از چنگ گاردیها رهایی یابد. یکی از گاردیهای ورزیده و درشت اندام، چنگ بر گردن زن انداخته، او را از زمین کند و به داخل جوی آب پرت کرد.

زن جوان دیگری پریشان و گریان و با فریادهای جگرخراش به کمک او شتافت و خود را به سروگردن مامور معترض آویزان کرد. زنان و مردان دیگر به هم گفتند برویم کمک مادرش و نگذاریم گاردی‌ها پسرش را به زندان ببرند. در همین حین جوان برهنه را مامورین به سمت شمال خیابان کشیدند و بعد از سوار کردن او به ترك یکی از موتورسیکلتها، دستانش را از پشت با دستبند پلاستیکی بستند. بلافاصله یکی از افراد لباس شخصی به پشت موتور پرید و در پشت پسر جوان نشست، تا مانع رهایی او از سوی زنانی شود که بطرف موتور سیکلت هجوم آورده بودند. پیش

از رسیدن مردم، موتور سیکلت حرکت کرد، اما در عوض، گروهی از زنان به همراه چند مرد، فرماندهی نیروها را محاصره کردند و مانع حرکت و پیوستنش به دیگر نیروهای سرکوب شدند. از آن سو چند زنی که از سمت شمالی به طرف جنوب می‌آمدند و از دور نظاره گر فریادهای خشم‌آگین زنان بودند، همراه با مادر پسر و چند زن دیگر به وسط خیابان دویدند و راه حرکت را بر موتور سیکلت‌ها بستند. موتورها در نقطه‌ای متوقف شدند که جمعیت حاضر در پیاده رو شرقی، به طور دقیق می‌توانستند چهره‌ی وحشت زده‌ی جوان و تن کبود و عریانش را از نزدیک ببینند. وقتی نگاه غمگین و ملتسمانه‌ی جوان با جمعیت حاضر در پیاده رو شرقی تلاقی کرد، همه متأثر شدند. در این لحظه زنی میانسال مردم را تشویق کرد که: «بجنبید، آزادش کنید، والا فردا باید جسدش را از سردخانه تحویل بگیریم!»

حالا زنان زیادی فرمانده را محاصره کرده‌اند و مردی میان سال خطاب به فرمانده گفت: «باید آزادش کنید! باید آزادش کنید! نمی‌گذاریم او را ببرید! مگر چه کرده؟ در پیاده رو راهپیمایی کرده؛ به چه حقی می‌زنیدش؟»

با فشارهای همه سویه و متحد مردم و جمع شدن گروه بیشتری از زنان که یک ریز جیغ و فریاد می‌کشیدند، فرمانده سست می‌شود. حتی زنی که مصر است به هر قیمتی مانع بازداشت جوان بیگناه شود، زانو بر زمین می‌زند و پاهای فرمانده را محکم می‌گیرد و جیغ کشان می‌گوید: «محال است بگذارم از این جا بروی؛ باید آزادش کنی!»

این صحنه‌ی مقاومت و همدردی بی‌نظیر انسانها نسبت به هم، اشک شوق در چشمان بسیاری نشانده. بالاخره جوان آزاد شد و دستش در دستان زنان و مادران به پیاده رو آورده شد. جمعیت يك صدا دست زدند و هورا کشیدند. چند زن به سمت مادرش رفتند و او را غرق بوسه کردند. او خیس عرق و خسته از پیکاری نیم‌ساعته، آرام بر سکوی دیواره‌ی پارک ساعی نشست و وقتی تعریف و تمجید تشویق آمیز مردم را که دورش جمع شده بودند و از فداکاری مادرانه اش می‌گفتند، شنید، فروتنانه گفت:

«من مادرش نیستم»

آخ عزیزم!

هفدهم مرداد ماه ۱۳۸۸/۸ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و پنجم]

یک فرماندهی بسیج در تهران جایی گفت که شعارهای مردم روز بروز رادیکالتر می‌شود. در جنوب شهر تهران من خود با یکی از همکلاسی‌های سابقم که اینک در مسجدی فرماندهی بسیج است، برخورد. او گفت: «واقعیتش این است که ما می‌دانیم رهبری اشتباهی نابخشودنی کرده و اینک نه راه پیش دارد و نه راه پس، اما چه کنیم؟ اگر کوچکترین عقب نشینی کند، انقلاب حتمی است و دگرگونی اجتناب ناپذیر، اگر جلو هم برود بحران کار را بجایی وحشتناک خواهد رساند، و آنگاه [بازهم] سرنگونی و فروپاشی حتمی ست!

«در حال ما بسوی یک بحران براندازانه پیش می‌رویم. ما بسیجیها برای این کار ساخته نشده بودیم که بیاییم با مردم دربیافتیم. رهبری دچار خطای مشورتی شد، آب از ظرف خارج شده، در همه جا رخنه کرده و جمع کردن آن دیگر ممکن نخواهد بود. دیشب شعارهای مردم روی پشت بامها بسیار فراتر از دیگر شبها بود. بچه‌های بسیج در مسجد نمی‌توانند با بچه محله‌های خودشان دربیفتند.»

اشاره‌ی این فرماندهی بسیج به شعارهای دیشب بود که تکرار «الله اکبر»‌ها در آنها بسیار کم و «مرگ بر دیکتاتور» بسیار زیاد بود؛ تا جایی که سرانجام به «مرگ بر ولایت فقیه» و «مرگ بر خامنه‌ای» رسید. آنوقت چند تیر هوایی شلیک شد و مردم گفتند: «قرار ما فردا شب!» همکلاسی بسیجی‌ام گفت:

«اینها دیده‌ها و شنیده‌های خود من است. در جوادیه و میدان خراسان و سرآسیاب دولاب این سه مکانی را که من رابطه دارم، وضع به همین منوال است. شعارها هر لحظه رادیکالتر می‌شوند و حکومت واقعا درمانده که چه بکند. حتی طرفداران خودش را، یعنی آنها را که به احمدی نژاد رای دادند، از دست داده؛ در میان بسیجیها و پاسداران؛ شک و تردید به سرعت سرسام آوری پیش می‌رود. بزودی ما شاهد تشنجات قهری در داخل پادگانها خواهیم بود. اینها همه از اشتباه بزرگ رهبری سرچشمه می‌گیرد. او روحانیت را به مفسده کشید و روحانیت را مثل خوره رو به نابودی برد.»

جالب است بدانید که این فرمانده بعداز صحبت با من چنان گریه‌ای کرد که شانهاش می‌لرزیدند. می‌گفت که حیف شد که در جبهه

کشته نشدم، تا شاهد باشم که امروز کارم بجایی رسیده که باید بروی مردمی که به من نان و آب می‌دهند، اسلحه بکشم!
چه بگویم؟ این همان چیزی است که ما سالهاست منتظرش هستیم؛ این که بدنه‌ی حکومت به آن پشت کند و علنا به اشتباهکاری آن ایراد بگیرد. اما نمی‌شود که اینها هیچگاه اشتباه نکنند؛ بالاخره کار از یکجایی درز و می‌کند؛ نه؟!!

جلسه‌ی دوم محاکمه‌ی خودیها هم آغاز شد!
دیگر این که استینگ، خواننده‌ی معروف راک و بلوز و جاز اهل انگلیس به بازداشت فعالان دموکراسی در ایران اعتراض کرده و خواستار اعتراض عمومی علیه سرکوبهای دولتی ایران شد. استینگ در پیام خود که روز پنج شنبه منتشر شد، نوشت که بازداشت نادرست پژوهشگر ایرانی/آمریکایی، کیان تاجبخش و صد[ها] تن دیگر از فعالان جنبش دموکراسی در ایران توجه فوری ما را می‌طلبد. من از تمام کسانی که در جوامع دموکراتیک زندگی می‌کنند، درخواست می‌کنم علیه سیستم جاری سرکوب سیاسی و نقض حقوق بشر توسط رژیم ایران که فعالان را تهدید به سکوت می‌کند، ندای اعتراض بلند کنند. بدون آزادی بیان و حق اعتراض، دموکراسی واقعی امکان‌پذیر نیست!

همچنین سازمان عفو بین الملل «روز جمعه ۷ اوت با صدور بیانیه‌ای از افزایش چشمگیر اعدامها در ایران ابراز نگرانی کرد. بنا به این بیانیه در ۷ هفته‌ی پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران، بیش از ۱۱۵ نفر اعدام شدند. در بیانیه‌ی یاد شده، تصریح شده که گرچه آمار اعدامها در ایران همیشه بالا بوده، اما اعدام دو نفر در روز که شاخص رویکر قوه‌ی قضائیه‌ی ایران در هفته‌های اخیر بوده، از هر زمان دیگری بالاتر است. ایرین خان، دبیرکل عفو بین الملل در بیانیه‌ی خود می‌گوید که از ابتدای سال جاری میلادی تا انتخابات اخیر ریاست جمهوری ایران [حدوداً ۶ ماه] تعداد اعدامها در این کشور ۱۹۶ مورد بوده؛ در مقایسه با این رقم، ۱۱۵ مورد اعدام در ۵۰ روز پس از انتخابات افزایش چشمگیری را نشان می‌دهد!

مسعود نقره کار هم در نوشته‌ای «یک زره» از دروغگویی‌ها و تقلبهای اکبر گنجی را نشان می‌دهد؛ ببینید!

اعتصاب غذای نیویورک اگر چه ارزشهایی در رابطه با افشای بیشتر جنایات حکومت اسلامی داشت، اما نشان دیگری از حضور فرقه‌گرایی، تفرقه افکنی و بکارگیری روشهای غیردموکراتیک در اردوی حول و حوش گنجی بود؛ اردوئی که نشان داد در فرافکنی فرقه گرایی به

سایر نیروهای اپوزیسیون تبحر کافی دارد. ویژگیهای برشمرده شده نه فقط در برخوردها و سخنان گنجی و گردانندگان این اعتصاب غذا، که در اظهار نظر یکی از حامیان گفتار و رفتار گنجی در این اعتصاب غذا عیانتر رخ نمود...

در این اعتصاب غذا [ی نیویورک در برابر سازمان ملل ۲۴ تا ۲۶ ژوئن] جز به رنگ سبز و حمایل شنل واره‌های سبز بر گردهی حامیان این اعتصاب غذا، به هیچ نماد و رنگ دیگری اجازه‌ی حضور داده نشد. گنجی حتی از نصب پرچمهای سه رنگ، با و یا بدون علامت شیر و خورشید در محدوده و جایگاه اعتصاب غذا پرهیز کرد؛ پرچمی که نه فقط سلطنت‌طلبان و مجاهدین خلق که بسیاری از ایرانیان مستقل و وطنپرست حامل آن بوده و هستند؛ پرچمی که نمادهای هزاران سال تمدن بر آن نقش بسته؛ گنجی حتی در اتخاذ و طرح شعارها نیز ایجاد محدودیت کرد؛ آنگونه که شعارهایی که این روزها از سوی دلاوران آزادیخواه میهنمان در خیابانهای ایران فریاد می‌شوند، در این اعتصاب غذا راه نیافتند. گنجی [خود] بارها کاربرد اینگونه روشهای غیردموکراتیک و فرقه‌گرایانه‌ی حزب‌اللهی‌ها و گروههای فشار حکومت اسلامی را در گفتار و نوشتار مورد نقد و نفی قرار داده است: «اینان افراد جامعه را به درون گروه و برون گروه تقسیم می‌کنند و برون گروهها را دشمن تلقی می‌کنند!»^{۱۶۲}

گنجی مدعی است از زمانی که در تایید آزادی به کلمات قصار خمینی [جلاد آزادی] استناد می‌کرد، فاصله گرفته^{۱۶۳} به همین دلایل وجود چنین رفتاری از سوی او غیرمنتظره و تعجب آور است. [به نظر من اصلا عجیب نیست] گنجی حضور پرچم سلطنت‌طلبان و شعارهای آنان را [شاید به این خاطر که «رژیم سلطنتی به دوران ما قبل مدرن تعلق دارد»^{۱۶۴} برنتابید، اما روشن نیست چرا در برخوردی غیرروشنفکرانه و برای بهره برداری تبلیغاتی و ابزاری تا آنجا پیش رفت که خواننده‌ی سلطنت‌طلبی چون خانم گوگوش را برای حمایت از اعتصاب غذا دعوت کرد؛ خواننده‌ی محترمی که در بسیاری از کنسرتهايش با پرچم نماد همان «دوران ما قبل مدرن» به روی صحنه رفته است؟^{۱۶۵}

چه بنویسم؛ اینها از ما بهترانند!

162 - اکبر گنجی، تلقی فاشیستی از دین و حکومت، نشر طرح نو، سال ۱۳۷۹، ص ۲۱۳
163 - اکبر گنجی، تلقی فاشیستی از دین و حکومت، نشر طرح نو، سال ۱۳۷۹، ص ۴۹
164 - اکبر گنجی، تلقی فاشیستی از دین و حکومت، نشر طرح نو، سال ۱۳۷۹، ص ۱۸۰
165 - اکبر گنجی و یک بام و دو هوا/مسعود نقره کار/اسکولاریسم نو/۱۷ مرداد ۸۸

دیگر این که «رادیو آلمان گفت که به گزارش هفته نامه‌ی اشپیگل که روز دوشنبه منتشر می‌شود، سازمان‌های دولتی ایران از سال ۲۰۰۵ میلادی به این سو حساب‌های ارزی مخفی به میزان چندین میلیارد یورو در بانک «بی.اچ.اف.» در فرانکفورت گشوده‌اند. این بانک متعلق به یکی از قدیمی‌ترین بانکهای آلمان بنام «سالامون اوپن هایم» است که اکنون بخاطر بحران مالی جهانی با دشواری روبرو شده است!

دویچه بانک، یکی از بزرگترین بانکهای آلمان و جهان در روزهای گذشته اعلام آمادگی کرد، با تزریق پول این بانک را نجات دهد. خود این بانک قبلاً زیر فشار دولت آمریکا معاملاتش با ایران را به شدت تنزل داده بود. اکنون دویچه بانک اعلام کرده که افشای حسابهای مخفی ایران در بانک «بی.اچ.اف.» کمک مالی به بانک اوپن هایم را با دشواری سیاسی روبرو کرده است!

دیگر این که نوجوانی شانزده ساله به نام «آرمان استخریان» در شیراز در درگیریهای خیابانی جان سپرد.

این نوشته خیلی جالب است و وضعیت دادگاههای حکومت اسلامی را نشان می‌دهد؛ بخوانید!

یک هیئت از گرجستان برای ملاقات با استالین به مسکو آمد. بعد از جلسه، استالین متوجه شد که پپیش گم شده؛ از رئیس «کا.گ.ب.» خواست تا ببیند آیا کسی از هیئت گرجی پپ او را برداشته، یا نه؟! بعد از نیمساعت استالین پپیش را در کشو میزش پیدا کرد. از رئیس «کا.گ.ب.» خواست که هیئت گرجی را آزاد کند؛ رئیس «کا.گ.ب.» [که مدتی همین پوتین نخست وزیر فعلی و رئیس جمهوری پیشین روسیه باشد] گفت که متاسفم رفیق، تقریباً نصف هیئت اقرار کردند که پپ شما را برداشته‌اند و بقیه هم موقع بازجویی مردند!

جالب است، نه؟!!

راستی تا یادم نرفته از یک شعار تازه بنویسم:

«با چادر، بیچادر، مرگ بر دیکتاتور!»

خب، این هم برای پایانی خوب برای امشب ساعت نه و نیم شب،

شب خوش، تا فردا!

هجدهم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۹ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و ششم]

خب، سلام، امروز، فرداست؛ فردای دیروز، و این بار اینگونه آغاز می‌کنم!

برای تو می‌نویسم که به من لبخند زدی در آن آفتاب داغ، و لبخندت را من از چشمانت دیدم که دهانت، مثل من پوشیده شده بود، به قصد ناشناس ماندن و کلامی بینمان نبود که در سکوت راه می‌رفتیم؛ من و تو و هزاران تن دیگر؛ میلیونها آدم دیگر. برای تو می‌نویسم که سایه‌ای بودی آن شب در آن تاریکی پشت بام، روی خانه‌ی کوتاهتر، جهت صدایت را که دنبال می‌کردم، می‌رسیدم به صدایی که در هوا منفجر می‌شد؛ شبیه به آتش بازی، رنگارنگ، در هوای تهران، رنگی، بلند «خدای ما بزرگ است» خدای ما ترکیب ماست، اجماع این بمبهای رنگی که در هوا منفجر می‌شوند، در هوای گرفته‌ی تهران!

نمی‌دیدمت؛ تاریکترین نقطه ایستاده بودیم، هر دو، به قصد ناشناس ماندن، در این آتشبازی رنگارنگ. برای تو می‌نویسم که دستخطت به من شبیه است، روی دیوارهای شهر و از جلو دیوارهای کوچی سبز خانه‌ی خاله که می‌گذرم، کلمه‌هایت را چند باره می‌خوانم؛ دقیق و با حوصله که می‌دانم در نوشتنشان شتاب داشتی، شتابی که نقطه‌های دیکتاتور را جا انداختی؛ من با حوصله می‌خوانم. چند بار تو را که تصور می‌کنم در آن شتاب و ترس و با دستخطی شبیه من، و شبیه همه، برای ناشناس ماندن...

برای تو می‌نویسم که جوابم را امشب بلند فریاد زدی، وقتی که هنوز صداها بلند نشده بود و پدر می‌ترسید که صدای تنهای ما در کوچه بیچد و ما تنها باشیم و موتورهای از راه برسند و صدای خرد شدن شیشه‌ها بیاید و عربده‌های گوشخراش آنها که به قصد ترساندن ما آمده‌اند. اما تو فریاد زدی، صدایت پایان ترس بود. صدامان به هم پیچید در آسمان و از دوردست‌تر صدایی؛ گاهی به تو، گاهی به من پیوست و ترتیب «الله اکبر» هامان را به همه‌های شبیه کرد.

زیاد که می‌شویم، صداها به هم می‌ریزد؛ همه‌های بلند می‌شود. همه‌ها، من را و تو را در خودش حل می‌کند و در آن حل شدگی ما ناشناس می‌مانیم؛ ما یکی از همه‌ی این صداها بلندیم.

برای تو می‌نویسم که نمی‌توانم ببینمت، که باید ناشناس بمانیم برای هم، و برای او که ایستاده است به قضاوت در میان ما، سرگردان و

ناتوان است از تفکیک ما، که ناتوان است از تسخیر این صداها در شب، در آسمان، در بزرگی بی‌سروته تهران.

برای تو می‌نویسم که دستانت را گذاشتی دو طرف صورتم، و دود سیگار را فوت کردی تو چشمانم، و چشمانم نمی‌دیدند که ببینند و بشناسند صورتت را. چشمانم می‌سوختند، چشمانم که باز شدند، دود رفته بود، تو هم رفته بودی. برای تو می‌نویسم که در را باز کردی به روی ما که وحشت زده پله‌ها را دویده بودیم و صدای خرد شدن در پشت سرمان می‌آمد، و در انبوه صورتهای وحشت زده که به خانه‌ی تو هجوم آورده بودند، صورت تو گم شد، و من نمی‌دانستم که تو کدام یک از مایی که در خانه‌ی کوچکت را به روی ما گشودی؛ برای تو که رد پای باتوم بر تنت ماندگار شده، و من نمی‌شناسمت، و کبودی را نمی‌توانم ببینم، زیر این همه تن پوش هر روزه...

می‌خواهم ببینمت دوست ناشناس من؛ می‌خواهم یکی از این شبها پله‌های خانه را پایین بوم، بیایم خانه‌ات را پیدا کنم، صورتت را ببینم در روشنایی، اسمت را بشنوم، با صدای خودت. بگویم برایت که بودنت، زنده بودنت، صدایت، حضورت، این شهر را برای ابد شهر من می‌کند...

اینها را من ننوشته‌ام، که من آنجا نیستم و این حس و حال که می‌کشد تو را به ژرفنای خواستن‌ها برای تغییر؛ موسوی و دیگران بهانه‌اند. اینها این همه نفرت را که این جانیان کاشته‌اند، دور می‌زنند. آه عزیزانم، عزیزانم، خواهد رسید آن روز طلایی که شاهزاده‌ی آرزوهای ما پاهای نازنینش را بر خاک وطن بگذارد و ما شادی کنان، تمامی نفرت‌هایی را که این جانیان، سی سال، سی سال تمام، نه، ۱۴۰۰ سال تمام در میهنمان کاشته‌اند، از میهن پاک کنیم و ایران را از نفرت و جدایی و... چه بگویم!؟

دیگر این که یک شیر پاک خورده‌ای عکسی از یک سنگ قبر فرستاده که روی آن نوشت «مرحوم جمهوری...» و لابد با تاریخ تولد ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و تاریخ مرگ همین روزها. جالب است، نه!؟

عکاس نوشته «واقعا دست مریزاد به این فکر بکر؛ این عکس را طی بازدیدی که امروز ۱۷ مرداد ۸۸ از قطعه‌ی ۱۵۷ بهشت زهرا [محل خاکسپاری برخی شهدای وقایع بعد از انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸] داشتیم، تهیه کردم. ردیف ۳۶ شماره ۱۵. بعید می‌دانم این اسم واقعی متوفی باشد. در هر صورت کار قشنگی است. خدایش رحمت کند!»^{۱۶۶}

«جمهوری» را می‌گوید!

حزب توده در سایت «پیک نت» ش باز هم نگرانی و ترسش را از فرارفتن و پشت سر گذاشتن شعارهای مردم از شعارهای اصلاحاتی‌های درون نظام حکومت اسلامی نشان داد و برای همان «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر» پستان به تنور چسباند؛ وای که این شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» چه داغی به دل اینها گذاشته!

سوئد هم به عنوان رئیس دوره‌ای اتحادیه‌ی اروپا، روز شنبه به ایران هشدار داد که اقدام این کشور در محاکمه‌ی یک شهروند فرانسوی به همراه کارمندان محلی سفارتخانه‌های بریتانیا و فرانسه، اقدام علیه همه‌ی کشورهای عضو این اتحادیه است و به این اقدام پاسخ متناسب خواهد داد!^{۱۶۷} حسین شریعتمداری باز جو هم در کیهانش نوشت که اینها که همه زندانند، پس این اطلاعاتی‌ها را که می‌نویسد!

این بیچاره خیال می‌کند مخالفین «کودتا» همان چند نفر دادگاهی‌ها هستند.

نوزدهم مرداد ماه ۱۳۸۸/۱۰ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و هفتم]

ماجرا از آنجا آغاز شد که چندی قبل خبری بهت آور روی سایت بالاترین قرار گرفت؛ خبری به غایت وحشتناک، همراه با تصویری از یک دختر جوان و زیبا به نام «ترانه موسوی» که نویسنده ادعا کرد در روز هفتم تیرماه و در حوالی مسجد قبا دستگیر و به شدت به وی تجاوز شده؛ کاربران بالاترین علاوه بر شوک این خبر، با شک و تردید به این موضوع نزدیک شدند و بیشتر ترجیح دادند از کنار آن خبر بگذرند و شاید هم در دل آرزو کردند که ای کاش این خبر واقعیت نداشته باشد.

بعد از چند روز نام ترانه موسوی مجددا در نامه‌ی فرزند... [آخوند] مطهری مطرح شد و بار دیگر نیز این نام، در نامه‌ی زهرا رهنورد به فاطمه شمس ذکر شد. همچنین خبرهایی بود مبنی بر اینکه به برخی از بازداشت شدگان مرد نیز تجاوز شده؛ این موضوع را نیز «گاردین» فاش ساخت. بیشتر کسانی که به فضای مجازی می‌آیند و اخبار سیاسی را دنبال می‌کنند، این اخبار را شنیدند؛ اما هیچکس قاطعانه اظهار نظر نکرد. ماجرا گذشت تا اینکه امروز نامه‌ی مهدی کروی به...

167 - هشدار اتحادیه‌ی اروپا در مورد محاکمه‌ی کارمندان سفارتخانه‌ها/راديو فردا/۱۸ مرداد۸۸

هاشمی رفسنجانی پس از ده روز منتشر شد و به نوعی بر این ماجرا صحنه گذاشت؛ بر اینکه با زندانیان سیاسی و نیز معترضان به نتایج انتخابات به وحشیانه‌ترین شکل ممکن برخورد می‌شود و آنها را با شکنجه‌های قرون وسطایی [بیچاره قرون وسطی] آزار می‌دهند؛ شکی نیست و همی ما در اعماق وجودمان به بیرحمی حاکمیت باور داریم؛ اما موضوع مهمی که امروز اتفاق افتاد؛ «عبور از... خامنه‌ای بود.»

مهدی کروبی به عنوان یکی از کاندیداهای ناراضی، امروز در نامه‌ی خود رئیس مجلس خبرگان را خطاب قرار می‌دهد و به نوعی به وی وظیفش را یادآور می‌شود و می‌گوید که هر طور که صلاح می‌دانید، این موضوع را با... خامنه‌ای مطرح کنید!

این خبر از آن رو ارزش دارد که به نظر من یک فاز و فراز گریزناپذیر است و آن عبور از خامنه‌ای است؛ مرحله‌ی بعدی که در نهایت به عبور از کلیت «نظام جمهوری اسلامی» خواهد انجامید، برای دسته‌ای متوهم درون حکومتی در پیش است. سی سال است این تجاوزها صورت می‌گیرد و... بخشی از نامه‌ی کروبی به رفسنجانی که در آن اشاره دارد به این که شنیده نشده یا دیده نشده که در زندانهای دوران پادشاهی بر کسی چنین رفته باشد...

مهدی کروبی نامزد معترض به نتیجه انتخابات، در نامه‌ای از رفسنجانی خواست تا گزارش‌ها درباره‌ی «تجاوز جنسی به دختران و پسران» بازداشتی در حوادث پس از انتخابات را پیگیری کند؛ کروبی در این نامه نوشت که خبر این اقدام «شنیع» را گروهی از کسانی که دارای «پست‌های حساس» در کشور هستند، در اختیارش گذاشته‌اند. این نامه، آن طور که حسین کروبی فرزند کروبی گفت، ده روز پیش برای رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال شده و پس از آنکه هاشمی به آن پاسخی نداد، در اختیار رسانه‌ها قرار گرفت؛ در این نامه آمده که برخی افراد به دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده؛ از سوی دیگر افرادی به پسرهای جوان زندانی با حالتی وحشیانه تجاوز کردند، به طوری که برخی دچار افسردگی و مشکلات جدی روحی و جسمی گردیدند!

کروبی نوشت که گمان نمی‌کند زندانیان دوران ۱۵ ساله‌ی مبارزات قبل از انقلاب، از افراد توده‌ای گرفته تا گروه‌های مسلح مبارز التقاطی تا اعضای نهضت آزادی و موتلفه و حزب ملل اسلامی که در زندان باهم زندگی کرده‌اند، چنین چیزی «دیده یا شنیده» باشند.

آقای کروی نوشت که با شنیدن چنین خبری بر خود «لرزیده و تا صبح خوابش نبرد!

دبیرکل حزب اعتماد ملی از رفسنجانی «مصرانه» خواست که این موضوع را با... علی خامنه‌ای مطرح کند تا در این خصوص تحقیق شود. وی پیشنهاد کرد که «هیئتی بی‌غرض» از طرف رئیس مجلس خبرگان رهبری برای بررسی این موضوع تشکیل شود. کروی اعلام کرد که آماده است «بدون حب و بغض و با رعایت کمال انصاف، مسئولیت» تحقیق و بررسی را برعهده بگیرد...

در جریان اعتراض‌ها به نتیجه‌ی انتخابات که صدها نفر بازداشت و مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، گزارش‌هایی نیز در مورد «تجاوز» به برخی از بازداشت‌شدگان در زندان‌ها منتشر شد که با سکوت مقام‌های مرتبط با بازداشت‌ها مواجه شد؛ این برای نخستین بار است که یک مقام بلند پایه‌ی ایران در نامه‌ای رسمی به موضوع «تجاوز جنسی» به برخی بازداشت‌شدگان اشاره کرد و خواستار مشخص شدن «صحت و سقم» آن شد. مقام‌های... اسلامی تاکنون واکنشی به این نامه نشان نداده‌اند»^{۱۶۸}

بعد یکی دیگر نوشت که پس چرا ساواکی‌ها را اعدام کردید و این‌ها را فقط عزل؛ آیا از موضوع بازداشتگاه کهریزک می‌شود این برداشت را هم کرد که در ساواک هم عده‌ای متخلف بودند، یعنی ساواکی‌ها هم متخلف بودند، مجرم نبودند و هیچ ربطی به شاه نداشتند؛ پس چرا ساواکی‌ها را اعدام کردید؛ اما اینها را یا تذکر دادید یا [مثلاً] عزل کردید؟^{۱۶۹}

مهتاب آجودانی، دختر دایی آقای کنگرلو از مجریان صدای آمریکا و دختر برادر تیمسار آجودانی است؛ این دختر بینوا در اعتراضات، دستگیر و بعد از چند هفته شکنجه و در حالی وحشتناک با وثیقه‌ی سنگین آزاد و در بیمارستان بستری می‌شود؛ خواهر وی مهناز آجودانی با تلویزیون پارس تماس می‌گیرد و با خانم هنگامه افشار مصاحبه‌ی تلفنی می‌کند؛ قرار بود این مصاحبه بطور ناشناس پخش شود، ولی قبل از پخش این مصاحبه، از قرار معلوم تلفن شنود شد و مهناز با ضرب و جرح دستگیر شد. هنگامه افشار بعد از اطمینان از دستگیری این دو خواهر، مجبور به پخش این مصاحبه با مشخصات حقیقی مهناز و

168 - موضوع تجاوز در زندانها را پیگیری کنید/رادیو زمانه/۸ مرداد۸۸

169 - از همان وبلاگهای سربه نیست شده به دست حکومت کهریزکی اسلامی/همین روزها

مهتاب آجودانی شد. مهتاب آجودانی دچار شکستگی جمجمه بر اثر شکنجه شده و مهناز آجودانی حامله است. این دو خواهر بینوا اکنون در بند و با توجه به خدمت پدر و عمویان در حکومت قبلی و نسبت فامیلی با کنگرلو مجری صدای امریکا، طعمه‌ی خوبی برای جمهوری اسلامی برای عوامفریبی و جنگ روانی و پرونده سازی شده‌اند. در این مصاحبه مهناز آجودانی از قول خواهرش مهتاب، داستان دردناک دخترانی را که آشکارا مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، نقل می‌کند!^{۱۷۰}

دیگر این که در اواخر ماه ژوئیه، یکی از مقامات ایرانی اعدام ۲۴ تن را که گفته می‌شد قاچاقچیان مواد مخدر بودند، تأیید کرد. از زمانی که ملاحا در ایران به قدرت رسیده‌اند، اعدام گروهی این ۲۴ نفر یکی از بزرگترین اعدام‌های دسته جمعی ۳۰ سال اخیر بشمار می‌رود. به گزارش آژانس AFP در سال قبل مقامات ایرانی ۲۱۹ نفر را اعدام کردند!^{۱۷۱} راستی در فیلمی دیدم که در آن، عکس خامنه‌ای را آتش زدند... باور کنید!^{۱۷۲}

یک فیلم دیگر هم هست که بامزه‌تر از این یکی است و آن این که در این فیلم آیت الله مجتبی شیرازی مرجع سرشناس شیعه‌ی صفوی در درس حوزه و در مقابل صدها دانشجو، خامنه‌ای را انسانی بی‌غیرت، منافق، گرگی در لباس میش، کافر و ملحد، ناصبی، وحشی، بی‌ناموس و بی‌حیا معرفی می‌کند و می‌گوید که سگهای خامنه‌ای [پاسداران و بسیجیها و لباس شخصیهای خط رهبری] در بازجویی‌ها به زنان باحجاب و مؤمن تجاوز می‌کنند؛ البته گور پدر بی‌حجابها و غیرمومنها!

و گفت که این مرجع بزرگ شیعه‌ی صفوی پرده از چهره‌ی کینه‌توزانه‌ی خود برکشید، به پدر زن پیامبر... و داماد امیرمؤمنان علی... شوهر ام کلثوم، دختر و جگر گوشه‌ی فاطمه‌ی الزهراء، خلیفه و جانشین دوم رسول... حضرت عمر توهین نمود، نام او را در صف ظالمان و مجرمان قرار داد؛ خامنه‌ای را به او تشبیه می‌کند.

این مرجع بزرگ شیعه، از شیعه‌های جهان می‌خواهد که خامنه‌ای را تا روز قیامت با نامهای یزید خامنه‌ای و صدام خامنه‌ای و شاه خامنه‌ای [این دیگر خیلی بامزه است] و ابولهب خامنه‌ای صدا بزنند. البته او تأکید دارد که در حقیقت با وصف خامنه‌ای به این نامها به صاحبان این

170 - مصاحبه‌ی خانم مهناز آجودانی از قول خواهرش مهناز؛ داستان دردناک دخترانی را که آشکارا مورد تجاوز قرار گرفتند... /اطلاعات نت

171 - Iran Executions Increase Since Election /ورلنواچ
172 - <http://www.youtube.com/watch?v=ibO6y469zDw>

نامها ظلم و ستم می‌شود؛ چرا که خامنه‌ای از همه‌ی آنها پست‌تر و حقیرتر است؛ چون او با شعارهای ولایت، دنیا را فریفته؛ در پایان او همراه شاگردانش نائب امام زمان، رهبر عادل و عارف و عالم ایران، آیت الله خامنه‌ای را لعن و نفرین کرده، از خداوند می‌خواهد تا روز قیامت او را در جهنم سوزان همراه شمر و قنفذ [این بابا را نمی‌شناسم بدبختانه] محشور گرداند... شایسته است دوستان با دیدن این فیلم اندکی در حقیقت مراجع خود تأمل کنند!»^{۱۷۲}

متوجه شدید؛ طرفداران خامنه‌ای این آخوند را درست مثل علی شریعتی «شیعه‌ی صفوی» خوانده‌اند؛ جانمی جان؛ خوب گفتارها به جان هم افتاده‌اند.

این هم چند تا شعار که از درون گزارشات، فیسبوک، ایمیلها و مطالب توئیتر درون کشور فراهم آمده و آن را امیر جواهری برای «برگ پاریسی» فرستاده!

اگر تقلب بشه/ایران قیامت میشه [۲۲ خرداد]
ما کشته ندادیم که سازش کنیم/صندوق دست خورده شمارش کنیم

سری که خارش دارد/خودش سفارش دارد
طوفان سکوت ما/ کاخ ظلم را ویران خواهد کرد
ما میدانیم چه می‌خواهیم/ شما میدانید چه می‌خواهید؟
سکوت میکنیم تا صدای گلوله بهتر شنیده شود!
باز هم تقلب شده/ احمدی سید شده

اینجا دره سوان/ شهر طالبان/نه صدا، نه تصویر، نه قلم
حداد، عادل نیست/ حداد، ظالم است/ننگ بر صدا و سیما
نوشتیم میرحسین/ خواندید احمدی نژاد

من فقط رای خودمو می‌خوام
ببین چه بلند است/ لحظه های سکوت
جواب همصداییها/ پلیس ضد شورش نیست
ملت ظرفیت برد را دارد/خوب است حاکمیت ظرفیت باخت را داشته باشد
آنها که کشتید، مردم بودند

در رای سبز من/ نام سیاه تو نبود
دولت کودتا به امید خسته شدن ماست
ما ملتیم، نه اویاش
ما خس و خاشاک نیستیم

فقط ابطال انتخابات
 بازشماری معنا ندارد، فقط ابطال
 برادر شهیدم رایتو پس می‌گیرم
 رای ما رو پس بدین
 رای ما سبز بود نه سیاه
 رای من کجاست؟
 دلیر بیباک منم/ مالک این خاک منم
 می‌جنگیم، می‌میریم، ذلت نمی‌پذیریم
 خشونت چرا؟
 آزادی مطبوعات/ ابطال انتخابات
 توپ تانک چماقدار/ دیگر اثر ندارد
 حکومت کودتا نمی‌خوایم، نمی‌خوایم
 کشته‌ندادیم که سازش کنیم/ صندوق دست خورده شمارش کنیم
 احمدی به گوش باش/ ما مردمیم نه او باش
 آن خس و خاشاک تویی/ پست تر از خاک تویی
 رنگ سبز بهانه است/ کل نظام نشانه است
 خامنه‌ای پینوشه/ دستگیر باید بشه
 منتظریم اگر تقلب بشه/ شهر قیامت بشه [دراصفهان داده شد]
 رای ما چه شد/ دولت دیکتاتور
 دلاور هسته‌ای/ بگیر بخواب خسته‌ای
 تا احمدی نژاده/ هر روز همین بساطه
 این دولت تقلب، این دولت خباثت، محکوم است
 توپ و تانک و فشفشه/ محمود باید شسته شه
 یک هفته، دو هفته/ احمدی حموم نرفته
 قلم، بیان، اندیشه/ بی آزادی همیشه
 آزادی اندیشه/ همیشه همیشه
 مرگ بر عمامه/ رهبر کارت تمامه
 نه سازش، نه تسلیم، نبرد تا رهایی...
 و کلی شعارهای دیگر...

آخی، نازی «شاهین کلانتری»، کارتون‌نویست ۱۶ ساله‌ی ایرانی که
 اخیراً برنده‌ی جایزه‌ی جشنواره‌ی بین‌المللی کارتون ایتالیا شد، جایزه‌ی
 خود را به آسیب دیدگان وقایع پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران
 تقدیم کرد. جشنواره‌ی بین‌المللی کارتون ایتالیا هر ساله با موضوع صلح
 و موضوعات مرتبط با آن توسط سازمانهای مرتبط برگزار می‌شود!

یکی از این بچه‌های باذوق «درس اول کتاب فارسی دبستان» را این گونه تنظیم کرده که «بابا به زندان رفت؛ چون در زندان بود، نتوانست نان بیاورد. بابا اعتراف کرد. در اعترافش بابا دروغ گفت. سارا کتک خورد. سارا از بسجی و لباس شخصی کتک خورد. سارا چون به نماز جمعه رفته بود، کتک خورد. دارا دستگیر شد. به دارا در زندان تجاوز کردند. به دارا تجاوز کردند، چون گفته بود «مرگ بر دیکتاتور».

من خامنه‌ای را در تلویزیون دیدم و از ترس گریه کردم. مادر گفت مرد که گریه نمی‌کند. ولی بابا هم گریه کرد. دارا هم گریه کرد. من در خیابان پیرمردی را دیدم که گریه می‌کرد. مادر آتش نمی‌پزد. سارا از درخت نمی‌پرد. ولی شکنجه‌گرها مردم را به کلاغ پر مجبور می‌کنند. ما آموزگار خود را دوست داریم. آموزگار به ما می‌گوید تقلب بد است؛ ولی رهبر می‌گوید تقلب ایرادی ندارد. آموزگار می‌گوید دروغ بد است، ولی شکنجه‌گر می‌گوید دروغ خیلی خوب است. من و سارا و دارا بادکنک سبز درست کردیم و به یاد بابا به آسمان آبی فرستادیم!^{۱۷۴}

چه بگویم؟

ایسنا گزارش داد که با عنایت به این که در روزهای اخیر مشاهده می‌شود بعضا اخبار نادرستی نسبت به وزارت اطلاعات منتشر می‌شود که موجب نگرانی و تشویش اذهان عمومی است، نظر به این که اطلاعات مربوط به این وزارتخانه از قبیل اسناد، هویت پرسنل، ساختار وزارت اطلاعات و ... جزء موارد طبقه بندی شده محسوب می‌شود، بنابراین ضروری است کلیه اشخاص به ویژه اصحاب رسانه و وسایل ارتباط جمعی منجمله روزنامه‌ها و سایت‌ها نسبت به عدم درج اسامی و سمت آنها که موجب افشای اطلاعات محرمانه گردیده و اختلال در وظایف و اداره امور وزارت ایجاد و مصالح کشور را مخدوش می‌کند، خودداری کنند. بدیهی است عدم توجه به قوانین و مقررات موضوعه در این زمینه، این حق را برای وزارت اطلاعات ایجاد می‌کند که متخلفان را تحت پیگیری قانونی قرار دهد!

خیلی پررو هستید کثافت‌ها!

از بس که فوتبال دوست ندارم، نفهمیدم چی شد که افشین قطبی نامی از احمدی نژاد حمایت کرد؛ تو یکی از اتاق‌های پالتاک همه‌اش حرف این بابا بود. گویا این بابا ششصد هزار دلار گرفت و در مراسم تنفیعی احمدی نژاد شرکت کرد؛ تو پالتاک می‌گفتند؛ پای همانها که گفتند!

174 - درس اول کتاب فارسی دبستان/خانه دوست کجاست/۱۰ اوت ۲۰۰۹

بیستم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۱۱ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز پنجاه و هشتم]

رفسنجانی در واکنش به نامه‌ی کروبی برای پیگیری اخبار تعدی و تجاوز به زندانیان، موضوع را به آقای شاهرودی ارجاع داد. پسر کروبی می‌گوید قصد پدرش از ارسال نامه به رفسنجانی، انتقال آن به خامنه‌ای بود!

مصاحبه با حسین کروبی:

دوپیچه وله - چه اطلاعاتی به آقای کروبی رسید که تصمیم به نوشتن نامه گرفتند؟ حسین کروبی - الان پدرم مسافرت است و این را که چه کسانی اطلاعات را به وی داده‌اند، من نمی‌دانم. البته من از ریز نامه خبر داشتم، اما این که چه کسانی با پدرم صحبت کرده‌اند، را نمی‌دانم. مسلم است که اتفاقاتی در کهریزک رخ داده و ایشان می‌خواهد بداند که اینها حقیقت دارند یا نه؟! من فکر می‌کنم از حمله‌ی مغول به بعد در جامعه‌ی ما چنین چیزی نبوده. پدرم می‌خواهد مسئولان [اگر چنین چیزی هست] به آن رسیدگی کنند و اگر نیست، بیایند دفاع کنند.

دوپیچه وله - چرا آقای کروبی به آقای رفسنجانی نامه نوشتند؟

حسین کروبی - خب، آقای رفسنجانی رئیس خبرگان است و به یک معنا نهادهایی که زیر نظر رهبری هستند، مثل خبرگان می‌تواند در این زمینه تحقیق و بررسی کند. البته به نظر من تاکنون خبرگان از خیلی کارها غافل بوده؛ پدرم فکر کردند که ارتباط خوب و دوستی آقای رفسنجانی با آقای خامنه‌ای می‌تواند به روشن شدن موضوع کمک کند.

دوپیچه وله - شما نامه را به دفتر رفسنجانی دادید؟

حسین کروبی - نه، پدرم دو روز پس از فرستادن نامه، جریان را به من گفت.

دوپیچه وله - از واکنشها اطلاعی ندارید؟

حسین کروبی - آقای لاریجانی واکنش خوبی نشان داد که بروند بررسی کنند. ظاهراً همه به صرافت افتاده‌اند که پی قضیه را بگیرند.

دوپیچه وله - منظورم واکنش آقای هاشمی رفسنجانی بود که ظاهراً سکوت کرده‌اند.

حسین کروبی - آقای رفسنجانی نامه‌ای داده‌اند که من متعجب شدم. ایشان نوشته که آقای شاهرودی در همین چند روز باقیمانده‌ی کار خود بعنوان رئیس قوه‌ی قضاییه، این موضوع را بررسی کند؛ در حالی که قصد پدرم این بود که آقای رفسنجانی موضوع را با آقای خامنه‌ای در میان بگذارد، وگرنه خودش هم می‌توانست به شاهرودی نامه بنویسد.

دوپیچه وله - با توجه به حساسیت شدید افکار عمومی به موضوع تجاوز در زندان، پژواک انتشار این نامه در اعتماد ملی چه بود؟

حسین کروبی - هنوز از انعکاس انتشار آن در اعتماد ملی خبری ندارم؛ اما در سایت‌های ایرانی و خارجی، تقریباً همه این نامه را منتشر کردند. سایت‌های داخلی البته موضوع تجاوز جنسی را از نامه حذف کردند. تلویزیون‌های خارجی هم پوشش خوبی داده‌اند.

دوپیچه وله - آقای کروبی گفتند خودشان شخصا حاضرند مسئولیت تحقیق در باره‌ی این قضایا را عهده بگیرند؛ به چه ترتیب؟

حسین کروبی - پدرم به من گفت که البته این در شان من نیست، ولی برای حفظ حقوق مردم حاضرم این کار را بکنم و نتیجه را به مردم و مسئولان بگویم. ایشان در صدد نیست که تنها موضوع را به سران حکومت بگوید؛ می‌خواهد مردم را هم در جریان بگذارد.

دوپیچه وله - چه مورد مشخصی ایشان شنید که خیلی منقلب شد؟ حسین کروبی - ایشان مرتب با خانواده‌های زندانیان ملاقات دارد. من نفهمیدم آن شب که این خبر را شنیده بود، کدام خانواده پیش او بودند، اما مادرم گفت آقاچانت خوابش نبرد.

دوپیچه وله - به خود شما شخصا کسی مراجعه نکرد که چیزی از زندان بگوید؟ حسین کروبی - چرا خیلی زیاد. اخبار بدی از کهریزک شنیدم. ولی اجازه بدهید چیزی نگویم.

دوپیچه وله - خوب سر بسته هم که شده بگویید چه شنیدید؟ حسین کروبی - می‌گفتند حشرات موزی در سلول بودند و آنجا را مدام سم پاشی می‌کردند. گاز اشک آور توی خود سوله زده‌اند. آنها را روی هم پرت می‌کرده‌اند. از مسائل جنسی هم گفتند. می‌گفتند با ما هر جور اذیتی توانستند، انجام دادند و خیلی کتک زدند. می‌گفتند ما را دولا می‌کردند و می‌گفتند شما خر هستید و یک آدم گنده‌ای سوار ما می‌شد و با کابل به پشت ما می‌زد که راه بروید!^{۱۷۵}

اینها سی سال است سوار ما هستند، نمی‌دانستید؟!

در مطلبی زیر عنوان «دو رکعت تجاوز جنسی می‌کنیم [واجب] قریه الی الله» آمده که اگرچه تجاوز جنسی به زندانیان و بازداشت شدگان موضوع تازه‌ای نیست، ولی این که از آن بعنوان خرد کردن شخصیت زندانی و اعترافگیری استفاده شود و تبدیل به یک شیوه و راهکار مقابله با مخالفین شود، واقعا یک مصیبت است. من همیشه این نکته را گفته‌ام که قتل و جرم و جنایت در همه جا هست و ممکن است از هر آدم عادی و معمولی هم سر بزنند، ولی تاریخ گواه آن است که قتل و جرم و جنایتی که به نام مذهب و برای خشنودی خدا صورت می‌گیرد، بسیار هولناکتر و وحشیانه‌تر است. این است که در نامه‌ی آقای کروبی به این نکته اشاره شده که به زندانیان چه مرد و چه زن، بصورت جمعی آنچنان تجاوز می‌شود که پارگی اندام تحتانی آنها را در پی دارد!

فکر نکنید آن موجودات انسان نمایی که مرتکب چنین جنایتهایی می‌شوند، از کره‌ی مریخ آمده‌اند، یا مثلا اعضای حزب الله لبنان و حماس و یا سربازان روسی هستند که اینچنین وحشیانه با هموطنان ما رفتار می‌کنند؛ خیر، اینها همان برادران پاسدار خودمان هستند؛ همانهایی که یک من ریش دارند و شبهای جمعه دعای کمیلشان ترک نمی‌شود و

175 - حسین کروبی: در کهریزک سوار زندانی میشوند/دوپیچه وله/۱۰اوت ۲۰۰۹

روزهای جمعه در دعای ندبه آنچنان در فراق «آقا» گریه می‌کنند که صورتشان از شدت اشک خیس می‌شود؛ اینها همان کسانی هستند که موقع مواجهه با یک خانم بدحجاب که مثلاً روسری‌اش کمی از حد «استاندارد» عقب‌تر رفته، فوراً سرشان را به زیر می‌اندازند و استغفرالله می‌گویند و اتوبوالیه [کذا] می‌گویند؛ کسانی مرتکب این تجاوز شده‌اند که در ماه رمضان روزه می‌گیرند و در شبهای احیا به درگاه خدا ضجه می‌زنند. البته نمی‌خواهم بگویم هرکس روزه بگیرد، حتماً دست به چنین جنایاتی می‌زند؛ نه، منظورم این است که آنگاه که مذهب و شرع و رضای خدا و نماینده‌ی خدا پشت یک جنایت قرار می‌گیرند، شدت جنایت هولناکتر و وحشیانه‌تر است. اینها از شگفتی تاریخ و اعجاز تداخل دین در سیاست و قدرت است. بدون شک بزرگان و رهبران این جنایت پیشه‌ها به آنها چراغ سبز می‌دهند که اگرچه زنا و لواط و قتل از گناهان کبیره‌اند، ولی آنجا که پای حفظ نظام اسلام و ولایت فقیه به میان می‌آید، همه‌ی این کارها بر شما حلال و بلکه واجب هم می‌شود. لابد به اینها گفته‌اند که بگیرید این فلان فلان شده‌ها را چنان ترتیبشان را بدهید که از خجالت نتوانند از خانه بیرون بیایند و دیگر هوس تظاهرات و اعتراض به مقام شامخ ولایت را نکنند. حسابی بزنید، بکنید، بکشید تا نظام اسلامی پایدار بماند!^{۱۷۶}

جوانی نوشت: چرا چنین می‌کنند؛ آیا برای حفظ اسلام تجاوز می‌کنند؛ آیا برای نگهداشتن قداست نداشته‌ی رهبر است که با سیگار جای جای تن پسران را می‌سوزانند؟

نه، کلمات نمی‌توانند عمق فاجعه را نشان دهند. آنقدر در این چند ماه ظلم کرده‌اند که اگر همین حالا و در جلو دیدگان من احمدی نژاد را هم اعدام کنند، باز هم آرام نمی‌گیرم. اصلاً دیگر نمی‌دانم چه می‌خواهم. یک روزی رای‌ام را می‌خواستم، اما حالا چه؛ انسان باید درگیر باشد، تا معنی ظلم و جنایت را درک کند. هنگامی که این کلمات را می‌خوانید، فقط یک احساس گنگ نفرت در وجودتان ایجاد می‌شود؛ اما اگر ظلم را از نزدیک شاهد باشید، هیچ مرهمی نمی‌تواند از درد آن بکاهد. برای مادر ندا، سهراب و دیگران، وقتی که همه‌ی هیاهوها، بیانیته‌ها، تسلیت‌ها و گرد و غبارها تمام شود، تنها یک چیز می‌ماند؛ جای خالی جگرگوشه‌هاشان... آن وقت است که به قول مرحوم گلشیری «آدم حسابی گریه‌اش می‌گیرد.»

آخر مگر می‌شود؛ تا همین چند وقت پیش بودند، حرف می‌زدند، نظر می‌دادند، تحلیل می‌کردند؛ اما حالا نیستند، گم شده‌اند، آنها را

176 - دو رکعت تجاوز جنسی میکند؛ قریه الی الله! ملا حسنی/۹ مرداد ۸۸

دزدیدند... وقتی میرحسین فریاد زد: «چرا بزرگان از این همه درد فریاد نمی‌کشند؟» اطلاعات خیلی بیشتری داشت، و می‌دانست جانیان چه به روز مردم این دیار می‌آورند...»^{۱۷۷}

ای داد، میرحسین موسوی می‌دانست و باز هم می‌گفت و می‌گوید: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر»؟
من که می‌گویم: «جمهوری اسلامی باید برود، نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر!» او کی؟

باز هم حرف از نامه‌ی کروی است و همین تجاوزها و همین دردی که مردم را گرفته؛ عمق فاجعه همواره از آن چیزی که می‌بینیم و می‌شنویم، فراتر است. این اصل همواره بر سیستم‌هایی که خود را تابع قانون و حساب و کتاب خاصی نمی‌بینند، صادق است. اوین و کهریزک و دیگر چاله/چوله‌های نظام مقدس ولی فقیه، نه تابع حساب و کتاب، بلکه به امان ذوق و سلیقه و بی‌وجدانی زندانبانان رها شده‌اند. وقتی فاجعه‌ای را در یکی از زندانهای تهران می‌بینیم و یا می‌شنویم، همواره باید از خود بپرسیم که در زندانهای شهرستانها چه خبر است؛ وقتی تجاوز به دختران باکره در شب پیش از اعدامشان در دهه‌ی شصت را به لقای واهی اصلاح حضرت والای این رژیم می‌بخشیم، کمی آنطرفتر هیولائی مثل فلاحيان با دختران و فرزندان ما چنان می‌کند که تنها برای دانستن کرده‌های او به کمیته‌ی حقیقت یاب مخصوصی نیازمندیم؛ کمی آنطرفترک «زهرابنی یعقوب» در چاله‌های از چاله‌های همدان مورد تجاوز قرار گرفته، کشته می‌شود و جنازه‌اش را زیر انبوهی از سیمان دفن می‌کنند. اینک نیز با خواندن نامه‌ی افشاگرانه‌ی کروی قرار است دوباره خوشبینی‌های خود را مورد بازبینی قرار دهیم. هنوز هم که هنوز است سربازان گمنام ولی فقیه به زنان و مردان ما در زندانها تجاوز می‌کنند. اینکه علاوه بر تجاوز، آنها را می‌ربایند، شکنجه کرده و در خیابان و زندان می‌کشند، شاید تا به این لحظه امری طبیعی باشد!

ما را باش که رگ غیرتمان از خودفروشی دختران ایرانی در امارات و دیگر کشورها در حال انفجار است و با انتقاد از رژیم، انتظار هپروتی روزهای بهتر را می‌کشیم؛ ما را باش که سالی دو/سه بار با یادآوری فاجعه‌ی تجاوز به دختران باکره، قبل از اعدام در دهه‌ی شصت، همچنان در هپروت به اتمام رسیدن آن دوران سیاه بسر می‌بریم؛ ما را باش که با ژست فیلسوف مآبانه فکر می‌کردیم که فاجعه‌ی «زهر

بنی‌یعقوب» امری تصادفی و غیرسیستماتیک است که مقلدین و جان برکفان آقا از آن بعنوان یک دستور کار استفاده نمی‌کنند...

تمامی این فجایع می‌توانند بنحوی ترجمه‌ی اصطلاح «ولایت پذیری» از سوی حسین شریعتمداری و دارودسته‌اش باشند. البته هیولاها «ولایت‌پذیری» را مترادف با «قانون‌پذیری» هم می‌دانند؛ اما شما آنها را در فهم واژه‌ی قانون و قانون‌پذیری جدی نگیرید؛ آقا نه صلاحیت رهبریت و مرجعیت را داشته، نه صلاحیت و اهلیت امانت‌داری از یک زن و مرد ایرانی در زندان را...

جالب اینجاست که راه حل‌های پیشنهادی از سوی دوستان و یاران محترمی که در بدنه‌ی نظام هستند [بودند] همواره به این ختم می‌شود که از آقا بخواهند آدمخوارانی که بدستور ایشان، این جنایت‌ها را مرتکب می‌شوند، شناسائی شده و این جنایات متوقف شوند!

گفته می‌شود که جنایتها کم کم روی دوران ستمشاهی را سفید کرده‌اند [چه مقایسه‌ی سقیفی]. بنده با مطالعه‌ی چند کتاب و مشاهده‌ی چند فیلم از دوران قرون وسطی، جمله‌ی اخیر را تصحیح کرده و می‌گویم که جنایت‌های این رژیم، روی جنایت‌های قرون وسطی را هم سفید کرد؛ جنایت‌های مدل صدامی و استالینی و قذافی و دارودسته‌شان پیشکش آقا... راه حل بدست آقا نیست، راه حل بدست ما ملت ایران است!^{۱۷۸}

اینها را اینجا می‌آورم، تا عمق درد جامعه را در زیر پوشش گریه‌اش نشان دهم؛ وای که در این سی و اندی سال بر این مردم چه رفته است!؟

ترجمه‌ی جالبی پیدا کردم از فرازهایی از کتاب «استالین مخوف» koba the dread نوشته‌ی مارتین ایمیس با ترجمه‌ی حسن کامشاد دوست خوب شاهرخ مسکوب که شاهرخ را خیلی دوست دارم، حیف که دیگر نیست!

سولژنیتسین از «کمبود حیرت آور» خودکشی در اردوگاه‌های شوروی به شگفت می‌آید و از این که آن شرایط دوزخی نمی‌تواند منجر به خودکشی زندانیان شود، يك نتیجه بیشتر نمی‌گیرد؛ اگر این میلیونها مخلوق انگل درمانده و قابل ترحم به زندگی خود خاتمه نداده‌اند، این، این را می‌رساند که گونه‌ای احساس مغلوب نشدنی و اندیشه‌ای بسیار توانمند در نهاد آنها زنده بود. این احساس آنها از بیگناهی همگانی آنها بود. به سخن

178 - آقا گفته بود که حجاب زن را از مرد مصون میکند؛ حالا باید چیزی پیدا کنیم که زنان ما را از «آقا» مصون کند/وبلاگ آینده ما/۹ اوت ۲۰۰۹

دیگر سیاسی‌ها همه بیگناه بودند. هیچ کاری نکرده بودند. وقتی خانم «ناژداماندلشتام» شنید که یکی از دوستانش بازداشت شده، بی‌اختیار پرسید: چرا؛ آنا آخمتوا شکیبایی را از دست داد و در جواب گفت که نیمفهمی، حالا مردم را برای هیچ بازداشت می‌کنند! [ص ۹۵]

استالین يك گفته‌ی فراموش نشدنی داشت که «مرگ، حلال مشکلات است؛ آدم که رفت، مشکل هم می‌رود!» [ص ۱۳۶]

استالین ناراحت است که نمی‌تواند هیچکس، از جمله خودش را قانع کند که وی بزرگتر از همه است، و این ناراحتی شاید تنها خصلت انسانی او باشد؛ ولی آنچه انسانی نیست و بلکه بسیار شیطانی است، آن است که او به دلیل این عقده‌ی خودکم بینی می‌خواهد از همه بخصوص از آنهایی که از او بهترند، انتقام بگیرد و از نظر او، بهتر از او یعنی ملت! [ص ۱۴۰]

در ۲۲ اکتبر ۱۹۳۷ به ما گفتند که همین حالا خلیها را دارند بازداشت می‌کنند؛ زیرا می‌خواهند شر عناصر نامطلوب را پیش از انتخابات بکنند. لیبوف و ایسلییونا شپورینا روز ۱۲ دسامبر رفت رای بدهد؛ چه مسخره بازی‌ای؛ وارد اتاقک رای شدم، تا به اصطلاح رای بدهم و نامزدی را که می‌خواستم، برای شورای عالی شوروی انتخاب کنم؛ اما روی ورقه‌ی رای يك نام از قبل نوشته شده و علامت گذاری شده بود، و من فقط باید زحمت انداختن داخل صندوق را می‌کشیدم. همانجا در اتاقک زدم زیر خنده، اما به زور خودم را جمع و جور کردم. از اتاقک که بیرون آمدم، نگاه خشمگین ژوری بر من دوخته شده بود، یقه‌ام را بالا کشیدم و درون پالتوی ضخیم پنهان شدم. خیلی خنده دار بود!

روز بعد استالین در مورد انتخابات گفت که انتخاباتی به راستی چنین دموکراتیک تاکنون در جهان وجود نداشته است؛ هرگز، تاریخ نمونه‌ی دیگری را نمی‌شناسد» [کف ممتد حاضران/ص ۲۳۱]

استالین بعدها اعتراف کرد که در انتخابات رای دهنده مهم نیست، رای شمارنده مهم است!^{۱۷۹}

درست مثل انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ ایران و همه‌ی آن سی سال نکبتی؛ اما سخن ما این است که «موقعیت کهریزک» به اندازه‌ی کافی وحشتناک و ضد انسانی هست که نیاز نباشد با «موقعیت ابوغریب» یا «گوانتاناما» تشبیه شود؛ برای اینکه ممکن است این شبیه سازی از عمق فجایع به وجود آمده در «موقعیت کهریزک» بکاهد؛ در عین حال

179 - آدم که رفت؛ مشکل هم میرود؛ فرازهایی از کتاب «استالین مخوف»/مصلوب و دپرس

اظهار نظرهای مسئولین نظام اسلامی در مورد این «موقعیت» وحشتناک جالب است. آنها به گونه‌ای حرف می‌زنند که انگار جنایات ارتكابی در این «موقعیت» [این کلمه را خامنه‌ای در مورد کهریزک گفت] با روح حاکم بر نظام جمهوری اسلامی در تضاد است؛ یا اینکه رهبر از این حوادث آگاهی نداشته و اکنون که آگاه شده، بسیار متأثر است؛ افرادی مثل علی مطهری یا لاریجانی و افراد همسو، مرتب این جملات را تکرار می‌کنند؛ یا آدم‌هایی مثل کربوبی و موسوی از تضعیف نظام اسلامی به دلیل ارتكاب چنین جنایاتی سخن بر زبان می‌آورند؛ هیچیک از این داوریه‌ها درست نیست؛ یا نعل وارونه زدن است و یا خود را به جهالت زدن؛ اگر یادتان باشد در جریان افشای جنایت در گوانتاناما و ابوغریب روزی نبود که خامنه‌ای علیه امریکاییها به همین بهانه یک سخنرانی نکند؛ اما اکنون چه شده که حتی یک کلام نمی‌گوید؛ البته ایشان زرنگی کرد و تا پیش از اینکه کار به جاهای باریک بکشد، دستور داد تا «موقعیت کهریزک» را ببندند. مسئولین مربوطه نیز فوراً دست به کار شدند و آثار جرم را از بین بردند!

بیست و یکم مرداد ماه ۱۳۸۸/۱۲ اوت ۲۰۰۹ [روز پنجاه و نهم]

از کشورهای عربی شمال آفریقا خبر می‌رسد که اخبار ایران در آن کشورها توجه زیادی را برانگیخته؛ بخصوص موضوع دستگیری دختر جوان فرانسوی در میان اعضای فیسبوک در این کشورها محل گفتگو و حمایت و سمپاتی نسبت به وی است؛ لازم به توضیح است که زبان دوم کشورهای مثل مراکش، الجزایر و تونس، فرانسوی است و بسیاری به این زبان می‌خوانند و می‌نویسند. حکومت اسلامی بخصوص احمدی نژاد در میان مردم کوچه/بازار آن [کشورها] توانسته بود توجه و حتی محبوبیت کسب کند، ولی با حوادث اخیر بخصوص وجود تجاوز در زندانهای ایران، هاله‌ی تقدسی را که برای نام جمهوری اسلامی در ذهنشان شکل گرفته بود، به ناگهان چون حبابی ترکانه است.

خبر تجاوز به دختران و پسران جوان در زندان، مردم را نسبت به اسلامی بودن حکومت ایران دچار تردید کرد [طفلکها]. توفیق رغیوی که ریش بلندش بیشتر او را شبیه به نیروهای القاعده جلوه می‌دهد، می‌گوید که آنها با این کار، نام اسلام را خراب کرده‌اند. تجاوز از گناهان کبیره است. خبرنگار سؤال می‌کند: «آیا در اسلام تصرف اسرا جایز است؟» توفیق کمی مکث می‌کند و سپس ادامه می‌دهد: «اعتراضات مردم

مسلمان نسبت به حکومت، دخلی به جنگ با کفار ندارد، مگر آنکه علمای شیعه در ایران، معترضین را کافر بدانند!» [هاهاها]

به نظر می‌رسد توفیق به تجاوز به اسرای کفار [یعنی غیرمسلمان‌ها] نظر مساعدی دارد. فاطیما الباج این وقایع را شرم‌آور خواند و گفت: «ما فکر می‌کردیم ایران بهشتی برای مسلمانان است و من شخصاً آرزو داشتم روزی به ایران بروم و از کشور مریدان اهل بیت دیدار کنم.» خبرنگار می‌پرسد: «شما شیعه هستید؟» وی پاسخ می‌دهد: «نخیر، ولی در خانواده، ما از طرفداران اهل بیت هستیم.» به نظر می‌رسد موضوع تجاوز به زندانیان، اخبار دستیابی ایران به بمب اتمی را تحت الشعاع قرار داده؛ گزارشی از طانجه تی وی...^{۱۸۰}

180 - ترکیدن حجاب جمهوری اسلامی در کشورهای عربی پس از برملا شدن تجاوز جنسی در زندانها/داد/۱۱ اوت ۲۰۰۹

راستی صاحب ثروت افسانه‌ای پیدا شد؛ اسماعیل صفاری نسب دوست نزدیک احمدی‌نژاد و از اعضای ستاد کودتا است... اسماعیل صفاری نسب صاحب هژده و نیم میلیارد دلاری که در ترکیه کشف شد، یکی از ده ثروتمند دنیا، دوست نزدیک احمدی‌نژاد و از اعضای کمیته‌ی کودتای ۲۲ خرداد است.^{۱۸۱}

پزشکی در وبسایتش نوشت که امروز بحث تجاوز در بیمارستان مطرح شد؛ نامه‌ی کروبی خواب را از چشمانم گرفته؛ اما دوستان، مطلب مهمی هست که باید خدمتتان عرض کنم. اگر خدای نکرده این اتفاق برایتان افتاد، حتماً دو کار انجام دهید؛ اول به یک دکتر متخصص گوارش مراجع کنید و از او بخواهید آزمایشات کاملی از شما به عمل بیاورد و در صورت نیاز کولون شما را به طور کامل بررسی کند. احتمال عفونتهای خیلی شدید بالاست. در مورد خانمها حتماً بعد از این مرحله به دکتر زنان هم مراجعه کنند و وضعیت دستگاه تناسلیشان را به طور کامل چک کنند و سپس به یک روانپزشک... این مورد را حتماً جدی بگیرید؛ آمار خودکشی بعد از تجاوز بسیار بالاست؛ در ضمن اگر از بستگان‌تان کسی تازه از زندان آزاد شده، حتماً از او یک چک آپ کامل به عمل آورده شود و به هر نحو او را تحت نظر روانپزشک قرار دهید. اگر دکتر مطمئن خواستید، من به شما معرفی می‌کنم؛ یادتان باشد اتفاقی است که افتاده، اکنون به فکر این باشید که جلوی ضرر بیشتر را بگیرید!^{۱۸۲}

راستی رژیم خودش گفته که پس از این انتخابات «خجسته» چهار هزار نفر را دستگیر کرده؛ تعداد کشته شده‌های اعلام شده‌ی رسمی هم ۶۹ نفر است...^{۱۸۳}

امروز [بیست و یکم مرداد] تهران بار دیگر خیلی شلوغ است. تیتراژ اول اشیگل پنجشنبه «زندانیان و خانواده‌هاشان از تجاوزات جنسی و بدار آویختها و دوباره رها کردن زندانیان قبل از خفگی بعنوان روشهای شکنجه در زندانهای ایران خبر می‌دهند!» نوشتم که امروز بازار خیلی شلوغ است:

به گزارش خبرنگار اعزامی ایلنا به بازار بزرگ تهران، امروز در بازار تهران و در خیابانهای منتهی به بازار، نیروهای انتظامی و امنیتی حضور پیدا کردند. از چهارراه گلوبندک تا چهار راه سیروس، موتور سواران نیروی انتظامی حضور دارند و از ایستادن خریداران در

181 - صاحب ثروت افسانه‌ای پیدا شد/راههای سبز

182 - یاداشتهای یک پزشک/تجاوز/۱۱ اوت ۲۰۰۹

183 - اذعان مقامات ایرانی به بازداشت ۴۰۰۰ نفر پس از انتخابات/اژانس خبری کورش/۲۱ مرداد۸۸

پیاده روها و خیابان‌ها جلوگیری می‌کنند؛ به گفته‌ی دبیرکل جامعه‌ی انجمن‌های اسلامی اصناف و بازار، این اقدام به دنبال پخش اطلاعیه‌ای مجهول انجام شد؛ به گزارش اینلنا مردم و خریداران حاضر در بازار تهران که در جریان این اطلاعیه قرار نداشتند، از حضور نیروهای انتظامی در بازار ابراز تعجب می‌کنند.

«مهرداد. پ» یکی از کسانی که امروز در بازار تهران حضور داشت، به خبرنگار اینلنا گفت: «قرار نیست در بازار هیچ تجمعی برگزار شود، اما حضور این میزان نیروی انتظامی در بازار، فضا را امنیتی کرده و موجب شده که مردم دائم از یکدیگر علت حضور نیروهای انتظامی در بازار را جویا شوند.»

«حاج احمد. م» یکی از دکانداران بازار کفاشان گفت: «برخی از همکاران که تعدادشان زیاد نیست، امروز مغازه‌هاشان را تعطیل کرده‌اند، اما تجمعی شکل نگرفته؛ فقط حضور انبوه نیروهای انتظامی و امنیتی در بازار موجب شده فضای بازار دگرگون شود. خریدارانی که امروز مراجعه می‌کنند، دائم از ما علت این فضا را می‌پرسند که ما هم چندان درست نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم. به گزارش خبرنگار اعزامی اینلنا به بازار تهران، در این شرایط که بازار تهران امروز روز شلوغی را سپری می‌کند، گروهی از صدا و سیما برای تهیه‌ی گزارش در بازار مستقر شده‌اند و در حال تهیه‌ی گزارشی از وجود رونق در بازار هستند!

چه رونقی؛ با لباس شخصیها و کتک زدن مردم و بعد هم تو زندانها کارهایی آنچنانی کردن؛ واقعا «اقتصاد کلان» آن تنوریسین اقتصاد نوین، باید از این همه رونق در حکومت اسلامی بساطش را جمع کند و برود...

خبرهای لحظه به لحظه از بازار تهران، امروز «بیش از ۵۰۰۰ نفر در حال تظاهرات موضعی در گروههای ۵۰۰ نفری هستند. ساعت دو و نیم بعد از ظهر نیروهای انتظامی از ایستادن خودروها شدیداً جلوگیری می‌کنند و وحشیانه به مردم در پیاده روها حمله می‌کنند. تاکنون بیش از ۸ نفر راهی بیمارستانها شدند. ساعت ۱۳ بوقت تهران... هم اکنون در منطقه‌ی بازار تهران اعتصاب بازاریان جریان دارد و چند هزار نفر در پی ورود زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی به منطقه‌ی بازار دست به اعتراض علیه حکومت زدند. درگیری و زد و خورد شدیدی جریان دارد و کلیه‌ی ارتباطات موبایلی در اطراف بازار و سبزه میدان قطع شده؛ حوالی ساعت ۱۳:۲۵ در میدان ۱۵ خرداد مقابل مترو، دو

مورد درگیری بین تظاهرکنندگان و نیروهای سرکوبگر روی داد؛ مردم شعار «مرگ بر دیکتاتور» را سر دادند و در حالی که دست خود را به نشانه‌ی پیروزی بالا گرفته بودند، به سمت بازار حرکت کردند. پیاده روها مملو از جمعیت بود. نیروهای سرکوبگر به سوی مردم یورش بردند و آنها را آماج باتومهای خود قرار دادند. در اثر یورشهای وحشیانه، تعدادی از مردم زخمی شدند. نیروهای سرکوبگر ضربات باتوم را بر سر و صورت مردم می‌کوبیدند. شاهدان عینی در یک نقطه شاهد بودند که ۴ نفر بشدت زخمی شدند و دچار خونریزی بودند! [ایمیل‌های دریافتی]

امروز چهارشنبه بازار «ضد کودتا» در ایران است. جمع زیادی از مردم تهران از اولین ساعات صبح امروز راهی بازار تهران شدند و در مقابل بازار سرپوشیده‌ی خیابان ۱۵ خرداد اعتراض خود را با شعار «مرگ بر دیکتاتور» آغاز کردند. از بامداد امروز نیروهای انتظامی و لباس شخصیها در اطراف بازار تهران مستقر شدند. با آغاز تظاهرات مردم، موتورسوارهای چماق بدست به طرف مردم حمله ور شدند. علیرغم هشدار موتلفه‌ی اسلامی، بسیاری از مغازه داران بازار تهران، بعنوان همدردی با مردم و یا از بیم درگیریها و خسارت، صبح امروز تعطیل کردند. جنبش سبز امروز را «چهارشنبه‌ی بازار سبز» اعلام کرد. مانند دیگر مردمی که به حرکت امروز لبیک [به جان مامانم این کلمه‌ی اسلامی «لبیک» را توده‌ایهای «لبیک نت» نوشته‌اند] گفته و راهی بازار تهران شدند؛ خانم زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی نیز وارد بازار تهران شد و به مردم پیوست؛ اما نیروهای امنیتی وی را مجبور به خروج از بازار کردند. در شماری از سراهای بازار تهران، بازاریان از مردم حمایت کردند و همراه با مردم شعار الله اکبر دادند. نیروهای امنیتی و بویژه لباس شخصیها از صبح زود در حیاط بزرگ دفتر امور اصناف تهران در میدان اعدام مستقر شده بودند. رئیس بنکدارهای مواد غذایی، قاسم فراهانی با اعتراض اعضای صنف روبرو شده است. بنکدارها به او اعتراض کرده و گفتند که ما با مردم سروکار داریم و نمی‌خواهیم از جانب مردم به همکاری با لباس شخصیها متهم شویم. فراهانی گفت که: «ما موظف به همکاری با دولت هستیم!»^{۱۸۴}

دیگر این که «امروز از خبرگزاریهای عرب بگیرید تا چینیه‌ها، از مالزی تا کردها، صحبت‌های لاریجانی را در رد موضوع تجاوز به زندانیان منتشر کردند. شاید یکی از دلایل عمده‌ی این انتشار آن باشد که

¹⁸⁴ - از لبیک نت؛ ولی خبر غیب شده است!

لاریجانی به عنوان رئیس مجلس، جایگاه قانونی مشخصی دارد و از طرف دیگر به گونه‌ای از رهبران محافظه کار به شمار می‌آید؛ اما [شاید] نکته‌ی جالبی در این میان نباید از چشم پنهان بماند؛ آن هم اینکه در واقع تکذیب لاریجانی باعث گسترش بیشتر خبر شد؛ تا جایی که این خبر همچنان در صدر اخبار مرتبط با ایران قرار دارد. لینک اول مربوط به خبرگزاری «البوابه» است. لینک دوم خبرگزاری آسیایی، این هم یک لینک از یک رسانه‌ی ایتالیایی، رسانه‌های آمریکایی مثل صدای آمریکا و لس آنجلس تایمز هم موضوع صحبت‌های لاریجانی را منتشر کردند. در ادامه‌ی این خبر رسانه‌ها مجدداً سخنان کروی را در این زمینه منتشر کردند که خودش زمینه ساز انتشار بیشتر خبر است.^{۱۸۵}

البته در لینک زیر صفحه، لینک این خبرگزاریها را میتوان دید. دیگر این که تکه‌ای نوشته‌ام با عنوان «موضوع انشاء؛ جمهوری اسلامی را تعریف کنید!»

بباید فرض کنیم که من امسال از درس‌های «انشاء» و «تاریخ» تجدید شده‌ام. پارسال از «تعلیمات دینی» تجدید بودم [به جان مامانم راست میگم^{۱۸۶}] و حالا امسال باید تمام این تابستان را به جای شنا کردن و تو ساحل دراز کشیدن و کرج رفتن و دوچرخه سواری و باغ عموجان برای آلبالو/گیلاس چیدن میهمان شدن و تو جاده‌ی چالوس موها را به باد خنک راه سپردن... بتمرگم تو خانه و این دو تا درس کوفتی را دوره کنم. تازه بابا اسمم را در کلاس تجدیدی/تقویتی هم نوشته که برای این دو تا درس قزمیت رفوزه نشوم.

دبیر اکابرمان که یک مرد شکم گنده‌ی بدقواره است و نسبتی هم با «دستغیب»ها دارد، به خاطر همین شلوغ/پلوغیها یک موضوع بیمزه داده برای انشاء که نمی‌دانم چه خاکی به سرم بریزم!!

معلم تاریخمان هم همین دستغیب است که امیدوارم همین روزها، هم دستش غیب شود و هم خودش که عینهو عنق منکسره و ادارم می‌کند هی این اراجیف را دوره کنم و دوره کنم؛ آخر تنها تجدیدی درسه‌ی انشاء و تاریخ اینجا منم و کلاس. به این گندگی فقط با تنه‌ی لش تنبل من و شکم گنده‌ی این «دستغیب» پر می‌شود؛ بقیه برای درسه‌ی مهم‌تری تجدید شده‌اند.

185 - از همان لینکهای غیب شده

186 - کلاس هشتم در مدرسه‌ی نظامیه‌ی شیراز از درس تعلیمات دینی تجدید شدم و باید یک تابستان تمام تعلیمات دینی دوره می‌کردم...

«موضوع انشاء: جمهوری اسلامی را تعریف کنید!»

دیشب تا صبح نشستم و هرچی مامان رفت و آمد که: «بگیر بخواب دختر، مریض میشی!» گوش به حرفش ندادم؛ تا انشای خوبی نوشته باشم. زرنگی هم کردم و کمی هم «تاریخ» تو «انشاء» م چپاندم که به آقای دستغیب حالی کنم، می‌خواهم سفت و سخت حتما قبول شوم؛ تا بابا بهانه‌ای برای شوهر دادنم نداشته باشد.

خودش گفت که اگر تنبلی کنی، معلوم است که دیگر حوصله‌ی درس خواندن نداری و باید بروی خانه‌ی بخت و بعد هم لابد تو دلش گفته که «لبه‌ی تخت»؛ همان لبه‌ی لبه؛ چون «تختخواب» ملک طلق مردان است و جز ملافه عوض کردنش چیزی به زنها نمی‌ماسد؛ و لش کن؛ از «خانه داری» که تجدید نشده‌ام!

داشتم از انشاءم مینوشتم که همچین تیز و تند شد که می‌ترسم آقای «دستغیب» که به میرحسین رای داده و از اهالی عمامه داران هم هست، دقمرگ شود؛ به درک!

اما انشای «جمهوری اسلامی را تعریف کنید!»

اول چرکنویسش را می‌خوانم؛ اگر خوب از آب درآمد، پاکنویسش می‌کنم. او کی؟

تو چرکنویس نوشته‌ام که «جمهوری اسلامی کودتای جمعی مردها علیه زنها بود؛ چرا؛ معلوم است. آن دوره‌ها، زنها کمی آزادی داشتند و می‌توانستند کار کنند [با درصدی مزاحم] می‌توانستند هر جا دلشان خواست بروند [با مزاحمت‌های غیردولتی] می‌توانستند درس بخوانند [بدون خط‌کشی دولتی] می‌توانستند هرچه دلشان خواست بپوشند [با انگولک‌های خیابانی غیردولتی] مردها نمی‌توانستند چند تا زن بگیرند [قانون حکومتی] بابا نمی‌توانست مرا تا هجده سالم نشده، زورکی شوهر بدهد [باز هم قانون دولتی]... یک شاهی هم بود آن زمان‌های دور که حالا بهش می‌گویند «شاه وزوزک» که به زنها یاد داد آمدن و فقط ابژه‌ی سکس و کلفت و والده‌ی آقا مصطفی نیستند که ریختند و قبرش را خراب کردند.

[یادتان هست این صادق خلخال‌ی دوم خردادی را با کلنگش؟]

بعد مردها و آخوندها جمع شدند؛ یک عالمه «روشنفکر و تحصیل‌کرده‌ی زن و مرد» هم کمکشان کردند، تا زنها را بچپانند تو خانه‌ها و تو آشپزخانه‌ها؛ البته کلی هم زن کلاغ سیاه کمکشان کردند و

بر علیه خودشان تظاهرات رفتند؛ بعد همهی اینها جمع شد و یک «آقا»یی آمد و گفت «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر، نه یک کلمه بیشتر» بعد هم «حکومت» اسلامی شد و از همان اول مردها راه افتادند به توسری زدن به زنها و روسری و ... چادر اجباری و بعد هم شد مسالهی حجاب برتر و شل حجاب و بدحجاب؛ و خیلی‌ها شدند «فاحشه» و کلی‌ها شدند معتاد و خیلی‌ها رفتند دویی به «چیز فروشی» یک چیزهایی هم با تیغ موکت بری و باتوم و کتک و خون نوسر و صورت زنها و زندان و مسالهی شیرینی بعد از عروسی اجباری و هفتاد و دو تومان مهریه و بعد هم چوبی‌دار و میدان تیر [چون چرکنویس است، اینطوری شده] بعد هم پرده‌ی وسط کلاسه‌های درس دانشگاه و درهای مجزای ورودی و خروجی، بعد هم کلی خبرچین، با نماز اجباری و روزه اجباری و گریه‌ی اجباری و مردن اجباری و ...

بعد، سنگسار و مدارس دخترانه/پسرانه و معلم‌های پسرانه/دخترانه و خیابان‌های پسرانه/دخترانه و اتوبوس‌های زنانه/مردانه و بیمارستان‌های زنانه/مردانه و رستوران‌های زنانه/مردانه و قبرستان‌های زنانه/مردانه و عروسی‌های زنانه/مردانه و ...

بعد هم آن دانش آموزی که غش کرد و معلم مردش کمکش نکرد [تا به جهنم نرود خاکبرسر] تا دخترک مرد. بعد آن آقای کارگردان که زنش آمد و تبلیغ چند زنه بودن را کرد [راستی این بابا هم دوم خردادی بود ها!] بعد فیلم‌هایی در وصف جمال حاج آقا‌های چند زنه و زن‌های بدجنسی که چون خراب شده‌اند، حاضر نیستند صیغه بازیهای مردهاشان را تحمل کنند؛ بعد هم این فیلم بانوی اردیبهشت [خرداد] بعد [اینجاش خیلی بامزه است] سید ممد خاتمی و تائید حکم اعدام سلمان رشدی^{۱۸۷} و همهمه‌ی همهی آنهایی که حالا دارند اعتراف می‌کنند و روزنامه‌ی نشاط و شبنامه‌ی «زن» و مجله‌ی گردون و بلاگردون حکومتی و بعد کارتن خوابهای دوم خردادی [راستی کارتن خوابی از کی باب شد؟] آهان، پیش از اینها، جنگ و بچه‌ها را به جای گوسفند رو مین‌ها فرستادن و به بچه‌ها تو جبهه‌ها تجاوز کردن [وای این داشت یادم می‌رفت ها!] بعد پول‌های هاشمی رفسنجانی^{۱۸۸} و بعد هم خیل فراری‌های دوران خاتمی که همه‌شان

187 - کیهان چاپ تهران، ۱۶ اسفند ۱۳۶۷ از قول سید ممد خاتمی در رابطه با سلمان رشدی نویسنده‌ی کتاب آیات شیطانی نوشت: «باید بر اساس حکم شرعی حضرت امام خمینی [سلمان] رشدی اعدام شود، و هیچ راهی برای گریز وی از اجرای این حکم نیست!»

188 - در سال ۱۹۹۹ یک نشریه‌ی اقتصادی چاپ آمریکا مدعی شد که هاشمی رفسنجانی چهل و هشتمین ثروتمند جهان است!

شدند استادان دانشگاه‌های امریکای شیطان بزرگ جهانخوار، بعد هم... هان... آهان... کنفرانس برلین و اکبر گنجی و محسن مخملباف و کلی جایزه و مایزه و بعد هم «بهر روز نرو ایران» و بعد هم داستان «تهران محشر است» من!

بعد هم... چی... تبدیل کلمه‌ی تبعیدی به «مهاجر» و اصلا شما این چیزها را یادتان هست؟

حالا نمره‌ی انشام چند می‌شود؛ تاریخ چی؟
[شعار] «جمهوری ایرانی» نخست در شعارهای مردم مطرح شد و فیلمی نیز از آن موجود است. سپس بحث بسیاری در بین وبلاگنویسان در فضای اینترنتی فارسی در گرفت و مفاهیم و نگره‌هایی بر این شعار نوشته شد. به طور قطع، هدف از این شعار، حذف جمهوری اسلامی و جایگزینی مفهومی نو تحت عنوان جمهوری ایرانی است که گفته شده جنبه‌ی اثباتی و نظام سیاسی که امروز مردم ایران می‌خواهند، را بیان می‌کند؛ اما آیا چنین مساله‌ای به سادگی امکان پذیر است؟

اکبر گنجی نوشت که «فروپاشی سریع رژیم سلطانی [کذا] حاکم بر ایران مدعایی ایدئولوژیک، شعور کاذب به معنای مارکسی [منظورش مارکسیستی است] بیش نیست؛ مساله‌ی ما فروپاشی و انقلاب نیست؛ مساله‌ی ما گذار مسالمت آمیز به نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر است! [کذا]

اگرچه در بحث جمهوری ایرانی از حذف سریع یا زمانبندی مشخصی برای حذف جمهوری اسلامی سخنی به میان نیامده، اما آنچه اینک تمام جنبش سبز بر آن بیشک متفق القولند، حذف جمهوری اسلامی از ساختار حکومتی ایران و ایجاد «یک نظام دموکراتیک ملتزم به آزادی و حقوق بشر» است. نگارنده پیش بینی می‌کند که این حذف، زمانی که رخ دهد، همانند حذف نازیسم و فاشیسم از چهره‌ی سیاسی اروپا خواهد بود و بهتر که دیگر حتی آوردن نام جمهوری اسلامی نیز مترادف با جرم، مجازات به‌مراه داشته باشد؛ این تندروی نیست؛ عین واقعیت است. در غیر این صورت چهره‌ی امروز عراق یا افغانستان با بمب گذاریهای انتحاری یا سازش از سر ناچاری با اسلامگرایان افراطی در انتظار فردای آزادی ایران نیز خواهد بود!^{۱۸۹}

جالب است، نه؟!

دیگر این که «دوست وکیلی که پرونده‌ی چند تن از بازداشتیهای زندان کهریزک را پیگیری می‌کند، می‌گفت که دستگاه قضایی دست ما را برای پیگیری حقوق متهمان کاملاً بسته؛ و به سازمان پزشکی قانونی دستور داده، به افرادی که ادعا می‌کنند در زندان مورد تجاوز قرار گرفته‌اند، تاییدی‌هی پزشکی قانونی ندهند و بدین وسیله، اجازه‌ی مستند سازی برای طرح دعوی در محاکم قضایی از متهم سلب می‌شود و بدون این مدارک پزشکی، متهم یا متهمه نمی‌تواند در دادگاه ادعای خود را ثابت کند و چون در زندان، بجز متجاوزان، شهود دیگری در محل ارتکاب جرم وجود نداشته‌اند؛ عملاً نمی‌توان از شاهد [آن هم چهار مرد عاقل و بالغ] در اثبات ادعا استفاده کرد. این وکیل شریف که خودش بدلیل برعهده گرفتن وکالت آسیب دیدگان کهریزک و اوین، تحت فشار است، از همه‌ی مردم و بخصوص نخبگان و روشنفکران خواست تا با پیگیری و افشای مستمر این وقایع، اجازه ندهند حقوق عزیزان آسیب دیده در زندانهای حکومت اسلامی پامال شود!^{۱۹۰} چه خیالی، چه خیال خامی...

بیست و دوم امرداد ماه ۱۳۸۸ / ۱۳ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز ششم]

یادتان هست، خامنه‌ای در آن نماز جمعه‌ی معروف در ۲۹ خرداد گفت که «جمهوری اسلامی اهل خیانت در آرای مردم نیست؟» ولی الان نه تنها ثابت شده که اهل خیانت به آرای مردم است، بلکه به ناموس مردم هم خیانت می‌کند؛ زن و مرد هم برایش فرقی ندارد!^{۱۹۱} حسین کروب‌ی پسر مهدی کروب‌ی هم گفت که سعید مرتضوی به دنبال پیدا کردن اسم خبرنگارانی است که خبر تجاوز به پسران و دختران را منتشر کردند.^{۱۹۲}

این طنز هم از آن طنزهای گزنده است که «بنده به شما عرض می‌کنم، حفظ ارزشهای این نظام، حفظ ارزشهای انقلاب اسلامی و امام راحل، تنها از طریق تجاوز ممکن است. از بهمن ماه سال ۵۷ اینگونه بوده است و اکنون هم به حول و قوه‌ی الهی بر همین منوال ادامه دارد. بنده از برخی نخبگان کشور تعجب می‌کنم، چرا اینطور سیاه نمائی

190 - پزشکی قانونی به کسانی که در زندانها مورد تجاوز قرار گفته‌اند، تاییدیه نمیدهد/قطار آزادی/همین روزها

191 - <http://friendfeed.com/irani777/0388fc69/30>

192 - دبیرکل اعتمادالله گفت که سعید مرتضوی جویای نام خبرنگاران مرتبط با تجاوز شده است/صدای آمریکا. ۱۳ اوت ۲۰۰۹

می‌کنید؛ این مسائل را به این نحو بازگو می‌کنید، ما مسئولیم، امروز همه مسئولند، نگذارند دشمنان اسلام این چیزها را بفهمند؛ بنده خود شخصا در چند مورد صحنه را دیدم، تجاوزات بسیار خوبی انجام شد، پیشرفتهائی بود، کاستیهائی هم مشاهده شد که انشاءالله به زودی برطرف می‌شود؛ این روند از ابتدای انقلاب ادامه دارد و ما با همین حرکتها مشتھای محکمی بر دهان دشمنان داخلی و خارجی زده‌ایم. بنده مخالف افشاء تجاوزات هستم و با جدیت با این بدعتها مقابله خواهم کرد...»^{۱۹۳}

یک چیز بامزه‌ی دیگر این که آخوند مصباح یزدی گفت که اطاعت از احمدی‌نژاد، اطاعت از خداست. در واقع این سوسمارالدوله فتوا صادر کرده؛ مرتیکه‌ی الدنگ!

بیست و چهارم مرداد ۱۳۸۸/۵ اوت ۲۰۰۹ [روز شصت و دوم]

از پریروز تا همین الان که ساعت چهار بعد از ظهر شنبه است، اینترنت نداشتم و دو روز از خبرها عقب ماندم. در این دو روز دلم مثل سیر و سرکه می‌جوشید. با این همه در این آخر هفته‌ای کوشش می‌کنم خبرها را جمع آوری کنم که چیزی از دست نداده باشم.

خبر اول این که رئیس قوه‌ی قضاییه همین دو روزه عوض شد و دیگر شاهرودی نیست و «در حالیکه مراسم معارفه‌ی صادق لاریجانی که قرار بود امروز شنبه برگزار شود، لغو شد؛ برخی منابع از شرطهایی خبر می‌دهند که لاریجانی برای شروع به کار خویش قرار داده؛ برخی منابع قضایی گفتند که صادق لاریجانی شروع به کار خود را به اتمام کار دادگاه متهمان به اصطلاح «انقلاب مخملی» در دوره‌ی شاهرودی منوط کرد و گفت که اگر قرار باشد در زمان مسئولیت او دادگاه ادامه یابد، متهمان را آزاد خواهد کرد!»^{۱۹۴}

این که این وسط، چرا این بابا را عوض کردند، هنوز معلوم نیست. ببینیم اخبار چه می‌گویند؟!

مهدی کروبی پس از آن نامه‌ی معروفش در رابطه با تجاوز به زنان و جوانان در زندانهای حکومت اسلامی، مورد بغض و کینه‌ی خیلی از حاکمان اسلامی قرار گرفته؛ در نماز جمعه‌ی دیروز کلی‌ها به او

193 - بنده مخالف افشای تجاوزها هستم و به شدت با این بدعتها مقابله خواهم کرد/کاوہ آهنگر/۱۲ اوت ۲۰۰۹

194 - شرطهای صادق لاریجانی برای آغاز به کار/تابناک/۲۴ مرداد ۸۸

فخاشی و بی‌احترامی کردند. حالا کروی پاسخی نوشته که برای درک وضعیت این روزها بد نیست!

سحام نیوز: مهدی کروی با ابراز تاسف از حملات شدید و توهین آمیز تعدادی از ائمه‌ی جمعه به ایشان، هشدار داد که به زودی و در فرصتی مناسب پاسخ این دینفروشان را خواهد داد... دبیر کل حزب اعتماد ملی با ابراز تاسف از ابراز نظرهای وهن آلود به خبرنگار ما گفت: «متأسفانه عده‌ای از ائمه‌ی جمعه با سوء استفاده از جایگاه مقدس نماز جمعه با یک مشت تهمت، افترا و دروغ به دینفروشی پرداخته و نسبت به این ساحت مقدس اهانت نمودند!»^{۱۹۰}

در رابطه با فیل هوا کردن‌های این روزهای «حافظان نظام»، مطلبی پیدا کرده‌ام که بخش‌هایی از آن را اینجا می‌آورم! گنجی این مطلب را برای ایجاد تشبیهی بیان‌کننده‌ی نظر خود در مورد شرکت «غریبه‌ها» در اعتصاب غذای نیویورک آورده و بدینسان تصمیم آگاهانه‌ی خود به «خودی و غیرخودی» کردن حاضر شدگان در نیویورک، اما تظاهر به «دعوت عام برای عمل مشترک» را در این پاراگراف کاملاً آشکار کرد و در واقع همان فرمان آقای مهندس موسوی را تکرار کرد که «سبزه‌ها صفوف خود را جدا کنند!» ما یک حزبیم و شما حزبی دیگر؛ کیوتر با کیوتر، باز با باز...

در این تشبیه، «سبزه‌ها» [که گویا نمایندگی اختصاصی تظاهرکنندگان داخل کشور را دارند] یک «نهاد سیاسی» همچون یکی از احزاب آمریکا هستند، با مفروضی معین [جمهوری اسلامی اصلاح‌پذیر و دموکرات شونده است] هدفی معین [دموکراتیزه کردن تدریجی جمهوری اسلامی] با شعارهای معین، یک یاحسین تا میرحسین؛ رأی من چه شد؛ زندانیان سیاسی را [که به گفته‌ی آقای گنجی و پوسترهای اعتصاب غذا] آقای حجاریان نمادشان هستند، آزاد کنید، و خامنه‌ای و احمدی نژاد علیه بشریت جنایت کرده‌اند، و نیز پرچمی معین [پرچم سبزی که آقای موسوی آن را نشانه‌ی خاندان عترت و عصمت خواندند] و رهبری معین [که همان آقای موسوی باشد]!...

من یقین دارم که اگر آقای گنجی زودتر مقاله‌ی ششم را نوشته و داستان «ما» و «آنها» را به این روشنی توضیح داده بود، همان چند نفری هم که در نیویورک گرد هم آمدند، می‌فهمیدند که جایشان آنجا نیست.

در مورد این «عمل از سر بی‌خبری» نشانه‌هایی وجود دارد. مثلاً مگر خانم گوگوش که حضورش را در بوق کردند و به عالم و آدم خبر دادند، در سخنان خود در آن جمع به ارادت خود نسبت به پرچم شیر و خورشید نشان اشاره نکرد؛ آیا اگر او می‌دانست که از نظر آقای گنجی پرچم شیر و خورشید فقط مال سلطنت طلبها و مجاهدین است و آوردن آن به آن مجلس، حکم حضور یک جمهوریخواه در مجلس دموکراتها را دارد، می‌توانست در سخنان خود آنگونه از پرچم سخن بگوید؛ و نیز اگر او «شاه‌ماهی آواز ایران» نبود، آقای گنجی بلافاصله از پلیس نمی‌خواست تا این «عامل نفوذی» را از صفوف اعتصابیون خارج کند؟

[من البته این صفت احتمالی «بی‌خبری» را شامل «هنرمندان» فرصت‌طلبی که تکلیفشان روشن است و حاضرند [اگر لازم شود] همین پرچم را وسیله‌ی لودگیشان بر روی صحنه‌ی حتی دویی کنند، نمی‌دانم!...] آنها بیشتر و بهتر از جوانان بی‌پیرایه و معصوم می‌دانند که نباید شاخه‌ای [حکومت اسلامی] را که بر آن نشسته‌اند، ببرند؛ پس همه‌ی طرفدارها را بکار می‌برند تا شما [جوانان] را فارغ از اندیشه‌ی سکولاریستی، به زیر چادر سبز خود برده، رنگتان کنند. من یکی اما از سن و سال رنگ شدن گذشته!^{۱۹۶}

ببینید؛ پس فقط من نیستم که حقه‌های اکبر گنجی را می‌شناسم. خیلی‌های دیگر هم از این «عترناسیونالیستهای اسلامی» و پان‌اسلامیسا «شیکار» هستند که تو روز روشن ماهیت ضد ایرانی‌شان را نشان می‌دهند. دیگر این که «شنیده شده یکی از روحانیون زندانی، پس از آزادی با ارسال نامه‌ای به رهبر نظام، فجایع روی داده در بازداشتگاه را به طور تفصیلی برای وی شرح داده؛ این روحانی جانباز و معلم اخلاق که برادر یکی از شهدای سرشناس دوران انقلاب و جنگ نیز هست [خاکبرسرتان] در روز هفتم تیر و در نزدیکی مسجد قبا پس از آنکه به رفتار هتاکانه و ضرب و شتم چند خانم توسط لباس شخصیها اعتراض کرد، با خشونت و ضرب و شتم توسط لباس شخصی‌ها دستگیر و به مکان نامعلومی منتقل شد. وی که بعد از حدود ده روز آزاد شد، در این مدت تحت شکنجه‌های فجیع و آزار و اذیت‌های جسمی تکان‌دهنده بود که شرح کامل مواقع را در نامه‌ای با ذکر جزئیات برای خامنه‌ای فرستاده و در این نامه، داستان اهانت‌ها و برخوردهای وحشیانه و ناسزاهای رکیک و وضعیت بازداشتگاه را به تفصیل نوشته است؛ این روحانی منتقد در

196 - نگذاریم اسلامبستها رنگمان کنند/اسماعیل نوری علا

نامه به رهبر خاطر نشان کرد که در زمان آزادی نیز او را به صورت نیمه عریان و تنها با لباس زیر پایین تنه در خیابان رها کردند. او همچنین شرحی از رفتارهای شرم آور مأموران جمهوری اسلامی را برای رهبر نظام فرستاده که ذکر جزئیات آن به دلایلی مقدور نیست!^{۱۹۷} بیچاره ترتیب پیرمرد را دادند؛ بعد هم کون لخت تو بیابان و لش کردند! مهشید امیرشاهی نوشته‌ای دارد که جایش همینجاست؛ در رابطه با «کاروان اکبر»!

من گاه از خودم می‌پرسم چگونه می‌شود مردمی که درسی خوانده‌اند و انتظار می‌رود هرّ را از برّ تشخیص دهند، دنبال آدمی کم مایه به راه می‌افتند و نه فقط بر خطاهایش چشم می‌پوشند، که به او میدان جولان هم می‌دهند؟

مثال خمینی را نمی‌زنم، چون هم زیاده روشن است و هم تکرار مصائبش زیاده دردناک. مثال کوچکتري را نقل می‌کنم؛ وقتی جلال آل‌احمد، آخوند زاده‌ی طالقانی از ده به شهر آمد و عرقخور شد، عده‌ای این مطلب را به حساب آزادگی و شعور اجتماعی‌اش گذاشتند. کسی هم به روی خودش نیاورد که پدر ملایش این حضرت را به عراق عرب فرستاد تا منبرنشین شود، اما حضرتش از نیمه راه برگشت و دید توده‌ای بازی در تهران سهل‌تر از عربی یاد گرفتن در نجف است. هنگامی که میان چند صاحب فکر سیاسی در زمرة‌ی انشعابیون بُر خورد، گروهی این موضوع را به حساب آزادیخواهی و شعور سیاسی‌اش گذاشتند. کسی هم متعرض این نکته نشد که حزب توده، گرچه شهرتکی برای او به عنوان قلمزن دست و پا کرده بود، ولی متفکر سیاسی نمیشناختش، وگرنه او هم آماج دشنامهایی می‌شد که نثار خلیل ملکی و انور خامه‌ای شد. در نتیجه جمعی که در میانشان درس خوانده کم نبود، آل‌احمد را به عنوان مخالف رژیم [پیشین] جلو انداختند، باد در آستینش کردند، در محافل دانشگاهی زبانش شدند و پشتش سینه زدند. حتی رجوع این مرد به اصل آخوندی‌اش و یا کج فهمی‌های بارزش از مسائل سیاسی سبب نشد که «سینه زنان» در باره‌ی نسبت شعوری که به او داده بودند، تجدید نظری کنند. حتی کمتر کسی به عیوب نوشته‌هایش پرداخت یا به غلطهای ترجمه‌اش.

اوضاع بر همین منوال بود تا انقلاب... از بخت بد تاریخ مکرر شده است و گویا حالا نوبت اکبر گنجی است که پس از سالها خدمت صادقانه به جمهوری اسلامی، چند سالی است مخالف خوان شده است و

جلودار سینه‌زنان حرفه‌ای که گنده‌اش می‌کنند و هندوانه زیر بغلش می‌گذارند. منصفانه در اینجا باید اضافه کنم، گرچه ندانستن زبان و کمی دانش از وجوه مشترک اکبر گنجی و جلال آل احمد است، مقایسه‌ی این دو، شأنی به اولی می‌دهد که سزاوارش نیست. من در این نوشته طبعاً قصد انتقاد از اکبر گنجی را ندارم که روزنامه نگاری است با تحصیلات ناچیز و موقعیتش را مدیون مصیبت دیدگی و اعتصاب غذا و البته تبلیغاتی است که در همه جا برایش انجام گرفته است. شبهه‌ای هم در باب توان تحلیلی‌گری او ندارم، تا جایی برای گله باقی باشد.

انتقاد من در اینجا متوجه‌ی کسانی است که سبب شده‌اند گنجی را یابو چنان بردارد که از تعیین نوع پرچم تا تعریف جنایت علیه بشریت را یک تنه بر عهده بگیرد، بی‌آنکه اطلاع تاریخی در باره‌ی اولی داشته باشد، یا سواد حقوقی در مورد آخری.

ایراد به کسانی وارد است که از او نماد مخالفت با رژیم را ساخته‌اند که در واقع نمی‌خواهد عوضش کند؛ به ذات اسلامیش دلبسته است، خمینی‌اش را قبول دارد و ادعایش «ساختن دموکراسی است از پائین» [بدون در دست داشتن دولت] شکایت من از دانشگاهیان و روشنفکران سیاسی ساکن امریکاست، که مترجم و بازاریاب و مدیر روابط عمومی‌اش شده‌اند و حرفش را به ایرانی و فرنگی می‌قبولانند.

اکبر گنجی اخیراً دست به نامه نگاری با صاحب منصبان جهانی گذاشته است؛ با سرعتی که می‌تواند مایه‌ی رشک رقعہ نویسان حرفه‌ای مسجد شاه باشد؛ من به دو نامه‌ی اخیرش اشاره می‌کنم:

یکی خطاب به کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد [با امضاهای ایرانی] دیگری خطاب به دبیرکل این سازمان [با امضاهای فرنگی]

در نامه‌ی اول یک ادعای محوری وجود دارد: «امضا کنندگان ... کارنامه‌ی زمامداران سیاسی ایران را مصداق روشن جنایت علیه بشریت» می‌دانند؛ و دوم تقاضا [بی مبنی بر این که] به احمدی نژاد اجازه‌ی ورود به مجمع عمومی سازمان ملل داده نشود؛ و «شورا [ی امنیت] پرونده‌ی سران رژیم را بعنوان «جنایت علیه بشریت» ... به دادگاه بین المللی کیفری ارسال نماید.

مشکلات کار روشن است؛ آنچه روشن نیست، این است که چگونه این مشکلات از دید امضا کنندگان پنهان مانده است؟!

اول اینکه جنایات حکومت اسلامی بر تعاریف موجود و معمول از «جنایت علیه بشریت» به آسانی منطبق نیست. احتمالاً تنها جنایات

رژیم که با این اتهام می‌تواند محکمه پسند باشد، آزار مستمر بهائیان است و کشتار زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت، که هم جمعی است و هم به طور سیستماتیک و به دلایل مذهبی یا ایدئولوژیک انجام گرفته است. اما لایه نامه نگار خوش ندارد به آنها بپردازد، چون هر دو به زمان خمینی و دستورات خمینی برمی‌گردد!

در ضمن اصرار به اینکه با برچسب «جنایت علیه بشریت» به چند سردمدار جمهوری اسلامی حمله شود، هم ظاهراً برای این است که عنوان، پرطمطراق است و دهن پرکن، وگرنه جنایات دیگر رژیم هم در حد دعوای موجر و مستأجر یا اختلافات خانوادگی قلمداد نمی‌شود؛ هم چشمگیر است و هم قابل تعقیب، ولی بسیاری مثل آقای گنجی این عبارت را به نیت تأثیرگذاری به کار می‌برند و چنان نابجا [مثل نامه‌ی مورد بحث] که اصل قضیه در معرض لوٹ شدن قرار می‌گیرد.

دیگر اینکه راه ندادن یک رئیس دولت به سازمانی جهانی که کشورش در آن عضویت دارد، و به رسمیت هم شناخته شده، چه مفهومی دارد؟ مگر سازمان ملل «دیسکوتک» یا کلوب گلف است که به تصمیم دبیرکل، هرکس را خواستند راه بدهند و هرکس را نخواستند، نه؟

راه ندادن به احمدی نژاد مستلزم این است که ایران را از عضویت در سازمان ملل خلع کنند. این کار نه فقط آسان نیست، فایده‌اش هم نامعلوم است. گیریم چنین کاری انجام شود [آیا] کمکی هم به مردم ایران می‌کند؟

تقاضای احاله‌ی پرونده به دادگاه بین‌المللی کیفری، ظاهراً از محکومیت عمرالبشیر الهام گرفته شده که متأخرتر از آن است که نیاز به توضیح مفصل داشته باشد؛ فقط به اختصار یادآوری می‌کنم که حتی در مورد سودان، که وزنه‌ای به سنگینی ایران نیست، داستان اعلام جرم هم در ابتدا در محافل حقوقی بین‌المللی واکنش‌هایی را برانگیخت، و هم در نهایت گرچه جنجال به پا کرد، ولی نتیجه‌ای نداد. در جایی از این نامه آمده است: «از جهانیان و سازمان‌های بین‌المللی می‌خواهیم که از حقوق انسانی مردم ایران دفاع کنند!»

مقصود از این دفاع چیست؟ می‌توان از جهانیان و سازمان‌های بین‌المللی خواست از مبارزه‌ی مردم ایران پشتیبانی کنند، ولی دفاع از حقوق آنها یعنی چه؟ اگر مقصود احقاق حق است، این امر فقط بر عهده‌ی خود ایرانیان است. اگر ما مدعی هستیم که صاحب حق حاکمیتیم، می‌بایست مسئولیتی را نیز که با این حق همراه است، بپذیریم. غرض از این حرفها ظاهراً دخالت نیروی نظامی از خارج هم نیست؛ چون امضاء

کنندگان نامه در ابتدای متن سنگشان را واکنده‌اند که با حمله‌ی نظامی مخالفند، پس لابد طالب قیوم‌متد، منتها این بار به دنبال قیم‌فرنگی می‌گردند، تا شیک‌تر از خامنه‌ای باشد!

این طور به نظر می‌رسد که انگیزه‌ی نگارش نامه این توهم است که مشکل وجود نظام اسلامی را می‌توان با تظلم و در دادگاه حل کرد. خیلی صریح باید تذکر داد که خیر، چنین چیزی ممکن نیست. ایران نیاز به تغییر نظام سیاسی دارد و تغییر نظام سیاسی هر کشور کار مردم آن است، نه کار دادگاه و محکمه.

برویم سر نامه‌ی دوم تا خوانندگان تصور نکنند آن نوع ساده‌لوحی که اسباب دلمشغولی من است، در انحصار ایرانیان است. در اینجا عده‌ای از صاحب‌نامان جهانی بر متن پیشنهادی گنجی صحه گذاشته‌اند، ولی دقتشان در خواندن متن بیش از گروه اول نبوده است. امضاء کنندگان این نامه، که خطاب به دبیر کل سازمان ملل متحد است، خواستار «تشکیل یک کمیته‌ی حقیقت‌یاب به منظور بررسی فرایند رأی‌گیری، شمارش آرا و اعلام نتایج موارد تقلب و دستکاری در آراء مردم» شده‌اند؛ ولی چند خواست بلافاصله‌شان اینهاست:

اعمال فشار به دولت ایران جهت ابطال انتخابات تقلبی... [اعمال فشار به دولت] برای برگزاری انتخابات آزاد... [اعمال فشار به دولت برای] به رسمیت شناختن حق مردم... در اعتراض... به نتایج انتخابات اخیر... به رسمیت شناختن دولت کودتایی احمدی نژاد...»

در اینجا باید پرسید پس علت وجودی کمیته‌ی حقیقت‌یاب چیست؟ چون متقاضیان کمیته با خواستهای بعدی نشان می‌دهند که کل حقیقت را خود در چنگال دارند، از حالا تصمیم گرفته‌اند که این کمیته به چه «حقایقی» باید برسد، بنابراین بهتر است خودشان بیواسطه اقدام کنند! به علاوه این «فشار»ی که می‌گویند باید بر رژیم وارد شود، از چه طریقی است؟ جنگ نیست، تحریم هم نیست، بسیار خوب، [پس] چیست؟ خامنه‌ای را بخوابانند و فلکش کنند؟ یا احمدی نژاد را وادارند صد بار بنویسد: «غلط کردم»؟

در ابتدای مقاله گفتم مشکل اصلی این نیست که چرا چنین مطالب سستی از طرف اکبر گنجی منتشر شده است؛ از این قبیل نوشته‌ها ماهی چند عدد از سوی گروه‌های مختلف ایرانی پخش می‌شود و محل اعتنا هم نیست. آنچه در این مورد مهم است، این است که چگونه مردمی که از آنها توقع دقت و اطلاع می‌رود، ناگهان زیر چنین متونی را [گویی نخوانده] امضاء می‌کنند. نکته‌ی قابل تأمل فقط همین است، چون نه تنها

اصولاً این امر منطقی به نظر نمی‌رسد [که] مایه‌ی نگرانی نیز هست، چون ردی از همان نوع عوامگرایی را بر خود دارد که در انقلاب پنجاه و هفت از روشنفکران مملکت دیدیم و ثمره‌اش را چشیدیم!^{۱۹۸}
دست مریزاد ایران بانوی فرهیخته!

رندی از آن دسته علمای اسلامی [که] یا ترسیده‌اند و زبان در کام کشیده‌اند و یا همکار جنایتکاران اسلامی‌اند و باز لالمونی گرفته‌اند] پرسید که آقایان علما مگر به فتوای شما یک دروغ، روزه را باطل نمی‌کند و یک باد، وضو را؛ حالا چرا این همه جنایت و تجاوز یک رهبری را باطل نمی‌کند؛ این چه اسلامی است که برای ابوغریب که مسبب آن آمریکاییان بودند، فریادتان گوش فلک را کر کرد، ولی برای تجاوزات و جنایات کهریزک که مجریانش ماموران ولایت مطلقه‌ی فقیه بودند [هستند] در محاق خاموشی فرو رفته‌اید و فریاد انسانیت و دین تنها از حلقوم شیخ شجاع مهدی کربوبی برمی‌آید...

این چه دینی است که در آن امام جمعه با زنان مردم می‌خواهد و شما ساکتید؛ این چه دینی است که خانه‌ی عفاف در کرج درست می‌کنند که خودشان با زنان بخوابند و شما ساکتید؛ این چه دینی است که مردم را به جرم همجنس‌بازی و زنا اعدام و سنگسار می‌کنند و بعد خود مجریان، هم زنا می‌کنند و هم لواط، آن هم با نهایت وحشیگری و شناعة؟^{۱۹۹}
همه چیز را گفت این بنی بشر...

بیست و پنجم امرداد / ۱۳۸۸ / ۱۶ اوت ۲۰۰۹ [روز شصت و سوم]

دیگر این که «بر اساس گزارش‌های رسیده به «موج سبز آزادی» سه زندانی که در زمان بازدید نمایندگان مجلس از زندان اوین، از شکنجه‌ی بازداشت شدگان پرده برداشته بودند، از بند عمومی به جای نامعلومی منتقل شده‌اند... این سه زندانی به نام‌های عباس بیگدلی، رضا رستگار و مجید مقیمی که در زمان حضور آقای بروجردی و دیگر نمایندگان، آثار شکنجه بر روی بدن خود را به آنها نشان داده بودند، پس از آن روز از بند عمومی خارج شده‌اند و تا به حال خبری از محل نگهداری آنها به دست نیامده است!

198 - کاروان اکبر/مهدی‌امیرشاهی

199 - آقایان علما؛ یک دروغ روزه را و یک باد وضو را باطل میکند؛ این همه دروغ رهبری را باطل نمی‌کند؛/حرف حساب

این داستان اعتراف‌گیری‌های درون جناحی حکومت اسلامی واقعا دارد ابعاد تراژیکي به خود می‌گیرد!

خانواده‌های زندانیان سیاسی با انتشار بیانیه‌ای فاش ساختند که به دستگیری و آزار و اذیت‌های دیگری تهدید می‌شوند. آنها از «اجبار زندانیان به استعمال داروهایی که اثرات جسمی و روانی فراوان دارد» ابراز نگرانی کردند!^{۲۰۰}

میرحسین موسوی هم حالا پس از دو ماه و اندی «فاش» کرد که از همان روز انتخابات می‌دانست که دارد تقلب می‌شود و دیده است و به «مقامات» هم خبر داده و از این حرفها!

تازه «رئیس اداره‌ی سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گفت که حوادث پس از انتخابات، چهره‌ی نظام اسلامی را مخدوش کرده و تنها راه جبران این خسارت خاموش کردن کامل آتش فتنه است!

به گزارش گروه سیاسی آفتاب، سردار جوانی صبح روز پنجشنبه در همایش روحانیون سازمان عقیدتی/سیاسی وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح، طی سخنانی با موضوع «تحلیلی بر مسائل جاری کشور در حوزه‌ی سیاسی» گفت که انتخابات دوره‌ی دهم ریاست جمهوری، شرایط جدیدی را بر فضای سیاسی کشور حاکم ساخته، به گونه‌ای که برای فهم بسیاری از اتفاقات پیش رو، چه در حوزه‌ی مسائل داخلی و چه در حوزه‌ی مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی، نیازمند شناخت درستی از شرایط جدید هستیم... وضعیت پس از انتخابات به تعبیر مقام معظم رهبری «فتنه‌ی عمیقی» بود... به حمدالله با هوشیاری نهادهای انتظامی و امنیتی و درایت و قاطعیت معظم له، شعله‌های آن فروکش کرد، اما بن این آتش هنوز خاموش نشده و می‌تواند در شرایط دیگری دوباره برافروخته شود؛ لذا باید جلوگیری و در دفع آن هوشیار باشیم... در بحث انتخابات اخیر دو نگاه وجود دارد؛ براساس نگرش نخست در این انتخابات برخی نامزدها بداخلاقی کرده و هواداران نامزدها نیز افراطی‌گری نمودند، پس از انتخابات نیز شتابزدگی‌هایی در میان نامزدها به وجود آمد و به هر حال قضیه‌ای پیش آمد که باید از آن عبور کرد. اما نگرش دوم معتقد است که اساسا دشمن، برای انتخابات دهمین دوره‌ی ریاست جمهوری از مدت‌ها پیش برنامه‌ریزی کرده و آن را بستری مناسب برای براندازی و تغییر نظام در نظر گرفته است؛ ما نیز براساس شواهد و قراین به این نوع دیدگاه معتقد هستیم... با توجه به اقتدار نظام جمهوری اسلامی... و

200 - خانواده‌های زندانیان سیاسی زیر فشار مراجع قضایی/دوچه و له/۱۵ اوت ۲۰۰۹

توانمندی‌های کشورهای، اکنون که جنگ، تحریم و کودتا نتیجه نداده، لذا امروز دشمن با شیوه‌های جدید به استفاده از جریان براندازی نرم روی آورده است.^{۲۰۱}

حرفهای این بابا واقعا بامزه است. کلی خبرهای دیگر هم هست، مثلا این که قرار است بریزند و کروی را بگیرند و روزنامه‌ی اعتماد ملی او را تعطیل کنند و کلی از عاشورایی‌های اسلامی هم قرار شده [مثل سال ۱۳۴۲] با همان ترفند کفن پوشی به میدان بیایند و کفن بپوشند و مردم را تحریک کنند و شلوغ کنند و خلاصه از این حرفها...

دیگر این که بازجویی هنگام تجاوز به زندانیان می‌گفته که: «اومدی رایتو پس بگیر، بیا!»^{۲۰۲} و فلان کثیفش را می‌کرده تو عقب و جلو آن دخترک یا آن پسرک یا آن زن و مرد ایرانی و تمام نتشنان را تکه/پاره می‌کرده که «دارم رایتو پس می‌دم!»
وای... چه بنویسم!؟

هفته‌نامه‌ی اشپیگل در گزارشی اعلام کرد که آمادگی دولت آلمان و دیگر اعضای اتحادیه‌ی اروپا برای اعمال تحریم‌های بیشتر و سخت‌تر علیه ایران به دلیل برنامه‌ی اتمی افزایش یافته؛ در گزارش اشپیگل آمده که رایزنی‌هایی در مورد توقف صادرات بنزین به ایران صورت گرفته است. همچنین ایجاد محدودیت‌هایی در استفاده از راه‌های آبی و هوایی نیز مد نظر هستند. به گزارش اشپیگل یکی از ابزارهای ایجاد چنین محدودیت‌هایی عدم اجازه‌ی ورود کشتی‌های ایرانی به بندرهای اتحادیه‌ی اروپا و فرود هواپیماهای ایرانی در فرودگاه‌های کشورهای عضو این اتحادیه است. بنا به گزارش اشپیگل، دولت آلمان می‌خواهد نخست تلاش کند در چارچوب شورای امنیت و با مشارکت قدرت‌های صاحب حق و تو همچون روسیه و چین، تحریم‌های جدید را وضع کند. به نظر دیپلمات‌های آلمانی در صورت لزوم، آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا می‌توانند تحریم‌های سخت‌تری را علیه ایران اعمال کنند!

عده‌ای از روحانیون هم در مورد بررسی صلاحیت خامنه‌ای اطلاعیه داده‌اند، اما نخواستند اسمشان آورده شود. محمود احمدی نژاد هم دو تا زن چادر به سر را به عنوان وزیر معرفی کرد و گفت که یکی دیگه شوئم تو راهه!^{۲۰۳}

201 - رئیس اداره ی سیاسی سپاه: آتش هنوز خاموش نشده است/اخبار روز/۲۳ مرداد۸۸
202 - تجاوزها برای بی انگیزه کردن جوانان پرشور ماست/بابک داد/فرصت نوشتن/۱۳ اوت ۲۰۰۹
203 - احمدی نژاد دو زن را به عنوان وزیر معرفی کرد/بی بی سی/۲۵ مرداد۸۸

من یکی که فکر نمی‌کردم این بزمجه عقلش به اینجاها برسد. لابد خواسته رو دست مهدی کروبی بلند شود. شاهزاده رضا پهلوی مطلبی دارد در باره‌ی بازنگری جنبش آزادیخواهانه‌ی ملت ایران که این بخشش خیلی جالب است، تا حافظان نظام کهریزکی آن را بخوانند و بدانند که ایرانیان راستین و ایران دوست، چگونه می‌اندیشند و چگونه این مادونان مدرنیته و انسان دوستی را به چالش می‌کشند!

از درون «هیچ» چیزی جز «هیچ» نزاید، و از درون آن «هیچ بزرگ» که خمینی پایه‌اش را گذاشت، چیزی جز همین «هیچ بزرگ و آلوده به ننگ» که اینک رژیم خامنه‌ای در اعتراف خانه‌های انسان شکنش به نمایش می‌گذارد، نمی‌تواند برون آید. قانون اساسی این نظام استوار بر کودتا و یخزدگی فکری، چیزی جز «گورستان حقوق بشر» و «تابوت ارزشهای جهان مدرن» نیست. از درون این نظام که بُن بستی است در تاریکی، هیچ راهی به روشنی پیدا نیست!

بیست و هشتم مرداد ۱۳۸۸ / ۱۷ اوت ۲۰۰۹ [روزشصت و چهارم]

کروبی در تازه‌ترین اظهاراتش [روز یکشنبه] از ماجرای قتل ترانه موسوی و فیلمی که در این مورد از تلویزیون جمهوری اسلامی پخش شد، پرده برداشت. او در عین حال، در اظهارات مشروح خود تصریح کرد که چنانچه روندهای فعلی ادامه یابد، حقایق دیگری را نیز افشا خواهد کرد!

ماجرای ترانه‌ی موسوی چه بود؟

من از پشت پرده‌ی این ماجرا می‌گویم تا ببینم کسانی که در مذمت دروغگویی صحبت می‌کنند، برآشفته خواهند شد و در برابر این دروغگویی موضعگیری می‌کنند...

مدتی پیش در سایتها خبری منتشر شد مبنی بر اینکه خانم ترانه موسوی به همراه تعدادی دیگر در حاشیه‌ی مراسم مسجد قبا ربوده شده؛ مدتی بعد هر چند که تعدادی از همان بازداشت شدگان آزاد شدند، ولی ترانه موسوی آزاد نشد و سپس اعلام کردند که خانواده‌اش بیایند و جنازه‌اش را تحویل بگیرند. در همان زمان به جای آنکه تحقیقاتی درباره‌ی این موضوع انجام شود، در مقابل هیاهوی رسانه‌های بیگانه، برخی مسئولان در اندیشه‌ی طراحی سناریویی برای به انحراف کشاندن این موضوع در داخل و خارج بودند. بنابراین طراحان «نابغه» و مدیرانی

دوراندیش [کذا] سناریویی را نوشتند. برای اجرای این سناریو به وسیله‌ی فردی که نام او را نمی‌برم، متوجه شدند که خانواده‌ای عروسی دارند به نام ترانه موسوی که در کانادا زندگی می‌کند و تنها نیاز به آن بود که به صحنه‌سازی پردازند و خانواده‌ی این دختر را وادار به انجام مصاحبه‌ای کنند که در آن بگویند دخترشان زنده است و در کانادا زندگی می‌کند. پس چند نفر از افراد نظامی، انتظامی و اطلاعاتی که چهره‌هایی شناخته شده هستند، به منزل این خانواده‌ی محترم و شریف می‌روند و خطاب به خانواده می‌گویند که ترانه موسوی دچار سانحه‌ی سوختگی شده و برای آنکه معلوم شود این عروس آنها هست یا خیر، بیابند و جنازه‌اش را تحویل بگیرند. در همین هنگام پدر خانواده می‌گوید که عروس ما در ایران زندگی نمی‌کند و چون بزرگان خانه اهل سیاست نبوده و از چهره‌های علمی هستند، بسیار ساده به این موضوع نگاه کردند. در همین حال پدر خانواده به پسرش که یکی از چهره‌های علمی و سیاسی است، تلفنی می‌گوید که چنین ماجرای روی داده و شماره‌ی تلفن دیگر پسرش [شوهر ترانه] را می‌خواهد که فرزندش به او می‌گوید برادرش برای آنکه بداند موضوع از چه قرار است، به کانادا رفته و هنوز نرسیده که بتوانند با او تماس بگیرند. در همین حال مادر متوجه می‌شود که چنین اتفاقی افتاده و از حال می‌رود و به بیمارستان منتقل می‌شود. پدر خانواده وقتی که متوجه می‌شود قضیه جدی است، برای بار دوم با پسرش تماس می‌گیرد که او متوجه می‌شود قضیه بیخ پیدا کرده و بنابراین خود را شتاب زده به منزل می‌رساند. او مشاهده می‌کند که چند نفری در خانه حضور دارند که برخی از آنها از چهره‌هایی هستند که در دوران دفاع مقدس [منظور آن جنگ لعنتی سید روح الله خمینی با صدام حسین است که آن همه کشته روی دست ایرانیها و عراقیها گذاشت] حضور داشته‌اند که این موضوع مرا به یاد سخنی از شهید حمید باکری می‌اندازد که می‌گفت: «ایکاش ما در جبهه‌ها به شهادت برسیم، زیرا اگر ماندیم، معلوم نیست چه بلایی بر سرمان آید و جزو چه جمعیتی باشیم!»

این آقا که دارای آگاهی سیاسی بود، هنگامیکه با این افراد صحبت می‌کند، می‌گوید که نزد من این حرفها را نزنید، چرا که من می‌دانم اصل قضیه چیست و حتی این اصطلاح را به کار می‌برد که پیش کولی معلق نزنید. آن افراد نیز چون متوجه‌ی آگاهی این فرد می‌شوند، از این جهت با او صحبت می‌کنند که برای حفظ نظام و در مقابله با جنجال‌های سازبهای رسانه‌های بیگانه به صلاح است که با آنها همکاری کنند.

در همان حال اعضای خانواده گفته‌اند که شما از ما چه می‌خواهید؟ آنها می‌گویند که شما در مقابل دوربین قرار بگیرید و بگویید که ترانه زنده است. برادر شوهر ترانه ابتدا مخالفت می‌کند و می‌گوید که اصل این قضیه صحیح نیست و از سوی دیگر ما هم تا حدودی چهره‌هایی شناخته شده هستیم و البته از آنها پرسیده که چنانچه چنین کاری انجام شود، با ترانه‌ی واقعی چه کار خواهند کرد که آن افراد گفته‌اند که شما به این کارها کاری نداشته باشید و نگران نباشید.

همچنین این خانواده گفته‌اند عکسی که شما دارید، عروس ما نیست که آنها می‌گویند شما به این کارها کاری نداشته باشید. در همین حال برادر شوهر ترانه که یکی از چهره‌های علمی و سیاسی بوده، تحت تاثیر قرار می‌گیرد و فکر می‌کند که با انجام چنین کاری در مقابل سوءاستفاده‌ی بیگانگان ایستادگی می‌شود؛ ولی او پیشنهاد می‌کند که بروند و با پدر و مادر ترانه صحبت کنند. در همین حال این افراد شماره‌ی تلفن منزل آنها را جویا می‌شوند که برادر شوهر ترانه می‌گوید بنابراین که آنها منزلشان را تغییر داده‌اند، ما شماره‌ای از آنها نداریم و برادر هم به مقصد نرسیده که از او شماره‌شان را بگیریم. پدرشوهر ترانه نیز می‌گوید که شاید حاج خانم [همسرش] شماره‌ای در اتاقتش داشته باشد، ولی بنابراین که همسرش به بیمارستان منتقل شده بود، در اتاقتش بسته بود و کلید نبود که افراد حاضر تصمیم می‌گیرند که در اتاق را بشکنند که با ممانعت اعضای خانواده روبرو شده‌اند که خطاب به این افراد گفته‌اند شما بروید، ما خودمان سعی می‌کنیم شماره‌ی تلفن آنها را پیدا کنیم.

ولی جالب توجه اینکه قبل از آنکه اعضای این خانواده شماره‌ی تلفن پدر و مادر ترانه را پیدا کنند، آنها خودشان تلفن را پیدا می‌کنند. در همین راستا برادر شوهر ترانه با پدر و مادر وی تماس می‌گیرد و می‌گوید که شما تنها تا این اندازه صحبت کنید و خطاب به این آقایان می‌گوید که این خانواده در جریان موضوع نیستند و در این اندازه تنها با آنها صحبت کنید. چنین شد که مادر و پدر ترانه موسوی در مقابل دوربین قرار گرفتند و گفتند که دخترشان زنده است و در کانادا زندگی می‌کند.

البته بعد از اینکه این خانواده متوجه شدند که اصل ماجرا چه بوده، بسیار ناراحت شدند و می‌خواستند که ماجرا را بازگو کنند که همین برادر شوهر ترانه به آنها گفته حرفی نزنید؛ و گرنه سرنوشت شما معلوم نیست که چه شود!^{۲۰۴}

204 - پشت پرده‌ی قتل ترانه موسوی از زبان مهدی کروبی/حقوق انسانی و اولیه بشر/۱۷ اوت ۲۰۰۹

آشغالها چه هنرپیشه‌ها و سناریونویس‌هایی هستند!

راستی ۱۲۰ تا پزشک خواهان معاینه‌ی روانی مسئولین کشور شده‌اند؛ کمدی نیست؟ احتمالاً این باباها خودشان هم مشکل دارند که نمی‌ترسند همان بلای را که سر ترانه موسوی آوردند، سرشان بیاورند!

مخملیاف هم دوباره آفتابی شده؛ طفلک مدتی غیب شده بود ها!

محسن مخملیاف، تجاوز جنسی در زندان‌های ایران را تأیید کرد و گفت که بسیاری از قربانیان تجاوز جنسی با ایشان تماس گرفته و گفته‌اند در صورتی که امنیتشان تأمین شود، حاضر به اقدام هستند. باید اضافه کنم که این مساله تازه نیست؛ فقط الان رو شده؛ سی سال است که در جمهوری اسلامی چنین انفاق‌هایی می‌افتد. در دهه‌ی اول به دلیل فضای انقلابی بیشتری که حاکم بود، این موضوع کمتر دیده شد. اما رفته رفته با بالاتر رفتن فساد در نظام شدت پیدا کرد. در بعضی موارد جنبه‌ی شرعی و قانونی به آن دادند؛ مثل تجاوز به دختر باکره‌ای که قرار است روز بعد اعدام شود؛ فقط برای اینکه دختر اگر باکره باشد، به بهشت می‌رود، با این توجیه او را به اصطلاح به عقد و صیغه‌ی اجباری همین بازجوها و شکنجه‌گرها یا مأموران اعدام درمی‌آوردند؛ حتی مبنای شرعی هم برایش درست کردند. بسیاری از اینها نه تنها در کهریزک، بلکه در بازداشتگاه‌های دیگر هم مورد تجاوز واقع شده‌اند. من به طور قاطع می‌گویم که بسیاری حتی تهدید به تجاوز به اقوامشان شده‌اند. از جمله آقای ابطحی که بعد از ملاقاتی که با خانواده‌اش داشت، مورد تهدید قرار گرفت که اگر اعتراف نکند، به همسر و دخترانش تجاوز می‌شود. اینها از تجاوز به عنوان یک تاکتیک جنگی در مقابل جنبش سبز استفاده می‌کنند، تا ترس را حاکم کنند؛ غافل از اینکه این تجاوز به نفرتی ملی تبدیل شده و همان طور که ثقلب در روز انتخابات باعث شد جمهوریت نظام زیر سؤال برود [هاهاها] افشای این تجاوزهای جنسی، اسلامیت نظام را زیر سؤال برده و آن دسته از مردمی هم که نسبت به ماهیت این نظام که زیر پوسته‌ی مذهب، یک هسته‌ی فاسدی دارد، آگاهی نداشتند، آنها هم متوجه می‌شوند که وقتی آقای کروبی که یک روحانی است و زمانی مسئول بنیاد شهید و رئیس مجلس بوده، انسانی است که در دفترش همیشه به روی کسانی که مورد ظلم واقع شده‌اند، باز است و بدون سند حرف نمی‌زند. وقتی این آدم به صورت گسترده این مساله را اعلام می‌کند

و به آقای هاشمی اعلام می‌کند که به آقای خامنه‌ای بگوید که در قطعیت این مسئله هیچ شکی وجود ندارد!^{۲۰۵}

در کتیبه‌ها نوشته‌اند که کورش کبیر گفته است سربازان خویش را چنین وصیت کردم که بیداران و آزادگان را نیازارید، مردمان مرا نیازارید. زنان و مادران ما را نیازارید. سربازان خردمند من مراقب مرزها و خانمان منند. و من سربازانم را دوست می‌دارم و به آنان گفته‌ام و آموخته‌ام که راستگوی و درست‌کردار برآیند. و به سربازانم چنین گفته‌ام که هرگز هیچ شکست خورده‌ای را تحقیر نکنید و هیچ اسیری را دشنام ندهید. زیرا مدارا مکتب من است. و به سپاهیان خویش گفته‌ام چون به شهرها درآیید، شکست خوردگان را گرامی بدارید و با مردمان مهربانی کنید. هر او که کودکی را هراسان کند، هر او که دل انسانی را بلرزاند، به سختی کیفرش خواهم داد؛ زیرا مدارا مکتب من است. بابل به دست من افتاد و چون به بابل شدیم، سربازان و پارسیان خویش را گفتم، دست به هیچ دامنی دراز نکنید. زنان و کودکان در پناه منند. خاموشان و خستگان در پناه منند. شکست خوردگان در پناه منند. سلوک سربازان من، سلوک پارسیان سرزمین من است و ما برای آزادی مردمان آمده‌ایم. تنها ترانه و شادمانی باشد!^{۲۰۶}

کورش نازنین، به آگاهی‌ات می‌رسانم که در ایران این روزهای ما هم، هم «ندا» هست و هم «ترانه» و چه «شادمانی» ای؛ ندیدی نازنین؛ پیکر خونینشان را ندیدی زیر ران جانوران وحشی حکومت اسلامی برای کشتار و برای تجاوز؛ کورش جان آسوده بخواب؛ آسوده‌ی آسوده بخواب؛ این حرامیان زنده‌اند و دماری از دماغ هموطنانت درآورده‌اند که اگر بیدار شوی و زندگی را از سر بگیری، بر تو همان می‌رود که بر زنان و مردان ایرانی در این روزها می‌رود؛ همان بهتر که در خوش خیالات آسوده بخوابی؛ نازنین شاه شاهان...

و این هم نام پنج «مداح معروف تهران» در فهرست سازمان دهندگان لباس‌شخصی‌ها:

۱ - حسین سبب سرخی متولد ۱۳۵۴ تحصیلات سیکل، مداح خصوصی بیت رهبری و قلمه زن معروف تهران، مداح جوانی است که در سال ۷۷ به علت دستگیری در خانهای فساد به جرم اینکه با نام مامور قلبی قصد اخاذی داشت، به دو سال زندان محکوم شد. اوج معروفیت او به سال

205 - محسن مخملباف: تجاوز در زندانهای ایران، موضوعی قطعی است/گویانیوز/به نقل از دوپچه

وله/۲۶ مرداد ۸۸

206 - اندرزه‌های کورش برای سربازانش/آزادی برای ایران/۱۷ اوت ۲۰۰۹

۱۳۸۰ می‌رسد. از آن سال به بعد نوچه‌ی حسین سازور و منصور ارضی شد. او همواره به عنوان سرتیم عملیات لباس شخصی‌ها بوده و تنها قمه‌زنی است که رهبر با ایشان ارتباط دارد. از نیروهای ایشان می‌توان به مصطفی خیریان، مشاور اینارگران احمدی نژاد و سجاد صابری ظفر قندی [برادر زاده‌ی قاضی ظفر قندی] اشاره کرد. دو برادر دیگر او مجید و سعید [معتاد] هم از سردمداران لباس شخصیها هستند.

۲ - احد قدمی داماد پروین احمدی نژاد متولد ۱۳۶۰ تحصیلات سیکل، اخراجی حوزه‌ی علمیه‌ی آقای مجتهدی به جرم لواط، اخراجی سپاه انصار و حراست ایران خودرو به جرم دریافت رشوه، در دولت احمدی نژاد مدیرکل حراست شهرداریها و دهیارها کل کشور شد.

۳ - حسین سازور، رئیس لباس شخصیها، محل تجمعات مقرر چکش طلا در میدان خراسان است. او همواره مسلح بوده و رو به مردم تیراندازی می‌کند.

۴ - منصور ارضی، رهبر مداحان که همیشه نطقهای تند او گریبان هاشمی و خانمی را می‌گیرد.

۵ - روح الله بهمنی، داماد دیگر پروین احمدی نژاد، کارچاق‌کن و ام میلیاردری...^{۲۰۷}

چه بگویم؛ آدم حسابی که این کاره نمی‌شود...

بخش‌هایی از کار تازه‌ی علی میرفطروس را به دلیل این که دغدغه‌ی امروزین ماست، اینجا می‌آورم. در رابطه با پرچم است و شعارهای تفرقه افکنانه و انحصار طلبیها و دو دوزه بازیهای «حافظان نظام اسلامی» در این روزها!

اما وقتی گنجی به خارج از کشور آمد، اولین پرسش من این بود که او برای چه آمده است... گنجی درگذشته‌ای نزدیک از دکتر عبدالکریم سروش، دکتر علی شریعتی و مجتهد شبستری و دیگران که تلاش می‌کردند «از دل دین، دموکراسی و پلورالیسم و جامعه‌ی مدنی و تساهل و تسامح و رواداری و حقوق بشر را بیرون آورند» انتقاد می‌کرد و معتقد بود که: «کتاب [قرآن] و سنت قطعی پیغمبر با لیبرال دموکراسی و سوسیال دموکراسی تعارض دارد... و دانه‌ی دموکراسی یا لیبرال دموکراسی را در مزرعه‌ی دین نمی‌توان نشاند...»

او در سال ۱۳۷۹ در مقاله‌ی «بین بست اصلاحات» فاتحه‌ی اصلاحات را خواند و حتی ختم خاتمی را گرفت و گفت: «خاتمی کسی

207 - از یکی از همان ویلاگها و وبسایت‌های غیب شده توسط حکومت کهریزکی اسلامی

است که حقیقت را در پای مصلحت [برای توجیه وضع موجود] فدا کرد و امکان اصلاحات دموکراتیک را منتفی ساخت ... خاتمی نه می‌خواهد و نه می‌تواند رهبر جنبش باشد ... »

آیا اینک، اکبر گنجی در مهندس میرحسین موسوی، کدام شخصیت ترقیخواهی را کشف کرده که این چنین به حمایت و همگامی وی برخاسته است؛ آقای گنجی آیا با کدام کارنامه‌ی مهندس موسوی، وی را پیام آور آزادی، دموکراسی، جامعه‌ی مدنی و رفاه اجتماعی می‌داند؛ متأسفانه گنجی در این حمایت و همگامی چنان افراط می‌کند که با نوعی انحصارطلبی می‌کوشد تا با مصادره‌ی «جنبش سبز» این رستاخیز ملی را به «هواداران مهندس موسوی» تقلیل دهد؛ در حالیکه چه از نظر اندیشه و چه از نظر کارنامه و عملکرد سیاسی، مهندس موسوی به مراتب، عقب‌تر از سید محمد خاتمی است، به این دلیل روشن که مهندس موسوی یک «اصولگرای اصلاح طلب» است که «اصولگرایی» وی بر اصلاح طلبی او رجحان دارد... جلوه‌ی دیگری از انحصارطلبی و تقلیل‌گرایی اکبر گنجی، تأکید او بر عدم وجود پرچم ایران در جنبش سبز است. این امر خصوصاً در آخرین بیانیه‌ی وی که متأسفانه «حکم حکومتی رهبر» را تداعی می‌کند، چشمگیر است؛ از همین لحظه به طور شفاف و به صراحت تمام اعلام می‌کنیم... رستاخیز ملی ایرانیان، اینک از «شعارهای قانونی» مهندس حسین موسوی و دیگر اصلاح‌طلبان حکومتی عبور کرده و سرنگونی کلیت رژیم اسلامی را هدف خود قرار داده است... به اعتقاد من، شعار اخیر اکبر گنجی «جنگ، نه، تحریم اقتصادی، نه، محاکمه‌ی سران رژیم به جرم جنایت علیه بشریت، آری» متضمن خواست‌های کنونی ملت ما نیست. از این گذشته شعار محاکمه‌ی سران رژیم به جرم جنایت علیه بشریت، چه بسا که دامنگیر مهندس میرحسین موسوی نیز بشود... [بخاطر مسئولیت موسوی در زمان قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ماه ۱۳۶۷]....

به باور من انجام رفتارندوم برای تعیین نوع نظام، زیر نظر سازمان‌های مستقل ملی و بین‌المللی، عینی‌ترین و عاجل‌ترین خواست ملت ما برای گذار آرام و مسالمت‌آمیز به جامعه‌ای باز و آزاد و دموکراتیک است. آیا اکبر گنجی و یارانش به این خواست ملی، معقول و مدنی باور دارند؟^{۲۰۸} به راستی که منطقیست ستودنی است این مرد...

208 - جنبش سبز و پرچم مظلوم/علی میرفطروس/گویا نیوز/۲۶ مرداد ۸۸

اما ستاد مبارزه با مواد مخدر ایران اعلام کرد که نزدیک به نیمی از معتادان ایران زیر ۲۹ سال سن دارند. بیشتر از دو میلیون نفر در ایران معتاد هستند که یک میلیون و دویست هزار نفر آنها معتادان رسمی و ۸۰۰ هزار نفر آنها معتادان تفنی هستند!^{۲۰۹}

امروز ایران باز هم شلوغ است. گفته‌اند به دلیل بستن روزنامه‌ی اعتماد ملی کربویی، مردم با وجود حمله‌ی نیروهای امنیتی همچنان در حال سردادن شعار مرگ بر دیکتاتور هستند!

نیروهای گارد ویژه در برابر ساختمان روزنامه‌ی اعتماد ملی به شدت با تجمع کنندگان برخورد می‌کنند. به گزارش خبرنگار ادوارنیوز، صدها نفر که قصد داشتند در برابر این روزنامه تجمع کنند، با هجوم نیروهای ویژه‌ی موتورسوار مواجه شدند که به مردم حمله می‌کنند و آنها را متفرق می‌سازند. براساس این گزارش تاکنون بیش از ۱۵ نفر از تجمع کنندگان بازداشت و با اتومبیل‌های ون به مکان نامعلومی منتقل شده‌اند؛ همچنین دو زن به شدت از سوی نیروهای انتظامی مضروب شده‌اند. نیروهای گارد ویژه که فضای امنیتی در میدان هفت تیر ایجاد کرده‌اند، همچنین به یک اتوبوس شرکت واحد نیز حمله کرده‌اند. این درحالی است که ساعتی پیش خبر توقیف روزنامه‌ی اعتماد ملی منتشر شد!

این دیگر خیلی بامزه است. احمدی نژاد تا حالا دو تا از این آجی مچاله‌ها را به عنوان وزیران زهرمار معرفی کرده؛ ولی چرا حالا؟! خودتان بخوانید و بخندید!

روزنامه‌ی جمهوری اسلامی در ستون «جهت اطلاع» شماره‌ی دوشنبه [امروز] نوشت که اعلام اسامی بعضی از وزرای کابینه‌ی آینده توسط رئیس جمهوری، آنهم از تلویزیون با توجه به پرونده‌دار بودن آنها موجب تعجب مردم شده؛ به نوشته‌ی روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، خانم فاطمه آجرلو که برای وزارت رفاه در نظر گرفته شده، به دلیل هم پرونده بودن با ماجرای پالیزدار اکنون تحت تعقیب دستگاه قضائی است، و وزیر صنایع کنونی که وعده‌ی ابقای وی داده شده، دارای محکومیت در دادگاه می‌باشد!^{۲۱۰} هاهای!

خبرنگار آینده گزارش داد که عصر امروز [دو شنبه ۲۶ مرداد ۱۳۸۸] خیابان کریم خان زند که دفتر روزنامه‌ی اعتماد ملی در آن قرار دارد، شاهد درگیری‌های پراکنده‌ای بود. درحالی‌که صبح امروز اخباری

209 - نزدیک به نیمی از معتادان کشور زیر ۲۹ سال دارند/بی بی سی/۲۶مرداد۸۸
210 - روزنامه جمهوری اسلامی: وزرای معرفی شده‌ی دولت احمدی نژاد، پرونده دار هستند/گویی نیوز/۲۶مرداد۸۸

درباره‌ی توقیف موقت این روزنامه منتشر شده و فراخوانهایی در اینترنت برای حضور در ساعت ۱۶ در مقابل دفتر این روزنامه‌ی وابسته به مهدی کروبی انجام شد، عصر امروز شماری از نیروهای انتظامی در همین محل مستقر شدند. برخی اخبار از درگیریهای پراکنده و مختصر در حوالی دفتر این روزنامه حکایت دارد. گفتنی است روز جمعه نیز برخی گروههای تندرو با انتشار اطلاعیه‌ای در حاشیهای نماز جمعه‌ی تهران، خواستار برخورد در روز شنبه با عوامل کروبی شدند که منجر به درخواست مدیر روزنامه‌ی اعتماد ملی برای تأمین امنیت دفتر روزنامه شد و نهایتاً اتفاق خاصی در آن روز نیفتاد. همچنین سحام نیوز گزارش داد که از دقایقی پیش [امروز] نیروی انتظامی در مقابل روزنامه‌ی اعتماد ملی و خیابانهای اطراف مستقر شده؛ به دنبال تردد گسترده‌ی مردم در پیاده رو مقابل روزنامه‌ی اعتماد ملی، نیروی انتظامی در اطراف ساختمان روزنامه مستقر شده، تا از برگزاری هرگونه تجمع احتمالی جلوگیری کند. روز گذشته دفتر مهدی کروبی اعلام کرد که به علت عدم برگزاری تجمع از سوی منتقدان به کروبی، روز دوشنبه نیز وی و حامیانش جمعی در برابر روزنامه‌ی اعتماد ملی برگزار خواهند کرد!

بر اساس خبری از رویترز که در سایت نیویورک تایمز درج شد، پلیس از تجمع هواداران کروبی در اطراف ساختمان روزنامه‌ی اعتماد ملی جلوگیری می‌کند. این در حالی است که گروهی از مردم در اطراف ساختمان در حال سر دادن شعار مرگ بر دیکتاتور هستند!

خیلی جالب است، نه؟!

بیست و هفتم مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۱۸ اوت ۲۰۰۹ میلادی
[روز شصت و پنجم پس از انتخابات دهمین دور ریاست جمهوری در ایران فلکزده]

امروز را که حال درستی ندارم و از دست این جماعت «حافظ نظام کهریزکی» هم عصبانی‌ام، برای آغاز روزی نو، و روزی از نو این کار «پریش یا هکین» را اینجا می‌گذارم!

از درون مرزهای میهن... زمانی که گنجی زندان بود و نامه‌هایش به طور اسرارآمیزی از زندان بیرون می‌آمد، با هزار سختی نامه‌ها را از میان سایت‌های فیلتر شده جستجو و پیدا می‌کردیم، تا با پرینتر قدیمی بی‌جوهرمان تکثیرشان کنیم و شبانه مثل شبنامه‌های سیاسی لای در خانه‌ها و ماشین‌ها و مغازه‌های مردم بگذاریم. با چه هیجانی کتاب‌هایش را دست بدست می‌چرخانیدیم و با چه شوری وقتی در بیمارستان میلاد زیر

نظر بود، تمام پارانمان را به جلو در بیمارستان می‌آوردیم، تا در تجمع اعتراضی آنجا شرکت کرده باشیم. دلمان مثل سیر و سرکه می‌جوشید که «قهرمان» را آنجا در بالاترین طبقه‌ی بیمارستان خواهند کشت و ما دوباره ملتی می‌شویم بی‌یاور و بی‌«قهرمان».

ما مشروطه خواه بودیم و می‌دانستیم که او جمهوریخواه است. ما جمهوری اسلامی را نمی‌خواستیم و می‌دانستیم که او زمانی عملی استبداد رژیم بوده است، ما ولایت فقیه را نمی‌خواستیم و می‌دانستیم که او فقط خامنه‌ای را نمی‌خواهد، با این همه دغدغه‌ی همه‌ی ما بازگشت او به آغوش مردم و به آغوش مام میهن بود. نمی‌خواستیم او را بکشند؛ نمی‌خواستیم تاریخ آن سال‌ها مان بی‌«قهرمان» سپری شود؛ از آزاد شدنش چه شوری به جان‌ها مان افتاد؛ اما از اینکه دیدیم پاسپورتش را دادند، تا برای شرکت در کنفرانس و دریافت جایزه از کشور خارج شود، ماتمان برد؛ رویدادهای بسیاری در این میان رخ داد. بسیاری در زندان‌های رژیم جان سپردند، جوانان برومندی که هرکدام می‌توانستند قهرمانان واقعی یک ملت باشند؛ زنان و دختران بسیاری مورد بی‌حرمتی قرار گرفتند؛ اما در تمام این مدت هیچگاه گنجی آنگونه که دیگران برایش نوشتند و گفتند و کردند، برای دیگران نوشت و نگفت و دست به کار نشد. گنجی از زمانی که از ایران رفت، دیگر برای ما قهرمان نبود؛ حتی رفته رفته داشتیم فراموشش می‌کردیم که پس از کودتای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸ و به خاک و خون کشیده شدن قهرمانانی بسیار، ناگهان دوباره سر و کله‌اش پیدا شد و شروع کرد به قلمفرسایی و افشاگری؛ تا اینکه شنیدیم در اعتصاب غذایی که به راه انداخته، کسانی را که پرچم ملی ایران را به همراه داشتند، به تجمع راه نداده است؛ کمی گذشت و او در نوشته‌هایش، منویات درونی‌اش را بیشتر آشکار کرد!

قشنگ بود، نه؟!!

جانشین آخوند شاهرودی، رئیس قبلی قوه‌ی قضائیه این مرد

است!

بر طبق اخبار منتشره، صادق لاریجانی، برادر علی لاریجانی بجای هاشمی شاهرودی بر مسند قوه‌ی باصلاح قضائیه‌ی حکومت اسلامی تکیه زد. این شخص در سال ۱۳۳۹ در شهر نجف عراق بدنیا آمد و در سال ۱۳۵۶ به ایران آمد؛ صادق لاریجانی و برادرش علی لاریجانی اکنون دو قوه‌ی قضائیه و مقننه را در اختیار دارند! این نوشته که با ایمیل ارسال شده بود، کلی فحش چاشنی معرفی لاریجانی‌ها داشت که فحشها را [به خاطر دل خودم] حذف کردم...

به گزارش عصر ایران تا قبل از این Made In China حتی به تسبیحها و جانمازهای ایرانیان رسیده بود و حالا کلمه‌ی «الله» و عبارت مقدس مسلمانان یعنی «بسم الله الرحمن الرحیم» را به قسمت پشت شلوارهای ایرانیان برده‌اند و عجب آنکه برخی مدعیان که پیشتر در اعتراض به عبارت کوکاکولای برعکس شده، کفن پوشان به خیابانها می‌ریختند و در جهت تحریم کوکاکولا و نستله حرکت می‌کردند... در برابر کشتار مسلمانان چین سکوت کرده‌اند، و در برابر این توهین آشکار و این شلوارهای جین زنانه در فروشگاههای افسریه، حوالی خیابانهای اول و دوم که به قیمت ۲۱ هزار تومان در حراجی به فروش می‌رسند^{۲۱۱} اصلا صدایشان در نمی‌آید!

بیست و هشتم امرداد ۱۳۸۸ / ۱۹ اوت ۲۰۰۹ [شصت و ششمین روز]

امروز هم روز دیگری است. ۲۸ مرداد هم هست و باز این شیعیان مصدق راه افتاده‌اند به سینه زنی و قمه زنی؛ حوصله‌ی آدم را سر می‌برند؛ ولشان کن!

اما سه تا وزیر زن معرفی کردن احمدی نژاد خیلی بانمک است، مخصوصا با آن قوانین اسلامی ضد زن و برای حتی مستراح رفتن از آقا اجازه خواستن؛ جالب این که این سه تا «آبجی» همه از آن فاطمه کوماندوهای تیغ‌کش هستند و خودشان ضد زن؛ حالا این تکه را که احوال خانوادگی این یاران آدمکشها را نشان می‌دهد، بخوانید!

اکنون خانم وزیر را تصور کنید که به شوهرش به خاطر اختیار کردن زن دوم و سوم، اعتراض کرده و از او خواسته هووها را طلاق دهد و شوهر هم بنا به حق و وظیفه‌ی شرعی‌اش «خانم وزیر» را تنبیه بدنی کرده؛ حالا خانم وزیر می‌خواهد به جلسه‌ی هیئت دولت برود، تا در مورد مسائل مهم مملکتی اظهار نظر کند، اما شوهرش «اذن» خروج از منزل را به او نمی‌دهد و او را وادار به «تمکین خاص» می‌کند تا هر جور که بخواهد از او «متمتع» شود؛ به هر حال خانم وزیر خودش را با هزار بدبختی به جلسه‌ی سخنرانی هنگام غروب در فلان سمینار می‌رساند، در حالیکه تمام بدنش کیود است!^{۲۱۲}

211 - شلوارهای موهن زنانه در فروشگاههای تهران/بازتاب آنلاین/به نقل از عصر ایران/۲۷مرداد۸۸

212 - دولت کودتا و وزارت زنان/عسل اخوان/سکولاریسم نو

دیگر این که یک کارشناس و اندیشمند معروف مذهب اسلام به نام طارق رمضان نماینده‌ی شورای شهر روتردام هلند و مدرس در دانشگاه اراسموس به دلیل اجرای برنامه در تلویزیون جمهوری اسلامی ایران [پرس تی وی] از سمت‌های خود کنار گذاشته شد؛ دلیل این تصمیم به گفته‌ی مقامات هلند «تائید جمهوری اسلامی ایران» و «...نقص حقوق انسانی در آن» با اجرای برنامه در «پرس تی وی» ایران است. طارق رمضان در برنامه‌ای با نام «اسلام و زندگی» شرکت می‌کرده؛ طارق رمضان در مصاحبه‌ای با رادیو دولتی هلند گفت که شکایت و پیگیری حقوقی در این رابطه را ادامه خواهد داد؛ گفتنی است که در قانون اداری هلند هرگونه همکاری با کشورهای ناقض حقوق بشر از جمله ایران ممنوع است؛ زیرا دولت هلند این کارها را تائید اینگونه کشورها می‌داند!

نوش جان؛ نمی‌شود که هم از تو بره بخورید هم از آخور باباجان! راستی فردا [یعنی امروز] ۲۸ مرداد، سالروز اعلام حکم جهاد خمینی بر علیه کردها، در شرق کردستان است. پس از اعلام این حکم، کردها مورد هجوم وحشیانه و قتلعام رژیم قرار گرفت و تا به امروز نیز این هجوم با کشتن، زندانی و شکنجه کردن کردها ادامه دارد. روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۵۸ «سید روح الله خمینی» رهبر تازه به قدرت رسیده‌ی ایران، پس از اینکه کردها بر خواست خود تاکید کردند، حکم جهاد را بر علیه آنان صادر کرد. حکم جهاد خمینی بر علیه کردها، از طریق رسانه‌های عمومی به صورت رسمی اعلام شد و پس از این اعلام، ده‌ها هزار نفر برای شرکت در این جهاد به کردستان هجوم بردند!^{۲۱۳}

واشینگتن پست هم نوشت: «روز دوشنبه روزنامه‌ی او [مهدی کروب‌بی] را بستند و ملاهای تندرو به همراه سرداران نظامی خواستار محاکمه‌ی وی شدند. با این وجود مهدی کروب‌بی می‌گوید که مخالفان دولت روز به روز افزایش می‌یابند. این روحانی عمامه سفید که از ابتدای انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ تاکنون سمت‌های مهمی را به عهده داشته، در مصاحبه‌ی روز سه شنبه‌ی خود گفت که محمود احمدی نژاد به همراه ملاها و نظامیان حامی‌اش، در نهایت از جنبش فزاینده‌ی مردمی، آیت الله‌ها و قانونگزاران شکست خواهند خورد. به گفته‌ی کروب‌بی:

«در خیابانها، بازار، عروسیها و مساجد، همه جا می‌توان صدای اعتراض مردم از روند جاری را شنید!»

²¹³ - یکی از همان وبسایت‌های غیب شده

می‌خواهم بگویم یک ترانه موسوی، کم یا زیاد، فرقی نمی‌کند وقتی کربوبی می‌نویسد که برخی افراد با دختران بازداشتی با شدتی تجاوز نموده‌اند که منجر به ایجاد جراحات و پارگی در سیستم تناسلی آنان گردیده؛ و باز حتی اگر ادعای کربوبی سراسر دروغ باشد، باز هم فرقی نمی‌کند وقتی آذر آل کنعان [نینا اقدم] جلو دوربین می‌نشیند و روایت تجاوز به خود را در زندان سنندج مستند می‌کند، وقتی رویا طلوعی از تجاوز بازجو می‌گوید، وقتی منیره برادران در کتاب حقیقت ساده، از طاهره، دختری زیبا که بر اثر تجاوز پاسداری دیوانه شد [طاهره‌ای که بیشتر زندانیان زن تهران در دهه ۶۰ خاطره‌اش را در ذهن دارند] می‌نویسد؛ وقتی جنازه‌ی زهرا کاظمی را سیمان می‌گیرند و شیرین عبادی وکیلش در دادگاه می‌پرسد که چرا لباس مقتول از این ناحیه‌ی خاص پاره و خونی شده... وقتی نظریه‌ی پزشکی قانونی حکایت از تجاوز به زهرا بنی‌یعقوب در بازداشتگاه پایگاه بسیج همدان دارد... تجاوز به زنان زندانی سیاسی در کنار تهدید به تجاوز و آزارهای جنسی دیگر که می‌تواند از سوی دستگیر کنندگان، بازجویان، زندانبانان و حتی مقامات قضایی صورت گیرد، خشن‌ترین نوع شکنجه‌ای است که آثار جسمی و به خصوص روحی آن با انواع دیگر شکنجه‌ها قابل مقایسه نیست؛ گزارش‌هایی از اعمال این نوع شکنجه بر زندانیان سیاسی زن پس از انقلاب؛ چه به شکل سیستماتیک و چه به صورت اتفاقی منتشر شده است!

سیستماتیک‌ترین نوع تجاوز گزارش شده، تجاوز به دختران باکره‌ای است که به دلایل سیاسی به اعدام محکوم شده بودند، در شب پیش از اعدام؛ مستند این گزارش‌ها، گفته‌های متواتر خانواده‌های زندانیان سیاسی دختری بوده که فردای اعدام، همراه با تحویل جنازه‌ی دخترشان، پولی به عنوان مهریه‌ی او تحویل می‌گرفته‌اند. در این گزارش‌ها دختران باکره به عقد موقت مردانی که زندان را در دست داشتند، در می‌آمدند تا بکارت خود را از دست بدهند. در غیر این صورت خطر این وجود داشت که زندانی اعدامی [چون باکره است به بهشت برود]»^{۲۱۴}

آخ که چه حکایت تلخی است این تجاوزها و چرا من آرام نمی‌شوم؟

لحظه‌ای را تصور کنید که پاسداری ترانه یا ترانه‌ها را لخت کرده است. پیش از آن او را به شدت زده و بیهوش انداخته‌اند. بعد لباسش را از تنش درمی‌آورند و دخترک مقاومت می‌کند. بعد باز کتکی و بعد

214 - شادی صدر: تجاوز به مثابه یک شکنجه‌ی سیستماتیک/۲۹ مرداد ۸۸

مردک فلانش را که حتما اندازه‌ی فلان خر است، می‌چپاند در عقب و جلو این دخترک و بعد خودش را تکان تکان می‌دهد و کیف می‌کند و بعد آب از چک و چولش راه می‌افتد و بعد، بعد دخول و بعد لایب غسل، اه، بعد جنازه‌ی دخترک را که بارها همان لمپن‌ها به نیش کشیده‌اند، در سیمان دفن می‌کنند و لباس دخترک که از همانجا، از همانجا خونین و مالین است؛ وای... اینها سی سال است حکومت «فلان‌سالاری» دارند و ما اسمشان را گذاشته‌ایم حکومت اسلامی!

روز اول شهریور چهلمین روز درگذشت ترانه موسوی است. خبر مرگ ترانه موسوی، بازداشتی تجمع مسجد قبا در هفتم تیر روز ۲۴ تیر به وسیله‌ی خانواده‌اش اعلام شد. به گزارش چریک آنلاین، ترانه موسوی از زمان دستگیری به مدت ۱۸ روز ناپدید شد و پس از این مدت خانواده‌اش با جنازه‌ی سوخته‌ی او مواجه شدند. روز ۲۴ تیرماه خانواده‌ی او خبر پیدا شدن جنازه‌ی او را در حوالی قزوین دریافت کردند؛ اما تاریخ دقیق مرگ او مشخص نیست؛ از این رو زمان مرگ او از تاریخ ۲۴ تیر ماه محاسبه می‌شود. با این حساب چهلمین روز گشته شدن و دریده شدنش روز اول شهریور ماه است؛ محل دفن ترانه را در روستای وازیوار از توابع چمستان در استان مازندران اعلام کردند!^{۲۱۵}

چه بنویسم عزیزم؟

ایرنا نوشت که نیروی انتظامی جمهوری اسلامی، روز چهارشنبه در اطلاعیه‌ای از شهروندان خواست در صورت مشاهده‌ی موارد تظاهر به روزه خواری در ماه رمضان، پلیس را از طریق تلفن ۱۱۰ مطلع کنند. ناجا در اطلاعیه‌ای به مناسبت فرارسیدن ماه رمضان... همچنین از همه‌ی مردم، اصناف و اماکن عمومی خواست نسبت به رعایت قوانین و مقررات این ماه اقدام کنند!

کافی است، برای خرد شدن اعصابمان از بی‌حیایی و پررویی این جماعت «اسلامی» همچنین چند سطر بی‌حیایی کافی است؛ در رابطه با وزیر شدن فاطمه کماندوها در دولت تروریست و اتم باز و تجاوزکار احمدی نژاد/خامنه‌ای/لاریجانی/شاه‌رودی؛ شمه‌ای از زندگی اولین زن وزیر ایران را که به دست همین جانیان اعدام شد، اینجا می‌آورم:

فرخ رو پارسا، متولد ۱۳۰۱، در سال ۱۳۲۹ با اخذ درجه‌ی دکترا از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شد. او در سال ۱۹۶۸ به عنوان وزیر آموزش و پرورش ایران انتخاب شد. پس از انقلاب ۱۳۵۷

²¹⁵ - چریک آن لاین: اول شهریور، چهلمین روز درگذشت ترانه موسوی است

خورشیدی، وی با اتهاماتی چون حیف و میل اموال بیت المال و ایجاد فساد در وزارت آموزش و پرورش و کمک به نشو و نمای فحشا در آموزش و پرورش و همکاری موثر با ساواک و اخراج فرهنگیان «انقلابی» از وزارت فرهنگ ایران و غیره در دادگاه انقلاب اسلامی شعبه تهران به ریاست «شیخ صادق خلخالی» محاکمه شد و به عنوان «مفسد فی الارض» [عامل فساد بر روی زمین] در تاریخ ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۵۹ برابر با ۸ مه سال ۱۹۸۰ اعدام شد.

طناب دار را که بالا کشیدند، طناب پاره شد و فرخ رو پارسای از فاصله‌ی یک متری به زمین افتاد. حالا دیگر به کلی از حال رفته و بیهوش شده بود. طناب را از سر و رو و بدن او باز کردند و او را به داخل حیاط بردند و در کنار حوض کثیف و آب خزه گرفته‌ای مشتی آب بر سر و روی او زدند و مجدداً او را به هوش آوردند. خانم پارسای که به هوش آمد، نفسی به راحتی کشید و تصور می‌کرد... با پاره شدن طناب، بیگناهی او نیز به اثبات رسیده و مورد لطف خداوندی قرار گرفته است. کمی آرام گرفته بود و دیگر گریه و زاری و ناله هم نمی‌کرد. پس از گذشت نزدیک به یک ربع ساعت مجدداً او را به محل قتلگاه بردند. کارشان به جنگ تن به تن کشیده بود. این بار سیم قطور و مقاوم بکسل آوردند و به بالای درخت بستند و سپس سیم دار را بر گردن فرخ رو پارسای انداختند و چند جعبه‌ی خالی پیسی را زیر پای او گذاشتند و دقایقی بعد یکی از دژخیمان مرگ، لگد محکمی به جعبه‌ها زد و جعبه‌ها را از زیر پای خانم پارسای به گوشه‌ای پرتاب کرد... ساعت یک و نیم صبح روز ۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۹ بود. سه تیر خلاص بر پیکر بیجان وی شلیک شد!^{۲۱۶}

بیست و نهم امرداد ماه ۱۳۸۸ / ۲۰ اوت ۲۰۰۹ [روز شصت و هفتم]

در رابطه با اعدام خانم دکتر فرخ رو پارسای، مطلبی پیدا کردم و آن را برای محسن کردی فرستادم؛ همان را که در روزنگاری‌های ۱۹ اوت گذاشته‌ام. کردی آن را در وبلاگش^{۲۱۷} گذاشت و خوب، خیلی جوش آورد. برایش نوشتم که من یک زنم که جوش می‌آورم، شما که این همه معتدل هستید، چرا جوش آورده‌اید؟

216 - اولین زن وزیر قبل از انقلاب که محاکمه و اعدام شد/به سوی آزادی

217 - کمترین انتظاری که از آنها می‌رود/محسن کردی

پاسخی نوشت که آن را اینجا می‌آورم؛ جالب است!

در مورد وزرای زن در کابینه‌ی احمدی نژاد هم البته باید همچنان از در مخالفت برخورد کرد؛ اما در مجموع مثبت است و نشانه‌ی عقب نشینی آنها. اینها از این پس تلاش می‌کنند که هی امتیاز بدهند و البته امتیازاتشان مفت هم نمی‌ارزد؛ اما قبلا که روحیه‌ی قوی داشتند، همین را هم نمی‌کردند. لذا گذشته از اینکه یک وزیر زن در کابینه‌ی احمدی نژاد که به برابری حقوق انسانها باور ندارد، مفت نمی‌ارزد؛ اما نشانه‌ی آن است که آسان‌گیری‌های بیشتری در راه است که معنایی بجز عقب‌نشینی‌هایی در آینده ندارد. اینکه گشت‌های روسری و حجاب را جمع کنند و مردم آزادتر باشند، امکان مبارزه را بیشتر می‌کند؛ چرا که شاید از نظر سیاسی این عمل مفت هم نیارزد، اما از نظر روحیه‌ی که به جوانان می‌دهد، برای مبارزه‌شان بسیار مفید است. اینکه پس از یک جنگ سی ساله برای بالا/پایین بردن روسری، بالاخره رژیم را شکسته‌اند، تاثیر نمادین زیادی بر روحیه‌ی مبارزان دارد. از همین روست که بدون آنکه به این «امتیازات» دل ببندیم، باید در نظر داشته باشیم که اینها همه ترک‌هایی است که حاکمیت دارد برمی‌دارد. اینکه جوش آوردم هم فکر می‌کنم بهترین زمان برای زدن شلاق وجدان، همین حالا است، همین حالا است که می‌توان «حقوق بشر خودی و غیرخودی» حضرات را به رخشان کشید و اتفاقا فرخ رو پارسای که قبلا هم در موردش نوشته بودم، یکی از بهترین نمونه‌هاست. مطلب به لحاظ روانی تاثیر زیادی بر خواننده می‌گذارد؛ اینکه آن زن در آن سن و سال کارش به «جنگ تن به تن» رسیده باشد، بدجوری وجدان «مردان جنگجو و باغیرت» [البته سابق] را قلقلک می‌دهد که چرا از تماشای این صحنه‌ها لذت برده‌اند؟!

این نوشته یک سیلی بر صورت مردم ایران هم هست که تقریبا همه‌ی مردم حتی ککشان هم نگزید که این زن را صادق خلخالی اعدام کرد. من فکر می‌کنم که فرخ رو پارسای «ندای» زمان خودش بود. خیلی مظلوم و مثل بسیاری دیگر از همکارانش بخاطر خدمت به این آب و خاک اعدام شد...

این مطلب هم که فرانسوی است به دادگاه‌های استالین و مقایسه‌ای است با دادگاه‌های امروز «خودیها» در حکومت اسلامی، در وبسایت «بی. بی. سی.» چاپ شده؛ بخشی از آن را اینجا می‌آورم که گفته‌اند آنانی که تاریخ را فراموش می‌کنند، مجبورند تکرارشان کنند!

ولادیمیر ایلیچ لنین [۱۸۷۰-۱۹۲۴] رهبر انقلاب اکتبر از اواخر سال ۱۹۲۲ به خاطر بیماری از زندگی سیاسی کناره گرفت و در کمیته‌ی

مرکزی حزب کمونیست نزاع بر سر رهبری شروع شد. از همکاران نزدیک لنین بانفوذترین شخصیت لئو تروتسکی بود که همه او را جانشین قطعی لنین می‌دانستند. تروتسکی در بنیادگذاری کشور شوراهای پا به پای لنین پیکار کرده بود. او صدر کمیته‌ی نظامی انقلابی شورای پتروگراد بود که انقلاب بلشویکی را [در هفتم نوامبر سال ۱۹۱۷] به پیروزی رساند. پایه‌گذار ارتش سرخ بود و پیروزی نظام انقلابی بر «روس‌های سفید» مدیون تلاش و نبوغ نظامی او بود. اما گفته‌اند که تروتسکی سخت متکبر و تکرو بود و به ترتیبات و روابط درون حزب توجه زیادی نداشت. در برابر، استالین یکسره به حزب توجه داشت و آن را اهرم اصلی در رهبری دولت و اداره‌ی کشور می‌دانست. استالین با استفاده از ضعف‌ها و غیبت‌های تروتسکی، موقعیت محکمی در حزب به دست آورد و دبیرکل حزب شد. لنین در دو نامه، نگرانی خود را از قرار گرفتن مسئولیت مهم رهبری حزب در دست «مردی تندخو و نامدارا» [استالین] ابراز کرد، اما استالین موفق شد از نشر این دو نامه جلوگیری کند. او با دسیسه و زدوبند، و با تفرقه افکنی میان مخالفان خود، توانست تمام اهرم‌های حزبی را به نزدیکان خود بسپارد و تروتسکی را به انزوا بکشاند. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از حزب اخراج شد، و در سال ۱۹۲۹ شوروی را ترک کرد. او به دستور استالین به طور غیابی به اعدام محکوم شد و حکم در سال ۱۹۴۰ در تبعیدگاهش در مکزیک در مورد او اجرا شد. استالین از سال ۱۹۲۹ رهبر مطلق کشور شد و تمام امور را به دست گرفت. از روی نادانی، به اجرای فوری و اجباری برنامه‌ی اشتراکی سازی سراسری بنگاه‌های کشاورزی فرمان داد. این برنامه با شکستی فاجعه بار روبرو شد. قحطی و گرسنگی کشور را فرا گرفت و به مرگ نزدیک ده میلیون روستایی انجامید. در برخی مجامع علمی و محافل سیاسی، زبان به انتقاد از استالین باز شد. در کنگره‌ی حزب که در سال ۱۹۳۴ برگزار شد، استالین تنها با تقلب و نیرنگ توانست بار دیگر به رهبری برسد. او تصمیم گرفت با رقبا و مخالفان خود تصفیه حساب کند. اندکی پس از کنگره، سرگئی کیروف [چه اسمی؟!] دبیر حزب کمونیست در لنینگراد ترور شد. همه‌ی شواهد نشان می‌دهد که این ترور را پلیس مخفی به دستور استالین انجام داد. استالین به نیرنگی ماهرانه دست زد؛ از سویی رقیب را از میدان حذف می‌کرد و از سوی دیگر برای «مجازات قاتلان» شمشیر تیز می‌کرد. عوامل استالین شایع کردند که یاران تروتسکی در هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب، ترور کیروف را طراحی کرده‌اند. بلافاصله پس از قتل کیروف، بیش از صد نفر از

مقامات حزبی و دولتی تیرباران شدند. در هفته‌ها و ماه‌های بعد هزاران نفر دستگیر و به دست جلادان سپرده شدند. حکم آنها فوری صادر می‌شد، که معمولاً اعدام بود، یا با ارفاق، تبعید ابدی به سیبری. اما استالین نه تنها پیشوای «نخستین کشور کارگران و دهقانان» بود، بلکه خود را رهبر جنبش کمونیستی در سراسر جهان می‌دانست. او ناگزیر بود سرکوب وحشیانه‌ی مخالفان سیاسی را از نظر ایدئولوژیک توجیه کند و به دیکتاتوری خود «مشروعیت» دهد. با این ملاحظات بود که او چند محاکمه‌ی علنی سازمان داد که صرفاً جنبه‌ی تبلیغاتی داشت. به دستور استالین ۶۶ نفر از چهره‌های برجسته‌ی حزب و فعالان «صدر انقلاب» که برخی از آنها حتی معروفیت جهانی داشتند، در سه دادگاه «علنی» محاکمه شدند.

دادگاه اول: از ۱۹ تا ۲۴ اوت ۱۹۳۶ شانزده نفر از اعضای برجسته‌ی رهبری حزب کمونیست از جمله زینوویف و کامنف یاران نزدیک لنین محاکمه شدند. همه‌ی متهمان اعدام شدند.

دادگاه دوم: از ۲۳ تا ۳۰ ژانویه ۱۹۳۷ هفده نفر از مقامات حزبی محاکمه شدند. ۱۳ نفر تیرباران و ۴ نفر به اردوگاه کار اجباری فرستاده شدند.

دادگاه سوم: از دوم تا ۱۳ مارس ۱۹۳۸ گروهی ۲۱ نفره از سران بلشویک محاکمه شدند. بیشتر آنها از وزیران سابق دولت بودند. در میان آنها کمونیست‌هایی نامدار مانند بوخارین [رئیس سابق کمینترن] و ریکوف [نخست وزیر قبلی] قرار داشتند. همه‌ی متهمان اعدام شدند.

به موازات این سه دادگاه، یک دادگاه نظامی در ژوئن ۱۹۳۷ ژنرال میخائیل توخاچفسکی و یازده نفر از فرماندهان ارتش سرخ را به محاکمه کشید، که خبر آن در رسانه‌ها انتشار یافت. به دنبال آن سه/چهارم فرماندهی ارتش سرخ «تصفیه» شدند. اتهام اصلی متهمان عبارت بود از همکاری با تروتسکی و عناصر دست راستی که گفته می‌شد تلاش می‌کنند با حمایت کشورهای سرمایه‌داری [آلمان یا انگلستان یا ژاپن] نظام سوسیالیستی را در شوروی سرنگون کنند. مبنای دادرسی اصل ۵۸ قانون کیفری شوروی بود که برای توطئه علیه نظام سوسیالیستی و تلاش برای برگرداندن نظام سرمایه داری، مجازات اعدام در نظر گرفته بود. هدف استالین تنها حذف یا نابود کردن مخالفان خود نبود، او فراتر از این، خواهان در هم شکستن ایدئولوژیک آنها و مشروعیت دادن به سیادت خود بود؛ هدف نه تنها محکوم کردن، بلکه به تسلیم کشاندن مخالفان بود. دادگاه‌ها پشت درهای بسته و بسیار سریع انجام می‌شدند. زندانیان از حق

داشتن وکیل مدافع و فرجام خواهی محروم بودند. کیفرخواست حاوی هیچ سندی نبود و تنها بر پایه‌ی اقراریری تنظیم شده بود که خود متهمان در بازجویی‌ها [و حتما زیر شکنجه] ارائه کرده بودند. این اقراریر پر از اظهارات ضد و نقیض بود و روشن بود که متهمان دروغ گفته‌اند. برای نمونه برخی متهمان «اعتراف» کردند که در کشورهای خارجی مانند فنلاند و دانمارک و نروژ با تروتسکی یا فرستادگان او دیدار کرده‌اند، در حالیکه اطرافیان آنها می‌دانستند که آنها هرگز خاک شوروی را ترک نکرده‌اند. در مواردی دروغ کاملا آشکار بود، مثلا ایوان سمیرنوف اعتراف کرد که در سوء قصد به جان کیروف در دسامبر ۱۹۳۴ شرکت داشت، در حالیکه او از یک سال قبل از آن دستگیر شده و در زندان بود. اما «حقیقت» چیزی بود که برای این دادگاهها کمترین اهمیتی نداشت. طرفداران استالین باید احساس حقانیت می‌کردند و دشمنانشان باید مرعوب می‌شدند.

[تشابه‌ها را با این روزها می‌بینید؟ جالب این که همراهان این آخوندهای حکومتی همان توده‌ابهایی «کا.گ.ب.» ای هستند؛ کم‌دی نیست؟ انگار اینها به برگزار کردن این جور دادگاه معتادند!]

تمام کسانی که در برابر دادگاه قرار گرفتند، از کمونیست‌های انقلابی و مبارزان باسابقه بودند [یعنی استالین‌های کوچک و بزرگ دیگری بودند، منتها استالین نمی‌توانست تحملشان کند] برخی زندانهای مخوف تزار را از سر گذرانده بودند [هاهاها... مثل این باباها که همگی زندانهای «مخوف» دوران شاه را گذرانده‌اند]. شگفت آنکه همین افراد در دادگاه اعتراف کردند علیه نظامی که خود با فداکاری در بنای آن شرکت داشتند، انواع و اقسام جنایات را مرتکب شده‌اند [باز هم درست مثل این ابطحی و حجاریان و بقیه‌ی همینها!] هنوز چند و چون شکنجه‌هایی که برای گرفتن اعتراف به کار رفته، کاملا روشن نیست [برای ما کاملا روشن است. یک قلم کهریزک و شیشه‌ی نوشابه‌ی در دار و فلان بازجوها و از همین سنخ اسباب شکنجه؛ او.کی.؟!]

مسلمانا فشارهای زیادی در کار بوده؛ از بی‌خوابی‌های چند روزه، شکنجه‌های جسمی مداوم و طاقت شکن، به گونه‌ای که زندانی نمیرد، اما روزی هزار بار مرگ خود را آرزو کند؛ تا شکنجه‌های روانی، انزوای مطلق، بازجویی‌های ناگهانی و طولانی... با فشارها و تحقیرهای دایمی، شخصیت زندانی در هم می‌شکند و هویت هنجاری و اخلاقی او درهم می‌ریزد. [راستی چقدر این شیوه‌ها با شیوه‌های شکنجه و اعتراف‌گیری در زندانهای اسلامی شباهت دارد!] رفته رفته [زندانی] حساسیت و هشجاری

ذهنی خود را از دست می‌دهد و حافظه‌اش فلج می‌شود. [زندانی] زیر دست مأموران چنان احساس ضعف و حقارت می‌کند، که همه چیز، از جمله مقاومت برایش بی‌معنا می‌شود. جلسات دادگاه آنقدر تکرار می‌شد تا به نتیجه‌ی دلخواه برسد. اعترافات بوخارین را شخص استالین تدوین کرده بود. وقتی او در دادگاه از خواندن بخشی از متن سرباز زد، روند بازرسی متوقف شد و بوخارین به سلول برگشت. در دادگاه بعدی بوخارین سر به راه شده بود. یکی از شگردهای رایج، پراکندن تخم بدبینی میان زندانیان بود. زندانی حس می‌کرد که همه علیه او دست به دست هم داده‌اند. رادک و بوخارین دو دوست و هم‌رزم قدیمی بودند، اما بازجویان توانستند آنها را علیه یکدیگر تحریک کنند. یکی از شیوه‌های دیگر فشار بر متهمان با استفاده از روابط خانوادگی و عاطفی بود. زینوویف و کامنف به برخی خطاهای سیاسی «اعتراف» کردند، اما زیر بار اتهام «خیانت» نمی‌رفتند. استالین از طرف هیئت سیاسی حزب به آنها قول داد که اگر اعتراف کنند، آزاد می‌شوند و بستگان آنها نیز در امان خواهند ماند. پس از صدور رأی دادگاه نه تنها هر دوی آنها به قتل رسیدند، بلکه بیشتر خویشاوندانشان نیز دستگیر و اعدام شدند. به نظر مؤرخان یک عامل ایدئولوژیک نیز در اعتراف گیری از متهمان مؤثر بود. به زندانی تلقین می‌شد که او قربانی سادگی و نیکدلی خود شده و ناخواسته به «آرمان کمونیسم» خیانت کرده است و اکنون تنها با اعتراف داوطلبانه است که می‌تواند این خطا را جبران کند. با تصفیه‌های بیرحمانه و خونین که حدود یک و نیم میلیون نفر قربانی گرفت، یکی از مخوف‌ترین نظام‌های تاریخ بشر در اتحاد شوروی برقرار شد. در جهنمی که استالین بر پا کرد، هرکسی ناچار بود وفاداری خود را به رژیم ثابت کند، و راه آن، لو دادن عده‌ای از «دشمنان خلق» بود. اگر کسی دستگیر می‌شد، خویشان و دوستانش باید از او بی‌زاری نشان می‌دادند، و گرنه خود به خطر دستگیری می‌افتادند. استالین که از نوعی جنون بدگمانی رنج می‌برد، مدام در حال کشف توطئه‌های عجیب و خنثی کردن آنها به شیوه‌ی خود بود. تمام اعضای هیئت سیاسی حزب کمونیست محاکمه شدند، غیر از دو نفر، تروتسکی و استالین. تروتسکی از شوروی فرار کرد و استالین خود مشغول محاکمه‌ی دیگران بود. از ۱۳۹ عضو کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست در سال ۱۹۳۴ میلادی، ۹۸ نفر دستگیر و بیشترشان تیرباران شدند. عمق فاجعه‌ی تصفیه‌ی ارتش از افسران کاردان، در زمان حمله‌ی ارتش نازی به شوروی و عقب‌نشینی‌های پیاپی ارتش سرخ آشکار شد. یک آمار تاریخی می‌گوید که تعداد افسرانی که به دست استالین کشته شدند، بیش از افسرانی

است که در جنگ جهانی دوم در جبهه‌های «جنگ بزرگ میهنی» جان دادند. طبق آمار رسمی که در زمان گورباچف منتشر شد در ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ بین ۴ و نیم تا ۵ و نیم میلیون نفر دستگیر شدند، بین ۸۰۰ تا ۹۰۰ هزار نفر به اعدام محکوم شدند. در اواخر دهه ۱۹۴۰ میان ۵ و نیم تا ۶ و نیم میلیون نفر در مجمع الجزایر گولاگ زندانی بودند. تنها یک دهم افرادی که به اردوگاهها فرستاده شدند، از سرما و گرسنگی جان سالم به در بردند. در دوران جنگ سرد [به ویژه دهه‌ی پنجاه میلادی] برخی از کشورهای اروپای شرقی؛ مجارستان و چکسلواکی و بلغارستان، الگوی دادگاه‌های نمایشی استالین را تکرار کردند. نیکلای خروشچف که پس از مرگ استالین [۱۹۵۳] زمام امور را در شوروی به دست گرفت، در کنگره‌ی بیستم حزب کمونیست [۱۹۵۶] فاش کرد که «کمیسون ویژه‌ی ما مراجعه به اسناد فراوان آرشیوهای سری به این نتیجه رسیده که افراد بیگناه بیشماری در کشور ما به قتل رسیده‌اند؛ روشن شده که بسیاری از اعضای حزب و دولت که در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ دشمن خوانده شدند، هرگز دشمن و خائن و جاسوس نبودند؛ بلکه کمونیست‌های شریف و صادقی بودند. آنها زیر شکنجه‌های وحشیانه، گناهان سنگینی را به گردن گرفتند. این متن به طور کامل منتشر نشد. در ژانویه‌ی ۱۹۸۹ روزنامه‌ی رسمی پرآوا اطلاعات داد که همراه با تحولات شوروی از بیش از ۲۵ هزار نفر که در دوران استالین تیرباران شده‌اند، اعاده‌ی حیثیت شده [چه دیر] تنها در همین سال بود که متن سخنرانی خروشچف به طور کامل چاپ شد!

طولانی بود؛ ولی احساس می‌کنم در این روزها لازم است!
کسی از مهدی کروبوی شکایت کرده که اطلاعاتی را که به او داده بود، خودسرانه منتشر کرده است. کروبوی در پاسخ این فرد، ضمن دادن کلی اطلاعات شجره‌نامه‌ای که دست آخر به همان طرفیها می‌رسد، موارد دیگری از شکنجه‌های حکومتیان را فاش کرد!

به دیدار خانواده‌ای رفتم که زن جوانی در منزل داشتند که در حوادث اخیر به شدت مورد ضرب و شتم قرار گرفته، پس از گذشت ۶۰ روز، هنوز آثار کبودی بر صورت این زن نمایان بود. دست این زن نیز از چند جا شکسته و هنوز به گردنش آویزان است...

کروبوی همچنین از جوانی نوشت که هم اکنون در بیمارستان بستری است و او را با وصل لوله‌ای به شکم تغذیه‌ی مصنوعی می‌کنند... یک چشم این جوان را تخلیه کرده‌اند و چشم دیگرش نیز در

معرض نابینائی قرار دارد. سر این جوان پر از ساچمه است. او چندین بار مورد عمل جراحی قرار گرفته و هنوز هم باید عمل شود!^{۲۱۸} «میدان زنان» هم از قول گاردین نوشت که «ایده»ی معرفی زنان وزیر را احمدی نژاد از کروی و محسن رضایی «کپی‌برداری» کرده؛ پای خودشان!

من از این مرتضی مطهری درست مثل علی شریعتی و جلال آل‌احمد خوشم نمی‌آید. آدمهای دگمی بودند که برای سر کار آوردن حکومت اسلامی هر ناشایستی را انجام دادند. دو تاشان خیر حکومت اسلامی را ندیدند و سومی‌شان که همین مطهری باشد، به تیر غیب فرقانی‌ها همان روزهای اول به حکومت رسیدن خمینی کشته شد. این نوشته را به او نسبت داده اند. بدنیست!

مطهری در داستان راستان آورده که گویا در زمان معتصم عباسی، ترکان عهده دار بسیاری از کارهای حکومتی بودند. البته ترکان ماوراءالنهر... سرداران ترک در بغداد می‌گشتند و هر کاری می‌خواستند، می‌کردند و حکومت عباسی هم کاری به کارشان نداشت؛ تا جایی که کم‌کم دست به عرض و ناموس مردم دراز کردند... نیمه شبی مسلمانان می‌بینند که یکی از این سرداران ترک دست زنی را گرفته و به زور با خودش می‌برد. مرد جلو می‌رود، فایده نمی‌کند؛ زن التماس می‌کند، افاقه نمی‌کند. و آن سردار ترک زن را به خانه‌ای می‌کشاند. مسلمان که می‌بیند کاری از دستش بر نمی‌آید، بر بام خانه‌ای می‌رود و با صدای بلند اذان می‌گوید. با صدای الله اکبر او در نیمه شب مردم به کوچه و خیابان می‌ریزند که چه شده و او با فریاد ماقع را می‌گوید و آنها نیز یورش می‌برند و زن بیچاره را از دست آن سردار ترک خارج می‌کنند. این ماجرا باعث می‌شود که حکومت عباسی فکری برای دست درازیهای نظامیان ترک بکند...

چقدر این مسلمان شبیه شیخ مهدی کروی خودمان است که اذان نیمه شبش، خوابها را آشفته کرده؛ دینفروشان او را به ناسزا گرفته‌اند که چرا خواب خوشمان را برآشفتی و مردمان، این بار بیدارند، چون این جا بغداد نیست و تهران است و تمام ایران است. عده ای دیگر نیز از خواب برخاسته‌اند. این بار شاید بشود برای این تعدیها کاری کرد!^{۲۱۹} من اتفاقاً برای این موضوع داغی که مهدی کروی طرح می‌کند، نگرانم. نگران از این که آخوندی پیدا شده که می‌خواهد بگوید اسلام

218 - افشاگری تازه‌ی کروی؛ سری پر از ساچمه/دویچه وله/۲۰/اوت ۲۰۰۹
219 - از همان وبلاگهای غیب شده به تیر غیب حکومت کهریزکی اسلامی

حکومتی این نیست که خامنه‌ای و احمدی نژاد و اعوان و انصارشان می‌گویند. برعکس من معتقدم که اسلام حکومتی همین است که اینها دارند و ۱۴۰۰ سال تاریخ اسلام ثابت کرده که اسلام دقیقاً همین است که خمینی و خامنه‌ای می‌گویند و نشان می‌دهند و یا مثلاً سعودیها در عربستان با گردن زدن هاشان؛ آنچه کروی می‌دهد، نه وجه اسلامی شخصیت او که تنها وجه انسانی شخصیت اوست؛ با این پرانتز که طفلک دلش بر «مظلومیت» اسلامش سوخته و می‌خواهد اسلامش را طور دیگری نمایش بدهد؛ البته من امیدوارم که افشاگریهای کروی در رابطه با تجاوزها و شکنجه‌های اسلامی به جایی برسد؛ ولی آرزو دارم خودش نتواند برای نمایش اسلام حکومتی دیگری به موفقیتی دست یابد؛ کروی اگر می‌خواهد انسان مدرنی باشد، باید کنار بکشد و دین را از حکومت جدا بخواند؛ نه این که ایران را به تجربه‌ی اسلام حکومتی یا حکومت اسلامی دیگری مجبور سازد!

سی‌ام مرداد ماه ۱۳۸۸ / ۲۱ اوت ۲۰۰۹ [روز شصت و هشتم]

طنزگونه‌ای نوشته‌ام به نام «نامه‌ی مادر اصغر گنجی به اکبر گنجی؟!» که این هفته در وبسایتم هست. خواسته‌ام دوگانگی‌های رفتاری امثال گنجی‌ها را نشان دهم. بخوانیدش؛ بدنیست؛ قرار است این کار به صورت صدا هم تنظیم شود...

اصغری عزیزم، الهی قربون قد و بالات بشم، ننه... ننه جون من دارم می‌رم مکه... هرچی هم می‌گردم این اکبری رو پیداش نمی‌کونم... پسر گلم تو رو خدا، تو رو به خاک آقاچونت، این چند تا کلمه رو واسه آقا داداشت هر جور می‌تونی «برفست»...

پسرم، قربون قد و بالات بشم، واسه آقا داداشت بنویس که ننه به قربونت بره که رفتی ینگه‌ی دنیا و دیگه حالی هم از ننه‌ی پیرت نمی‌پرسی... آخه پسر گلم... این کارها چیه می‌کونی؟ مگه خودت، با همون دهن مثل گلت چند دفعه، بگیریم صد دفعه نگفتی که «هدف وسیله را... یا وسیله...»

چه می‌دونم ننه جون... من که «سوات» ندارم... می‌خوام بگم... آخه ننه به قربونت بشه، ننه جون، برای حفظ اسلام عزیز که آدم عاقل دست به دامن کفار نمیشه... که... فدات بشم گل پسرم... ننه جون، تو رو خدا نیگا کن، رفتی اونجا تو مملکت غربت و دور و برت پر شده از این زنای بی‌حیای غربی لخت و پتی... آخه مادر جون آمو تو یه وجب قبر

می‌خوابونن... آخه واقعا صرف می‌کنه که تو واسه رسیدن به قدرت،
واسه شاه و وزیر شدن این همه فلان ختنه نشده‌ی این کفار رو دست‌مالی
کنی و براشون نومه بنویسی و ازشون بخوای بیان زیر علمت سینه
بزنن؟!

آخه این چه کاریه ننه جون... آخه من جواب خدا را چی بدم...

پسر گلم؟

داشت یادم می‌رفت ها، ننه جون، جونم برات بگه... از همون
پولا که برام فرستادی... دسته دسته... که ننه مجبور شد بره خوردشون
کنه و تازه تومنی دوزار بده به این مجتهد مسجد شاه سابق که براش
حلالشون کنه... و الله تنم داره مثل بید می‌لرزه... و الله پسر جون خوبیت
نداره... آدمو تو یه وجب جا می‌خوابوننا...

حالا ننه‌ات باید عینهو گلین خانوم، همسایه‌ی بابا بزرگت... تا به
جده نزدیک می‌شه، هی بزنه تو سرش و خدایبامرزی واسه تو و بابات از
خدا بخواد... باهاس مثل ابر بهار اشک بریزه که خدایا، خداوندا، اونو
بیخش، این اکبری رو بیخش... بجم، بچه‌اس... خره... نیمی‌فهمه که پول
کفار برکت نداره... این مرتیکه کیسه لیدین^{۲۲۰} و چی می‌دونم
چاموسچی^{۲۲۱}... و الله پول اینا برکت نداره ننه ها... از ننه گفتن...

بین پسر جون... اگه این کفار کمکت کنن و بیارنت سر کار،
چند روز بیشتر طول نمی‌کشه که مرده باد/زنده بادا شروع می‌شه ها!
ننه جون... من خوبیتو می‌خوام پسر جون... ننه، به خداوندی خدا
ننه‌ات این گیشاشو تو آسیاب سفید نکرده ها... الهی ننه فدات شه پسر...
و الله من از نکیر و منکر و شب اول قبر و سوال و جواب اونجا
خیلی می‌ترسم ننه جون،...

راستی ننه جون «سی. دی.» شب اول قبرو که واسم فرستادی،
گوش کردم؛ مرسی ننه جون، دستت درد نکنه، کلی صفا کردم، ولی ننه
جون، کلی هم ترسیدم؛ به خداوندی خدا خیلی از آخر و عاقبتت می‌ترسم
ننه جون...

حالام که دارم می‌رم زیارت... داره تمام تنم عینهو بید مجنون
می‌لرزه... راستی ننه جون... این راسته که می‌گن تو مملکت غربت تو
شاه پسر ننه «بیکاره» قمارباز شدی؟ راسته که می‌گن هی به مردم سور
می‌زنی و سرشونو کلاه می‌ذاری ننه؟

220 - مایکل لدین
221 - نوام چامسکی

آخه مگه یادت رفته پسر گلم اونوقتا رو که همچین زدی تو گوش
همین اصغری که بچم تا چند وقت گوشش درست نمی‌شنید؛ فقط واسه این
که بچم یه دقه با این کارهای لعنتی استخاره کرده بود ننه؟
ننه جون... حالا چی شده که اونجا قبح و قباحتم همه چی واست
ریخته ننه؟

فکر این که پسر نجیب و باحیای من که نمی‌داشت چشاش تو
چش زنا بیفته، حالا زنای لخت و پتی رقااص/مطربو دعوت می‌کونه،
میاره تشون تو خیابونای ینگه‌ی دنیا، گشنگی‌شون می‌ده که بعد بره
باهاشون پز بده...

آخه شاه پسر ننه... مگر اسلام و دیانت، با پول کفار آبیاری
می‌شه، مگه اسلام و انقلاب با قر کمر این زنای بی‌حجاب از خدا بی‌خبر
به جای می‌رسه؟ آخه ننه جون این چه کاریه که می‌کونی ننه؟

ننه جون، مگه نمی‌شه آدم همین‌جوری شاه و وزیر بشه و نره
زیر بال و پر همونا که می‌گوفتی شیطونو درس می‌دن و شیطون بزرگ و
کوچیکن؛ والله ننه جون اینا از تو بجز کهنه‌ی... چی بگم ننه... نذار دهنم
واز بشه... ننه، یادت رفته اونوقتا آگه «تیلیویزون» روشن بود و تو خونه
بودی، فوری عربده می‌کشیدی که خاموشش کونیم ننه جون؟

یادت رفته می‌گوفتی هر کی «تیلیویزون» نیگا کونه، جاش ته‌ی
ته‌ی جهنمه، ننه جون؟! یادت رفته ننه جون؟ حیام والله خوب چیزیه ننه
جون!

ننه، جون ننه، تا دیر نشده بساطتو جمع کن برگرد خونه، آگه
نیای، به خداوندی خدا شیر صاحب مرده‌امو حلالتم نمی‌کونم ننه، آفت
می‌کونم ننه، الهی جز جیگر بزنه این قدرت ذلیل مرده که بچه‌ی نجیب
منو اینطوری از راه بدر کرده...

آخه پسر گلم... نونت نبود، آبت نبود، گوگوش دعوت کردنت
چی چی بود... حالا دعوت کردی، سرتو بخوره، چرا حالا براش خط
می‌کشی که پرچمیو که دوست داره، بیاره، یا نیاره ننه، اصلا به تو چه
ننه، شاید اونا دلشون می‌خواد تو پرچم اونجوری جنازه شونو بیچن، همه
که مٹ تو نیستن ننه جون که بخوان جنازه شونو تو پرچم سبز سعودیا با
اون شمشیر مرتضی‌علیش کفن پیچ کنن، نکنه ننه «ارمیکا» که رفتی
و هابی هم شدی ننه جون...

وای خاک عالم به سر من، ننه‌ات جواب خدا رو چی بده اکبری؟
الهی جز جیگر بزنه این جیفه‌ی دنیا که بچه‌ی نجیب منو، که
دویست روز اعتصاب کرد و نمرد، حالا داره دستی دستی به کشتن می‌ده

... ببین، ننه جون، جون ننه برگرد خونه، به خداوندی خدا حوضمون ترک ورداشته!

ته کوچه... نوهی علویه خانوم رفته مکه و کلی هم به من پز می‌ده... دیگه کی کار داره که چیکاره بوده زنیکه؟ یا اون یکی گلین خانوم... کی دیگه یادش میاد که چه بلایی سر بچه‌های هووش آورده...
ننه جون... تو هم هرچی زودتر برگرد بیا خونه، والله خودم میام پیشوازت، خودم برات اسفند دود می‌کونم، غلط می‌کونن این لباس‌شخصیا که اذیتت بکونن!

این اصغری داداشت باهاشون رفیقه، نمی‌ذاره یه مو از سرت کم بشه ننه جون، تو بیا اینجا، والله از همین‌جام می‌شه شاه و وزیر بشی، مگه این محمودی دلیل مرده نشد ننه جون؟
الهی فدات بشه ننه‌ات... مگه تو چی چی‌ات از این دلیل مرده‌ی بی‌ننه/بابا کمتره ننه جون!؟

آخه نونت نبود، آبت نبود، «ارمیکا» رفتنت چی بود؟
والله این پولا برکت نداره ننه جون... والله این مطربا و دلککا و آوازه خونا برات نون و آب نیمی‌شن ننه جون...
اینجا همین دلیل مرده نوهی علویه خانوم صد دفعه سرکوفت تو رو به ننه‌ات زده که... چی بگم ننه جون... تو رو خدا، تو رو به اون ولای علی برگرد بیا خونه... ننه من خودم میرم گیسمو پیش حاج آقا گرو می‌ذارم که کاری بهت نداشته باشن...

ندیدی اونایی هم که تو عراق بودن، از آقا امون نومه خواستن؟
والله کار تو که از اونا بدتر نیست... اونا آدمکش بودن، چی می‌دونم ننه، می‌گن تروریست بودن، تو که نبودی ننه جون، بودی!؟

ننه جون... وای ننه به قربونت اون قد و بالات بشه... تو که آزارت به علویه خانوم نرسیده... آخه خدا رو خوش نیمیاد... والله این پولا از گلوی ننه‌ات هم پایین نیمیره ننه... تو رو خدا برگرد خونه... جون ننه... والا آفت می‌کونم ننه...

خب اصغری... پسر گلم... هر جور می‌تونی این چهارتا کلومو واسه آقا داداشت «برفست»... باشه پسر... زنده باشی... ننه میره که ساکشو ببند... فردا کاروان راه می‌افته، از دم همون مسجد شاه سابق قراره راه بیافته... نمی‌خواد منو برسونی... ننه جون... تو فقط بگرد این اکبری رو پیدا کن... شیر ننه حلالیت باشه... ننه... الهی خودم برای دفعه‌ی چهارم دومازت کنم، ننه جون...

سی و یکم امرداد ماه ۱۳۸۸ / ۲۲ اوت ۲۰۰۹ [روز شصت و نهم]

امروز را با خبر بدی شروع می‌کنم. چه کنم؛ فعلا خبرها همه در همین ردیف هستند و حقه‌بازیهای نمایندگان خود انگیزخته‌ی «جنبش سبز» در راه حفظ کلیت حکومت اسلامی.

یکی از پرسنل زحمتکش بهشت زهرای تهران به خبرنگار نوروز گفت که در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه جنازه‌هایی بدون نام و مشخصات و تحت تدابیر شدید امنیتی، به این قبرستان آورده شده و با صدور اجباری جواز دفن، در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شدند. با پیگیریهای خبرنگار نوروز از بهشت زهرای تهران [خبرنگار متوجه شد که] روز بیست و یکم تیرماه از بین جوازهای دفن صادر شده در آن قبرستان، ۲۸ جواز بدون ذکر نام و نام خانوادگی صادر شده و همگی در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده‌اند. ۲۴ تیرماه نیز ۱۶ جواز دفن با شرایط فوق صادر شده؛ گفتنی است که سایت نوروز در تاریخ ۲۴ تیرماه نیز به نقل از خانواده‌ی یکی از قربانیان حوادث اخیر، از وجود ده‌ها جنازه در سردخانه‌ای در جنوب غربی تهران خبر داد که با تحویل جنازه‌های منجمدشان به خانواده‌ها در روزهای بعدی این خبر تا حدودی مورد تأیید قرار گرفت. گفتنی است که اجساد در سردخانه‌های پزشکی منجمد نمی‌شوند، اما به دلیل اینکه این جنازه‌ها در سردخانه‌های صنعتی نگهداری شده‌اند، اجساد، منجمد شده و فرم خود را از دست داده‌اند!^{۲۲۲}

دیگر این که پریشب، پنج شنبه شب که احمدی نژاد در تلویزیون «زنده» حرف می‌زد، مردم باز هم در پشت بامها و خیابانها و گذرگاهها با دادن شعارهایی مبنی بر نفی او و حکومتش، اعتراضشان را زیر برق تیغ لباس شخصیها و پاسدارها و بسیجیها نشان دادند.^{۲۲۳}

یادداشتی هم در پاسخ دوستی نوشته‌ام که طنزگونه‌ی «نامه‌ی مادر اصغر گنجی به اکبر گنجی» را نپسندیده؛ چرا که درست نمی‌داند امثال گنجی‌ها این روزها زده شوند!

مرسی، نازنین، موضعتان را می‌دانستم و نیازی هم به توضیح و اوضحات نبود. من اما معتقدم که اینها اساسا آمده‌اند تا نظام را از سقوطش حفظ کنند و اعتراضات را دهنه بززند؛ به همین دلیل هم فکر می‌کنم افشای

222 - گزارش تکان‌دهنده‌ی سایت نوروز/دهها گور بی‌نام و نشان در بهشت زهر/اخبار روز/۲۱ اوت ۲۰۰۹

223 - احمدی نژاد در تلویزیون؛ مردم بر پشت بامها/ادیوفا/۳۰ مرداد ۸۸

اینها، راه را برای دموکراسی و شهروندسالاری باز می‌کند. به ویژه که خودشان بارها و بارها همین را گفته‌اند و «اپوزیسیون کج فهم» نمی‌خواهد باور کند؛ درست مثل دوران خمینی که نمی‌خواستند باور کنند که غولی را دارند از شیشه بیرون می‌کشند. همه، حرف‌های خودشان را در دهان خمینی می‌گذاشتند و هجده سال بعد باز همه حرفهای خودشان را در دهان خاتمی گذاشتند. من با همه‌ی احترامی که برای «جنبش سبز» دارم و به اعتراضات مردمی به کلیت نظام [با همه‌ی کاستیها و دست بستگیها] آن جنبش بی‌نظیر را در موسوی و گنجی و خاتمی و حتی کروبی «شجاع» خلاصه نمی‌کنم؛ کما این که دوم خرداد را هم در خاتمی خلاصه نکردم؛ ولی خاتمی توانست به آن جنبش ضد حکومتی افسار بزند و «روشنفکران» توده‌ای/اکثریتی و ملی/منقلی‌ها و جبهه‌ی ملیها هم دست اندرکار همین کار شدند و امروز هم بار دیگر... کروبی هم با همه‌ی شجاعتش که می‌تواند به کشته شدنش بیانجامد، باز هم در فکر حفظ همان نظام است و من نه؛ کروبی می‌خواهد بگوید که این جنایتها و تجاوزها و... ربطی به اسلام ندارد و اسلام واقعی منم... اگر کروبی حالا اینگونه «انسانی» می‌اندیشد، در نهایت می‌خواهد بگوید که اسلام حکومتی دیگری هم هست و آن این است که ما می‌گوییم؛ همان که خاتمی هم می‌گفت و موسوی هم می‌گوید و گنجیها و... خوب است که هیچ‌کدامشان نیستند که پیشینه‌ی «کیفری» نداشته باشند؛ حتی همین کروبی شجاع؛ ولی همه‌شان در دوران حکومتشان و همدستی‌هاشان با حکومتیان نشان داده‌اند که با اعتراضات مردمی چه معامله‌ای میکنند و حتی همین رفسنجانی حالا قهرمان شده؛ بگذریم؛ شما راه خودتان را بروید؛ اجازه بدهید من هم کار خودم را بکنم!

دیگر این که ساعت هشت و نیم صبح امروز شنبه ۳۱ مرداد، ۵ مامور وزارت اطلاعات به منزل دکتر محمد ملکی هجوم آورد و به گشتن کامل منزل پرداخت و نهایتاً او را دستگیر کردند. ماموران که همگی همدیگر را علوی خطاب می‌کردند، هشتاد جلد کتاب، مدارک شخصی دکتر ملکی، کامپیوتر، دفترچه‌ی یادداشت و دیگر مدارک او را ضبط کردند!^{۲۲۴}

این دیگر خیلی بانمک است!

روزنامه‌ی حکومتی «جوان» وابسته به سپاه پاسداران نوشت که کروبی با موضعی که در ماههای اخیر اتخاذ کرده و اتهامات کذب و شرم

آوری که به نظام اسلامی نسبت داده، این روزها به ستاره‌ای رسانه‌ای ضد انقلاب و غرب تبدیل شده؛ کف و هورایی که رسانه‌های مخالف نظام برای کربوی می‌کشند، بی‌سابقه است و به خوبی از افول بی‌بازگشت شیخ سابق اصلاحات خبر می‌دهد. نکته‌ای که در این میان قابل تامل است، صفت «شجاعت» است که رسانه‌های ضدانقلاب و نیز افرادی نظیر میرحسین موسوی، کربوی را بدان می‌ستایند. کربوی نیز به طور مداوم و در هر مصاحبه‌ای به این صفت ذاتی خود اشاره و تاکید می‌کند که از هیچکس نمی‌ترسد؛ البته کربوی حق دارد؛ کسی که ۳۰۰ میلیون تومان از يك متخلف اقتصادی به نام شهرام جزایری پول دریافت کرد، در مناظره‌ی انتخاباتی و در چشم مقابل ۷۰ میلیون ایرانی هم به دریافت این پول از شهرام جزایری اعتراف کرد و هیچ برخوردی هم از جانب دستگاه قضایی با او صورت نگرفت، علی‌القاعده نباید از هیچ چیز هراس به دل راه دهد؛ کسی که به رغم هزینه کردن میلیاردی [به احتمال زیاد از جنس همان پولهای شهرام جزایری] در انتخابات موفق به کسب ۳۰۰ هزار رای از ۴۰ میلیون رای شده و آراءش از آراء باطله هم کمتر بوده، اما با اعتماد به نفس کامل خود را پیروز می‌داند و برای احقاق حق خود [فاصله‌ی بین ۳۰۰ هزار تا ۲۵ میلیون را محاسبه کنید!] دعوت به آشوب می‌کند؛ علی‌القاعده آدم شجاعی است؛ اما اینجا يك نکته‌ی کوچک و يك سؤال کوچک‌تر وجود دارد؛ نکته این که بالاخره بعد از چند ماه دعوت به آشوب و اغتشاش، نظام اسلامی بر اساس مصلحت‌ها و حرمت نگه داریها، آقای کربوی را رها کرده، تا هرچه می‌خواهد دل تنگش بگوید و حرمت بشکند و دلش به کف و هورای ضدانقلاب خوش باشد؛ اما یک سؤال کوچک از آقای کربوی که تیغ آخته‌اش در برابر نظام اسلامی پایین نمی‌آید، این است که حضرت شیخ شجاع، بدون اینکه پای دیگران را وسط بکشید، خود شما، شما که از هیچکس نمی‌ترسید، چرا در بهمن ماه ۱۳۵۵ در مراسم «سپاس اعلیحضرتا» شرکت کردید و تمنای عفو ملوکانه کردید، تا از زندان آزاد شوید؛ آقای کربوی، آن روز شما به شاه «سپاس اعلیحضرتا» گفتید، اکنون بقایای شاه منفور [کذا] به خاطر مواضعتان به شما «سپاس» می‌گویند؛ آقای کربوی، در جمهوری اسلامی از هیچکس نترسید، اما از خدا بترسید!

انگار این افشاگریها دارد دست حکومت اسلامی می‌دهد!

یکم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲۳ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز هفتمادام]

این متن را به صورت کامنتی زیر مطلبی از «مسعود رجوی» گذاشتم که باز همان حرفهای کهنه‌ی این سالها را نوشته است. البته معتقدم که خودش نیست و کشته یا نفله شده است و برایش می‌نویسند و به جایش حرف می‌زنند. دلیلش این که این کپی بردارها نمی‌توانند به پدرسوختگی خود رهبر غیب شده‌شان باشند، و کلی گاف میدهند؛ آنها فقط روضه می‌خوانند و سینه می‌زنند، آن هم برای سید حسین فاطمی پیش برنده‌ی منویات توده‌ای‌ها که آن همه با ادب بود و بر اساس منویات دولت وقت شوروی... بگذریم...

باز هم همان حرف‌های کهنه و آدم‌های کهنه و شعارهای کهنه‌ی سالها پیش؛ باز هم همان سوء استفاده‌ها از احساسات ملی/مذهبی مردم. آقا جان دنیا عوض شده است. جنیش با تروریسم و خودسوزی و شکنجه‌ها و کشتارهای درون گروهی و عاشورا بازی [چه عاشورای کربلا و چه عاشورای ۲۸ مرداد] به جایی نمی‌رسد. اگر سی/چهل سال پیش روش‌های کهنه و شعارهای کهنه‌ی شما عقب افتاده‌ها و قفل شده‌ها در دوران جنگ سرد و دو قطبی بودن دنیا کارکرد داشت، این روزها دیگر کارکردی ندارد. تبدیل به جوک شده‌اید. نمی‌بینید؛ نمی‌شنوید؛ نمی‌خوانید؛ آن چه که شما و هم طیفان و همراهان شما را برانگیخت تا «سرباز خمینی» شوید و ایران را به تاجر بازگردانید، دیگر کارکردش را از دست داده است. دنیا، دنیای آگاهی است. نبردی که در درون ایران در گرفته است، اتفاقاً با شماست؛ با تاجر است، با انسانها را ابزار حساب کردن است، با سوء استفاده از ناآگاهی‌هاست. شما خودتان هیچ سنجیتی بین این جنیش با روش‌ها و ایدئولوژی‌تان می‌بینید؟ من که نمی‌بینم. این نبرد سخت انسانی، مدرن و متمدن است. باور کنید!

دیگر این که اکبر هاشمی رفسنجانی روز شنبه ۳۱ مرداد [دیروز] در جلسه‌ی مجمع تشخیص مصلحت نظام ابراز امیدواری کرد که «در پرتو معنویت ماه رمضان، برای حفظ، تقویت و انسجام وحدت و وفاق جامعه بهره برداری کامل انجام شود.»

هاشمی در نخستین حمایت آشکار از ... خامنه‌ای از زمان انتخابات ریاست جمهوری، اتحاد و همدلی میان مسئولان و مردم را لازمه‌ی عبور کشور از بحران داخلی و مقابله با «مشکلات و اوضاع

خارجی» دانست و بر در پیش گرفتن اقدام «با تدبیر، اصولی و صحیح» تاکید کرد!^{۲۲۰}

من همه‌اش به آنهایی فکر می‌کنم که داشتند هاشمی رفسنجانی را برای همه‌ی دزدیها و پدرسوختگی‌هاش می‌بخشیدند. وای... انگار به این بابا هم «تجاوز» کرده‌اند و حالا مانده است تا بقیه‌ی «اصلاحاتچی‌ها» بیایند و در برنامه‌ی تلویزیونیشان «گه خوردن» نامه‌هایی را که برایشان می‌نویسند، روخوانی کنند. وای، دارد بانمک می‌شود.

دیگر این که «معادله‌ی چند صد مجهولی قدرت در ایران، چنان کلاف سردرگمی ایجاد کرده که تحلیل آینده را بسیار دشوار و پیچیده کرده است. بقول فوکویاما: «با چه جانور عجیبی روبرو هستیم؟»

دانشمندان علوم سیاسی، جمهوری اسلامی ایران را نوع جدیدی از رژیم‌های «استبدادی/انتخاباتی» طبقه بندی می‌کنند که مشروعیت خود را نه از مردم، بلکه از خدا می‌دانند؛ حکومتی که قانون اساسی آن ملغمه‌ای غریب از عناصر حکومت استبدادی، حکومت دینی و مردمسالاری است؛ قانونی مملو از تناقضات که بندهای نسبتاً «دموکراتیک» آن توسط قوانین دیگر موجود در آن محدود و مشروط می‌گردند.

با همه‌ی این اوصاف و علیرغم پیچیدگی‌های منحصر به فرد این نظام، روند اعتراضات اخیر مردم ایران که ناشی از بغضی سی ساله از عملکرد سردمداران نظام جمهوری اسلامی بود و به بهانه‌ی ابهامات متعدد در باره‌ی انتخابات ریاست جمهوری دهم و صحت نتایج آن ابراز شد و مشروعیت حاکمیت را با چالشی جدی روبرو ساخت، جامعه‌ی جهانی [را واداشت] که این پروسه را ریزبینانه زیر نظر بگیرد. آنچه مسلم است شکافی عمیق بین حاکمیت و مردم ایجاد شده است که امکان پر کردنش با ملاتی که قدرت، با استفاده از مصالح ناهمگونی که بکار می‌برد، بعید بنظر می‌رسد؛ مصالحی از جنس سرکوب، خشونت و کشتار خیابانی گرفته، تا زندان و شکنجه و توهین و تجاوز و دادگاه‌های استالینی، که نتیجه‌ای جز واگرایی خواسته‌های مردم و حاکمیت نامشروع [این کلمه درست نیست، چون معنی غیرشرعی می‌دهد] آنها بدنبال نداشته است. هرچند در طول این سی سال شاهد نارضایتی‌های عمومی از عملکرد رژیم در داخل کشور بوده‌ایم؛ اما در این جریان‌ات اخیر شاهد یک

225 - هاشمی در یک تغییر موضع آشکار همه را به پیروی از رهبر جمهوری اسلامی فراخواند/صدای امریکا/۲۲ اوت ۲۰۰۹

نوع بازی با خون هستیم که همواره شرط مقاومت در مقابل استبداد و دیکتاتوری بوده است؛ مردمی به ستوه آمده که سالهاست شاهد تزیق اجباری اهداف و ایدئولوژی‌های واپسگرایانه‌ی نظام حاکم بوده‌اند؛ هر چند این شکاف نیز به سران رژیم بیش از هر زمان دیگری سرایت کرده و اختلافات و تنش‌های بسیار عمیقی را بین آنها ایجاد کرده است؛ اما توجه به این نکته اهمیت دارد که شکاف بین سران از اختلافات و دعوای جناحی گذشته و به یک چالش جدی ملی و فراجناحی تبدیل شده؛ هر چند اتکاء جناح انحصارطلب و سرکوبگر به قدرت نظامی و پول نفت و بخشی از اقشار منتفع ممکن است پروسه‌ی تغییر حاکمیت را از نظر زمانی با تأخیر مواجه سازد؛ اما سرانجام برگ برنده از آن این بغض‌های فروخته و اخیراً شکفته خواهد بود. حتی بنظر می‌رسد که نوعی همخوانی و انسجام درونی بین اختلافات سران نظام و جنس جنبش وجود دارد که هر دو، نه در پی اصلاح، بلکه در پی تغییر هستند؛ و هرچند که این تفکر جزء اجزاء لاینفک لایه‌های قدرت حاکم و خصلت تمامی دیکتاتوری‌هاست که مماشات با مردم و به هر نحوی عقب نشینی از مواضع سرکوبگرانه‌ی خود، به قیمت از دست دادن تخت و تاج و یک نوع انتحار سیاسی قلمداد می‌شود؛ اما آنچه مسلم است افول قدرت از آن چیزی که نظام ولایت فقیه فکرش را می‌کند، سریع‌تر خواهد بود؛ شواهد و قرائن موجود از برگشت ناپذیر بودن این روند حکایت دارند!^{۲۲۶}

نمی‌دانم چرا از این نوشته، با این که هیچ ربطی هم به «جنبش» این روزها ندارد، خوشم آمد؟!

ربط دارد، باور کنید این نشانه‌ی رشد یک جامعه‌ی پویاست که دارد عقب ماندگی‌های گذشتگان و درگذشتگان را دور می‌ریزد؛ ببینید! نوجوان‌تر که بودیم، به راحتی و با یک ارتباط ساده داشتن با یک پسر خیلی معمولی، بدون حاشیه‌های اضافی، هر آن و از جانب هر کسی ممکن بود «جن. ده» خطاب شویم. بزرگتر که شدم فقط «جن. ده» ها و دخترهای «خراب» توی سن ۱۶-۱۷ سالگی ابروهاشان رو برمی‌داشتند و ممکن بود مو رنگ کنند؛ رنگ روشن و هایلایت سند رسمی بود. بعدا سیگار فقط در شان خانم‌های خراب بود و مجوز «جن. ده» شدن. پیش‌تر حتی به خاطر دارم که سایه‌ی مشکی پشت چشم و ناخن‌های فرنج شده هم یادآور ایکس ایکس ال بود. الآن اما «جن. ده» شدن به راحتی قدیم نیست؛ مثلاً باید «کان. دوم» توی کیفیت پیدا بشود، تا

226 - جهانگیر حاتم‌آبادی/آیا ستونهای کج شده‌ی جمهوری اسلامی افقی خواهند شد؟

بی‌دردسر «جن. ده» شوی؛ من خوشحالم که سال به سال «جن. ده» شدن سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود، خوشحالم!^{۲۲۷}

طفلک زنان و دختران در ایران که چه می‌کشند از دست این مردسالاری و پیرسالاری و دین‌سالاری و «چیز» سالاری تمام ناشدنی این «فرهنگ» دفرمه و عقب افتاده... وای...

درگیری‌های لفظی کم‌دی برای معرفی یک دولت تروریست با محافل بین‌المللی کم‌دی‌تر است؛ ولی برای نشان دادن فضای این روزها بد نیست!

ایلنا نوشت که علاء‌الدین بروجردی رئیس کمیسیون امنیت و سیاست خارجی در پاسخ به سوالی که به معرفی احمد وحیدی برای وزارت دفاع اشاره داشت، از اخبار رسانه‌های خارجی مبنی بر حضور این وزیر دفاع فعلی در حادثه‌ی میکونوس و حکم دادگاه آرژانتین یاد کرد و اینکه گفته می‌شود که وحیدی از سوی پلیس بین‌الملل تحت تعقیب است. او در این رابطه اظهار داشت که این گونه اخبار هیچ تأثیری در ارائه‌ی رای اعتماد نمایندگان به وحیدی نخواهد داشت و حتی آنها را در موضع خود تقویت خواهد کرد! [خوش به حالشان] این در حالی است که معرفی احمد وحیدی به عنوان وزیر دفاع دولت جدید احمدی‌نژاد با واکنش‌های جهانی مواجه شده است. دولت آرژانتین از اولین کشورهایی بود که به معرفی وحیدی و واکنش نشان داد و به آن اعتراض کرد. ایالات متحده هم با ابراز ناخرسندی از انتخاب وحیدی گفت که منتظر تصمیم مجلس شورای اسلامی در رای اعتماد به وی می‌ماند. مقامات اسرائیلی نیز به معرفی وحیدی و واکنش نشان دادند!

دوم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲۴ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز هفتاد و یکم]

یک روز پس از آن که حمید رضا کاتوزیان عضو کمیته‌ی ویژه‌ی مجلس برای بررسی حوادث پس از انتخابات، خواستار ارائه‌ی مستنداتی از دفن دسته جمعی کشته شدگان حوادث بعد از انتخابات در بهشت زهرا شد، پایگاه اطلاع رسانی نوروز شماره‌ی جواز‌هایی را که برای دفن این افراد صادر شده، در وبسایت خود منتشر کرد.

به گزارش پایگاه خبری فراکسیون خط امام... مجلس «پارلمان نیوز» ارگان جبهه‌ی مشارکت در روزهای گذشته، خبری مبنی بر اینکه

227 - از یکی از این وبلاگ‌های سر به نیست شده توسط حکومت کهریزی اسلامی

در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه پیکر دهها تن از هموطنانمان بدون شناسایی و بدون درج مشخصات شخصی و صرفاً با یک شماره جواز دفن در قطعه ۳۰۲ بهشت زهرا به خاک سپرده شده را منتشر کرد. پس از آن فرهاد تجری، عضو کمیسیون بررسی حوادث پس از انتخابات، به پارلمان نیوز گفت که اصل خبر دروغ است، چه برسد به اینکه تعیین کنند کدام افراد دفن و خاکسپاری شده‌اند!^{۲۲۸}

داستان روشن است. عده‌ای را کشته‌اند و بدون نام و نشان در بهشت زهراشان دفن کرده‌اند، حالا از درون خودشان گندش درآمده است. انگار این جریان سبز و جنبش سبز شده است محل تصفیه حساب‌های دو جناح حکومتی باهم. مردم فقط اسباب بازی اینها هستند.

اعتراض زنان مسلمان «مالی» به برابری حقوقشان با مردان؟!

به گزارش عصر ایران بر اساس این قانون به زنان در ازدواج حق مساوی با مردان داده شده است و نیز حقوق فرزندان نامشروع تضمین شده است. همچنین بر اساس این قانون، سهم الارث زنان افزایش می‌یابد. با این وجود اکثریت زنان مسلمان «مالی» علیرغم حمایت اقلیت روشنفکر و پیشرو زنان این کشور از این قانون، به تصویب آن اعتراض دارند و دهها هزار تن از آنان در باماکو، پایتخت و دیگر شهرهای این کشور در اعتراض به تصویب قانون جدید زنان، دست به تظاهرات زده‌اند. مهم‌ترین سازمان مخالف این قانون که تظاهرات اعتراضی را سازماندهی می‌کند «اتحادیه‌ی ملی انجمن‌های اسلامی زنان» مالی است. این اتحادیه معتقد است که این قانون با اصول دین اسلام مغایرت دارد و از رئیس جمهوری مالی خواسته است تا این مصوبه‌ی پارلمان را به توشیح نرساند. طبق قانون اساسی مالی، قوانین مجلس با امضای رئیس جمهوری شکل اجرایی به خود می‌گیرد.

یکی از جدی‌ترین انتقادی که زنان مسلمان مالی به قانون جدید دارند، آوردن ماده‌ای در آن است که تمکین از شوهر را غیرالزامی می‌سازد. حاجیه ساییاتو دمبله، رئیس اتحادیه‌ی ملی انجمن‌های اسلامی زنان مالی می‌گوید که این قانون بر ضد اصول اسلام است. وی در این باره به «بی. بی. سی.» گفت که ما باید از اسلام اطاعت کنیم ...

228 - انتشار اسناد قبرهای دسته جمعی معترضین به انتخابات ایران/۲۴ اوت ۲۰۰۹ میلادی

بر اساس اصول اسلام مرد باید از همسرش محافظت کند و در مقابل زن نیز باید از شوهرش اطاعت کند... تنها اقلیت کوچکی از زنان مالی که روشنفکر هستند، خواستار این قانون جدیدند، در حالی که زنان فقیر این کشور که مسلمانان واقعی هستند، با این قانون مخالفند!^{۲۲۹}

ای داد مسلمانان واقعی این‌ها هستند؟! این هم پیگیری حکومتیان از جوانانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند!

شاهد کروی گفت که نمایندگان قوه قضائیه [مرتضوی] به من گفتند که شرح مایه را بنویس؛ من هم نوشتم؛ بعد سوالاتشان شروع شد که اکثر آنها در مورد این بود که من از کجا آقای کروی را می‌شناسم؛ از کجا به ایشان اعتماد کردم، چگونه ارتباط برقرار کردم، چرا نفس نفس می‌زنم، چه طور اعتماد کردم تا به آقای کروی بگویم، چرا حاضر شدم آقای کروی از من فیلم بگیرد؛ چرا اصلاً فیلم گرفتیم؛ هدف آقای کروی از آگاه کردن آقای گرامی مقدم و آقای داوری چه بود؛ آقایان گرامی مقدم و داوری کیستند؛ چه ساعتی به حزب زنگ زد؛ با چه شماره‌های زنگ زد؛ به چه بهانه به حزب رفتم، آنجا چه گفتم، آنها چه گفتند، وقتی زنگ زد، چه کسی گوشی را برداشت، بعد به چه کسی وصل کرد، به آن شخص چه گفتم، با چه کسی رفتم، در کدام تظاهرات شرکت کردم، و... هزار چرای دیگر بی‌ربط به قضیه‌ی تجاوز که بعد از حدود سه ساعت که من به ایشان اعتراض کردم، ایشان به من گفتند ما نمی‌دانیم تو راست می‌گویی، یا نه، تو ادعای سنگینی می‌کنی، کل نظام مقدس را زیر سوال بردی، ما از کجا بدانیم که تو را تطمیع نکرده‌اند...

و وقتی گفتم که شما مثل اینکه یادتان رفته است مساله چیست؛ به ظاهر خواستند سوالاتی در این خصوص کنند، سوالاتی از این دست که دخول تا کجا بوده، و آیا آن شخص ارضا شده است یا نه؛ که این سوالات بیش از پیش باعث تخریب روح و روان من شد!^{۲۳۰}

دیگر این که جوانی هم به نام مهدی که مورد تجاوز قرار گرفته، رگ دستش را زد!

الان خبردار شدم که مهدی، قربانی ۱۸ ساله‌ی تجاوز جنسی در کهریزک، صبح جمعه رگ دست خود را در حمام با تیغ زده و متأسفانه خون بسیاری از دست داده است. مهدی دچار افسردگی شدید و عفونت

229 - اعتراض زنان مسلمان مالی: چرا حقوق ما با مردان را یکسان کرد؟
230 - از روزنامه‌ی اعتماد ملی غیب شده

زخم مقعد و روده بود و روز جمعه، خواهر او تنها در منزل بوده و مأموران اورژانس در آخرین لحظات خونریزی شدید شریان میج مهدی را بند می‌آورند. آنها تلفن جدیدم را نداشتند، تا زودتر خبرم کنند و بتوانم کمکی بکنم یا حداقل خبررسانی کنم. ظاهراً پزشکان در بیمارستان مجبور شده‌اند دو کیسه‌ی خون به مهدی تزریق کنند و از مرگ حتمی نجاتش دهند. متأسفانه امکان رفتن به شهرستان محل زندگی آنها را ندارم، ولی تلفنی خبر می‌گیرم. اینها تبعات جنایات کثیفی است که به بهانه‌ی حفظ حاکمیت ولی فقیه عادل، در زندانها انجام داده‌اند. مهدی هنوز بستری است و خواهرش می‌گوید هیچ حرفی نزده و نمی‌زند. آیا حرفی هم مانده که بگوید، ما را چه شده است؟

قلبم تیر می‌کشد... [پی‌نوشت] به فکر خارج فرستادن مهدی از کشور افتاده‌ام؛ برای مداوا، چند روز قبل که تلفن کردم و درباره‌ی «پدرام» برایم حرف می‌زد؛ بنظر امیدوار می‌آمد. خواهرش می‌گفت دارد بهتر می‌شود، وقتی شنید که همدردی مردم چقدر زیاد است، حس کردم دارد احیاء می‌شود. اما ظاهراً خوشبینی زیادی داشتم. افسردگی غیرقابل پیش بینی است و درمانش زمان بر است. حس تنفر از خود و ناامیدی، یکی از بدترین اثرات تجاوز جنسی است!^{۲۳۱} چه بنویسم؟

سوم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲۵ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز هفتاد و دوم]

امروز روز دیگری است؛ روزی دیگر در تداوم شکنجه‌ها و دروغ‌ها و تجاوزها و زندان‌ها... همه جا... درست بیخ گوش همه... سی سال است... سی سال و اندی... گفتگویی دارم زیر عنوان «به بهانه‌ی سی امین سالگرد اقتضاح تاریخی سال پنجاه و هفت» که صدای این گفتگو هم روی نت است؛ در وب سایت... که آنجا زمینه‌های به قدرت رسیدن این حکومت اسلامی را در چند وجه نشان داده‌ام و حالا اینجا کسی از زندانی در خیابان انقلاب نوشته است، درست بیخ گوش همه... درست بین تقاطع خیابان فلسطین و انقلاب با چهار راه ولیعصر [چه اسم‌هایی] خیابانی هست به اسم برادران مظفر؛ نبش این خیابان فروشگاه جورابان است و کمی که داخل می‌شوید، سمت راست، قبل از رسیدن به ورودی پشتی بازار کامپیوتر رضا درب یک پارکینگ را می‌بینید که روی آن نوشته‌اند «توقف ممنوع» و به ظاهر جای خاصی

231 - خبر فوری/مهدی رگ خود را زد/بابک داد

نیست. اما در حقیقت درب ورودی زندانی زیرزمینی است که به حیاط کوچکی باز می‌شود. داخل این حیاط کوچک جای پارک کردن دو یا سه سگ سه ماهه است و یک در آهنی شما را به زیرزمینی هدایت می‌کند که در حقیقت زندان مخوفی است که حداقل تا زیر دانشکده‌ی هنر و معماری آزاد که نیش تقاطع انقلاب و فلسطین است، ادامه دارد. در طول دو ماه اخیر هم تعداد زیادی از بازداشتی‌ها را به آنجا منتقل کرده‌اند!^{۲۳۲}

امروز هم جلسه‌ی چهارم محاکمه‌ی اصلاحاتی‌ها برگزار شد و دادستان خواست که حزب مشارکت تعطیل شود و متن اعترافات سعید جاریان هم روخوانی شد.^{۲۳۳}

تازه بعد از آن همه کتاکتاری‌ها و لو رفتن قبر دسته جمعی بچه‌های مردم، حالا خاکبرسرها مدیرعامل بهشت زهرا را برکنار می‌کنند.^{۲۳۴}

این هم داروی تجاوز!

داروی ارزان قیمتی است که باعث فراموشی موقت می‌شود. روپینول اسم‌های مختلفی دارد، والیوم مکزیک، Roofies، Roachies ارزانی این دارو باعث محبوبیتش در بین مردم و مدارس شده است. عموماً این دارو به این صورت مورد استفاده قرار می‌گیرد که شخصی دارو را با حیل‌های به خورد قربانی می‌دهد. [مثلاً در نوشیدنی حل می‌کند] فرد مصرف کننده بعد از حدود ۱۵ تا ۲۰ دقیقه حالت مستی پیدا کرده و نمی‌تواند آن چه را که اتفاق می‌افتد، به خاطر بسپارد. از این دارو در مهمانی‌ها استفاده می‌شود، تا از افراد سوءاستفاده‌ی جنسی شود [به‌به] روپینول اثرات مخرب خیلی زیادی دارد. می‌تواند موجب افت شدید فشار خون، افسردگی، کما و حتی مرگ شود. مصرف روپینول به همراه الکل اثرات آنرا مخرب‌تر و شدیدتر می‌کند. روپینول ده برابر والیوم قدرت دارد! [از یک ایمیل]

دیگر این که «ماموران سرکوبگر نیروی انتظامی در تهران مجبور شده‌اند تابلوی راهنمایی و رانندگی در خیابان فرشته، بعد از میدان تختی را که جوانان بر روی آن مستمراً شعار مرگ بر دیکتاتور و مرگ بر خامنه‌ای می‌نوشتند را جمع کنند. ماموران رژیم طی روزهای اخیر هر روز شعارها را با رنگ سیاه پاک می‌کردند، ولی جوانان مجدداً روی آن شعار می‌نوشتند که ماموران در نهایت مجبور به کندن این تابلوها شدند!

232 - از همان وبلاگهای غیب شده

233 - چهارمین جلسه‌ی محاکمه‌ی شخصیت‌های سیاسی ایران آغاز شد/بی بی سی/۳ شهریور ۸۸

234 - از پارلمان نیوز غیب شده/همین روزها

جالب است، نه؟!

چهارم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲۶ اوت ۲۰۰۹ [روز هفتاد و سوم]

این خبر واقعا جالب است؛ ایسنا نوشت:

استاندار خوزستان با بیان اینکه علت اصلی وقوع قتل و مشکلات امنیتی برای زنان، رعایت نکردن مسائل ایمنی از سوی خود زنان است، گفت؛ ما نمی‌توانیم برای محافظت از هر زن یک پلیس قرار دهیم، بلکه نکات ایمنی باید از سوی شهروندان رعایت شود. سید جعفر حجازی در گفتگو با ایسنا اظهار داشت که اعتقاد ندارم امنیت زنان خوزستانی در خطر است، بلکه معتقدم رعایت نکردن نکات امنیتی از سوی زنان موجب بروز مشکلات می‌شود...

قتلهای زنجیره‌ای آبادان و ماهشهر از سوی افرادی اتفاق افتاده که از نظر روانی دچار مشکل هستند و نیروی انتظامی قادر به تشخیص مشکلات روانی همه‌ی افراد نیست...

قتلهای زنجیره‌ای آبادان که متهم آن اخیراً محاکمه شد، در منطقه‌ای حاشیه‌ای رخ داده که قربانیان آن منطقه در انتخاب مسیر عبور و مرور، امنیت را رعایت نکرده‌اند. آن منطقه، متروکه و مخروبه است... با کارهای انتظامی و امنیتی که نمی‌توان ذهن افراد را کنترل کرد. از این اتفاقات که جنون به سر کسی بزند و دست به چنین قتلها و جنایاتی بزند، در همه جای دنیا وجود دارد. طرحهای پیشگیرانه‌ای که از سوی ما باید انجام شود را انجام می‌دهیم، ولی از سوی دیگر برخی زنان رعایت نمی‌کنند!

پس شماها چه کاره‌اید؟! هیچی، رفاص پای نقاره!؟

راستی این «قرارگاه ثارالله» چیست؟

سنگ بنای قرارگاه ثارالله برای مقابله با مردم گذاشته شد. در این قرارگاه واحدهایی از سپاه جمع شدند که آموزش و ماموریتشان سرکوب مردم بود. فرماندهی آن در ابتدا برعهده‌ی فرمانده‌ی کنونی سپاه «عزیز جعفری» بود و مبتکر تشکیل چنین قرارگاهی سرلشگر فیروزآبادی رئیس ستاد کل نیروهای نظامی بود که از دوران ریاست جمهوری علی خامنه‌ای در کنار اوست و پس از او، نزدیکترین مناسبات را با... [آخوند] جنتی دارد. پس از چند مانور و به اصطلاح رزمایش بزرگ ضد شورش در تهران و تصویب استراتژی سپردن دولت به سپاه و دفاع از احمدی نژاد به عنوان کارگزار این استراتژی، از نیمه‌های دوران ریاست جمهوری

وی، عزیز جعفری با تجربه ای که در برپائی قرارگاه ثارالله اندوخته بود، جانشین سرلشگر رحیم صفوی شد و فرماندهی کل سپاه پاسداران شد. معرف و توصیه کننده‌ی این سمت و گیرنده‌ی حکم فرماندهی کل سپاه از سید علی خامنه‌ای، سرلشگر فیروز آبادی بود که عزیز جعفری مطیع اوست. پس از این انتصاب، سرتیپ پاسدار حجازی جانشین عزیز جعفری در قرارگاه ثارالله شد. همه‌ی این تحولات در نیمه‌ی دوره‌ی چهار ساله‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد صورت گرفت. با نزدیک شدن پایان دوره‌ی چهار ساله‌ی ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و با وحشت از شکست او در انتخابات و به صحنه بازگشتن اصلاح طلبان [کذا] قرارگاه ثارالله مامور تهیه‌ی طرح یک کودتا با تمام جزئیات آن شد. این در حالی بود که بدنبال ورود «اوباما» به کاخ سفید، برای نمایش حمایت مردم از نظام، بشدت نیازمند یک انتخابات پر استقبال بودند. این استقبال به نامزدی یک اصلاح طلب ممکن بود، اما نه خاتمی. خاتمی سد بزرگی بود که می‌توانست همه‌ی بافته‌ها را پنبه کند. رهبر در ملاقات حضوری به او گفت که نیاید. خاتمی گفت که احساس وظیفه و احساس خطر برای نظام می‌کند و می‌آید. چند روز پس از این دیدار حسین شریعتمداری که در کنار احمدی‌نژاد در جلسات فرماندهی قرارگاه ثارالله شرکت می‌کند، ماموریت یافت مقاله‌ای نوشته و به خاتمی سرنوشت خانم بی‌نظیر بوتو را یادآوری کند. خاتمی که اکنون مستقیماً از قول خود او گفته شده، نگران باقی ماندن در صحنه‌ی انتخابات و ختم شدن انتخابات به یک ۲۸ مرداد بوده [این دیگر خیلی کم‌دی است] کنار می‌کشد و میرحسین موسوی وارد صحنه می‌شود. نه خاتمی و نه بسیاری از مقامات لشگری و کشوری تصور نمی‌کردند که سپاه علیه او [موسوی] نیز دست به کودتا بزند؛ علیه کسی که در سال‌های جنگ با عراق یک پا در جبهه‌های جنگ داشته و یک پا در جلسات کابینه؛ با حمایت قرارگاه ثارالله که پل پیوند آن با رهبر، مجتبی خامنه‌ای است، به احمدی‌نژاد کارت سبز برای عبور از همه‌ی خط قرمزها در مناظره‌های تلویزیونی داده می‌شود. هدف این بود که هم استقبال از انتخابات ممکن شود و هم احمدی‌نژاد با موضعی که در مناظره‌ها می‌گیرد، با رای مردم انتخاب شود. سردار ضرغامی فرماندهی صدا و سیما ماموریت همه‌نوع همکاری و کمک به احمدی‌نژاد را از سوی قرارگاه ثارالله می‌گیرد. علیرغم همه‌ی این تدابیر، از میانه‌ی برنامه‌ی مناظره‌های تلویزیونی و نتیجه‌ی نظرسنجی‌هایی که به سرعت در سطح کشور جمع آوری شد، معلوم شد شانس احمدی‌نژاد برای گرفتن رای مردم بسرعت رو به کاهش است و استقبال از موسوی رو به افزایش.

نگرانی از نتیجه‌ی انتخابات و شکست احمدی‌نژاد همراه با یک گزارش در اختیار مجتبی خامنه‌ای قرار می‌گیرد، تا با رهبر در این باره صحبت کند. دادن وقت اضافی تلویزیونی به احمدی‌نژاد، توصیه به چند سفر شتابزده‌ی استانی و بازگذاشتن دست او برای هر سخن و تلاشی که بتواند آراء وی را بالا ببرد، نتیجه‌ای است که مجتبی خامنه‌ای به قرارگاه ثارالله باز می‌گرداند. در عین حال این توصیه توسط مجتبی خامنه‌ای در جلسه‌ی قرارگاه ثارالله که در آن از جمله فیروزآبادی و عزیز جعفری فرمانده‌ی سپاه حضور داشته‌اند، ابلاغ می‌شود که در عین حال، شما طرح اقدام را دنبال کنید!

در فرصتی بسیار تنگ، از آنجا که نمی‌خواستند بقیه‌ی فرماندهان سپاه در جریان این اقدام قرار گیرند و احتمالاً با توجه به روابط و مناسبات موسوی با برخی فرماندهان سپاه، خبر به گوش او برسد، طرح دولت نظامی ارتشبد از هاری در سال ۵۷ در دستور کار قرار می‌گیرد!

[گم کردن گورتان را از چه کسانی الگوبرداری می‌کنید؟]

لیست دستگیری‌های وسیع از میان فعالان سیاسی، روزنامه نگاران، حقوقدان‌ها، رهبران دانشجویی و... تهیه می‌شود. برای آغاز عملیات، سرتیپ «احمد وحیدی» که اکنون به عنوان وزیر دفاع دولت در کابینه‌ی احمدی‌نژاد به مجلس معرفی شده، بدلیل سالهای فرماندهی‌اش در سپاه قدس مأموریت مافوق سری واحد ضربیه‌ی اول کودتا را بر عهده می‌گیرد. شماری از افراد واحد امنیتی سپاه قدس که عمدتاً لبنانی و فلسطینی [از افراد حماس] بوده‌اند، واحد ضربیه‌ی اول را تشکیل می‌دهند. هر چه به زمان برگزاری انتخابات نزدیکتر می‌شوند، وحشت از شکست احمدینژاد بیشتر می‌شود. در ساعات اولیه‌ی روز رای گیری، شکست قطعی گزارش می‌شود و به همین دلیل از طرف قرارگاه ثارالله وزیر کشور، سردار محصولی برای یک جلسه‌ی فوری «توجیهی» احضار می‌شود. او مأموریت پیدا می‌کند که نتیجه‌ی اولیه‌ی شمارش آراء را ابتدا در اختیار بیت رهبری و سپس در اختیار قرارگاه ثارالله بگذارد. آماده‌باش وضعیت قرمز داده می‌شود. نخستین گزارش شمارش آراء شکست کامل احمدی‌نژاد و پیروزی قاطع میرحسین موسوی را نشان می‌دهد. قرارگاه منتظر اولین واکنش‌ها از بیت رهبری می‌شود. مجتبی خامنه‌ای از تزلزل پدرش و عزم خودش برای آغاز عملیات خبر می‌دهد. معلوم نیست این تزلزلی که او گزارش می‌دهد، یک صحنه‌سازی بوده و یا واقعیت؟!]

میرحسین موسوی از نتیجه‌ی اولیه‌ی شمارش آراء توسط عواملی که در وزارت کشور داشته، با خبر می‌شود. با وزارت کشور

تماس برقرار می‌کند. نتایج اولیه، پیروزی او را تأیید می‌کنند. آنها می‌گویند که مراتب به بیت رهبری نیز گزارش شده است. سرنوشت سازترین ساعات آغاز می‌شود. آخرین جلسه‌ی قرارگاه ثارالله، به بهانه‌ی دفاع از نظام، تصمیم به آغاز عملیات می‌گیرد. اولین یورش به ستادهای انتخاباتی میرحسین موسوی در سراسر کشور و سرانجام یورش بزرگ با کمک واحد ضربیه‌ی اول سپاه قدس در تهران صورت می‌گیرد. متعاقب آن، لیست دستگیری‌ها به اجرا گذاشته می‌شود. از همان نیمه شب دستگیری‌ها شروع می‌شوند و روز بعد، بدنبال پخش بیانیه‌ای که آن را «بیانیه‌ی کودتا» می‌گویند، با امضای سید علی خامنه‌ای، دستگیری‌ها سرعت می‌گیرد. تصور اولیه این بوده که با این دستگیری‌ها، با بیانیه‌ی شتابزده‌ای که با امضای علی خامنه‌ای ابتدا از رادیو و سپس از سیمای جمهوری اسلامی پخش شد و متعاقب آن، اعلام جشن پیروزی از سوی احمدی‌نژاد کار تمام می‌شود. ریختن مردم به خیابان‌ها و شکستگی خودجوش بزرگترین راهپیمائی بعد از انقلاب ۵۷ آن حادثه‌ای بود که ستاد ثارالله خود را آماده‌ی آن نکرده بود؛ در واقع پیش بینی آن را نکرده بودند. همه غافلگیر شدند. نخستین گزارش‌ها از راهپیمائی‌های اعتراضی مردم به بیت رهبری ارسال شد، با این قید که اگر وضع تنها یک هفته به همین شکل ادامه پیدا کند، سقوط قطعی است!

دیدار رهبر با نمایندگان ستادهای انتخاباتی توصیه‌ای است که مشاورانش برای ختم راهپیمائی‌ها به او می‌کنند. او هنوز باور نکرده بود که مردم برای انقلاب به خیابان ریخته‌اند. سالها، مشاوران نظامی و غیرنظامی‌اش به او از عشق مردم به ایشان و فصل‌الخطاب بودن سخن او گزارش داده بودند و حالا عکس آن در خیابان‌ها جریان داشت. دیدار با نمایندگان ستادهای انتخاباتی که در سطح «درجه دوم» در آن شرکت کرده بودند، یعنی کربوبی و موسوی و رضائی شخصا به این جلسه نرفته بودند، حاصلی در پی نداشت. همه‌ی آنها گفتند که قلب شده و او که خوب می‌دانست آنها حقیقت را می‌گویند و پیش از آنها قرارگاه ثارالله گزارش شکست احمدی‌نژاد را در اختیارش گذاشته بود، قلب را رد کرد و گفت که می‌آید به نماز جمعه و حرف‌هایش را آنجا می‌زند. یک هفته بازجویی سخت و توأم با انواع شوگردها و شکنجه‌ها درباره‌ی بازداشت شدگان نتیجه‌ای در پی نداشت و نمایش تلویزیونی ممکن نبود. راهپیمائی‌ها همچنان در تهران و شهرها رو به گسترش بود و چند ده میلیون مردم ایران که اطمینان داشتند به روی مردم بی‌دفاع و مسالمت‌جو تیراندازی نخواهد شد، با زن و بچه راهی خیابان‌ها شدند. جمعه ۲۹ خرداد فرارسید.

رهبر در نماز جمعه‌ای که ابتدا قرار بود در مصلاهی تهران برپا شود، اما بدلیل بیم از حرکت مردم به سمت مصلی، بصورت امنیتی در دانشگاه تهران ترتیب داده شد، خطابه‌ی معروف خود را ایراد کرد؛ خطابه‌ای که حکم فرمان آتش به روی مردم معترض بود. از اینجا به بعدش را از قول مستقیم سردار سرتیپ پاسدار محمد حجازی، جانشین فرماندهی کل سپاه و فرماندهی قرارگاه ثارالله سپاه در همایش پاسداران اهل قلم بخوانید!

[خیلی مافیایی است، نه؟!]

در قضایای اخیر مسائلی در کشور اتفاق افتاد، جدا از جنبه‌ی عمومی و مردمی، کارهای انتخاباتی تا جایی پیش رفت که از مدار يك رقابت انتخاباتی عادی خارج شد و عده‌ای خواستند از احساسات مردم سوء استفاده کنند و شرایط را به سمت اهداف خود پیش ببرند و به ناامنی دامن بزنند و ناامنی را مقدمه‌ی دخالت بیگانگان قرار بدهند. آنها می‌خواستند آرام آرام ناامنی‌ها را توسعه دهند، تا کشور با يك بحران سراسری روبرو شود و کیست که نداند بخشی از این مسائل که ناامنی، آتش زدن و حمله به اموال عمومی در راستای خواست دشمنان قسم خورده‌ی انقلاب بودند. سپاه نمی‌تواند از کنار این قضایا به راحتی گذر کند؛ ناامنی‌هایی که با دستور و خواست بیگانگان صورت می‌گیرد، فقط يك امر انتظامی نیست که بگویند عده‌ای می‌خواهند خود را تخلیه کنند. هر جا رد پای بیگانه پیدا شود، سپاه هم حضور خواهد داشت. عمیق‌ترین و نافذترین دیدگاه‌ها را از مقام معظم رهبری در خصوص قضایای اخیر مشاهده کردیم. بیانات مقام معظم رهبری در نماز جمعه صف اخلاگران و ناقضان امنیت را از مردم جدا کرد و تکلیف مردم را با اغتشاش‌گران مشخص کرد و راهبرد روشنی در مقابل اغتشاش‌گران و توطئه‌گران به مردم، مسئولان و نیروهای امنیتی داد که در حفظ آرامش موثر بود و شاهد آرامش خوبی در کشور بودیم و الان هم آرامش و امنیت در کشور برقرار است!^{۲۳۵} هاه‌ها، مرتیکه‌ی الاغ، مگه کوری، نمی‌بینی!؟

اما هماهنگی سکس و اعتراف را اینجا می‌توان دید و چه فحیح! دستگیری من غافگیرانه بود، سحرگاه يك روز کسالت بار در ماه رمضان که همراه با یورش گروهی از مردان اداره‌ی اماکن شد. مرد سیه چرده‌ای که کفش‌های چرمی سپاهش را لای در گذاشته بود، تا در را به رویشان نیندیم، کاغذی را نشانم داد که آرام ترازو داشت. بسختی توانستم حکم بازداشت از دادسرای فرودگاه را به امضای قاضی ظفرقندی

235 - نقش ثارالله و بیت رهبری در کودتا/ایران امروز

تشخیص دهم. او از آدمهای قاضی مرتضوی بود. فقط در ذهنم چرخید که این ماموران همان نیروهایی هستند که گروهی از وبلاگنویسان را تحت طرحی به نام خانمی عنکبوت بازداشت کرده‌اند. شوکی که از حمله‌ی ماموران به من دست داد، در طول مدتی که خانه‌ام را زیر رو می‌کردند و از سی. دی. و دستگاه ماهواره و کامپیوتر گرفته، تا مدارک و دست نوشته‌هایم را ضبط می‌کردند، تبدیل به آرامشی غیرمعمول شد. بعدها فهمیدم همه‌ی آنها در شرایط خطر همین‌طور می‌شوند.

انتقال من به بازداشتگاه توسط چند مرد خشن و يك زن مامور انجام شد. نمی‌دانم چرا هرچقدر با خشم به مردها می‌نگریستم، به چهره‌ی متعجب زن با دلسوزی نگاه می‌کردم. آنها مرا سوار يك هایش تیره کردند. يك دختر با چادر زندان و چشم‌بند در صندلی پشتی نشسته بود و مرتب گریه می‌کرد. در حالی که داشتم داخل هایش را برانداز می‌کردم، بسرعت تبدیل به يك زندانی شدم. چشم‌بندی به چشم بسته شد، چادری بوبیناک بر سرم انداختند و مردی که کنار راننده نشسته بود، به زن مامور گفت:

«نزار بیرون رو ببینه!»

زن مثل يك ربات بی‌اختیار با تمام قوا سرم را به کف صندلی فشار داد، حالت تهوع اماتم را بریده بود. مدتی بعد هایش توقف کرد و من مثل نابینایی که سعی می‌کرد زمین نخورد، به داخل بازداشتگاه که بعدها فهمیدم در میدان جوانان [اطراف میرداماد] قرار دارد، هدایت شده‌ام. از این که حس معلول را به من داده بودند، سخت آشفته شده بودم. سر مردی که می‌خواست مرا هل دهد به طرف بند زنان فریاد زدم: «چه خبره مگه فکر می‌کنی منو از کنار خیابون آوردی، درست با من رفتار کن!»

من نمی‌دانستم که قانون سکوت آنجا را شکسته‌ام و يك راهرو آن طرف‌تر در بخش مردان، هم پرونده‌ای‌هام به حیرت افتاده‌اند. بلافاصله پارچه‌ای را در دستم حس کردم که از طرف دیگر کشیده می‌شد و مرا جلو می‌برد. بعد صدای دو ضربه‌ی در و باز شدنش و بلافاصله صدایی زنانه که گفت: «چشم بندتو در بیار!»

در آوردم و اولین واکنش من به عادت همیشگی لبخند بود و سلامی آرام. زن زندانبان بی‌حجاب بود و همین راحتی او به منی که تمام روز در اداره‌ی اماکن بازجویی می‌شدم، حس کمرنگی از فراغت را می‌داد. فوری گفت: «من فکر کردم با اون دادی که زدی، دهن روزه باید با چه بازداشتی ناسازگاری طرف بشوم!» بی‌اختیار جواب دادم: «آخه می‌دونی من زنها را دوست دارم. برعکس از مردای قلدر بدم می‌اد!»

و همه خشم خودم را سرریز کردم به سمت همان مرد قلدر موبوری که مرا هل داده بود داخل. ریشه‌ی خشم را می‌شناختم؛ شبیه خشمی بود که به بسیجی‌های زن‌جیر به دستی داشتم که بارها جلو چشمان من دخترها را در کوچه و خیابان زده بودند. زن گفت: «باید تفتیش بدنی بشی!» و سرش را پایین انداخت، تا لباسم را کاملاً بکنم. برایم خیلی سخت بود. گفت: «مقرارت زندان است» گفتم: «اینقدر که برای من سخت است، برای تو هم تفتیش من سخت هست؟»

سری تکان داد و گفت: «چاره‌ای نیست، مقررات است. ولی حالا نمی‌خواه اون زیری رو دیگه در بیاری!» نگاهش می‌گفت که او هم کلافه است و من در دلم می‌گفتم شاید دفعه‌ی بعد که تکنولوژی پیشرفت کرد، با دستگاه تفتیش کنند. در حالیکه لباسم را می‌پوشیدم، به خودم دلداری دادم که شاید اگر سر او هم داد می‌زدم، او هم می‌شد یکی از همان زندانبان‌هایی که مثل سگ وحشی پارس می‌کنند. مغزم به کار افتاد که پس می‌شود خشونت زنان زندانبان را با «برخورد از نوعی دیگر» کنترل کرد؛ فقط کافی است که تن به دنیای سیاه و سفیدشان ندهی.

بعدها یکماه وقت داشتم که با او و با زن‌های تسبیح به دست دیگری که خودشان را مسئول تیمارداری از اسرای اسلام می‌دانستند، دوست شوم. شش نفر بودند مقیم جنوب شهر از خانواده‌هایی تنگدست؛ با سوادى اندك که در بسیج خواهران عضو شده بودند و بعد با واسطه‌ی دوست و آشنا در پایین‌ترین رده‌های حفاظت اطلاعات سپاه استخدامشان کرده بودند. مغزشان آنقدر شستشو شده بود که روزنامه نخوانند و نفهمند که جریان پرونده‌ی وبلاگ نویسا چیست! [راستی اینها چقدر شبیه به مجاهدین هستند که روزنامه و مجله و کتاب برایشان ممنوع بود!]

به من چون سیاسی بودم، در مقایسه با زنان قاچاقچی و معتادی که به آنجا می‌آوردند، احترام می‌گذاشتند. در عین حال مثل يك زن نظامی مطیع که باید برای اثبات خود برای مردان همکارشان بیشتر خوشخدمتی کنند، به ظرافت زیر نظر داشتند. آنها را می‌توانستم بفهمم و بدون آنکه به رویشان بیایم، اجازه می‌دادم سلولم را هر بار که آن را برای بازجویی یا حمام گرفتن ترك می‌کردم، تفتیش کنند. حتی به روی خودم نمی‌آوردم که چگونه شبها و روزها از درِ بچه‌ی كوچك سلول مرا زیر نظر دارند و یا تغییر حالت‌های من و حتی گفتگوهایم را با خودشان به بازجویم گزارش می‌دهند. فهم تضادهای این زنان زندانبان تحمل سلول انفرادی يك در دو متر را برایم راحت‌تر می‌کرد. برای جلوگیری از حرف و حدیث، دستور آمده بود که بازجو نمی‌تواند با زن نامحرم در اطاق در بسته باشد. برای

همین لازم بود یکی از زنان زندانبان در طول بازجویی در گوشه‌ی اطاق بنشیند و همراه با شرم من سرخ شود و همراه با خشم بلرزد.

این «هم‌حسی» باعث می‌شد خود را در برابر بازجو تنها نبینم. در راه که برمی‌گشتیم، زن معمولاً در گوشم نجوا می‌کرد: «تو رو خدا خودتو اینقدر عذاب نده، هرچی هست بگو خودتو راحت کن!»

و من در صدای او صمیمیتی سرکوبگر از جنس مادرم، زن دایی‌ام، خاله‌ام، همبازیهای دوران کودکی‌ام و حتی معلم می‌دیدم که همیشه می‌خواستند تسلیم باشم و مهر من بر آنان مانع از آن می‌شد که به آنها چشم غره بروم. همین یادآوری و ابستگام بود که باعث می‌شد زدوبندهای بازجو را با زندانبانم نادیده بگیرم و بگذارم که خیال کند آرام شده‌ام؛ همان شگردی که با زنان رام شده‌ی زندگیم به کار می‌بستم. اما هر چقدر که زنان زندانبان درکی از زنانگی سرکوب شده را برایم تداعی می‌کردند، بازجو با آن هیبت پشم آلود و چشمهای ترسناکش، تداعی فراگیری بود از تعصب خشک پدرم، تحکم همسر سابقم، دودوی چشم‌های لمپن‌های پناه گرفته در کوهپایه‌های خلوت «گلابدره» و کابوس عربهای آواره‌ی نخلستانهای دوران کودکی که در قصه‌های مادرم عادت داشتند با چوب به دختران تجاوز کنند. تمام مردان مسلط و متجاوز زندگیم یکجا در تصویر بازجو جمع شده بودند و عصیان را که من اندک اندک در طول زندگی‌ام تجربه کرده بودم، یکجا به خود فرامی‌خواندند.

بازجویی‌های او از روابط شخصی‌ام برایم ناآشنا نبود؛ همان‌هایی بودند که بارها و بارها وقتی دختر جوانی بودم، در بازجویی‌های خانگی پس داده بودم. بی‌حرمتی و تحقیرش هم غریب نبود؛ عمیق‌تر از این زخم‌ها را از عزیزانم خورده بودم. همین باعث می‌شد که در روزهای نخست خودم را از دنیای سیاه و سفیدش به بیرون پرتاب کنم و وارد بازی‌اش نشوم. روزهای اول بازداشت دو گزینه در پیش روی من بود؛ یا اعتراف در مورد اینکه مزدور خارجی هستم و از بعضی از رهبران اصلاح طلب دستور می‌گیرم، یا بگویم که بی‌حجامم، شرب خمر می‌کنم و روابطی با این و آن دارم و برایش جزییاتش را باز کنم. پرسش‌ها این بود که فرض همه‌ی اینها باشد که چی؟!!

و او حاج و واج می‌ماند که با من چه بکند؟!!

سئوالاتش در مورد روابط جنسی از یک طرف برایم خنده‌دار بود و از طرفی توهین‌آمیز، اما روزهای اول که هنوز رمقی داشتم، جنبه‌های خنده‌آورش بیشتر بود؛ خنده‌دار چون نمی‌فهمیدم این دستگاه عریض و طویلی که بازجو را حمایت می‌کرد، این قصه‌ها را می‌خواهد چه کند؟!!

یکبار با تمسخر و خشم به بازجو نوشتم: «واقعاً می‌خواهی
جزئیات يك رابطه را بدانی؛ می‌خواهی برایت آنچنان تصویری بنویسم که
لذت کامل شود؟!» عجب چیزی نوشته بودم!

وقتی از شدت عصبانیت کاغذ بازجویی را مچاله کرد و در حالی
که بخودش می‌پیچید، چند بار دستانش را به علامت کتک زدن بالا برد،
فهمیدم که بدجوری به هدف زده‌ام. مدتی بعد فهمیدم که بناست با این
سؤال‌ها شکسته شوم؛ بناست احساس کوچکی و حقارت کنم و خودم را
ببازم و چموشی نکنم. اما اذعان می‌کنم که آگاهی من از عورت‌انگاری
مردانه‌ای که در ذهنم با بوی گلاب و جوراب گندیده و ریش بهم آمیخته
بود، بیشتر عاصی‌ام می‌کرد تا تسلیم!

گزینه‌ی دیگر سؤال‌های سیاسی و عقیدتی، سوابق کار و فعالیت
و لیست‌های دوستان و آشنایانم بود. معیارهای درست و غلط ما فاصله‌های
جدی باهم داشتند. ارزش‌هایی را که او از آنها حرف می‌زد، نمی‌فهمیدم و
او هم زبان تحلیلی مرا در جواب سؤال‌های کوچک/بازاری‌اش متوجه
نمی‌شد. ولی از آنجا که عاشق حجم بود، با اشتیاق ورقه‌ها را قاپ می‌زد
و بر روی هم دسته‌شان می‌کرد. روزی هزار بار يك سؤال را تکرار
می‌کرد و من سر حوصله از نو می‌نوشتم و می‌نوشتم. یاد گرفته بودم که
مثل سؤال‌های امتحانی که جوابش را نمی‌دانستم و باید ممتحن را فریب
می‌دادم، برای پرکردن ورقه‌های بازجویی، پاسخ‌های خودم را بنویسم.
قصه‌های تخیلی و آدم‌هایی که وجود خارجی نداشتند و یا بازنویسی تاریخ
پیدایش «ان. جی. او.»‌ها و گروه‌بندی آنها که در هر کتابی پیدا می‌شد و
خاطراتی که از گذشته داشتیم؛ باید این جلسات به نحوی می‌گذشتند. بعدها
یکی از هم‌پرونده‌ای‌هام گفت که یکی از ورقه‌های بازجویی‌ام را نشانش
داده‌اند. می‌گفت: «تعجب کردم که چرا اینقدر ریز نوشته بودی، درشت
می‌نوشتی تا ورقه زودتر تمام شود!»

او هم فهمیده بود که بازجو عاشق حجم است.

چند روز بعد بازجو فشار خود را بیشتر کرد؛ باید در مورد
اصلاح طلب‌ها می‌نوشتم. تکلیف من در مورد رهبران اصلاح طلبی که به
عمرم با آنها حرف نزده بودم، مشخص بود. حتی زبانی که من استفاده
می‌کردم، زبان پرتی بود از دایره‌ی سیاست روز.

گفتم: «من اصلاً نمی‌دانم اینها چکاره‌اند و چه می‌کنند!»

مرتب تکرار می‌کرد: «ببین همه‌ی این هم‌پرونده‌ای‌هات این
حرفها را اعتراف کرده‌اند. تو هم بگو تا هم‌هات را باهم آزاد کنم؛ وگرنه

به خاطر تو بقیه هم اینجا گیر می‌افتند؛ بیا ببین؛ ببین این دستخط را که می‌شناسی؛ ببین چی نوشته؛ بیا همینو بزار جلوت و عین همینو بنویس!»
و من واقعا نه این دستخطها را می‌شناختم و نه سنجیتی با هم‌پرونده‌ای‌هام داشتم. جوانان و بلاگنویس و روزنامه نگار چه ربطی به من می‌توانستند داشته باشند؟!

اما این سیکل پایان ناپذیر اصرار و انکار داشت بتدریج به کابوس‌های شبانه‌ی من تبدیل می‌شد. تمام آرزوم این بود که ماه‌ها در انفرادی بمانم، اما یکساعت بازجویی پس ندهم. آنجا فهمیدم برای من پرسش از دیگران بشدت زجرآور است؛ زجری که در مورد سئوالهای جنسی احساسش نکرده بودم.

از حس خیانت متنفر بودم و نوشتن از دیگران بشدت قادر بود احساس دوگانگی و حقارتی را که در سئوالهای شخصی پس زده بودم، در من ایجاد کند. سعی می‌کردم کلی نویسی کنم و تمام هوشم را متمرکز کنم روی جواب‌های روشنی که همه از آن اطلاع داشتند. در مورد یکی از خویشانم که مایه‌ی آزار مرتضوی بود، فقط حقی را که به‌گرددنم داشت، نوشتم و این شد بهانه‌ای برای این که از او خط می‌گیرم و از همکار دیگرم این که چقدر به خاطر مذهبی بودنش ملال‌آور است. پایان این سیکل مرگ‌آور روزی بود که از من خواست تک نویسی کنم: «برو داخل سلول؛ خوب فکر کن و در مورد این اسمها بنویس؛ درست بنویس!»

درست نوشتن یعنی با زبان و ادبیات روزنامه‌ی کیهانی نوشتن. می‌باید هرچه اتهام هست بر سر اسامی‌اش خالی می‌کردم؛ باید از واژه‌ی سیاه‌نمایی، رسانه‌های بیگانه، ایادی، آلت دست و غیره استفاده می‌کردم. این را وقتی بارها و بارها ورقه‌ی بازجویی‌ام را برمی‌گرداند، تا روایت‌های روشنم را از وقایع اصلاح کنم، فهمیدم. اما تک نویسی از دیگران آخر خط من بود. دستخط بازجو که در ورقه‌های کف سلول پخش بود، مرا در برابر کابوس بازجویی‌های مکرر و حس دوگانه‌ی خیانت و آزادی قرار می‌داد. تمام روز را در سلول دو متری قدم رو زدم و به بهانه‌های مختلف به در و دیوار می‌کوبیدم. سرانجام رفتارم آنچنان غیرقابل کنترل و هیستریک شد که برای تنبیه به انفرادی زیرزمین منتقل کردند؛ جایی که هرچه با صدای گرفته‌ام فریاد می‌زدم که نمی‌خواهم به دوستانم خیانت کنم، هیچکس حتی زندانبان هم نمی‌شنید. من به اندازه‌ی کافی نشکسته بودم. روز بعد بازجو آخرین برگ برنده‌اش را برای شکستن دیوانگی‌های من رو کرد؛ مواجهه با جوان له شده‌ای که پس از روزها مقاومت باید در برابر همه می‌گفت که با من رابطه داشته است؛ همه یعنی بازجو، زن

زندانبان، زندانی دیگری از همان جوانان که نفهمدم بودنش در آنجا برای شکنجه‌ی او بود یا نه و دوربین. بعدها فهمیدم بازجو بارها با آن جوان له شده بازی کرده بود، بارها او را به پشت در اطاق بازجویی من آورده بود، شکنجه‌اش داده بود و به او گفته بود: «باید این زن را بشکنی، فهمیدی باید این زن ج... [طفلک روش نشده و از هی جنده را بنویسد] را بشکنی، خرد کنی!»

هرگز گمان نمی‌کردم برای منی که تلاش کرده بودم «زنا»، «اقرار به رابطه» و.. را به سخره بگیرم، این مواجهه‌ی مسخره تا این حد گران باشد. رفتار غریزی‌ام آنچنان از عقلانیتی که در این چند هفته مرا در برابر شکستن حفظ می‌کرد، سبقت گرفته بود که خود نفهمدم چه می‌کنم. خشمی که نمی‌دانم از کجا سر باز کرده بود، به فریادهای هیستریک مکرر تبدیل می‌شد و در تمام زندان می‌پیچید. نیرویی چند برابر پیدا کرده بودم که از دستانم، گلوم و چشمان از حدقه در آمده‌ام بیرون می‌پاشید. این همه وحشی شدن را در خود سراغ نداشتم، وقتی خطاب به آن جوان فریاد می‌زدم که «قسم می‌خورم تو را خواهم کشت؛ تو را هر جا باشی پیدات می‌کنم و می‌کشم!» و این را بارها و بارها فریاد زدم. و در میان این فریاد نمی‌شنیدم که بازجو هم دارد جوابهای مرا به آن مرد تلقین می‌کند. من فقط فریاد می‌زدم: «کاغذ را بیاورید تا من بنویسم هر کجا این مرد را پیدا کنم، می‌کشم؛ مردم بدانید قاتل این مرد منم!»

و جوان بر خود می‌لرزید و می‌پیچید و زن زندانبان که حالا نحیف‌تر به نظر می‌رسید، با چهره‌ی مضطرب و دستان لرزانش جلو حمله‌ی مرا به آن مرد می‌گرفت و بازجو دست و پایش را گم می‌کرد.

صحنه‌ای توانفرسا و خشونت‌ی غیرقابل کنترل. بعدها به خودم گفتم که خوب شد مرا به جان او نیاذاختند، چون مطمئناً قادر بودم این مرد را مثل همان بچه‌هایی که در اواخر حبس در بند عمومی نسوان هم خرج بودند و به جرم شوهرکشی حبس ابد داشتند، از حیات ساقط کنم. دقایقی بعد مرد له شده و دوستش را با عجله از اطاق خارج کردند؛ من نیمه جان روی صندلی افتادم؛ بازجو از اطاق بیرون رفت و از زن زندانبان خواست که مرا آرام کند. یقیناً در آن اطاق همه‌ی ما شکنجه شده بودیم. برای ساعتی همچنان وحشی بودم، موجودی مهار نشدنی که حتی بعد از خارج کردن عجولانه‌ی آن مرد، به دنبال متجاوز می‌گشتم؛ اما یک باره آنچنان رخوتی مرا در خود گرفت که گویا بین مرگ و حیات در حال قدم زدم. من نشکسته بودم، بلکه از درون مرده بودم؛ اطاق، دوربین، زن زندانبان و نور سفید بالای سرم و حتی خودم را از بالای سرم، جایی در

آسمان نگاه می‌کردم. بازجو برگشت؛ شبیه پدرم شده بود وقتی که می‌خواست مرا با وعده و وعید و با صدایی آرام به چیزی متقاعد کند. گفت که لازم نیست این همه عذاب بکشم؛ گفت که فکر می‌کنی می‌توانی تحمل کنی؛ اما من دارم به تو رحم می‌کنم؛ گفت که در اینجا خیلی‌ها را شکسته‌اند. آدم‌های مهم و بزرگ مثل عبدی. گفت: «نمی‌خواهد به خودت زحمت بدهی، فقط از روی همین کاغذ بنویس و جمله‌ها را يك طوری جابجا کن که مال خودت باشد!»

فشاری که بر من آمده بود، خارج از پیش بینی او بود؛ من قصد نداشتم هیچ تلاشی برای بقا کنم. به کاغذ نگاه کردم؛ سؤال اول؛ شرح رابطه‌ام با مرد له شده؛ سؤال دوم؛ اظهار ندامت و طلب بخشش از فریبی که از سیاسیون اصلاح طلب خورده‌ام؛ شنیدم که می‌گویم اولی دروغ است؛ از اینکه نمی‌خواهم جلو دوربین بروم، حرفهایی زدم و از اینکه دیگر هیچ چیز برایم مهم نیست؛ نه آزادی و نه هیچ چیز دیگری...

کاغذ را دستم داد و مهربان‌تر از قبل گفت نمی‌تواند امشب دست خالی برود. او پدر شده بود و انتظار داشت من تهی شده، کودکی‌ام را بر او تکیه بزنم. او نمی‌دانست که کودکی من لجباز است و نمی‌دانست که من همانقدر که به مادرم تکیه زده‌ام، از پدرم دور بوده‌ام. گفتم ندامت نامه را می‌نویسم؛ مثل وصیت‌نامه بود، اما برای من. یادم هست که به خودم اقرار کردم، اینکه فعال مدنی هستم و زنها را به برابری خوانده‌ام و اگر این کار خلاف اراده‌ی نظام است، بر من باکی نبوده، چون نیت خیر داشتم و امید که خداوند از سر تفصیراتم بگذرد؛ همین؛ با چنین ندامت‌نامه‌ی پرت و پلاپی او را از خودم ناامید کردم. باید دوباره بازجویی می‌شدم و از آزادی خبری نبود. گفت کار خودت را سخت می‌کنی و من در دل گفتم که نیاز داشتم که به خودم یادآوری کنم کیستم!

اما این حس خلاء تا مدت‌ها مرا در خود گرفت. به یاد دارم که صلیب وار در سلول تابوت مانندم دراز می‌کشیدم و حس می‌کردم در آرامگاهی برزخی بین مرگ و زندگی غوطه می‌خورم. تنها وقتی به خود می‌آمدم که بازجو با سماجتي شرورانه از من می‌خواست دستنوشته‌های او را با خط خودم بازنویسی کنم؛ اما نوشتن درباره‌ی دیگران تعهدی انسانی را به من یادآوری می‌کرد که نقطه‌ی وصل من با زندگی بود. بتدریج فهمیدم که ارزش اعتراف ناموسی و سیاسی برای بازجو یکسان است. چالش دو طرفه‌ی ما روزها طول کشید. در این مدت يك بار مرا به زندان اوین بردند و بعد از عکاسی و درست کردن کارتکس، به همان بازداشتگاه نامعلوم بازم گرداندند. همپرونده‌ای‌هام همه در اوین ماندند و حالا من که

مدارکم نشان می‌داد در زندان اوین هستم، در مکان نامعلومی حبس شده بودم. هیچکس نمی‌فهمید در اینجا چه بلایی بر سرم خواهد آمد. این بازی را باید تمام می‌کردم. ناگهان کشف کردم به میزانی که اثبات ناپاک بودنم برای بازجو مهم است، عقیف بودم برای خودم جنبه‌ی حیاتی پیدا کرده است. آن مواجهه‌ی لعنتی تمام آموزه‌های تاریخی‌ام را برانگیخته بود. سایه‌هایی که سالها بود از سیطره‌شان می‌گریختم، اکنون تمام ذهنم را تصرف کرده بودند. در دام عورت انگاری بیماری افتاده بودم که زنه‌ایش در طیفی از عفاف و هرزگی سرگردانند؛ در همان دامی که برای برائت از هرزگی، باید خود را عقیف‌تر نشان دهی. او داشت ارزش‌های مرا تصرف می‌کرد؛ همان ارزش‌هایی که روزهای نخست به سخره گرفته بودم و مرا از سلطه‌ی او خارج نگه می‌داشت، اکنون بتدریج بر من غالب می‌شدند. حتی کلماتم و ادبیات نوشتاری‌ام از آن او شده بود. به دست نوشته‌هایم نگاه می‌کردم؛ همان گزارش‌های روز اول بود که شبیه مقاله‌های روزنامه‌ی کیهان شده بودند. در بطن خود هیچ اطلاعات مهمی نداشتند، اما بیان‌شان طور دیگری شده بودند. دنیای خارج فرسنگها دور بود؛ مثل خوابی بود از زندگی قبلی‌ام. می‌باید برای بقای خودم، از چشم بازجو به جهان نگاه می‌کردم. او قادر بود به من آزادی را هدیه بدهد، بگذارد که به خانواده‌ام تلفن بزنم و به زن زندانبان امر کند که شبها يك نخ سیگار به من بدهد. او تنها منجی من شده بود.

مدتها در دنیای کودکی غوطه‌ور بودم؛ کودکی که به دنبال مادرش می‌گشت، تا به او تکیه زند. از خشم پدر به او شکایت کند و از او بخواهد که همچون طفلی شیرخوار احاطه‌اش کند. آموزه‌های مذهبی‌ام، کتاب قران و آیه‌هایی که از یوسف کنعان و مریم مطهر می‌خواندم، جای مادرم را گرفته بودند. به معنویت تکیه زده بودم تا «ایگو»ی رنجور و زخمی را ترمیم کنم. ماه رمضان بود و صبح و شام تنها صدای موجود، اذان به من یادآوری می‌کرد که هنوز زندگی در جریان است؛ صدای اذان از راهروهای خاکستری اداره‌های دولتی و پایگاه‌های بسیج با طنینی سرکوبگر می‌گذشت و بعد تبدیل می‌شد به نوای روحانی دلچسبی در متن مهمانی‌های افطار، غروبهای زیبای امامزاده صالح، هیاهوی آمد و شد مردم در میدان تجریش و.. برای یافتن حیات، نوای مذهب را از هزار توی آزادی‌های به صلیب کشیده شده، به چشمه‌های معنویت هدایت می‌کردم و چنین تنازعی مرا در جریان سیال ذهنی آرامبخشی غرق می‌کرد که مهم‌ترین تأثیرش آگاهی به وجود حیات در پشت دیوارهای زندان بود. به دوره‌ی تهذیب‌های طولانی دوره جوانی‌ام بازگشته بودم.

مهارت‌هایی که در زبان عربی داشتیم و دانشم از آیه‌هایی که امید بخش بودند و بر صبر و استقامت دلالت می‌کردند، باعث می‌شدند تا بتدریج از سلطه‌ی روانی بازجو فاصله بگیرم. به موازات دور شدنم از دنیایی که زندان بر من القا می‌کرد؛ دنیای گذشته‌ی خودم را نیز با بیرحمی ناباورانه‌ای به نقد می‌کشیدم. يك روز ناگهان دریافتم که همه‌ی تلاشهای من در جامعه‌ی مدنی دروغی بیش نبوده است. این وقتی بود که برای چندمین بار مجبور شدم تاریخ پیدایش سازمانهای غیردولتی را بنویسم. هرچه بیشتر می‌نوشتم، به نظرم بیهودم‌تر می‌آمدند. تنها نقطه‌ی روشن این تلاشها وقتی بود که دردی از زنان دوا شده بود. این پوچ انگاری به تلاشهای گذشته به یکباره گسترده‌تر شدند و نوع نگاهم را به دینداری، سیاست و قدرت و به مسئله‌ی زنان دستخوش بحران کردند. وقتی که بازجو از نقشه‌های آینده‌شان برای تکیه زدن به قدرت و تحقق حکومت واقعی اسلامی گفت و با نفرت از فساد دوره‌ی هاشمی رفسنجانی و خاتمی حرف زد، دانشم که فاصله‌ی من از اسلامگرایی سیاسی و سرنوشت محتومی که آن مرد برای ما رقم می‌زند، تا چه حد دور است. به همین جهت وقتی که با تحقیر به من گفت: «شماها سکولارهای بیدین و ایمانید!» بی‌هیچ مقاومتی اذعان کردم که «بله من سکولار هستم» و وقتی گفت: «تو يك فمینیست منحرفی!» دریافتم که فمینیسم تنها تعریفی است که به من معنا می‌دهد. از او بعدها در دل ممنون شدم که تا این حد بی‌پرده و بی‌رحمانه درونم را باز کرده بود.

بتدریج یاد گرفتم که برای زنده ماندن باید فانتزی قوی داشته باشم. باید بتوانم گرمایی را که از در آغوش کشیدن دخترکانم حس می‌کردم، بازآفرینی کنم، هوای تازه‌ی کوهستانهای جنگلی را نفس بکشم و با دوستانم گپ بزنم و قهوه بخورم. باید جایی در خودم عشق را پیدا می‌کردم و قطعات رمانتیکی را که سالهاست به آنها مراجعه نکرده‌ام، با خودکاری که برای پرکردن سئوالات تمام نشدنی بازجو در اختیارم گذاشته شده، روی در فلزی سبز سلول حك کنم. افزون بر همه‌ی اینها معنویت دلچسبی بود که از ته نشین شدن «مذهب تبخیر شده» ربوده بودم. همه‌ی اینها به من کمک می‌کرد تا بسرعت «من» زخمی‌ام را درمان کنم و کودکی‌ام را به بلوغی رها شده از قیدهای گذشته تبدیل کنم؛ من با شکستن همه باورها و ارزشهای چند هفته پیشم از دام عورت‌انگاری بازجو رها شده بودم. صبح گاه یکی از آخرین روزهای بازداشتم وقتی که بازجو دو گزینه‌ی اقرار به رابطه و اعتراف به فریب سیاسی را در برابرم گذاشت، انتخاب خودم را کردم؛ حیثیت دیگران مهم‌تر بود. شعف حفظ دیگران

آنچنان رضایت خاطری در من ایجاد کرد که صدای شکستن نازک غرورم را ناشنیده گرفتم. از لابلای اقرارنامه‌ای که از زیر دستم کشیده می‌شد، بازجو را می‌دیدم که غبغبش مثل خروس خواب آلوده‌ای باد می‌کند و چشمانش از خشم به سمت رضایت دودو می‌زند. داستان بازاری عاشقانه‌ای را که هم آغوشی لطیفی به دنبال داشته است، با ظرافت از روی پاورقی‌های مجلات زرد کپی برداری کردم، تا غنیمتی را که دستگاه عریض و طویل دادستانی در انتظارش بود، به آنها تقدیم کنم. شخصیت‌های داستانم من بودم و آن جوان له شده، «من»ی که در توافقی عقلانی با خودم می‌بایست نجاتبخش تعهدات انسانی‌ام می‌شد. بعدها يك کارشناس شکنجه‌ی سفید به من گفت که در تجربه‌ی او «معمولا زنها در این موقعیت ترجیح می‌دهند در مورد دیگران اعتراف کنند، تا سکس!» و من در دلم گفتم «چون هنوز از روابط قدرت مردانه در سکس‌آلیته رها نشده‌اند.» عورت انگاری در رابطه‌ی مرد و زن، بخشی از روش‌های کنترل، ارباب، تحقیر و شکستن زندانیان سیاسی بود و من باید این ارزش را پس می‌زدم. بازجو نفهمید که رهایی از کنترل سکس به روش بینادگرایها، غنیمتی بود که من از دست او ربودم؛ غنیمت دیگر راحتی وجدانم بود. این آخرین بازجویی جدی من بود. بعد از آن چند روزی به بند عمومی نسوان اوین منتقل شدم و بعد موقتا آزاد شدم. اتهام تشویش اذهان عمومی و اخلال در امنیت ملی بود؛ اتهاماتی که بعدها بی‌مورد تشخیص داده شدند!^{۲۳۶}

چه بنویسم از این هیولای دین‌سالار و مردسالاری اسلامی/کمونیستی جاری در متن زندانها و زندان بزرگ کشورم ایران که برای تحقیر زنان، از این شیوه‌های کمدی استفاده می‌کند و چه تلخ؟! دانشگاه شیراز چند روزی است شلوغ است...

از شیراز خبر می‌رسد که اعتراضات دانشجویی در دانشگاه شیراز، برای دومین شب متوالی به شکل‌های مختلف ادامه یافته است. به گزارش سایت موج آزادی، دوشنبه شب خوابگاه‌های دستغیب و مفتح که متعلق به دانشگاه علوم پزشکی و دانشگاه شیراز هستند، برای دومین شب متوالی شاهد اعتراض‌های دانشجویی بودند. براساس این گزارش، دانشجویان از ساعت ۲۳ ابتدا در خوابگاه پسرانه‌ی دستغیب و سپس در خوابگاه مفتح فریاد الله اکبر و مرگ بر دیکتاتور سر دادند و اعتراض خود را برای شب دوم به کودتاچیان اعلام کردند. اعتراض‌ها به شعارهای

236 - بازتعریف تجربه‌ی زنان از زندان، سکس و اعتراف/محبوبه عباسقلی

شبانۀ محدود نمی‌شوند، بلکه شعارهایی همچون مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر دولت کودتا و شعارهایی علیه رهبری به وفور در مکان‌هایی چون آسانسورها، داخل سرویس‌های اتوبوس و ... دیده می‌شود!^{۲۳۷}

پنجم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲۷ اوت ۲۰۰۹ [روز هفتاد و چهارم]

دیگر این که «نیکلا سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه، به جمهوری اسلامی هشدار داد که در صورتی که تهران به فعالیت حساس اتمی ادامه دهد، پاریس از تحریم‌های «شدید» علیه ایران حمایت خواهد کرد. به گزارش خبرگزاری آسوشیندپرس، آقای سارکوزی همچنین تأکید کرد که در صورت سرپیچی ایران از درخواست قدرت‌های جهانی برای توقف فعالیت غنی‌سازی اورانیوم، فرانسه علاوه بر تحریم‌های تازه، از اقتدار بیشتر بازرسان آژانس نیز حمایت خواهد کرد. نیکلا سارکوزی در سخنرانی خود با اشاره به حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری ایران گفت که اینان همان رهبرانی هستند که می‌گویند برنامه‌ی هسته‌ای ما صلح‌آمیز است و انتخابات نیز سالم برگزار شد... آیا کسی حرف آنها را باور می‌کند؟

همین دیشب خامنه‌ای، پس از آن همه عربده‌کشیها و تجاوزها و قتل‌های خیابانی و زندانی و... «ببرید حمله‌شان کنید»‌ها، معلوم نیست چرا ظاهراً واداده؛ خلاصه حرفهایی زده که جالب است. برای این که روند این فروپاشی شگرف را لحظه لحظه حس کنیم، بخشی از «افاضاتش» را که لاابد سرفصل سرنگونیشان خواهد شد، اینجا می‌آورم!

...خامنه‌ای... روز چهارشنبه ۴ شهریور در سخنانی در جمع عده‌ای از دانشجویان [پسیجی و لباس شخصی و شکنجه‌گر و خودی] گفت که در حوادث پس از انتخابات، تخلفات و جنایاتی صورت گرفته که به طور قطع با آنها برخورد خواهد شد. خامنه‌ای از تشکیل پرونده‌ی ویژه، برای حمله به کوی دانشگاه تهران در روز پس از انتخابات، سخن گفت و قول داد که «مجرمان بدون توجه به وابستگی سازمانی به مجازات برسند.» [مسخره] با اینهمه وی تصریح کرد که در چنین مسائلی، حتی اگر «برای بسیاری از شایعات، شواهد و قرینه‌هایی وجود داشته باشد [جدی؟!] این شواهد نمی‌تواند مبنای قضاوت قرار بگیرد!

237 - باز هم از آن خبرگزاریهای غیب شده

خامنه‌ای... همچنین حمله به کوی دانشگاه و شکنجه، قتل و آزارهای جنسی در زندان کهریزک را در قیاس با «مسئله‌ی اصلی انتخابات» کم اهمیت شمرد. وی در این رابطه با تأکید بر «معدود بودن» قربانیان بازداشتگاه کهریزک گفت: «عده‌ای ظلم بزرگی را که پس از انتخابات به مردم و نظام اسلامی شد و هتک آبروی نظام در مقابل ملت‌ها را نادیده می‌گیرند و مسأله‌ی کهریزک یا کوی دانشگاه را قضیه‌ی اصلی قلمداد می‌کنند، اما این یک ظلم آشکار است!

ظاهراً منظور... خامنه‌ای از «ظلم بزرگ» تظاهرات و اعتراض‌های گسترده به نتیجه‌ی اعلام شده‌ی انتخابات است... سید علی خامنه‌ای گرچه تصریح کرد که هنوز برایش ثابت نشده که پیشقراولان اعتراض به نتیجه‌ی اعلام شده‌ی انتخابات دست‌نشانده‌ی بیگانگان هستند، اما خود اعتراض‌ها را «حساب شده» توصیف کرد. به گفته‌ی خامنه‌ای طراحان حوادث اخیر، صحنه‌گردانانی دارند و صحنه‌گردانان دیگری نیز پیدا می‌کنند... اصل حوادث خیلی خلاف انتظار نبود، اما اشخاصی که وارد صحنه شدند، خلاف انتظار ما بود!

خامنه‌ای... با اشاره‌ی تلویحی به امکان بروز ناآرامی در دانشگاه‌ها به دانشجویان و دانشگاهیان درباره‌ی «طرح دشمنان برای ایجاد اختلال در کار علمی دانشگاه‌ها» هشدار داد و گفت: «همه مراقبت کنند در این مسائل سیاسی کوچک و حقیر، کار علمی دانشگاه‌ها و کلاسها و مراکز تحقیقاتی دچار آسیب نشود و هدف آشکار و مشخص دشمن برای اینکه حداقل مدتی دانشگاه‌ها را به تعطیلی و تشنج و اختلال بکشاند، محقق نگردد!»^{۲۳۸}

یک خبر کم‌دی دیگر هم هست و آن این که پس از چهار جلسه‌ی افتضاح محاکماتی که به دادگاه‌های استالینی پهلوی می‌زنند، خبر دادند که وبلاگ ابطحی از درون زندان «آپ دیت» شد.^{۲۳۹}

حسینعلی منتظری هم فرمود که این حکومت، نه اسلامی است و نه جمهوری.^{۲۴۰}

با بخش دوم حرفش موافقم، اما این حکومت در تمام این سی و اندی سال دقیقاً «اسلامی» بوده؛ منتها حالا گذنش درآمده است. دیگر هیچ دیکتاتوری نمی‌تواند در برابر پیشرفت شگفت‌انگیز تکنولوژی که فرآورده‌ی بلافصل رنسانس و جدایی دین از حکومت است، ایستادگی کند.

238 - آیت الله خامنه‌ای: مسأله‌ی اصلی کهریزکی نیست/دویچه وله/۲۶ اوت ۲۰۰۹

239 - وبلاگ شخصی محمدعلی ابطحی از زندان به روز شد/راديو فردا/۵ شهریور ۸۸

240 - منتظری: این حکومت، نه جمهوری است و نه اسلامی/صدای امریکا/۲۷ اوت ۲۰۰۹

اینها در برابر تکنیک و تکنولوژی و جوانان مسلح به این دانش، کمرشان خواهد شکست؛ ببینید چه روزی می‌نویسم!

براساس گزارش‌های رسیده به موج سبز آزادی، سه زندانی که در زمان بازدید نمایندگان مجلس از زندان اوین، از شکنجه‌ی بازداشت شدگان پرده برداشته بودند، از بند عمومی به جای نامعلومی منتقل شده‌اند. به گزارش موج سبز آزادی، این سه زندانی به نامهای عباس بیگدلی، رضا رستگار و مجید مقیمی که در زمان حضور آقای بروجردی و دیگر نمایندگان، آثار شکنجه بر روی بدن خود را به آنها نشان داده بودند، پس از آن روز از بند عمومی خارج شده‌اند و تا به حال خبری از محل نگهداری آنها به دست نیامده است!

حاکمان «جمهوری کهریزکی» دارند جا می‌اندازند که در زندان به کسی با فلان‌شان تجاوز نکرده‌اند، بلکه فقط با باتوم و شیشه‌ی بطری به جلو و عقب مردم فرو کرده‌اند و این هم نوعی شکنجه است و ربطی به دخول و ارضای دخول‌کننده و این چیزهای فقهی آقایونا ندارد...

زندانبانی هم نوشته است که: «به عنوان یک پرسنل گمنام بازداشتگاههای ایران و با اعلام اینکه ما هم دارای خانواده هستیم و نقل مطالب مربوط به شکنجه و تجاوز به زندانیان توسط ماموران موجبات [بردن] آبروی ما را نزد همسر و فرزند فراهم آورده، موارد زیر را از عملکرد حقیقی حکومت افشا می‌کنم؛ بیشتر جرایم، مجازات‌ها و تجاوزات وحشیانه در داخل زندانها توسط زندانیان سابقه‌دار به کار گرفته شده، به صورت مستقیم و یا حتی غیرآگاهانه لیکن با اطلاع کامل ناظرین به انجام می‌رسد. استفاده از این روشهای ناجوانمردانه سالهاست که در زندانهای کشور مرسوم است و فشارهای مورد نظر حکومت، توسط افراد به اصطلاح عادی و هم‌بند و هم‌سلولیها به انجام می‌رسد، تا حتی در صورت افشا، مامورین مورد اتهام قرار نگیرند و موارد به صورت حوادث غیرعمدی و اتفاقی قلمداد شوند؛ در صورتیکه قریب به اتفاق کارکنان و مسئولین و ناظرین زندانها بارها و بارها حداقل درد دل و التماسهای بخصوص نوجوانها و دانشجویان را شنیده‌اند؛ خود من بارها تحت تاثیر قرار گرفته و گریستم؛ لیکن چه کنیم که جرات افشا و مقاومت نداریم و به نوعی محکوم به خدمت در اینجا هستیم. یک بار شخصا شاهد بودم نوجوانی حدود ۱۹ ساله که سه شب هم سلول عده‌ای اراذل سابقه‌دار شده بود، با التماس و گریه مرگ خود را می‌خواست و می‌گفت: «کاش هرگز آزاد نشوم و همینجا بمیرم که آبرویی برایم نمانده، این وحشی‌ها شبها من را دست به دست می‌گردانند و به وحشیانه‌ترین روشها مورد

تجاوز قرار می‌دهند؛ یعنی شما نمی‌دانید، اگر هم نمی‌دانستید، ترا بخدا حداقل از امشب دیگران را به اینجا نفرستید!»

پس از چند روز با فرستادن امثال این نوجوان میان همقطاران خود موجبات نقل مطالب توسط او برای سایرین و تن دادن آنها به انواع اعترافات و همکاریها فراهم می‌شد.

در مورد دختران نیز شرایط هم مشابه و هم متفاوت است، که ضمن حضور زنان باسابقه و بدرفتار در کنار دختران معصوم که تاکنون جز آغوش خانوادگی خود را تجربه نکرده‌اند، یا پس از خوراندن داروهای روانگردان، تحریک کننده و خواب آور انتقال به مثلا انفرادی یا برای بازجویی، ملاقات خانواده، وکیل یا مددکاری زندان و در حقیقت تجاوز به آنها صورت می‌گیرد. در مورد دختران یکی از روشهای دیگر که خارج از بازداشتگاهها صورت می‌گیرد، طرح ریوده شدن به جای دستگیری می‌باشد که پس از حبس و اعمال تجاوز توسط افراد ناشناس، روزی جسد آنها پیدا می‌شود و یا با انبوهی از خطرات زجرآور و کشنده که عملا امکان ادامه‌ی هر نوع فعالیت مدنی و سیاسی از وی سلب شده باشد، در منطقه‌ای رها می‌شوند که از چگونگی مورد آخر به جهت خارج بودن از حیطه‌ی شغلی کاملا بی‌اطلاع هستیم...

پخش و ایجاد شرایط استعمال مواد مخدر و داروهای روانگردان و فراهم کردن زمینه‌ی اعتیاد بازداشتیان نیز توسط افراد باسابقه و البته تحت نظارت غیرمستقیم ناظرین به انجام می‌رسد که توضیح آن شاید به چاپ چند جلد کتاب نیاز داشته باشد... استفاده از باتوم، بطری و بسیاری وسایل دیگر برای آزار جنسی، الزام به خوردن مدفوع و ادرار، ادرار کردن روی زندانی، ضربات وحشیانه به دستگاه تناسلی و... امکان افشای بسیاری از موارد در این مختصر وجود ندارد! [از یک ایمیل]

ششم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲۸ اوت ۲۰۰۹ میلادی [روز هفتاد و پنجم]

قاضی کهریزک دوباره به سر کارش برگشت!

چندی پیش خبر دادیم که یک قاضی به علت تخلفاتش در خصوص بازداشتگاه کهریزک برکنار شد. اکنون متأسفانه باید این خبر را تصحیح کنیم و بگوییم که او با اعمال نفوذ سران کودتا مجدداً به کار خود بازگشته است. به گزارش موج سبز آزادی، این قاضی که حیدری فرد نام دارد و تاکنون در شعبه‌های یک و دو دادیاری امنیت دادگاه انقلاب مسئولیت داشت، به دنبال دستور رهبری برای برخورد با جنایات

کهریزک، قربانی شد تا دو مقام مافوق او یعنی حسن حداد و سعید مرتضوی، و عوامل انتظامی و امنیتی دخیل در شکنجه‌های این بازداشتگاه غیرقانونی [کدام کارشان قانون دارد که شکنجه و تجاوزشان قانون داشته باشد؟] همچنان به کار خود ادامه دهند. با این حال خیر تاسف بارتز این است که نه تنها عاملان اصلی جنایات کهریزک از تعقیب قضایی مصون مانده‌اند، بلکه حیدری فرد نیز به سر کار خود بازگشته است. این اتفاق در آخرین روزهای مسئولیت هاشمی شاهرودی در قوه قضاییه افتاده است. گفتنی است که حیدری فرد در بسیاری از پرونده‌های سیاسی همچون پرونده‌ی فعالان حقوق زنان و نیز پرونده‌ی رکسانا صابری، مسئول مستقیم بوده و به نظر می‌رسد که خدمات پیشین او به اقتدارگرایان دیروز، باعث لطف کودتاچیان امروز به وی باشد!^{۲۴۱}

خاک بر سرشان با این لطفشان!

حوصله نداشتن متن دادگاه‌های کم‌دی/استالینستی این صد تن «نفرات خودی» و وزرا و وکلای پیشین حکومت اسلامی را کلیشه کنم. قضیه آنچنان کم‌دی و فجیع است که تکرارش سرگیجه می‌آورد. فقط می‌نویسم که تاریخ را باید دوباره نوشت... سه باره نوشت و چرکنویس‌ها را دور ریخت... دور دور...

چهارمین جلسه‌ی نمایش مفتضح «دادگاه» دستگیر شدگان هفته‌های اخیر روز سه شنبه برگزار شد. در طی این چهار جلسه، غالب سران جبهه‌ی اصلاحات در برابر دوربین‌های تلویزیون رسمی جمهوری اسلامی مورد تحقیر قرار گرفتند و بسیاری از آنان به اظهار توبه و ندامت واداشته شدند. دادستان برای آنان و سایر متهمانی که در این نمایش ردیف شده بودند، تقاضای «اشد مجازات» کرده است. علاوه بر آن، دادستان خواستار انحلال و غیرقانونی شدن سازمان‌های متبوع آنان شده است. در مجموع، حاکمیت بر آن است که بر جنبش اصلاحی جمهوری اسلامی مهر ختام بزند و نه فقط اصلاح طلبان را برای همیشه از قدرت سیاسی محروم بدارد؛ بلکه محتوای نظری این جنبش را نیز نابود کند. حاکمیت بر آن شده است که حرکت اصلاحی دهه‌ی سوم جمهوری اسلامی را به عنوان یک خطای انحرافی از تاریخچه‌ی زندگی خود پاک کند؛ کأن لم یکن شیئا مذکوراً... [هاهاها]

وقتی جنبش اصلاحات در نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد پا گرفت و نماد این جنبش آقای خاتمی به صورت نامنظره‌ای به مقام ریاست

241 - خبرگزاری موج سبز آزادی که فعلا از روی نت غیب شده

جمهوری رسید، تحلیل‌های مختلفی مطرح شد. گروهی بر آن بودند که انتخاب خاتمی رأی منفی صریحی علیه ولی فقیه و کلیت جمهوری اسلامی بشمار رفته است، و آن را سرآغاز زوال این نظام گرفتند. برخی دیگر، این پدیده را یک سناریوی حساب شده از سوی خود نظام می‌دانستند و معتقد بودند که نظام جمهوری اسلامی برای جلوگیری از سقوط محتوم خود در آینده‌ی نزدیک، تن به این کار داده و این ترفند به کار زده است. در درون جنبش اصلاح طلبی نیز گرایش‌هایی وجود داشت که هر یک، یکی از این دو نظر را تقویت می‌کرد. برخی مانند خود خاتمی بر حفظ نظام تأکید می‌کردند و حتی سخن گفتن از تغییر قانون اساسی را خیانت می‌دانستند. از سوی دیگر عناصری خواهان پیش‌برد اصلاحات بودند و از عبور از برخی از خط قرمزها ابایی نداشتند و «گذار از خاتمی» را پیش می‌کشیدند. ولی صرف‌نظر از این تحلیل‌های به شدت خوش بینانه یا بدبینانه، یک واقعیت به تدریج روشن می‌شد؛ جنبش اصلاحی فضای تنفسی جدیدی برای جمهوری اسلامی فراهم آورده و [بدبختانه] به طول عمر [حکومت اسلامی] در حد انتظار آن افزوده بود. جنبش اصلاحی شکاف بزرگی در درون مخالفان سرکوب شده‌ی جمهوری اسلامی انداخت و بسیاری از آنان را به حمایت از اصلاح طلبان کشاند. در سطح بین‌المللی نیز جمهوری اسلامی چهره‌ای خندان و متمدنانه پیدا کرد [باز هم بدبختانه] و روابط رژیم با جهان غرب رو به بهبود گذاشت. استنباط می‌شد که جمهوری اسلامی در قالب اصلاحات، حیات تازه‌ای یافته و مرگ آن به تأخیر افتاده است. از همه مهمتر، تحلیل غالب این بود که جنبش اصلاحی رو به رشد است، و به رغم عقب‌گردهایی که گاه نصیب آن می‌شد، سرکوب شدنی یا توقف‌یافتنی نیست. این سخن بارها شنیده می‌شد که جنبش اصلاحی ممکن است با موانعی روبرو شود، ولی از بین نخواهد رفت. این نظر حتی پس از شکست اصلاح طلبان در مبارزه با جناح مخالف و بیرون رانده شدن آنان از قدرت در نیمه‌ی اول دهه‌ی فعلی، هم چنان به حیات خود ادامه می‌داد. اصلاح طلبان از مسندهای قدرت کنار زده شده بودند، ولی در صحنه‌ی سیاسی ایران حضور داشتند و بر آن تأثیر می‌گذاشتند. احزاب و سازمان‌های سیاسی آنان فعال بودند و روزنامه‌ها و نشریات آنان [گرچه با مشکلاتی] منتشر می‌شدند. و مهمتر از همه، نظریه پردازان اصلاح طلب به تدوین نظریات راهبردی خود مشغول بودند و متناسب با شرایط روز و توازن قوا راهکارهای جدیدی برای فعالیت سیاسی را پیش می‌کشیدند.

این راهکارها به ندرت می‌توانست در خروج از بن‌بست به اصلاح طلبان کمک زیادی بکند، ولی گاه موفقیت‌های نامنتظره‌ای نیز داشت. یکی از این استثناها که بسیار چشمگیر بود، در جریان انتخابات اخیر اتفاق افتاد. اصلاح طلبان با حمایت از دو نامزد این انتخابات، آقایان کربوبی و موسوی و کمک به تنظیم برنامه‌های انتخاباتی آنان یکی از موفقترین فعالیت‌های سیاسی خود را پس از ۲ خرداد ۷۶ سازمان دادند. این موفقیت سیاسی بر خلاف خرداد ۷۶ نامنتظره نبود و حتی حاکمیت نیز ظاهراً آن را انتظار می‌کشید. دلیل این امر را باید در آمادگی حاکمیت برای سرکوب برنامه‌ریزی شده‌ی جنبش سبز دید. در این جا برخلاف سال ۷۶ کسی از استقبال مردم از انتخابات و حمایت آنان از نامزدهای اصلاح طلب شگفت زده نشد. سناریوی سرکوب نیز ظاهراً از پیش آماده شده بود و فی‌المثل تحلیل‌های روزنامه‌ی کیهان که با فرافکنی از «سناریوهای از پیش آماده شده‌ی اصلاح طلبان برای ریختن مردم به خیابان‌ها» سخن می‌گفت، گویای این مطلب بود.

آن چه که کمتر انتظار می‌رفت، واکنش حاکمیت به نتیجه‌ی انتخابات بود. تصور غالب این بود که حاکمیت به قواعد بازی انتخاباتی‌ای که خود از طریق شورای نگهبان آن را کنترل می‌کند، تن می‌دهد و نتیجه‌ی آن را خواهد پذیرفت؛ ولی حاکمیت نشان داد که طرح دیگری در سر داشته و به انتخابات به صورت وسیله‌ای برای اجرای این طرح می‌نگریسته است. یکی از هدف‌های این طرح که به تدریج ابعاد آن روشن شد، البته ادامه‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد بوده است. آقای خامنه‌ای از مدت‌ها پیش تمایل خود را برای «انتخاب» مجدد احمدی نژاد به ریاست جمهوری ابراز داشته بود. سایر ارگان‌های با نفوذ حاکمیت نیز به تلویح یا تصریح این خواست را مطرح می‌کردند. ولی اکنون روشن می‌شود که هدف‌های طرح منحصر به این امر نبوده است. حاکمیت ظاهراً در صدد بوده است که با استفاده از فرصت انتخابات و جنبشی که حول آن شکل گرفت، کار اصلاح طلبان را نیز برای همیشه یکسره کند و به حیات سیاسی آنان خاتمه دهد. برای این کار لازم بود که رهبران و عناصر برجسته‌ی جنبش اصلاح طلبی به بهانه‌ی هدایت اعتراضات اخیر بازداشت شوند، به زندان انفرادی بیفتند، تحت «بازجویی» قرار گیرند، آنان را به توبه و ندامت وادارند و سپس آنان را به صورت تحقیرآمیزی تحت «محاكمه» قرار دهند، شخصیت آنان را در هم شکنند و آنان را به حد پیاده نظامی که به راحتی به دشمن تسلیم می‌شود، تنزل دهند. و این وضعی است که رژیم برای اصلاح طلبان دستگیر شده در طی چهار

جلسه‌ی محاکمه‌ی نمایشی پیش آورده است. مهم این نیست که ابطحی و عطریانفر چگونه وادار شده‌اند با هیجان، گذشته‌ی خود را به لجن بکشند و یا این که آیا حجاریان آن چه را که به نام او خوانده شد، واقعاً نوشته است؛ مهم این است که رژیم با این نمایش‌ها شخصیت و اعتبار سیاسی آنان را در هم شکسته است. در این صورت، حتی اگر حاکمیت به آنان «رحم» کند و مجازات سنگینی برای آنان در نظر نگیرد، و یا فرض کنیم فردا آنان را آزاد کند، کدام یک از آنان می‌توانند با اعتبار و اتوریته‌ی سیاسی یا اجتماعی که قبلاً داشتند، با هواداران پیشین خود سخن بگویند، یا هواداران جدیدی را جذب کنند؟

«تجربه نشان داده است که افراد پس از تجربه‌های این چنینی [اگر به مواضع اظهار شده در دوران اسارتشان باقی نمانند] یا لب از سخن می‌بندند و از جمع همفکران سیاسی پیشین خود کنار می‌کشند، و یا از ایران خارج می‌شوند، تا بتوانند فجایی را که بر آنان رفته، بازگو کنند و حرف دل خویش را بر زبان آورند. در هر یک از این دو حالت، آنان از صحنه‌ی عمل سیاسی داخل کشور بیرون رفته‌اند و هدف حاکمیت تأمین شده است... اکنون حاکمیت دستی را که به او مدد حیاتی رسانده است، با خشونت قطع می‌کند. این قطع دست یک خودزنی آشکار است و نتیجه‌ای جز نزدیک‌تر کردن مرگی که با گسترش جنبش دموکراتیک مردم ایران در انتظار آن است، نخواهد داشت.»^{۲۴۲}

محسن کدیور هم گفت که کوس رسوایی استبداد دینی به صدا درآمده است.

نیویورک تایمز «دیروز» در سرمقاله‌اش، با اشاره به حوادث اخیر پس از کودتا در ایران با لحنی عصبانی نوشت که دولت ایران به جای پیگیری مسائلی که مهدی کروبی بیان کرد و به جای پیگیری کشته‌ها و شکنجه‌ها، تمام این مسائل را حاشا می‌کند و برعکس خواستار تنبیه میرحسین و کروبی است!^{۲۴۳}

این دیگر خیلی بامزه است:

ما رو باش؛ خیال می‌کردیم حالا که تجاوزات جنسی در بازداشتگاهها محرز شده و حجت الاسلام خامنه‌ای هم آنرا اعتراف کرده، از فردا همه‌ی مامورین و بازجویان متخلف را می‌گیرند و چوب‌تو آستین‌شان می‌کنند؛ زهی خیال باطل؛ اصلاً از این خبرها نیست. الان بین

242 - خودزنی/ایرانیان دات کام/۲۶ اوت ۲۰۰۹

243 - <http://nytimes.com/2009/08/28/opinion/28fri2.html?hpw>

علما اختلاف هست مبنی بر اینکه اولاً باید معلوم شود تا کجا دخول شده؛ آیا تا ختنه گاه بوده و یا تا دسته؛ ثانیاً آیا تجاوز گزار به قصد قربت این عمل را بجا آورده و یا همینطوری بخاطر سرگرمی و مزاح؛ ثالثاً آیا موقع ارتکاب عمل منافی عفت تجاوز جنسی، چهار عادل آن صحنه را شاهد بودند و یا آنها هم توی صف بوده‌اند، تا نوبتشان برسد؟

از همه مهمتر اینکه اگر تجاوز جنسی بوسیله‌ی شیشه‌ی نوشابه صورت گرفته باشد، حکم شرعی‌اش چگونه است؛ آیا نوشابه‌ی استعمال شده کوکاکولا بوده، یا کانادارای؛ آیا سرپوش فلزی نوشابه را درآورده بودند و یا همینطوری فرو کرده‌اند؛ آیا محتویات نوشابه را قبل از اینکه شیشه‌اش را به کسی استعمال کنند، نوشیده بودند و یا بعد از عمل اینکار را کرده‌اند؟ تازه، با فرض اثبات همه‌ی اینها، گناه انجام شده متوجه «شخص شیشه‌ی نوشابه» است و غسل بر او واجب می‌شود و نه بر صاحب شیشه؟!

همانطور که ملاحظه می‌فرمایید خوشبختانه باب دبه در آوردن در فقه شیعه بسیار باز و گسترده است و همانطور که در جریان فجاجع ۱۸ تیر ده سال قبل، همه‌ی تخلفات به گم شدن یک دستگاه ریش تراش در خوابگاه دانشجویان ختم شد، این بار هم همه‌ی تقصیرات هم به گردن کارخانه‌ی نوشابه سازی پارسی [اسلامی] کوکاکولا می‌افتد که چرا سائیز شیشه هایش را اینقدر غیراستاندارد درست کرده که ماتحت بچه‌های مردم را پاره میکند؟!^{۲۴}

چه بنویسم؟ این بی‌همه چیزهای حکومت کهریزکی با این شکنجه‌های ابتکاری‌شان آدم را از رو می‌برند!

دادگاه اصلاح طلبان را باید جدی گرفت، ولی رفتار حکومتیان را به سخره؛ چه، این آخرین دست و پا زندهای اینان است که در برابر مدارا و مدرنیته کم آورده‌اند. مدرنیته همان شعاع کمرنگی است که از لابلا‌ی سایتهای فیلتر شده، کانالهای تلویزیونی پارازیت شده [حق اختراع این واژه مال من است!] رادیوهای «شهید» و دیش‌های شکسته و فیلم‌های ترجمه نشده و سانسور شده، باز هم نسیم دل انگیزش به ایران عصر سنگ رسیده است؛ ایرانی که در آن پاسخ هر تلاشی سنگ است...

و حالا خیاط در کوزه افتاده است؛ در برابر همان اسباب تمدنی که کلی پورسانتش را از مردم واداده گرفته است تا چیزیکی تحویلشان دهد، کم آورده است...

244 - آخ جان؛ تجاوز شده، ولی دخول نشده/ملاحسنی/۶ شهریور ۱۳۸۸

زندان و شکنجه را باید جدی گرفت، و از هر که در زندان است [هر که هست] جانبداری کرد و برای آزادی‌اش کوشید، اما بساط آنان را که آمده‌اند تا چهره‌ی همین حکومت سی و اندی سال امتحان پس داده را بزک کنند، آنهم با اسباب تمدن و استفاده از تمامی امکانات مدرنیته، برهم زد؛ بساط آنانی را که در خدمت عناصر تجر و خط‌کشی بین انسانها، برای تفرقه افکندن، برای خودی و غیرخودی کردن و برای ضدیتشان با مدرنیته، پستانهای پلاسیده‌شان را به تنور خمینی و حکومت کهریزکی جامانده از سالهای حماقت ملت می‌چسبانند!

هفتم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲۹ اوت ۲۰۰۹ [روز هفتاد و ششم]

این روزها بیشتر حرفها پیرامون مزخرفات احمدی‌نژاد در نماز جمعه است که دیروز گفت: «کارهایی که در کوی دانشگاه و برخی بازداشتگاهها انجام شد، از اجزای سناریوی دشمن بود...»^{۲۴۵}

این حرفها آنقدر سخیفند که اساسا ارزش تکرار و بررسی هم ندارند؛ همین... راستی می‌دانید که من هیچگاه در مورد احمدی نژاد چیزی ننوشته‌ام، چون آدمش حساب نکرده‌ام، اما تا بخواهید در مورد اصلاحاتیها و خاتمیچها و ملی/منقلیها و موسویچها نوشته‌ام؛ اینها همان چهره‌ی فریبکار این جمهوری کهریزکی/اسلامی هستند!

تازگیها نوشته‌اند که حکومت اسلامی قانقار یا گرفته است؛ ببینید! پزشکان دلسوزی اعلام کرده‌اند که جمهوری اسلامی دچار قانقاریای پای راست شده است. از خصوصیات این بیماری این است که اگر عضو مبتلا را بموقع قطع کنند، امکان نجات بیمار وجود دارد. این بیمار خودش بجای گوش کردن به حرف طبیبان می‌دهد هر چهار ساعت پانسمان پای خود را عوض کنند، کلی هم شمع عطر دار گذاشته تو اتاقتش که بوی گند زخم‌های چرکینش به مشام همسایه‌ها نرسد. این بیمار یک‌دنده به بهانه‌ی حساسیت، از خوردن آنتی بیوتیک نیز سرباز می‌زند. اولیای بیمار قرار است او را برای شفا گرفتن به حوالی چاه جمکران امام زمان ببرند!^{۲۴۶}

این هم زندانی دیگر!

²⁴⁵ - محمدی نژاد در نماز جمعه: کارهایی که در کوی و برخی بازداشتگاه انجام شده، از اجزای سناریوی دشمن بود/ایسنا/به نقل از گویا نیوز/ ۶ شهریور ۸۸
²⁴⁶ - یکی از این وبلاگهای سربه نیست شده‌ی پس از انتخابات ۸۸

خیابان شریعتی جنوب/شمال ده متر مانده به ابتدای خیابان میرداماد، سمت راست خیابان، کوچه‌ای است به نام «بهشت آسا» نیش این کوچه ساختمانی است که روی در ورودی آن نوشته شده «مرکز چاپ و نشر» این ساختمان در اختیار ستاد کودتای انتخابات ۲۲ خرداد است و در جریان کودتا از آن بعنوان زندان مخفی استفاده شد. روزی که کارگران شهرداری کانالی که در پیاده رو همین ساختمان بود را می‌کنند، تا مخابرات بتواند خطوط تلفن را ارتقاء دهد، با دیواره‌های این زندان مخفی روبرو شدند. پیمانکار نظامی فوراً دستور داد منطقه‌ای را که کنده و خاک برداری کرده بودند، پر کنند. کارگران ابتدا اعتراض کردند، سرکارگر نظامی داخل مرکز باصطلاح چاپ و نشر شد و سپس همراه چند سرباز بیرون آمد و خطاب به کارگران گفت که اگر از پر کردن منطقه‌ای که کنده‌اند، خودداری کنند، همه را دستبند زده و زندانی خواهد کرد. به این ترتیب آن گودال دوباره پر شد و دیواره‌ی زندان مخفی پشت خاک‌ها پنهان!

دیگر این که روز جمعه [۲۸ اوت ۲۰۰۹] روزنامه‌ی فایننشال تایمز چاپ لندن، به نقل از محافل دیپلماتیک سازمان ملل متحد نوشت که یک کشتی حامل تسلیحات جنگی به مقصد ایران در خلیج فارس توسط ماموران دریائی امارات متحده متوقف شده است. به نوشته‌ی فایننشال تایمز محموله‌ی کشتی کره‌ی شمالی، به دروغ قطعات ماشین گزارش شده بود...^{۲۴۷}

تازه در خیر است که ابطی و حجاریان از زندان اوین و بلاگ یا سایتشان را «آپ دیت» می‌کنند. کسی کاریکاتوری کشیده که خیلی بامزه است. پینوکیو در حال «آپ دیت کردن» و بلاگ ابطی... آخی... پینوکیوی دروغگو با آن دماغ چوبی درازش... آخی...

پشت صحنه اعترافات/پرده ی اول: فردای انتخابات

ما در ایران آزادی در حد مطلق داریم، مردم ما خیلی آزادند!

پرده ی دوم: نیم ساعت قبل از شروع دادگاه

بازجو (اصغر): بنویس!

247 - توقیف محموله‌ی اسلحه‌ی کره‌ی شمالی به مقصد ایران/دیوچه و له/۲۹ اوت ۸۸

رمضان زاده: چی بنویسم؟

بازجو: بنویس من با موسوی می‌خواستیم نظام را کله پا کنیم!
رمضان زاده: نه من نمی‌خواستم از این کارا بکنم، نظام را که ۴ سال پیش
احمدی‌نژاد کله پا کرد، مگه چیزی هم برای ما مانده کله پا کنیم؟
بازجو: بنویس من در راهپیمایی دوشنبه ۲۵ مرداد به رهبر انقلاب و
احمدی‌نژاد توهین کردم و با یک قبضه کلاشینکف به مبارزه‌ی مسلحانه
علیه نظام دست زدم!

رمضان زاده: آقای بازجو نوکر پدرت مرا که دو ساعت بعد از اعلام
نتایج گرفتید، چه جوری تو ۲۵ خرداد سخنرانی کردم؟
بازجو: نه مثل اینکه این تفهیم اتهام نمیشه؛ مدد یک شیشه‌ی نوشابه‌ی تمیز
بیار!

پرده‌ی سوم: بیست و پنج دقیقه قبل از دادگاه (حجاریان)

بازجو: بگو چرا می‌خواستی کودتای مخملی بکنی؟
حجاریان: با تعجب فقط نگاه می‌کند.

بازجو: چرا هفته‌ی قبل از انتخابات با مارکس وبر تماس تلفنی داشتی؟
حجاریان با تعجب بیشتر فقط نگاه می‌کند.

بازجو: چرا توی خانه‌تان کتاب با زبان اینگلیسی کشف کردیم، آیا این
کتابها ربطی به دلارهای امریکا داره؟
حجاریان: خیلی تعجب می‌کند.

بازجو: تو که قصد اعتراف نداری، خودم واست یک اعتراف می‌نویسم،
میدم شریعتی بخونه!

پرده‌ی چهارم: زمان دادگاه/دادگاه دادستان کیفرخواست را میخواند:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از انتصابات اخیر و شرکت بیسابقه‌ی ملت شهید پرور ایران
و حضور بیسابقه‌ی ۴۰ میلیونی و رای ۳۰ میلیونی به رئیس جمهور
ارزشی و در راستای مالیدن دماغ امت به خاک پاک، ملت ایران قصد
داشت شیرینی این پیروزی بزرگ را بر کام رهبر معزز انقلاب تلخ نماید،
لذا طی یک عملیات گاز انبری توسط برادران ارزشی بسیج کمر ملت را
شکسته و عده‌ای بیخبر را دستگیر نموده‌ایم. این عده به جرم بستن دستمال
جلو دهان، عکس گرفتن، خبر جمع کردن، راه رفتن، سکوت کردن، بیانیه

دادن، حرف زدن، فکر کردن و در کل زندگی کردن در این دادگاه حضور به هم رسانیده‌اند، تا طی یک سری اعترافات ساختگی روانه‌ی زندان شوند.

پرده‌ی پنجم: نماز جمعه/سخنرانی احمدی نژاد

آن کسانی که در کهریزک دست به اعمال مجرمانه و وقیحانه زدند، همه عوامل آمریکا بودند.

پرده‌ی ششم: هفته‌ی آینده

ممد، شیشه‌ی نوشابه‌ی تمیزی را برای اصغر آماده می‌کند. اصغر همان عامل نفوذی آمریکا بوده که به دستور رئیس جمهوری کلی دیگر از عوامل آمریکا مثل تاج زاده را شکنجه کرده است!^{۲۴۸} راستی که هیچ نوشته‌ای مثل طنز کارساز نیست...

هشتم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۳۰ اوت ۲۰۰۹ [روز هفتاد و هفتم]

امروز یکشنبه است. اینجا روز رای گیری است و من می‌روم رای بدهم، بدون این که نگران تقلب در انتخابات باشم. هر که را دوست داشتم، انتخاب می‌کنم و تو خیابان هم داد و بیداد نمی‌کنم که: «اگر تقلب بشه، آلمان قیامت میشه!»

اما در خبر است که قاضی مرتضوی را «سرنگون» کرده‌اند: صادق لاریجانی، رئیس قوه‌ی قضائیه... در حکمی، عباس جعفری دولت آبادی را به سمت دادستان عمومی و انقلاب تهران برگزید. به این ترتیب سعید مرتضوی پس از شش سال از دادستانی تهران کنار رفت. سعید مرتضوی، دادستانی که نامش به دادگاه‌های مطبوعات و توقیف موقت و بی‌سرانجام تعداد زیادی از نشریات اصلاح طلب در سال‌های اخیر گره خورده، از اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۲ و همزمان با احیای دادستانی در زمان ریاست... محمود شاهرودی بر قوه‌ی قضائیه، سمت دادستان عمومی و انقلاب تهران را بر عهده داشت... مرتضوی همچنین در پرونده‌های مشهوری چون پرونده‌ی زهرا کاظمی،

248 - به نقل از آن وبلاگهای کله‌پا شده

روزنامه‌نگار [ایرانی/کانادایی] جان سپرده در بازداشتگاه اوین دست داشت و به گفته‌ی اصلاح‌طلبان، نقش ویژه‌ای در زمینه چینی برای بازداشت و برگزاری دادگاه متهمان وقایع پس از انتخابات ریاست جمهوری بر عهده داشت!^{۲۴۹}

البته بلافاصله پست مهمتر معاونت دادستانی کل کشور به یارو داده شد؛ عینو شکنجه گران کهریزک...
این است جمهوری اسلامی/کهریزکی!
این دیگر خیلی بانمک است!

دیروز در یکی از شهرهای آلمان در حالیکه ایرانیان مشغول تظاهرات و اعتراض به پامال نمودن خون شهیدان راه آزادی ایران و حمایت از زندانیان سیاسی و برسمیت شناخته نشدن دولت کودتا از سوی کشورهای غربی و اروپایی با در دست داشتن عکسهایی از کشته شدگان ندا و سهراب و دیگران عزیزانمان بودند، بناگاه گروهی پنج تا شش نفره با حمله به آنان و اعتراض برعکسی که دست یکی از تظاهرکنندگان بود که در آن خامنه‌ای را نشان داده، با ضربدری قرمز بر روی آن و زیر نوشته‌ای «مرگ بر دیکتاتور».

گروه حمله کننده می‌گفتند: «این توهین به قائد ما است!»
و قصد پاره کردن عکس را داشتند که با تودهنی تظاهرکنندگان و آلمانیهای حاضر در مراسم روبرو شدند؛ از همه جالبتر حمایت چشمگیر آلمانیها از تظاهرکنندگان بود و پاسخشان به لبنانها که می‌ترسید اینا [آخوندها] بروند و شما گرسنه بمانید؟!

چند هفته پیش نیز شخصی با فیلمبردار جلوه دادن خود، قصد فیلمبرداری از تظاهرکنندگان را داشت که خبر آن نیز به اطلاع عزیزان رسید!^{۲۵۰}

این هم جالب است؛ اقرار رئیس صدا و سیمای اسلامی به افت تعداد بینندگان تلویزیون!

رئیس سازمان صدا و سیما در حالی از سقوط بسیار زیاد تعداد بینندگان رسانه‌ی ملی [کذا] خبر داد که در روزهای پس از انتخابات، عملکرد صدا و سیما مورد انتقاد بسیاری قرار گرفت و چهره‌های زیادی به عملکرد جناحی و یکجانبه‌ی این رسانه‌ی [غیر] ملی اعتراض کردند.^{۲۵۱}

249 - سعید مرتضوی از دادستانی تهران برکنار شد/رادیو فردا/۷ شهریور ۸۸

250 - یورش چند جوان لبنانی به تظاهرکنندگان ایرانی.../روزنامه‌ی سبز/۲۹ اوت ۲۰۰۹

251 - ضرغامی اعتراف کرد: سقوط شمار بینندگان تلویزیون، پس از انتخابات/ایرانیان انگلستان/۷ شهریور ۸۸

خبر دیگری هم بود که سرمایه داران نمی‌خواهند کالاهایشان در این «رسانه‌ی ملی» [یعنی صدا و سیما] تبلیغ شود، که با بایکوت مردم روبرو نشوند... جالب است، نه؟! فیل از پشه می‌ترسد. خیابان ولیعهد را یکطرفه کرده‌اند و ظاهراً کارشناس این طرح کمدی روسها هستند!

وزارت اطلاعات با استفاده از نقشه‌ی پراکندگی تظاهرات در مناطق شمال شهر در امتداد میدانهای ولیعصر تا میدان ونک و چهار راه پارک وی که به عنوان نقاط قانونی تظاهرات خیابانی تشخیص داده شده‌اند و با مشورت مهندسین شهری و ترافیک «روسی» که برای بازدید و ارائه‌ی نظر به ایران آمده بودند [۲۰۰ سال است آمده‌اند و خیال هم ندارند بروند] دستور فوری یکطرفه کردن خیابان ولیعصر را برای ایجاد امکان واکنش سریع نیروهای امنیتی مستقر در پادگان پشت صدا و سیما به شهرداری و راهنمایی رانندگی دادند. این طرح که توسط مقامهای ارشد کشور تأیید شده، زندگی عادی و کسب و کار بسیاری از شاغلین در این منطقه و کسبه را به هم ریخته است و هیچ تأثیر مثبتی هم در روند ترافیک منطقه نداشته و ندارد!^{۲۵۲}

ایرنا هم نوشت که وزیر امور خارجه [منوچهر متکی] شامگاه جمعه در مراسم گرامیداشت شهدای «هفته‌ی دولت» در مسجد مصلاهی اصفهان گفت که آنان که می‌خواستند با انقلاب رنگی و کودتای مخملی به نظام صدمه بزنند، نمی‌دانستند که نظام جمهوری اسلامی با کودتا بر پا نشده، تا بتوان آن را با کودتا ساقط کرد...

پس از وقوع حوادث بعد از انتخابات، بسیاری از روسای جمهوری کشورهای اسلامی، سازمانها و نهضت‌های اسلامی و کشورهای دوست غیرمسلمان [گانگسترهای آمریکای لاتین] اظهار نگرانی کردند که جمهوری اسلامی، الگو و پیشتاز ماست، مراقب این آشوبها باشید؛ دوستان ما در خارج از مرزها اشک می‌ریختند و می‌گفتند: «نکند این پناهگاه و سنگر امید بخش صدمه ببیند!»

این بچه‌ها خیلی بامزه‌اند. تیتیر زده‌اند: «وزارت هلو» و زیرش نوشته‌اند: «در راستای اینکه رئیس جمهوری محبوب، محمود احمدی‌نژاد اعلام کرد که آقای دکتر لنگرانی وزیر بهداشت و درمان، مثل هلو می‌ماند، لیست زیر از طرف هیئت دولت منتشر شد:

252 - از همان وبلاگها و وبلاگنویسهای غیب شده

«محمد حسین صفار هرندی [وزارت لیمو عمانی] اسفندیار رحیم مشایی [وزارت زیتون پرورده] صادق محصولی [وزارت مارمالاد کاهو] غلامحسین محسنی اژه‌ای [وزارت آلو بخارا] منوچهر متکی [وزارت کمپوت خیار] علی لاریجانی [وزارت پاپایا/خریزه‌ی درختی] غلامحسین الهام [وزارت تمبره‌ندی] فاطمه رجبی [وزارت مربای کمبوزه] محمود احمدی نژاد [وزارت کلم پلو] حسین شریعتمداری [وزارت تخم کدو] احمد جنتی [وزارت ماست و موسیر] مسعود ده نمکی [وزارت ریواس] غلامعلی حداد عادل [وزارت علف خارشتر]

دیگر این که رفتم رای دادم و آمدم. طفلک ایرانی‌های درونمرز. هوا عالی بود، البته حال من زیاد خوب نبود؛ ولی خب... چه می‌شود کرد، همین است دیگر، امروز هم روزی بود از این روزهای زندگی.

سایت موج آزادی هم گزارش داد که دختر دیگری همچون «ترانه موسوی» قربانی جنایت پیشگی برخی بسیجیان شده و پس از آن هم جنازه‌اش با اسید سوزانده شده و در نهایت بدون حضور خانواده‌اش به صورت مخفیانه در قطعه ۳۰۲ بهشت زهرا دفن شده است. جالب است؛ تقدیر این بوده که خبر این جنایت، درست در روزی منتشر شود که دولت کودتا نمایش تشکیل کابینه را در دستور کارش دارد؛ دولتی که بی‌اغراق با خونریزی و جنایت بر سرکار آمده است.

سعیده پورآقایی/آمایی» دختر جوانی است که اکنون پیکر او در یکی از قبور گمنام قطعه‌ی ۳۰۲ بهشت زهرا دفن شده است. سعیده پورآقایی تنها فرزند جانباز شهید عباس پورآقایی/آمایی است که در یکی از شب‌های پس از کودتا در حالیکه به الله اکبر گفتن شبانه بر پشت بام خانه‌شان در خیابان دولت تهران مشغول بود، از سوی نیروهای لباس شخصی و ابسته به بسیج دستگیر شد و پس از ۲۰ روز جنازه‌ی او در یکی از سردخانه‌های جنوب تهران از سوی مادرش شناسایی شد؛ اما مسئولان ذی‌ربط از تحویل جنازه به مادرش خودداری کردند و حالا پس از هفته‌ها بی‌خبری، خانواده اش مطلع شده‌اند که دخترشان به صورت مخفیانه در قطعه‌ی ۳۰۲ بهشت زهرا به خاک سپرده شده است.

خانواده‌ی سعیده طی هفته‌های اخیر به شدت تحت فشار بودند تا از افشای ماجرا خودداری کنند؛ اما بالاخره سکوت درباره‌ی این ماجرا شکسته شد و ماجرای تاسف برانگیز ظلمی که بر این فرزند «شهید» رفته از سوی برخی افراد مطلع شرح داده شده است. به گفته‌ی مطلعان سعیده پورآقایی پس از بازداشت، مورد تجاوز وحشیانه قرار گرفته و سپس به قتل رسیده است. متجاوزان جنازه‌ی وی را از زانو به بالا در اسید

سوزانده‌اند، تا آثار این جنایت شنیع به صورت کامل از بین برود. سپس خانواده‌ی وی تحت فشار قرار می‌گیرند، تا علت مرگ دخترشان را بیماری شدید کلیوی اعلام کنند. این موضوع در حالی اتفاق می‌افتد که جنازه‌ی سعیده اساساً به خانواده‌اش تحویل نشده است و شنیدن خبر بیماری سعیده موجب تعجب اقوام وی شده که اطمینان دارند سعیده سابقه‌ی هیچ نوع بیماری نداشته است؛ و همین دروغ بود که در نهایت به افشای ماجرا منجر شد!

سریال آدمکشی‌های حکومت اسلامی همچنان ادامه دارد...
خبرگزاری ایسکانیوز گزارش داد که پیدا شدن جنازه‌ی زنی ناشناس در شرق تهران، بازپرس و پلیس جنایی تهران را با معمای پیچیده‌ای رو به کرد... ظهر جمعه افسر نگهبان کلانتری ۲۰۶ بومهن با بازپرس کشیک دادسرای امور جنایی پایتخت تماس گرفت و اعلام کرد که جنازه‌ی زن ناشناسی که چهل/چهل و پنج‌ساله به نظر می‌رسد، در فضای سبز پیدا شده است. این مقام قضایی به همراه افسران دایره‌ی ۱۰ اداره‌ی آگاهی مرکز به آنجا رفت و رازگشایی معما آغاز شد. بررسی‌های مقدماتی نشان می‌دهد که بیش از ۱۵ روز از مرگ زن نگونبخت گذشته است و جانی یا جانین، پیکر او را زیر مقداری خاک دفن کرده‌اند. در آن بین حیوانهای گرسنه، پاهای قربانی را بیرون کشیده‌اند و به این ترتیب محیط بانان متوجه‌ی ماجرا شده‌اند... جنازه در شرایطی برای شناسایی به پزشکی قانونی سپرده شد که فرضیه‌ی جنایت خانوادگی قوت گرفته است. ۱۸ مرداد امسال نیز پیکر اسرارآمیز مردی ناشناس در زیر پل «جاجرود» بومهن پیدا شد و بازپرس و پلیس جنایی تهران را با معمای تازه‌ای رو به کرد! [بدون شرح]

نهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۳۱ اوت ۲۰۰۹ [روز هفتاد و هشتم]

در خبر بود که خامنه‌ای از این که دو میلیون دانشجوی علوم انسانی در کشور درس می‌خوانند، کلی «شیکار» بود.^{۲۵۳}
به نظر این بابا «علوم انسانی» شعله‌ی شک را در دل جوانان روشن می‌کند... قرار شده است به جای استادان علوم انسانی از این به بعد مالاها و مالاچیها برای تدریس علوم انسانی به سر کلاس‌های درس علوم انسانی ریسه شوند...

253 - انتقاد خامنه‌ای از تحصیل دو میلیون دانشجوی علوم اجتماعی/راديو فردا/۹ شهریور ۸۸

در مطلبی با عنوان «لباس شخصی‌ها روی پای دختران می‌نشستند» یا می‌نشینند، آمده که یکی از شهروندان بازداشت شده در ناآرامیهای اخیر با نام مستعار «مریم» با انتشار شرحی در مورد آنچه طی دوران بازداشت بر او رفته، بار دیگر اتفاقاتی را که در زندانها روی داده است، به موضوع بحث روز تبدیل کرد. مریم که دختری جوان است، مکان دستگیری خود را میدان بهارستان و زمان آن را مراسم تحلیف ریاست جمهوری در اواسط ماه گذشته عنوان می‌کند. مریم که گزارش او در سایت میدان زنان درج شده، در توصیف فضای آن روز از «شدت امنیتی بودن» بهارستان سخن می‌گوید و تاکید می‌کند که کسی جرات نداشت حرکتی کند یا شعاری سر دهد. او سپس از «زن میانسال و شجاعی» می‌گوید که بر روی کاغذ نوشته بود: «شاه صدای مردم را دیر شنید.» مریم عکسی از آن زن می‌گیرد. آن زن پس از مدت کوتاهی با حمله‌ی ماموران امنیتی مواجه و با زور سوار اتومبیل سبز زنگی می‌شود. ماموران سپس برای پراکنده کردن مردم به صورت آنها اسپری فلفل می‌پاشند و به ضرب و شتم آنان می‌پردازند. مریم پس از آن تصمیم می‌گیرد برای گریز از مهلکه به منزل بازگردد، اما در میانه‌ی راه با زنی از ماموران امنیتی روبرو می‌شود که به بهانه‌ی اینکه تنهاست، از مریم می‌خواهد او را همراهی کند و به این ترتیب او را به داخل کوچه‌ای خلوت می‌کشاند. در آنجا دیگر ماموران امنیتی از راه می‌رسند و از او می‌خواهند سوار «ون» شود. مریم تصمیم به فرار می‌گیرد، اما ناکام می‌ماند و در همانحال زن چادری که او را به کوچه‌ای خلوت کشانده بود، ناپدید می‌شود. مریم در ادامه‌ی نقل خاطرات تلخ خود برای «میدان زنان» در توصیف احساسش پس از بازداشت، از «ترس بسیار» و «خیل سوالات خشناک مامور امنیتی ۵۰ ساله» ای سخن می‌گوید: «اونجا چه غلطی می‌کردی؛ سر چهارراه به پلیس چی می‌گفتی؛ لیدری می‌کردی؟»

مریم می‌کوشد مامورین را قانع کند که تنها رهگذری ساده بوده و از سر کنجکاوای توقیفی در محل اعتراضات داشته، اما آنها تاکید می‌کنند که وی در فیلمهای تجمع دیده شده است. پس از آن مریم چشمتبند را بر چشمهایش می‌بندد و به ناکجا آباد منتقل می‌شود. مریم حدس می‌زند مکانی که وی به آن منتقل شده یک «پایگاه مقاومت» بسیج بوده است. این دختر در آنجا با دکتری مواجه می‌شود که از او می‌خواهد قرصهای بدون برچسبی را بخورد؛ درخواستی که با امتناع مریم روبرو می‌شود.

بازجویی مریم با پرسش درباره‌ی تلفنهای زده شده به وی و روابط خصوصی‌اش آغاز می‌شود: «کیست که مدام به تو زنگ می‌زند؟»

جواب می‌دهد: «دوستم.» باز جو می‌پرسد: «چه دوستی؟» جواب می‌دهد: «دوست پسر.» باز جو می‌پرسد: «فقط همین یکی رو داری؛ پس این همه شماره‌ی پسر تو ی گوشیات چیه؟» جواب می‌دهد: «اقوام هستند. مگر آدم شماره‌ی هر کسی را داشت، یعنی باهانش رابطه داره؟»

این پرسش و پاسخها دختر جوان را بسیار مضطرب می‌کند، دختری که عکسهای خصوصی‌اش در موبایل نیز مورد بررسی و کنکاش باز جو قرار می‌گیرد: «این عکسهای مستهجن چی هستند؟»

این سوالات برای مریم ترسناک هستند، چرا که حدس می‌زند به بهانه‌ی عکسهای تکی بلایی بر سر او بیاورند!

حالم بد بود. می‌ترسیدم از هوش بروم و بلایی سرم بیاورند. سعی می‌کردم خودم را هوشیار نگه دارم. از ماجرای تجاوزها چیزهایی شنیده بودم. پس از آن باز جو به تفتیش عقاید مریم دست می‌زند و از او می‌خواهد بگوید در انتخابات ریاست جمهوری به چه کسی رای داده است. آیا عضو کمپین یک میلیون امضا و فعالین زن است، آیا با خانم شیرین عبادی/برنده‌ی صلح نوبل و شادی صدر/حقوقدان آشنایی دارد؟!

پس از بازجویی، مریم همراه با ۱۵ زن دیگر به زندان اوین منتقل می‌شود و سرانجام با وثیقه‌ی سنگین ۵۰ میلیونی آزاد می‌شود. مریم از آخرین شب بازداشت خود و انتقال زنی به بند قرنطینه‌ی اوین هم سخن می‌گوید؛ زنی که به گفته‌ی مریم بر اثر اصابت ضربه‌ای محکم، پیشانی‌اش «فرو» رفته بود... هاله سحابی نیز تاکید کرده که همراه با وی دختری بازداشت شد که یک مامور لباس شخصی در داخل ماشین بر روی پاهای او نشست. این رفتارها در حالی افشا شده که اخبار جدیدی در خصوص احتمال تجاوز به بازداشت شدگان پسر و دختر در زندانها منتشر شده و مهدی کروبی اعلام آمادگی کرد مدارک و مستندات خود را در خصوص این فجایع در اختیار رئیس مجلس و مقامات قضائی قرار دهد!

در مطلبی تحت عنوان برای تحویل جنازه‌ی سوزانده و تجاوز شده‌ی سعیده پول خواستند، آمده است که کشته شدن سعیده پور آقایی و یک مادر و پسر، از جمله خبرهای تازه‌ی ماست. سعیده با چند نفر دیگر بخاطر گفتن الله اکبر روی پشت بام از داخل خانه بازداشت شد، آنهم در حالی که چند روز بیشتر از تولد ۱۷ سالگی‌اش نگذشته بود. بعد از مدتی جنازه‌ی سوخته شده‌ی او را به مادرش نشان دادند... [فاصله‌ی دستگیری تا کشته شدنش] حداکثر ۲۰ روز پس از دستگیری، جنازه‌ی او را به مادرش نشان می‌دهند و برای تحویل آن پول طلب می‌کنند. [مادر] پول نمی‌دهد و در نتیجه سعیده را می‌برند در یکی از همین گورهای بدون نام

و نشان دفن می‌کنند. البته بعدا به ایشان می‌گویند که اینجا قبر فرزند شماست. مادر سعیده علاوه بر آن که همسر [یک] شهید است، سه برادر شهید نیز دارد. در نتیجه با او همراهی نسبی کرده‌اند. فراموش نشود که یکی از مسئولان بهشت زهرا در راستای خبر گورهای بدون نام و نشان مصاحبه کرد و گفت که از ۴۴ قبر بدون نام که فعالان حقوق بشر مدعی شده‌اند، صاحبان ۱۹ قبر پیدا شده‌اند. باید بگویم که سعیده و آن مادر و پسر، در میان همین ۱۹ نفر هستند!^{۲۵۴}

گفته می‌شود که حکومت دارد به خانواده‌های شکنجه شده‌ها و تجاوز شده‌ها و کشته شده‌ها پول تزییق می‌کند!

خاکبر سرها!

دهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۱ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز هفتاد و نهم]

خبر فوری فوری امروز [دیروز] نهم شهریور این که حماس درخواست لغو روز قدس را کرد. خبرگزاری فارس گزارش داد که رهبران حماس طی نامه‌ی محرمانه‌ای به... خامنه‌ای درخواست کردند که برای پیشگیری از سوءاستفاده‌ی منافقان و بدخواهان، راهپیمائی روز قدس امسال را لغو کند. این جریان تروریستی اعلام کرد که اگر رهبر عالیقدر موافق باشد هزینه‌هایی که قرار بود به ملت شهید پرور برای شرکت در این راهپیمائی پرداخت شود، با هواپیما، و نه با کامیون، به نمایندگان حماس در لبنان پرداخت شود.

حسن یوسفی اشکوری هم نوشت که روزگاری زنده یاد محمد مختاری درباره‌ی انقلاب اسلامی ۵۷ گفت که «انقلاب [۵۷] ذات ما را عریان کرد!» و اکنون با استفاده از همان تعبیر پر معنا می‌توان گفت که: «انتخابات اخیر، ذات نظام و لایه‌ی جمهوری اسلامی را عریان کرد!»

من البته مدت‌هاست همه‌ی شماها را لخت و عریان می‌بینم؛ بی‌کله و توخالی، تهی تهی؛ هم حکومتیان را در دو وجه سخت تن و نرم تنش را و هم همه‌ی جمهوری خواهان را؛ آنانی را که با حکومت عرفی و نسبتاً سکولار پیشین «مبارزه» کردند [بیشترشان هم تروریستی] و سی و اندی سال هم هست که با حکومت اسلامی‌شان در حال زد و بند و «معامله» اند.

254 - برای جنازه‌ی سعیده پور آقایی پول خواسته‌اند/دویچه ولی/۳۱ اوت ۲۰۰۹

خبرنگار آژانس ایران خبر در تهران نوشت دو بسیجی که با متوقف کردن اتومبیل يك دختر طی برخوردهای زشت، قصد آزار و اذیت وی را داشتند، توسط ناشناسی به سزای عمل خود رسیدند. بنا بر این خبر این هموطنمان که متوجه می‌شود این دو بسیجی به آزار و اذیت يك دختر بی‌پناه پرداخته‌اند، در ساعت ۲۰ در خیابان استخر با سرعت زیاد با ماشینش به آن دو بسیجی می‌زند و فرار می‌کند. وضع یکی از بسیجیها وخیم است و امکان هلاک شدنش زیاد است. این دو بسیجی در بیمارستان فلکه‌ی سوم تهرانپارس بستری هستند. گفته شده که شدت انزجار و تنفر عمومی از بسیج و نیروهای بسیجی به حدی است که حتی مردم با آمبولانس تماس نمی‌گرفتند و به این دو مزدور کمک نمی‌کردند!

دیگر این که شورای هماهنگی جبهه‌ی اصلاحات روز دوشنبه با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد که حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری، ایران را در وضعیت خطرناکی قرار داده و به آنچه «حیثیت، مشروعیت و مقبولیت مردمی نظام» نامید، ضربه زد!^{۲۵۵}

اینها با این همه تحقیر و تجاوز در زندانها و این همه کشتارها و کثافتکاریها، باز هم دست از این چرند گویبهاشان برنمی‌دارند؟! راستی شما چیزی از یک راس «لباس شخصی» به نام «اسمال تیغ زن» شنیده‌اید؟!

اسماعیل افتخاری معروف به اسمال تیغ زن قبل از انقلاب یکی از باجگیرهای منطقه‌ی جمشید تهران/شهرنو/قلعه بود. پس از انقلاب مسئول گروه ضربت کمپته‌ی انقلاب اسلامی سپاه پاسداران منطقه‌ی ۱۲ تهران شد. در این گروه همپالگیهای خود را جمع کرده بود و به باجگیری، تجاوز، مصادره‌ی زمینهای مردم و به نام خود کردن آنها، کلاهبرداری و موارد متعدد دیگر دست می‌زد. اسمال تیغ کش همچنین به هواداران گروههای مخالف در بدو انقلاب حمله ور می‌شد و آنها را مورد ضرب و شتم قرار می‌داد، دستگیرشان می‌کرد و تحت شکنجه قرارشان می‌داد. اسماعیل افتخاری پس ورود به وزارت اطلاعات در ماموریتهای اطلاعات و شناسائی، تعقیب و مراقبت، دستگیری، انتقال به خانه‌های امن و شکنجه‌ی وحشیانه‌ی متهمان نقش فعال داشت که در مواردی منجر به مرگ متهمان نیز می‌شد. اسماعیل افتخاری بمرور زمان اقداماتی را انجام داد که افشای آن برای وزارت اطلاعات بسیار پرهزینه بود؛ از جمله‌ی این رفتارها مربوط می‌شود به تابستان سال ۷۷ که اسماعیل افتخاری تحت

255 - ایران در وضعیت خطرناکی قرار داد/راديو فردا/۱۰ شهریور ۸۸

عنوان «تیمسار احمدی» اقدام به ربودن یک دختر ۱۶ ساله در میدان هفت تیر تهران کرد و بعد از تعدی به این دختر معصوم، او را در خیابان رها کرد. وقتی خانواده‌ی این دختر از او شکایت قضایی کردند، اسماعیل افتخاری و دوستانش این خانواده را آنقدر تحت فشار قرار دادند که خانواده‌ی مربوطه از شکایتشان صرفنظر کردند و پرونده مختومه اعلام شد!^{۲۵۶} جرم و جنایات اسماعیل افتخاری و باندش در وزارت اطلاعات آنقدر زیاد می‌شود که این وزارتخانه تصمیم می‌گیرد دیگر از وی حمایت نکند [در زمان [مثلاً] تصفیه‌ی نیروهای فاسد وزارت اطلاعات در سال ۱۳۷۸] بعد از این زمان شکایتهای متعددی از وی و باندش در محاکم قضایی مطرح می‌شود و بلاخره پای اسمال تیغ زن و گروهش به دادگاه باز می‌شود؛ ولی علیرغم اثبات بسیاری از جرائم، از جمله آدم ربایی، کلاهبرداری، زورگویی، تملک مال غیر، تجاوز به عنف و... وی فقط به ۸ سال حبس تعزیری محکوم می‌شود که این حکم هم در دادگاه تجدید نظر استان تهران قطعی می‌شود. بعد از محکومیت این جنایتکار به زندان اوین منتقل می‌شود و وزارت اطلاعات برای تحت فشار قرار دادن زندانیان سیاسی او را روانه‌ی بندی که زندانیان سیاسی در آن محبوس بودند، می‌کند. اسمال تیغ زن علیه زندانیان اقدام به خبرچینی می‌کرد و در حملات خونینی که علیه زندانیان توسط وزارت اطلاعات برنامه‌ریزی می‌شد، همراه با زندانبانان کار می‌کرد... اسماعیل افتخاری هشت مهرماه ۱۳۸۷ از زندان آزاد می‌شود و توسط سازمانهای امنیتی حکومت اسلامی دوباره به همکاری دعوت می‌شود. یکی از مسئولیتهای محوله‌ی او سازماندهی و مدیریت ارادل و اوباش دستگیر شده در طرح امنیت اجتماعی و استفاده از این نیروها در انجام ماموریتهای سرکوبگری است. عده‌ای از این افراد در بازداشتگاه شورآباد/کهریزک و عده‌ای آزاد شده بودند و در سرکوب اعتراضات مسالمت آمیز مردم، پس از تقلب در انتخابات ریاست جمهوری دهم نقش فعالی داشتند. همگان دیدند که این ارادل و اوباش حکومتی چطور سازماندهی شده و در کنار سایر نیروهای دولتی به سرکوب مردم می‌پرداختند و همچنین خبرهایی که از درون زندان کهریزک و اوین بگوش می‌رسد، حاکی از آن است که این ارادل و اوباش دولتی در ماجرای تجاوز به عنف به زندانیان نقش فعال داشته‌اند!^{۲۵۷}

256 - روزنامه‌ی اعتماد/بیست تیر ۸۱
257 - دموکراتوری/اسمال تیغ زن

راستی ما چند تا اسمال تیغ زن داشته باشیم، خوب است؟!
خبر تازه‌ی تازه این که مهدی کروبی نامزد معترض به نتیجه‌ی انتخابات از ناپدید شدن یکی از «شاهدان تجاوز جنسی در بازداشتگاه‌ها» خبر داد. آقای کروبی در نامه‌ای که امروز سه شنبه در وبسایت سحام نیوز منتشر کرده، مسئولیت هرگونه اتفاق «ناگواری» را که برای این فرد یا خانواده‌اش روی دهد، برعهده‌ی سعید مرتضوی دادستان سابق تهران اعلام کرد. پیرو سخنان قاضی مقدمی در بخشهای مختلف خبری در صدا و سیما که ادعاهایی را نسبت به مهدی کروبی وارد کرده بود، دفتر وی با صدور اطلاعیه‌ای برای تنویر افکار عمومی توضیحاتی داد!^{۲۵۸}

زندانی را برده‌اند پیش سعید مرتضوی که شهادت بدهد چه بلایی سرش آورده‌اند، طرف را سربه نیست کرده‌اند؛ عدالت اسلامی...
نوشته بودم که خامنه‌ای گفته دو میلیون دانشجوی علوم انسانی برای نظام خطرناکند، چون شکاکیت را رواج می‌دهند و حالا علوم انسانی در ایران زیر ضرب حکومت قرار گرفته است. جلسه‌ی چهارم دادگاه معترضان به روند و نتیجه‌ی اعلام شده‌ی انتخابات ریاست جمهوری به تعبیری جلسه‌ی محاکمه‌ی علوم انسانی در ایران بود. اعتراف نامه‌ای از قول سعید حجاریان، که به متفکر اصلاح طلبان شهرت دارد، خوانده شد که حاوی حمله به «ماکس وبر» بود. در این اعترافنامه تأکید شد که چون حکومت کنونی ایران ادامه‌ی ولایت پیغمبر اسلام است، پس آن را نمی‌توان با مفاهیم جامعه شناختی ماکس وبر تحلیل کرد. در اعتراف نامه آمده بود که تأثیرگیری از ماکس وبر باعث گمراهی شده و از جمله منجر به آن می‌شود که حکومت کنونی ایران در دسته‌ی حکومت‌های سلطانی گذاشته شود. [هاهاها]

اعتراف نامه به ماکس وبر به عنوان شهادی بر نقش گمراه کننده‌ی علوم انسانی اشاره دارد. در این مورد و نیز در مورد نویسندگان و مترجمانی که فلسفه و دانش اجتماعی مدرن را در ایران رواج می‌دهند «کیهان» و محافل و نشریات امنیتی/دینی که برخی از آنها در قم مستقر هستند، مدام تهمت زنی و پرونده سازی کرده‌اند. سخترانی روز یکشنبه‌ی... سید علی خامنه‌ای رهبر [جانان] جمهوری اسلامی یکبار دیگر نشان می‌دهد که مشکل نظام با علوم انسانی، مشکلی بنیادی است و به این محفل و آن روحانی برنمی‌گردد. ولی فقیه در روز ۸ شهریور در

258 - مهدی کروبی: یکی از شاهدان ناپدید شده است/ ۱۰ شهریور ۸۸

دیدار با عده‌ای از استادان دانشگاه، از اینکه در ایران حدود دو میلیون دانشجو در رشته‌های علوم انسانی تحصیل می‌کنند، ابراز نگرانی کرد و گفت این علوم منجر به «ترویج شکاکیت و تردید در مبانی دینی و اعتقادی» می‌شوند!^{۲۵۹}

گاردین هم نوشت که: «ضعف درونی به عنوان پرده‌ی دوم داستان پس از انتخابات ایران بیش از پیش نمایان شده است. پشت نمای خارجی پیروزی، مابین روحانیون ارشد اختلاف عمیقی در مورد این که چه دولت اسلامی باید ایجاد شود و چگونه باید با شهروندانش رفتار کند، نهفته است... علی منتظری که مقامی رسمی نیست، اما در ایران قدرت مذهبی زیادی دارد، مستقیماً «مقامات ارشد» را مورد خطاب قرار داده و نوشت: «حداقل شجاعت این را داشته باشید که اقرار کنید این کشور نه اسلامی است و نه جمهوری!»... خامنه‌ای در سال ۱۹۸۹ منتظری را که می‌بایست پس از مرگ... خمینی بر کرسی رهبری تکیه می‌زد، کنار گذاشت. منتظری از کارهای اخیر خشمگین شده است و بصورت علنی رفتار با معترضان زندانی را محکوم کرده است. وی در پاسخ به ۲۹۳ روزنامه‌نگار که نظر او را در مورد جریان‌ات اخیر در ایران پرسیده بودند، در نامه‌ای نوشت که وی انتظار داشت مقامات این «دادگاه‌های نمایشی و اعترافات زوری» را که عدالت اسلامی [عدالت اسلامی هم از آن حرفهاست ها] را به مسخره می‌گیرند، متوقف کنند. به نظر می‌رسد رهبر حکومت ایران... خامنه‌ای در سخنان خود در یک مراسم افطار با دانشجویان، موضع خود را تعدیل کرده است. او که در مورد بحران‌های اخیر سخن می‌گفت، خاطیان را از رهبران و رهبران را از معترضان جدا کرد و به این طریق سعی در حفظ وحدت رهبریت اسلامی کرد. وی گفت که او دلایل کافی برای اثبات حمایت رهبران از اعتراضات ندیده است و نمی‌تواند مطمئن باشد که آنها «دستورات خارجی‌ها نظیر آمریکا و انگلیس را اجرا کرده‌اند؛ ولی احمدی‌نژاد بر طبق شیوه‌ی معمول خود اشارات رهبر را نادیده گرفت. وی در نماز جمعه به منتظری از موضع تقریباً پایین خود پاسخ داد و گفت که جمهوری به معنای خواست مردم است و اسلامی یعنی اینکه این خواست بر پایه‌ی اسلام باشد!

وی در رابطه با آنان که نتایج انتخابات را به چالش طلبیده‌اند، گفت که ما ابتدا با افراد رده بالا برخورد می‌کنیم؛ احمدی‌نژاد در این سخنرانی که از رادیو پخش شد، گفت که با کسانی که اعتراضات را

259 - مشکل اساسی حکومت اسلامی با علوم انسانی/دوپیچه وله/اول سپتامبر ۲۰۰۹

سازماندهی کرده‌اند، خواست دشمن را اجرا و آن را دامن زنده، باید با جدیت برخورد کرد... برای این رهبران نباید هیچ مصونیتی وجود داشته باشد!

در طی چند هفته‌ی اخیر بسیاری از وبسایت‌های محافظه کاران نظیر خبرگزاری فارس درخواست‌های مرتبی مبنی بر «تنبیه رهبران شورش‌ها» منتشر کرده‌اند. این وبسایت فهرستی از تصاویر و «اعترافات» کسانی را که متهم به تحریک «انقلاب مخملین» هستند، در خود جای داده است. در بین اینها مقامات ارشد دوران قبل از اصلاحات نیز وجود دارند. متعصبان تندرو درخواست دارند «رهبران شورش‌ها باید به اشد مجازات محکوم شوند!» آنها مستقیماً درخواست محاکمه‌ی روسای جمهوری قبلی، هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی و رئیس سابق مجلس مهدی کروبی را دارند... محمد یزدی رئیس اسبق قوه‌ی قضائیه، رئیس مجمع قدرتمند تشخیص مصلحت نظام را مورد خطاب قرار داد و گفت که آقای رفسنجانی شما وظایف اسلامی یا انقلابی خود را به جای نیاوردید! مجتهد شبستری یک روحانی متنفذ محافظه کار در نماز جمعه‌ی تبریز در شمال غربی ایران گفت که مردم [جانیان] در انتظار محاکمه‌ی رهبران اغتشاشات هستند و اگر توبه نکردند، باید به اشد مجازات محکوم شوند!

کاملاً پیداست که دیگر خنجرهای اسلامی پنهان نیستند. پشت عبا‌ی سیاه بلند پرده‌ی دوم، روحانیت را با روحیه‌ی جدال کامل نشان می‌دهد و بدین گونه رژیم‌ی را آشکار می‌کند که از درون در حال فروریختن است؛ رژیم‌ی را نشان می‌دهد که از دروغ و فریب، بازداشت و شکنجه، تهدید به قتل برای گرفتن اعتراف دروغین و انجام تمام آنها به نام اسلام ابایی ندارد...

اما از همه سمبولیک‌تر، ضعف رژیم در رفتار با سعید حجاریان، استراتژیست اصلی جنبش اصلاحات آشکار شده است. حجاریان که از ترور در سال ۲۰۰۰ نجات یافت، تقریباً فلج است، و با صندلی چرخدار حرکت می‌کند و قادر به سخن گفتن نیست؛ اما با این حال رژیم از او می‌ترسد. او مجبور شد اعتراف کند که متفکر اصلی تظاهرات پس از انتخابات بوده است. کس دیگری بیانی‌ی او را قرانت کرد، زیرا او قادر به سخن گفتن نبود. منتظری راست می‌گوید که این نه جمهوری است و نه اسلامی [دومی را اشتباه می‌کند] اما این منتظری بود که ساختار جمهوری اسلامی را تدوین کرد و خواستار قدرت کامل رهبر شد؛ چیزی که بصورت خودکار با ایده‌ی جمهوری در تناقض قرار می‌گرفت؛ آن

تناقضاتی که ۳۰ سال پیش نادیده گرفته شدند، خود را در ماه‌های پیش رو نشان خواهند داد!^{۲۶۰}

یازدهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۲ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز هشتم]

روزه خواری نوجوان ۱۵ ساله‌ی آذری زبان در یکی از خیابان‌های شهر ارومیه، باعث مرگ وی شد... جریان از این قرار است که این نوجوان در یکی از خیابانهای شلوغ شهر ارومیه... [چیزی می‌خورد] که ماموران نیروی انتظامی با ضربات باتوم او را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند و یکی از ضربات باعث مرگ وی می‌شود!^{۲۶۱} این هم گزارش تایمز لندن و عفو بین الملل از تجاوز به نوجوانی!

رضا نوجوان ۱۵ ساله‌ای است که در مرکز ایران، تهران، در یک خانه‌ی امن پناه گرفته، اما به تأیید پزشک معالجش که برای امنیت خود نامش را پنهان کرده، رضا به دلیل تألمات شدید روحی و روانی قصد خودکشی دارد. وی به همراه عده‌ای نوجوان هم سن و سال خود که حتی هنوز به سن رای دادن هم نرسیده‌اند و صرفاً به دلیل در دست داشتن مچ بندهای سبز در تجمعی دستگیر شده و در بدترین شرایط به مدت بیست شبانه/روز مورد بدترین شکنجه‌ها و تجاوزات قرار گرفته‌اند؛ در زندان بارها مورد تجاوز وحشیانه و تحقیر جنسی قرار گرفته است. مجله‌ی تایمز تحقیرهای جنسی علیه این زندانیان را معادل و یا بدتر از آنچه می‌داند که جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده را برای ارتکاب آن در زندان ابوغریب ملامت می‌کند. این نوجوان که نام وی، محل اقامت و نام پزشک معالج وی نزد تایمز محفوظ است، می‌گوید که در روز اول در بازداشتگاه نامعلومی که ظاهراً وابسته و تحت مدیریت سپاه یا بسیج بوده، سه نفر لباس شخصی از نیروهای امنیتی سپاه و بسیج به وی حمله کرده‌اند و یکی او را به زور نگه داشته، یکی رویش نشسته و دیگری روی وی ادرار کرده است. سپس به طرز وحشیانه‌ای به وی تجاوز کرده‌اند. وی در طول مدت زندان [حدود ۲۰ روز] بارها مورد تجاوز قرار گرفته است، حتی پس از انتقال به بازداشتگاه رسمی نیروی انتظامی!

260 - ایران، نه جمهوری، نه اسلامی/به نقل از گاردین/مصومه طرفه/۳۱ اوت ۲۰۰۹

261 - یکی از همان وبلاگهای سربه نیست شده در حکومت کهریزکی اسلامی

رضا برای خودکشی در زندان سر به زمین کوبیده است. او شاهد تجاوز به چندین نفر دیگر نیز بوده و به شهادت پزشک معالج و تأیید نماینده‌ی عفو بین الملل در ایران، ادعاهای رضا مبنی بر تجاوز، جراحات جسمی، آسیبهای روحی و تحقیرهای جنسی با واقعیات منطبق است. رضا شاهد زنده‌ی مهدی کروبی، افشاگر تجاوز به زندانیان دربند است. تجاوز کنندگان به رضا مرتباً می‌گفته‌اند: «این کارها را در راه خدا انجام می‌دهیم و سزای معترضین به نظام اسلامی همین است!»

رضا می‌گوید او را به داریستی بسته‌اند و به آزار جنسی او پرداخته‌اند و در پاسخ به اعتراضش، بعد از بیست دقیقه با ظرفی پر از مدفوع بازگشته و آن را به صورت او مالیده‌اند؛ گویا صورت رضا را در مدفوع فرو کرده‌اند؛ و در اعتراض به تجاوز، بازجوی وی دوباره به او تجاوز کرده است. او تأکید می‌کند که بعد از آن، این بازجویی بوده که مدام و با چشم بسته بارها به او تجاوز کرده است. رضا گفته است که بعد از سه روز که در سلول انفرادی به سر برده، او را با چشمان بسته نزد همان بازجو می‌برند و او برگه‌ی اعترافاتی را در مقابلش قرار می‌دهد؛ اعترافات مبنی بر شرکت کردن رضا به عنوان سردسته‌ی گروهی که از طرف نیروهای خارجی مامور آتش زدن بانک‌ها و ساختمان‌های دولتی بوده است. این اعترافات آنقدر برای او تکان دهنده بوده که لحظاتی از امضای آن خودداری می‌کند؛ ولی با یادآوری تجاوزات وحشیانه و تکرار آنها، بالاخره این نامه اعترافات را امضاء می‌کند. رضا می‌گوید زندانیان نوجوان را نیز بارها مجبور به «عمل جنسی با یکدیگر» کرده و گفته‌اند که «با این عمل پاک می‌شوید!»

در نهایت رضا با وثیقه‌ای در حدود ۷۰ میلیون تومان در دادگاه انقلاب و با سپردن تعهد مبنی بر عدم افشاگری در مورد این رفتارهای وحشیانه آزاد شده است. در بیمارستان، نوجوان شانزده ساله‌ی دیگری که از وی به عنوان سردسته نام برده شده، در اثر شدت جراحات جان سپرد. شخصیت‌های این گزارش با بیان این واقعیات جان خود را به خطر انداخته و خانواده‌ی رضا قصد خروج از کشور را دارند!^{۲۶۲}

خبرهای این روزها همه در همین زمینه است. یکی از حکومتیان گفته است که کروبی خودش می‌داند نامه‌ی افشا کننده‌اش در مورد تجاوزها دروغ است؛ و از این حرفها...

262 - گزارش تکاندنده‌ی عفو بین الملل و تایمز لندن از تجاوز به رضای پانزده ساله/تایمز لندن/برگردان آلفی بابیلونسکای/ساقی

دیگر این که مردم برنج «محسن» را تحریم کرده‌اند؛ چون مال همین حکومتیهاست و با هورمون دراز می‌شود. از همه مهمتر این که کروی و ختومی و موسوی می‌خواهند «روز قدس» دوباره راهپیمایی راه بیاندازند و...

دیگر این که دختری از گروه قایقرانان ایرانی که در مسابقه‌ای در چک شرکت کرده بود، در رفت و به آلمان پناهنده شد...
خبرگزاری فارس نوشت که حکم پایان ماموریت چهل نفر از سفرایی که دور ماموریت آنها در نقاط مختلف جهان به پایان رسیده، صادر و روز گذشته به آنها ابلاغ شد. قرار است به جای این افراد، سفرای جدیدی از کارشناسان معتقد به مبانی انقلاب در سفارتخانه‌های ایران حضور پیدا کنند. برخی از این افراد در جریان اغتشاشات اخیر تهران رسماً به موضعگیری در حمایت از آشوبگران پرداخته بودند.
همچنین بازنشسته کردن افرادی که دوره‌ی خدمت آنها سپری شده، از دیگر اقداماتی است که در ماه‌های آینده صورت خواهد گرفت...
در حال حاضر هشتاد سفارتخانه‌ی ایران نیازمند حضور کارشناسان و سفرای جدید ارزیابی شده است!^{۲۶۳} یعنی سفرای «سبز»شان را می‌برند و سفرای «سرخ»شان را می‌آورند!

دوازدهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۳ اوت ۲۰۰۹ [روز هشتاد و یکم]

در حالیکه صدا و سیما، جمهوری اسلامی مراسم رای اعتماد به وزیران را بصورت مستقیم پخش می‌کرد، پوشش زنده‌ی مراسم به خاطر صحبت‌های طنزآمیز یک نماینده قطع شد. ابتدا این نماینده ... به شوخی به علی لاریجانی گفت: «لطفا صندوق رای را به مناطق صعب العبور بیاورید، ما هم رای بدیم!» [تاکید به مساله‌ی صندوق‌های سیار و دلایل صادق محصولی به عدم وجود تقلب در انتخابات!]
این نماینده بعد از چند دقیقه نیز به شوخی گفت: «از الان گفته باشم که تقلب نشده، هرکی میگه تقلب شده، بره کهریزک!»

و سپس خندید؛ در حالیکه صحبت‌های خصوصی این نماینده... در صحن مجلس و از طریق صدا و سیما پخش می‌شد، یکی از افراد حاضر به اتاق فرمان در این مورد تذکر داد و اتفاقاً صدای او هم در صدا و سیما پخش شد و پس از چند ثانیه پوشش مستقیم جلسه بطور موقت بیصدا انجام

263 - برکناری سفرایی که با «اغتشاشگران» هم‌آوایی کردند/فارس/گوبانپوز/۱ شهریور ۸۸

اینها حقایق تلخی است که هنوز هیچ دلیل روشنی برای آن بیان نشده که البته باید روشن شود. اما من وظیفه‌ی خود می‌دانم به دوست عزیز خانم سپیده پورآقایی و خانواده‌ی گرامی او تسلیت بگویم!

سیزدهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۴ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز هشتاد و دوم]

سازمان عفو بین الملل هم در گزارش دیروز خود اعلام کرد که کاسپین ماکان، نامزد ندا آقا سلطان از مدتی پیش بازداشت و به اوین منتقل شده است. گفته می‌شود اظهارات ماکان، پس از «شهادت» [چه واژه‌ی زشتی] ندا دلیل این بازداشت بوده است. او بسیجیان را عامل قتل ندا آقا سلطان معرفی کرده بود. اخبار دریافت شده از زندان اوین نشان می‌دهد که ماکان تحت فشار شدید بازجویان قرار گرفته تا اعتراف کند قتل ندا توسط بسیجیان انجام نشده و مسبب این جنایت معترضان به انتخابات بوده‌اند!

واشینگتن پست هم نوشت که خامنه‌ای طی نامه‌ی محرمانه‌ای مجلس را موظف کرده به کابینه‌ی احمدی نژاد رای اعتماد بدهند... این هم از «جمهوریت نظام» پس می‌ماند فقط «اسلامیت نظام» آقایان اسلام‌چیهای ملی/منقلی و توده‌ای؟!

این که آخوندها همه را می‌خرند و به کار می‌گیرند، داستان تازه‌ای نیست؛ اما آلبرادعی را؛ آن هم با افشاگری دولت فرانسه... کوشنر [وزیر خارجه‌ی کنونی کشور فرانسه] گفت که کاملاً احساس می‌کنیم که عواملی در سطح جهان وجود دارد که تمایلی به ارائه‌ی اطلاعات صحیح از ایران به گروه مذاکره کننده را ندارد و ما انتظار داریم آژانس این عوامل را شناسایی کرده و ما را از اطلاعات دقیق و علمی آگاه کند، نه اینکه در هر گزارش بر ابهامات ما بیافزاید.

سرویس بین الملل «سایت تابناک» هم نوشت که وزیر امور خارجه‌ی فرانسه در اظهاراتی متفاوت مدعی شد که البرادعی با ایرانیه‌ها به گونه‌ای به توافق‌هایی رسیده که اطلاعات پایگاه‌های اتمی ایران را به کشورهای طرف مذاکره ایران ارائه ندهد. کوشنر که در پایگاه اتمی شهر لارکونوف واقع در شمال پاریس سخن می‌گفت، افزود که چرا البرادعی با ما با صداقت رفتار نمی‌کند و اطلاعاتی را که 5+1 به دنبال آنهاست ارائه نمی‌دهد؟!

وی در عین حال تصریح کرد که در پی بزرگنمایی ایران نیستیم، اما انتظار داریم تمامی اطلاعات مورد نیاز را بدست آوریم، تا در

مذاکرات ایرانیها را متقاعد کنیم که فعالیت خود را محدود به فعالیتهای صلح آمیز کنند...

وزیر امور خارجه‌ی فرانسه در پاسخ به سوالی درباره‌ی این که چرا غرب درباره‌ی برنامه‌های [اتمی] ایران بزرگنمایی می‌کند، گفت که موضع غرب در قبال ایران، ابهامات فعالیتهای ایران است و بزرگنمایی که برخی از خبرنگاران از آن یاد می‌کنند، در واقع بزرگ بودن نادانسته‌ها و ابهامات است، نه اینکه فعالیتهای ایران بسیار بزرگ باشد که غربیها را شگفت زده کند!^{۲۶۷}

پانزدهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۶ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز هشتاد و چهارم]

تلویزیون العربیه اعلام کرد که یک تاجر لبنانی بنام «صلاح عزالدین» که پل ارتباطی بین ایران و حزب الله لبنان بوده، اعلام ورشکستگی کرد. سرمایه‌ی این تاجر یک میلیارد و سیصد میلیون دلار برآورد شده است. وی یکی از معروفترین تجار جنوب لبنان است، یعنی منطقه‌ای که تحت نفوذ حزب الله لبنان است. گفته می‌شود که این تاجر، پس از اعلام ورشکستگی بازداشت شد... از مدتی پیش دولت لبنان سلسله تحقیقاتی را پیرامون سرمایه‌های تاجر وابسته به حزب الله لبنان آغاز کرده است که یک سر آن به جیب جمهوری اسلامی وصل می‌شود. به همین دلیل این احتمال که تاجر لبنانی مورد بحث برای فرار از این تحقیقات، اعلام ورشکستگی کرده باشد، زیاد است. از چند تاجر دیگر که با سرمایه‌های مشکوک به دریافت آن از جمهوری اسلامی، در بورس فعالند، نیز نام برده می‌شود؛ مانند نعیم قاسم و محمد فنش که در عین حال از مسئولین حزب الله لبنان هستند. سرمایه‌ی نعیم قاسم ۱۵۰ میلیون دلار برآورد می‌شود که حاضر نیست به دولت بگوید این ثروت ناگهانی را از کجا و به چه طریق بدست آورده است!

کشف و ضبط بالغ بر ۱۸ میلیارد دلار پول نقد و شمش طلا‌ی ایران در کشور ترکیه، این فرضیه را قوی کرد که پولی که در اختیار حزب الله لبنان است و عده‌ای با آن تجارت می‌کنند، پول ایران است. ۱۸ میلیارد دلاری که اخیراً در ترکیه، در جاسازی یک کامیون باربری کشف شد که از ایران وارد ترکیه شده و عازم سوریه و لبنان بود. مقامات جمهوری اسلامی تاکنون درباره‌ی این پول و ضبط آن توسط دولت ترکیه

267 - فرانسه: البراعی دست نشانده‌ی ایران است/تابناک/۱۳ شهریور ۸۸

سکوت کرده‌اند و تنها در روزنامه‌ی کیهان حسین شریعتمداری منکر چنین حادثه‌ای شده‌اند. این در حالی است که نخست وزیر ترکیه رسماً در یک سخنرانی از ضبط این پول سخن گفت. فیلم این سخنرانی و گزارش یکی از شبکه‌های تلویزیونی ترکیه در این باره همچنان روی شبکه‌ی یوتیوب قابل مشاهده است!

بارها در کهریزک با باتوم به من تجاوز کردند و هنوز خونریزی دارم. زمانی که آقای بروجردی با هیئت همراه از زندان اوین بازدید کردند، از بند عمومی بازداشتی‌های حوادث اخیر در قرنطینه‌ی اندرزگاه هفت زندان اوین هم بازدید کردند. در جریان این بازدید «ع. ب» از میان بازداشتیها اجازه‌ی صحبت خواست و سپس گفت که قبل از انتقال به اوین در کمپ کهریزک بودم و بارها با باتوم مورد تجاوز قرار گرفتم، بطوریکه هنوز هر روز مقداری خون از من دفع می‌شود!

قدرت‌الله علیخانی عضو اصلاح طلب کمیته‌ی پیگیری مجلس که ناظر این شهادت بود، در حالیکه از صحبت‌های این جوان تحت تاثیر قرار گرفته بود، دیگر طاقت نیاورد و با ناراحتی آن بند را ترک کرد. پس از پایان شهادت این زندانی، علاء الدین بروجردی رئیس کمیسیون امنیت و سیاست خارجی مجلس دستور داد این بازداشتی را برای درمان به بهداری بازداشتگاه ببرند. نیمساعت پس از آن که هیئت مجلس بند را ترک کرد، ع. ب از بهداری به بند باز گردانده شد. دو ساعت بعد قاضی مرتضوی وارد بند عمومی شد و به ع. ب دستور داد وسائش را جمع کند و سپس او را با خود برد. تا وقتی من در زندان بودم، هیچ کس از سرنوشت ع. ب خبر نداشت!^{۲۶۸} بدون شرح!

شانزدهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۷ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز هشتاد و پنجم]

جهت اطلاع توده‌ایها و ملی/منقلی‌ها و خیلی‌های دیگری که دو دستی حکومت اسلامی را چسبیده‌اند و ول کن معامله هم نیستند! بلایی بسر ما اومده که زمان شاه نیومده بود. باور کنید یک ساواکی در خانه‌ی مرا نزد. من بعد از شهادت برادرم استخدام شدم. خواهرم یک پست بلایی گرفت. مهدی در دانشگاه قبول شد و به تحصیل پرداخت. کسی در خانه‌ی ما را نزد. می‌گفتند خانواده‌ی خلافکار، ولی

268 - بارها در کهریزک به من تجاوز کردند/ایران تریبون/۲۸ مرداد ۸۸

کسی جسارت نکرد در خانه‌ی ما را باز بکنه و به ما توهین بکنه؛ ولی در جمهوری اسلامی این توهین‌ها را دیدیم...

من سی سال از عمرمو در اون رژیم گذروندم و سی سال در جمهوری اسلامی. برادر من حبس ابد بود و مرتب انجمن حمایت از زندانیان، سازمان حقوق بشر، انواع و اقسام سازمانهای جهانی و حقوقی، چه ایران، چه خارج، با خانواده‌های ما تماس می‌گرفتند و در مورد زندانیان سؤال می‌کردند که با آنها چطور رفتار می‌کنند و وقتی به ملاقات می‌روید، با شما چطور رفتار می‌کنند؟

الان [در جمهوری اسلامی] کسی جرات داره اسمی از سازمان حقوق بشر بیاره؛ کسی جرات داره اسمی از حمایت از زندانیان بیاره؛ میشه مفسد فی الارض... من می‌گفتم خدایا میشه من یک ذره از خون شاه را سر بکشم، تا انتقام خون برادرم گرفته بشه؟
الان میگم خدا [شاه را] رحمتش کنه!^{۲۶۹}

بهزاد نبوی [هم] خطاب به بازجویانش گفت که رژیم شاه هم به من اتهام براندازی نزد. او در پاسخ یکی از بازجویانش که به او اتهام براندازی را تفهیم می‌کرد، این اتهام را «اوج نامردی» توصیف کرد. یکی از اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی با اعلام این خبر گفت که وقتی بازجو دلیل این حرف را جویا شد، بهزاد نبوی به وی گفت که در رژیم گذشته مرا در حالی بازداشت کردند که دو عدد نارنجک به همراه داشتم، اما آن‌ها هیچ وقت اتهام براندازی را به من تفهیم نکردند. حالا شما بدون هیچ سند و مدرکی به من اتهام براندازی می‌زنید!^{۲۷۰} هاهها

هفدهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۸ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز هشتاد و ششم]

عاطفه امام، دختر ۱۹ ساله‌ی جواد امام، از رهبران زندانی سازمان مجاهدین انقلاب بازداشت و به زندان منتقل شد. این بازداشت در خیابان طالقانی صورت گرفت و با آنکه نام زندان اعلام نشده، اما حدس زده می‌شود او را به زندان قصر فیروزه منتقل کرده‌اند؛ یعنی زندان ویژه‌ی بخش امنیتی سپاه که اکنون رهبران سازمان مجاهدین انقلاب

269

http://www.radiofarda.com/audio/ondemand/FRD_15_21_20090906113000_12.html

270 - بهزاد نبوی: رژیم شاه به من اتهام براندازی نزد!

اسلامی و جبهه‌ی مشارکت آنجا زندانی هستند و زیر فشار برای
اعتزافگیری...

عاطفه مدتی پس از بازداشت، در تماسی کوتاه به مادرش اطلاع
داد که با چشمهای بسته به زندانی منتقل شده که نمی‌داند کجاست.
دستگیری فرزندان زندانیان اصلاح‌طلب برای به سکوت کشاندن
پدرانشان ادامه دارد. پسر مهدی کروبی را دستگیر کردند. روزنامه‌ی
اعتماد ملی را بستند و دفتر حزب کروبی را هم پلمب کردند. مسئول
سایت سحام نیوز را هم گرفتند. حسینعلی منتظری گفت که فعلا در این
حکومت، فقط رای، رای یک نفر است. آخوندهای مرجع هم دارند دست
دست می‌کنند؛ چون ریششان گیر پولهای اهدایی دفتر رهبر است.

حسین هاشمیان رئیس شورای مرکزی فراکسیون «خط امام»
مجلس هم خبر داد که... برخی از افراد سپاه در اعتراض به دخالت سپاه
در مسائل سیاسی کشور استعفا داده‌اند. هاشمیان نیز در واکنش به
سخنرانی اخیر سرلشکر عزیز جعفری فرماندهی کل سپاه که در آن
خواهان بازداشت خاتمی شد، گفت که فرماندهی سپاه بیش از اندازه به
قبه‌ی نظامی‌اش مغرور شده و باید حدود فعالیت نظامی‌اش را بشناسد...

وی درباره‌ی لغو مراسم شب‌های قدر در قبر خمینی گفت که به
خاطر فشارهایی که عده‌ای اوباش می‌آورند، یاران امام از جمله ناطق
نوری و خاتمی نمی‌توانند در حرم امام و در کنار او در شب‌های احیا
سخنرانی کنند!

دفتر مهدی کروبی هم پلمب شد. بیچاره کروبی هرچه سند رو
می‌کند، و شاهد برای اثبات تجاوزها در زندانهای حکومتی انتشار می‌دهد،
حکومتیان شاه‌ها را گم و گور می‌کنند و اسنادش را ناموثق می‌خوانند و
خلاصه خرتو خر عجیبی است که بیا و تماشا کن!

یک سند از بازجویی‌های خمینی در دوره‌ی شاه پخش شده که
خیلی بامزه است. یکی هم زیر آن کومنتار داده که اگر بازجویان ساواک
به خمینی تجاوز کرده بودند [حالا هر جوری] ما حالا چه وضعی داشتیم؟!
جالب است، نه؟!!

هجدهم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۹ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز هشتاد و هفتم]

کشتار مردم در راس هرم حکومتی هم تنش‌های زیادی ایجاد
کرده است. اینان هم نگران سرنوشت نظامشان هستند و هم نگران
سرنوشت نامعلوم خودشان پس از سرنوشتی؛ حالا گفتارها افتاده‌اند به جان

هم و خلاصه محشر خری است... محسنی اژهای در جلسه‌ی چهارشنبه سی و یک تیرماه هیات دولت به محمود احمدی نژاد و سردار نجار وزیر دفاع انتقادهای تندی می‌کند و اظهار می‌دارد که با ندانم‌کاریهایشان دارند نظام را به ورطه‌ی سقوط می‌برند [می‌کشانند] و نسبت به برخوردهای جریان‌های موازی وزارت اطلاعات در اتفاقات بعد از انتخابات و تخلفاتی که دیگر نهادهای نظامی و امنیتی و بخصوص در بازداشتگاه شورآباد (که‌ریزک) انجام داده‌اند، اعتراض می‌کند و همچنین از بی‌تفاوتی احمدی‌نژاد به دستورات رهبری نسبت به برکناری رحیم‌مشایی هم انتقاد کرده که احمدی‌نژاد محسنی اژهای را تحت تاثیر دشمنان دولت می‌خواند؛ نهایتاً کار به مشاجره‌ی لفظی بین احمدی‌نژاد و محسنی اژهای می‌کشد. پس از این برخورد، چند تن از دیگر اعضای هیات دولت و از جمله صفار هرنندی، جهرمی، لنگرانی به حمایت از محسنی اژهای برخاسته و همگی جلسه‌ی هیات دولت را ترک می‌کنند. احمدی‌نژاد هم در همان جلسه اعلام می‌کند که هرکس الان جلسه را ترک کند، دیگر با ما نیست و عزل خواهد شد و بعد با کنایه به محسنی اژهای که در حال خروج از جلسه بوده، می‌گوید: «با این رفتار امروزان شک و تردیدهایی که نسبت به شما داشتم، درباره‌ی اینکه چرا آقای کروبی برای شما نامه می‌نویسد، به حتم بدل شد. بروید به سلامت؛ اما فراموش نکنید که هنوز نه شما و نه هیچکس دیگر مشایی را نشناخته‌اید و شاید در آینده بتوانید به حد مشایی برسید.»

محسنی اژهای با ناراحتی به وی می‌گوید که همین حرفتان یعنی توهین به ولایت. ما نمی‌خواهیم مثل مشایی شویم!

بعد از آن بود که احمدی‌نژاد بلافاصله همان روز و در اقدامی شتابزده محسنی اژهای را از وزارت اطلاعات خلع کرد و مهندس علوی را که پیشتر معاون اطلاعات خارجی آن وزارتخانه بود، به عنوان سرپرست وزارت اطلاعات معرفی کرد. علوی نیز این سمت را رد کرد و گفت که من معاون آقای اژهای بوده‌ام و با رفتن ایشان من نیز رفتنی خواهم شد!

مراسم سالمرگ سید محمود طالقانی هم برگزار نمی‌شود. مرتضی الویری و علیرضا بهشتی مشاوران موسوی را هم دستگیر کردند. مرتضی الویری، نماینده‌ی آقای کروبی در کمیته‌ی پیگیری زندانیان و آسیب دیدگان حوادث اخیر بود. تهیه‌ی یک فهرست

۷۲ نفره از قربانیان حوادث اخیر از جمله کارهای این کمیته بود که نسخه‌ای از آن نیز در اختیار مجلس شورای اسلامی قرار گرفت!^{۲۷۱} تازه سپاه هم دارد برای مقابله با دانشجویان آماده می‌شود. به دانشجویان تازه هم که امسال در کنکور قبول شده‌اند، اتافی در کوی دانشگاه نداده‌اند. اطلاعیه‌ای دیروز در مترو تهران و دیگر جاها پخش شد که جالب است. چون فقط عکسی از اطلاعیه در وبسایتی که لینکش زیر همین صفحه است، چاپ شده، نتوانستم آن را اینجا بگذارم. روز قدس در پیش است و حکومتیان بدجوری کک به تنبانشان افتاده؛ تازه دستور شعارها را هم مشخص کرده‌اند!

سردار [کذا] اسماعیل احمدی مقدم فرماندهی نیروی انتظامی و یکی از مجرمین اصلی جنایاتی که در جریان سرکوب مردم معترض به کودتای انتخاباتی در تهران و بسیاری از شهرهای ایران انجام شد، روز گذشته در یک کنفرانس خبری، محدوده‌ی شعارهای روز قدس را اعلام داشت. احمدی مقدم که باجناب احمدی نژاد است، در این کنفرانس خبری به نکاتی اشاره کرد که مقدمات آن را دو یورش به دفتر مهدی کروبی رئیس مجلسین سوم و ششم و همچنین یورش به مرکز جمع آوری اسناد و مدارک قربانیان جنایات پس از کودتا می‌توان به حساب آورد. سرتیپ پاسدار احمدی مقدم در این کنفرانس با ابراز امیدواری نسبت به تأثیر اعتراف‌گیری‌ها و نمایش آنها بصورت دادگاه در سیمای جمهوری اسلامی گفت: «کسانی که تلاش می‌کنند روز قدس را از هدف اصلی آن منحرف کنند، ماهیت خودشان را برای مردم افشا می‌کنند. روز قدس متعلق به فلسطین است و نباید از هدف اصلی آن خارج و به اهداف سیاسی آلوده شود! [یعنی تا دلتان می‌خواهد علیه اسرائیل شعار بدهید و از حماس حمایت کنید، اما کاری به کار مسائل داخلی و ماجرای کودتا و پس از کودتا و کشتارها و تجاوزها نداشته باشید!]

احمدی مقدم با ابراز امیدواری و خوشبینی گفت که قطعاً حوادث خاصی در روز قدس روی نمی‌دهد، زیرا با افشگری‌هایی که در زمینه‌ی علت شبهه‌ی تقلب انجام شده، امروز همه چیز برای مردم ایران روشن شده است. همه‌ی مردم ایران باید در روز قدس شرکت کرده و در محکومیت رژیم صهیونیستی شعار دهند و نباید آن را به اهداف سیاسی تبدیل کنند. تقلب در انتخابات، دروغ و فتنه‌ای بود که در واقع در جامعه شکاف ایجاد کرد و سبب بی‌اعتمادی شد. خوشبختانه در این زمینه رفع

271 - بازداشت مرتضی الویری و علیرضا بهشتی/ایران امروز

ابهام شد و مردم نسبت به تمامی اتفاق‌ها هوشیار شدند. بزرگنمایی شکنجه و مساله‌ی جنسی در کهریزک به هیچ عنوان صحت ندارد!
چه بنویسم!؟

بیستم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز هشتاد و نهم]

امروز یازدهم سپتامبر است. هشت سال پیش تروریست‌های اسلامی کوشیدند در اعتراض به آزادی انسانها و دگراندیشان و زنان، با به آتش کشیدن انسانها ظرفیت تخریبی بالایشان را نشان دهند و نشان دادند. این ظرفیت تخریبی همچنان قدرت تخریب دارد.

بنا به گزارشات رسیده از بند ۲۰۹ زندان اوین، روز دوشنبه با یورش وحشیانه‌ی مامورین وزارت اطلاعات، محسن دکمه‌چی از بازاریان شناخته شده‌ی بازار تهران، دستگیر و به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد. محسن دکمه‌چی حدوداً ۵۰ ساله، از بازاریان شناخته شده‌ی بازار تهران روز دوشنبه ۱۶ شهریورماه با یورش مامورین وزارت اطلاعات به محل کسبش در بازار تهران دستگیر شد؛ ابتدا او را به منزل شخصی‌اش بردند و منزلش را مورد بازرسی قرار دادند؛ ماموران وزارت اطلاعات در حین بازرسی، وسائل شخصی دکمه‌چی را پخش و تخریب کردند.

مامورین وزارت اطلاعات مقداری از وسائل شخصی دکمه‌چی، از جمله آلبومهای عکس، کامپیوتر، تلفن و مدارک شناسائی‌اش را با خود بردند. دکمه‌چی به خانواده‌های زندانیان سیاسی که سرپرستشان دستگیر شده‌اند، برای امرار معاش کمک مالی می‌کرد. او بارها بخاطر کمک مالی به خانواده‌های زندانیان سیاسی توسط بازجویان وزارت اطلاعات تهدید به بازداشت شده بود. گفته می‌شود دستگیری او به خاطر حضور دخترش در قرارگاه اشرف و کمک مالی‌اش به خانواده‌های زندانیان سیاسی صورت گرفته است. لازم به یادآوری است که محسن دکمه‌چی خود از زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ است!

از زندانیان سیاسی همان دوران طلایی یازده ساله‌ی حکومت خمینی به قول میرحسین موسوی!

بیست و یکم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز
نودم]

دیروز خامنه‌ای در نماز جمعه حرفهای زیادی زد که حتی بیشتر از نماز جمعه‌ی ۲۹ خردادش وحشت آفرین است. سید علی خامنه‌ای، روز گذشته نماز جمعه‌ی تهران را مطابق سنتی چند ساله در ماه رمضان خواند. چنان که گوئی هیچ اتفاقی در ایران روی نداده و همه چیز همان است که سال گذشته بوده؛ مقداری خود را با حضرت علی مقایسه کرد و از شباهت‌هایش با او گفت و مقداری هم از ... خمینی و شباهت‌هایی که به او دارد. البته در هر دو شباهت «چشم فتنه در آوردن» را بعنوان نمونه ذکر کرد، تا توجیهی باشد برای کودتای [انتخاباتی] ۲۲ خرداد و جنایاتی که متعاقب آن توسط نیروهای تحت فرماندهی او در کشور روی داد [و هنوز هم روی می‌دهد]. خامنه‌ای «آشفته‌حالی نماز جمعه‌ی بعد از انتخابات را نداشت و به همین دلیل نیز نه بغض کرد و نه از نیمه علی بدو نش حرفی زد؛ اما مانند همیشه ادعاهائی را طرح کرد که کوچکترین ارتباطی با واقعیات کشور ندارد؛ از جمله حمایت مردم از نظام، که البته منظورش از نظام، شخص خودش است. بسیج و سپاه را با لباس شخصی بسیج کرده و به نماز جمعه‌ی او برده بودند تا شعار بدهند «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند» و او نیز آگاهانه با ابراز «تشکر» و «متشکرم» زمان را در اختیار شعار دهندگان قرار داد تا شعار بدهند و سیمای جمهوری اسلامی پخش کند و حمایت مردم از «نظام» را نشان دهد.

سخنان او بر چهار محور متمرکز بود:

- ۱- ادامه‌ی مقابله با مردم و معترضان به کودتا
- ۲- تهدید غیرمستقیم کسانی مانند موسوی و کروبی و خاتمی و احتمالاً رفسنجانی و مراجع مذهبی
- ۳- برگزاری راهپیمائی روز قدس بدون شعار علیه آنچه که نه در قدس، بلکه در ایران می‌گذرد.
- ۴- فعالیتهای اتمی و ادامه‌ی آن سیاستی که وی در این زمینه دارد.

در واقع، چهارمین محور را اگر محور اصلی سیاستهای چند سال اخیر بدانیم، سرکوب مردم، کودتای انتخاباتی، تهدید سران جمهوری اسلامی که مخالف سیاست اتمی او هستند و همچنین برگزاری روز قدس برای محکم ساختن پشت جبهه‌ی عربی سیاست اتمی، همگی بر دایره‌ی آن

می‌چرخند؛ سیاست و محوری که از آن بوی حمله به ایران می‌آید و او با انداختن چفیهی عربی به گردن، اکنون چند سالی است خود را آمادهی آن نشان می‌دهد. [خامنه‌ای] انتخابات پرشور ریاست جمهوری را برای همین هدف نیاز داشت، اما به آن شرط که احمدی‌نژاد در آن پیروز شود!

بیست و دوم شهریور ۱۳۸۸ / ۱۳ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز نود و یکم]

مدتی است در ایران دارند آماده می‌شوند برای روز ۲۷ شهریور، یا همان روز قدس لعنتی. امروز ۲۲ شهریور است. آماده سازی شعارها و این که یا این روز و تا همیشه حرف می‌زنیم، یا زیر سم اسبان ظلم لگدمال... پسر سید محمد بهشتی را که در جریان بمب گذاری سازمان مجاهدین در ۷ تیرماه ۱۳۶۰ همراه با خلیجیهای دیگر کشته شد، گرفته‌اند. دفتر مهدی کربوبی و روزنامه‌اش را پلمب کردند. یکبار هم گفتند که پسر کربوبی را هم گرفته‌اند. خامنه‌ای انگشت در جهان کرده و تجاوز شده می‌جوید که نابودش کند و آثار جرم را از بین ببرد. خیلی اوضاع وحشتناک است. نمی‌دانم چه خواهد شد؛ روزهای اول چه خوب بود و حالا؛ چه بنویسم؛ شاهزاده رضا پهلوی نامه‌ای به آخوندهای حکومتی نوشته و از موضعی بسیار انسان دوستانه، الهیات و دین حکومتی آنها را به چالش کشیده است. کار جالبی است.

اما نوشته‌اند که ۸۰ روز پس از کودتای ۲۲ خرداد، هنوز دستگیری مدیران سابق و غیرسابق وزارت کشور، برای پیدا کردن رد پای شبکه‌ی لو دهندهی آراء واقعی انتخابات ریاست جمهوری که در آن میرحسین موسوی نزدیک به ۲۰ میلیون رای آورد، ادامه دارد. سایت خبری میزان روز گذشته اعلام کرد که علاوه بر جهانبخش خانجانی سخنگوی وزارت کشور در دولت خاتمی، روز گذشته عیسیایی مدیرکل سابق حقوقی وزارت کشور نیز بازداشت شد. شنیده می‌شود انتقال اسناد تقلب در انتخابات به نامزدهای معترض، مهمترین اتهام مدیران و کارشناسان بازداشت شدهی وزارت کشور بود. همزمان با این بازداشتها، اعلام شد که دکتر امینی مشاور مهدی کربوبی در شیراز نیز دستگیر شد. این دستگیریها، دستگیری علیرضا بهشتی و مرتضی الویری را کامل می‌کند که سه روز پیش بازداشت شدند و ظاهرا همه‌ی این تلاشها در جهت جلوگیری از هدایت و رهبری مردم در راهپیمائی روز قدس است! دیگر این که می‌گویند سید علی خامنه‌ای دستور بازداشت کربوبی را صادر کرد. اکبر هاشمی رفسنجانی در دیدار با اعضای مرکز تحقیقات

استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام که ریاست آن را حسن روحانی به عهده دارد، با اشاره به جلسه‌ی خودش و خامنه‌ای گفت که من از همه چیز کناره‌گیری خواهم کرد؛ اجازه‌ی اقامه‌ی نماز جمعه را هم که نمی‌دهند!

او همچنین از اینکه همه چیز در اختیار سپاه است و اوضاع توسط نظامیان سپاهی کنترل می‌شود، اظهار نگرانی کرد. رفسنجانی در ادامه، اشاره کرد که به خامنه‌ای گفته شما نباید دستور دستگیری مهدی کروبی را صادر می‌کردید!

وی در پایان دیدارش اعلام کرد که با ادامه‌ی این روند، اوضاع پیچیده‌تر خواهد شد، که پاسخ خامنه‌ای به او تنها سکوت بوده است!^{۲۷۲}

وای از این گفتار چند چهره‌ی مافیایی/اسلامی!

هیئت سه نفره‌ی رسیدگی به حوادث اخیر نتیجه‌ی بررسی‌های خود و دیدار با کروبی را به رئیس قوه‌ی قضاییه ارائه داد. در این گزارش آمده که ادعاهای کروبی «بدون مستند [کذا] و عاری از حقیقت» است و مدرکی دال بر تجاوز جنسی وجود ندارد. به گزارش اپلنا، هیئت سه نفره، متشکل از ابراهیم رئیسی، معاون اول رئیس قوه‌ی قضاییه، غلامحسین محسنی اژه‌ای، دادستان کل کشور و علی خلیف، رئیس حوزه‌ی ریاست قوه‌ی قضاییه، در بررسی‌های خود به این جمع‌بندی رسیده است که نه تنها هیچ‌گونه مدرکی دال بر تجاوز به افراد مورد ادعای کروبی وجود نداشته و ادعاهای مطرح شده «بدون مستند و عاری از حقیقت» [فارسی نویسی‌شان هم جالب است] است، بلکه ادعا و مدارک ارائه شده کاملاً ساختگی و برای انحراف افکار عمومی تنظیم شده است. هیئت سه نفره همچنین پیشنهاد کرد که گزارش به مرجع صالحه‌ی قضایی ارسال شود، تا با کسانی که «با نشر اکاذیب و ایراد تهمت و افترا» باعث «تشویش اذهان عمومی» شده و به «حیثیت و اعتبار نظام» لطمه زده‌اند، «برخورد عادلانه و قاطع» صورت گیرد!^{۲۷۳}

به روباه گفتند شاهدت کو، گفت: دم!

تازه با اعلام ممنوعیت درج اخبار مربوط به مهدی کروبی و میرحسین موسوی و انتخابات ریاست جمهوری دهم در روزنامه‌ها و نشریات داخلی، دور جدیدی از سانسور خبری آغاز شد. بنابر ابلاغ شورای عالی امنیت ملی، از امروز درج هرگونه خبری در مورد

272 - دستور...خامنه‌ای برای دستگیری کروبی/جرس/۲۰ شهریور ۸۸

273 - گزارش سه نفره‌ی قضایی، زمینه ساز بازداشت کروبی/دویچه وله/۱۲ سپتامبر ۲۰۰۹

«میرحسین موسوی، مهدی کربوی و انتخابات دهم ریاست جمهوری» در روزنامه‌ها و خبرگزاریها ممنوع شد. گفتنی است که این خبر تاکنون توسط شورای سردبیری دو روزنامه‌ی سراسری کشور تایید شده!^{۲۷۴}
آخی، طفلکیها!

دیگر این که محمد کاظم بهرامی رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح اعلام کرد که تاکنون ۱۰۴ نفر از کسانی که در بازداشتگاه کهریزک آسیب دیده‌اند، در دادرسی نظامی حاضر شده و ۹۰ نفر از آنها به طور رسمی شکایت کرده‌اند. وی همچنین با بیان این که در پیوند با این پرونده، تاکنون هفت نفر از «عاملان» وقایع کهریزک بازداشت شده‌اند، گفت که در حال حاضر مسایل مطرح شده از شکات [یعنی شاکیان] پرونده در حال بررسی است. امیدواریم این پرونده تحقیقاتش به زودی به پایان برسد، تا بتوانیم پرونده را برای ارسال به دادگاه آماده کنیم!

به گفته‌ی این مقام قضایی «مسئول» بازداشتگاه کهریزک از مقامات انتظامی است و هنوز در بازداشت به سر می‌برد. پیش از این سایت خبری آینده گزارش داد که رئیس بازداشتگاه کهریزک که از وی به عنوان سرهنگ «ک» یاد شده، با اعمال نفوذ برخی افراد، آزاد شده که با دستور صادق لاریجانی، رئیس جدید قوه‌ی قضایی، بار دیگر بازداشت شد. پس از مرگ محسن روح الامینی، فرزند مشاور ارشد محسن رضایی و رئیس انستیتو پاستور، بازداشتگاه کهریزک به یکی از مسائل عمده‌ی رویدادهای پس از انتخابات ایران تبدیل شده است. در آن هنگام حسین علایی، رئیس سابق ستاد مشترک سپاه، با انتشار نامه‌ای سرگشاده اعلام کرد که محسن روح الامینی زیر شکنجه جان باخته و به نقل از پدر محسن روح الامینی تصریح شده که دهان این زندانی خرد شده بود. در مورد بازداشتگاه کهریزک، مواضع ضد و نقیضی از سوی مقام‌های لشکری و کشوری اتخاذ شده است. برای نمونه در حالی که اسماعیل احمدی مقدم، فرماندهی نیروی انتظامی، مرگ زندانیان در این بازداشتگاه به علت «شیوع بیماری» و نه شکنجه را تایید کرد، عزیزالله رجب زاده، فرماندهی نیروی انتظامی تهران بزرگ، در شهریور ماه گفت که هیچکسی در این بازداشتگاه جان نباخته است و بازداشتی‌ها با حکم قضایی تنها سه روز در این مکان نگهداری شده‌اند. با این حال یدالله عراقی فرماندهی سپاه محمد رسول الله تهران به تازگی گفت که سه نفر در

274 - درج اخبار در مورد موسوی و کربوی و انتخابات به دستور شورایی عالی امنیت ملی ممنوع شد/نوروز/گویانیوز/۲۱ شهریور ۸۸

بازداشتگاه کهریزک کشته شدند. در عین حال حمید رضا کاتوزیان، نماینده‌ی تهران و عضو کمیته‌ی حقیقت‌یابِ رویدادهای پس از انتخابات، شخص اسماعیل احمدی مقدم، فرماندهی نیروی انتظامی را مسئول قتل‌های صورت گرفته در بازداشتگاه کهریزک معرفی کرد... در حالی که رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح می‌گوید تاکنون هفت نفر در ارتباط با بازداشتگاه کهریزک بازداشت شده‌اند، سایت‌های خبری نزدیک به اصلاح طلبان مدعی هستند که عوامل اصلی بازداشتگاه کهریزک دستگیر نشده‌اند. از سوی دیگر با پلمب و ضبط اسناد و مدارک کمیته‌ی پیگیری مشترک موسوی و کروبی برای پیگیری امور بازداشت شدگان انتخاباتی و نیز دستگیری مرتضی الویری و علیرضا بهشتی، دو عضو این کمیته، عزم قوه‌ی قضائیه برای برخورد با «متخلفان» و رسیدگی به شکایت آسیب دیدگان از سوی اصلاح طلبان با تردید مواجه شده است!^{۲۷۰}

داستان همان داستان روباه است و شهادت و دم کلفت روباه!!

من همان شاهد ناپدید شده‌ی مهدی کروبی هستم؛ همان کسی که بارها تهدید به مرگ شد و نترسید و مرگ خود را به سان «شهادت» دید. سیستم کودتایی وقتی به این نتیجه رسید که از تهدید شخص من چیزی عایدش نمی‌شود، مرا با این تهدید که اگر با کمیته‌ی مجلس دیدار کنی، خانواده‌ات در یک تصادف ساختگی کشته خواهند شد، مجبور به ترک تهران کرد. با اعتمادی که به کروبی داشتم و دستخطی که در همان روزهای اول بعد از اولین تهدیدها به این مضمون به او نوشته بودم که اگر بلایی سر من آمد، شما مختارید که هرگونه رفتاری را با اسناد تجاوز من انجام دهید؛ در جایی مخفی شدم، تا حکومت نتواند سناریوی کثیفی را که در نامه‌ی قبلی‌ام که در سایت اعتماد ملی هست، اجرا کند؛ اما اکنون کم کم در حال رسیدن به این نقطه هستم که باید خودم را نشان دهم و از تمام همدرانم بخواهم که نگذارند حکومت به مقاصد شومش برسد؛ تا بتوانیم از خطری که کروبی و همه شاهدانش را تهدید می‌کند، جلوگیری کنیم. بازی حکومت با گرفتن مرتضی الویری، از مشاورین ارشد مهدی کروبی که به اسناد تجاوز دسترسی داشت و همچنین محمد داوری از کسانی که شب و روز فکرش کمک به آسیب دیدگان بود، نشانگر عزم جزم حکومت برای پاک کردن صورت مسئله‌ی تجاوزهاست.

نامه‌ی من خطاب به کسانی است که حکومت می‌خواهد [می‌خواهد] غرورشان را له کند؛ قویترین مردمی که وقتی در زیر

275 - ۹۰ نفر در مورد کهریزک شکایت کرده‌اند/ رادیو فردا/ ۲۱ شهریور ۸۸

شکنجه‌های معمول تاب می‌آوردند و حکومت نمی‌توانست آنها را بترساند، مورد تعرضی قرار می‌گرفتند که حتی در حکومت استالین هم سابقه نداشت؛ مردمی که مطمئناً تعدادشان کم نیست. آن زمانی که چندین نفر به مهدی کروی می‌گفتند و موضوع برای وی متقن شد، هیچکس فکر نمی‌کرد که شخص مهدی کروی پس از بی‌جواب ماندن نامه‌اش، آن را علنی کند و یک تنه جلو زورگویی‌های حکومت بایستد و همه چیزش را در این راه از دست بدهد [حزب، دفتر، روزنامه، سایت، دوستان و همکاران و همه چیزش را] کسی که می‌توانست به راحتی مانند خیلی‌ها سکوت کند و نکرد و مصلحت مردم را به مصلحت نظام اصلح شمرد و هر چه بیشتر تهدیدش کردند، بیشتر ایستادگی کرد... «الملک بیقی مع الکفر ولا بیقی مع الظلم»^{۲۷۶}

این طفلک با همان زبان اسلامی‌اش خواسته فریادی بزند!

بیست و سوم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز نود و دوم]

سال ۱۹۰۶ میلادی در تاریخ ایران، سال فاصله گرفتن از قرون وسطای این منطقه است. ایرانیان در این سالها در اعتراض به جنایت‌ها و خیانت‌های ایران برپا دهی دودمان قاجار و ملایان همراه و همکار ایشان، و برای رها شدن از گزانبهر خفقان آور دو کشور روسیه و انگلستان که تلویحا ایران را بین خودشان تقسیم کرده بودند، برای نخستین بار خواهان بازگشایی عدالتخانه شدند. این خواست در روند تکاملی خود به نهضت مشروطه انجامید که پس از آن، تاریخ و چهره‌ی ایران را دگرگون کرد. دو سال بعد در حکومت محمدعلیشاه قاجار نخستین مجلس شورای ملی ایران به توپ بسته شد [با توپخانه‌ی روسها و فرماندهی نظامی روسها] و چند روزنامه نگار و روشنفکر ایرانی در این راستا به دار آویخته شدند. خیلی‌ها هم از ایران گریختند؛ اما چندی بعد با فتح تهران به دست سپاه ستارخان و باقرخان، محمدعلی شاه قاجار از ایران گریخت و به روسیه پناهنده شد. از آن پس تا سال ۱۹۲۰ [۱۲۹۹] و کودتای رضا خان میرپنج، ایران دستخوش بسیاری ناآرامی‌ها بود که کمترینش قحطی و مرگ و میر... و یک فقره‌اش احتکار گندم از سوی آخرین شاه قاجار احمد شاه بود که به «احمد علاف» معروف شد؛ همان شاهی که محمد مصدق همیشه از او با عنوان «شاه جوانبخت» یاد می‌کرد!

276 - من همان شاهد ناپدید شده‌ی مهدی کروی هستم/یوتو/بزرگترین سایت ایرانیان/۱۱ سپتامبر ۲۰۰۹

در دوران پادشاهی رضا شاه پهلوی، ایران توانست به بسیاری از خواست‌های نهضت مشروطه دست یابد. رضا شاه دست‌آوندها را از دو وزارتخانه‌ی اساسی ایران [وزارت دادگستری و وزارت آموزش و پرورش] و اساساً از سه قوه‌ی حاکم بر کشور و به ویژه از قوه‌ی قضائیه کوتاه کرد. رضا شاه اولین حمام دوش را در ایران برپا کرد. مسواک کردن و نظافت را به ایرانیان آموخت. اولین دانشگاه را با اسلوبهای مدرن اروپایی در ایران به راه انداخت و بسیاری خدمات دیگر که مهم‌ترینش گشودن راه نیمی از شهروندان یعنی زنان ایرانی به متن فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بود. در دوران این پادشاه و جانشینش محمد رضا شاه فقید، هیچ تفاوت حقوقی بین شهروندان ایرانی وجود نداشت. همه‌ی ایرانیان، در برابر قانون برابر بودند و کسی نمی‌توانست دیگری را به «اتهام» نماز نخواندن و روزه نگرفتن، اعدام کند! [هنوز کشتارهای دهه‌ی شصت [۱۳۶۰ و ۱۳۶۷] در زندان‌های اسلامی با همین «اتهام» فراموش نشده‌اند!]

یکی از خدمات شایان رضا شاه فقید در دوران نسل کشی از یهودیان، تهیه و پخش چند ده هزار پاسپورت ایرانی^{۲۷۷} برای یهودیان ایران و بسیاری یهودیان دیگر از ملیت‌های دیگر بود که توانستند از اتاقهای گاز نازیها جان به در ببرند. جالب این که ایران تنها کشوری بود که بعدها پس از تشکیل دولت اسرائیل برای این انسان دوستی‌اش، برعکس دیگر کشورها از کشور اسرائیل مطالبه‌ی غرامت نکرد. سرنوشت یهودیان و بهائیان در این سی و اندی سال سیاه و نکبت حکومت اسلامی نمونه‌ی خوبی برای مقایسه‌ی دولت مدرن رضا شاه با حکومت ضد انسانی، ضد زن و ضد دگراندیشان اسلامی است.

به یاد داشتن تلاش‌های رضا شاه فقید برای ساختن ایرانی نو و مدرن و بدور از فاجعه‌ی حاکمان قجری/آخوندی، با دست خالی و با ملت و «روشنفکرانی» اسیر در چنبره‌ی افیون مذهب، و همچنین محمد رضا شاه فقید، تنها یک یادآوری کوتاه است، برای مقایسه با آنچه که در این سی و اندی سال نکبتی بر هموطنان ما رفته است و می‌رود. با این همه دوران درخشان پادشاهی رضا شاه فقید نتوانست دست‌آورد خوبی در زمینه‌ی دموکراسی داشته باشد؛ علتش این که ایران درگیر جنگ‌های منطقه‌ای با عسائیری بود که توسط انگلستان برای تجزیه‌ی ایران حمایت می‌شدند.

277 - هولوکاست و بخت بد ملت ایران/عباس میلانی

از دیگر دستاوردهای این پادشاه، ساختن و پرداختن یک دولت مرکزی و ملی قوی بود و در این راستا کوتاه کردن دست تجزیه طلبان ضد ایران. از سویی همسایه‌ی شمالی ایران که از همان زمان «سلطنت» پتر «کبیر» چشم به خاک ایران داشت، آرزوی دست یافتن به آبهای گرم خلیج فارس را در سر و سودای جانشینانش و در دولتهای بعدی شوروی تا همین امروز هم به میراث گذاشته است؛ تلاش دولت کنونی روسیه برای حفظ حکومت اسلامی موجود در ایران و پشتیبانی لجستیکی و «انتظامی» از باند خامنه‌ای/احمدی نژاد را باید در همین راستا ارزیابی کرد!

برای پیشبرد همین «آرزوی پتر کبیر» با کمک دولتهای جورواجور شوروی، حزب کمونیستی «توده» برای صاف کردن راه تجزیه‌ی ایران و در نهایت تبدیل ایران به یکی از «جمهوری‌های» کشور شوراها سازماندهی شد. این واقعه‌ی شوم پس از جنگ جهانی دوم و پس از اشغال ایران توسط نیروهای متفقین روی داد و با این که دیگر کشورهای اشغالگر ایران، ایران را تخلیه کردند، اما ارتش شوروی تا سال ۱۹۴۶ در ایران ماند و یکسالی هم عواملش، آذربایجان ایران و کردستان را تجزیه و به تصرف درآوردند؛ و البته در تمام این سالهای فقدان رضا شاه کبیر، ملایان در پی بازپس گرفتن جایگاه از دست رفته‌شان در دوران قاجارها بودند.

بی‌تردید کاستیها و همراهیهای روشنفکران، تحصیلکردگان و دولتمردان ایرانی برای به حکومت رساندن فجیع‌ترین بخش رادیکال مذهبی شیعه در ایران، کارنامه‌ی درخشانی نیست. در این همراهی‌ها که همچنان با پشتیبانی مالی و لجستیکی دولت شوروی، در هیئت حمایت از کنفدراسیون جهانی دانشجویی و گروههای مذهبی و کمونیستی تروریستی در ایران برنامه‌ریزی می‌شد، راه برای به حکومت رسیدن ملایان هموار شد. بیشتر این گروههای سیاسی که برای خودشان کارنامه‌ای [لابد درخشان با توجه به دستاوردهای «درخشان‌تر» حکومت اسلامی] در سرنگونی نظام عرفی پادشاهی می‌بینند، همگی یا به خدمت آخوندها درآمدند و خیلی‌هاشان [مثل همان حزب توده‌ی دست ساز شوروی] همزمان، هم همکار و هم قربانی حکومت اسلامی شدند؛ منتها به دلیل دشمنی هیستریکشان با مدرنیته و با حقوق برابر انسانها و باورشان به «دیکتاتوری پرولتاریا» و «اصالت پیشوا» و «فرمان برادر بزرگتر» و به نوعی ولایت فقیه‌ی اندیشیدن، همچنین اهمیت ندادنشان به حقوق شهروندی، مدنی و برابر انسانها، فارغ از جنسیت و نژاد و عقیده، تا

همین امروز هم از حکومت اسلامی پشتیبانی می‌کنند. به همین دلیل حکومت اسلامی توانست با حربه‌ی خشونت عریان، جهل عوام و تجدد ستیزی «روشنفکران» ایرانی، تا امروز سی و اندی سال تمام به تروریسم و جنگ افروزی‌اش ادامه دهد و بیشتر مواقع هم همکاری و همراهی کمونیستها و مذهبیها و حتی ملیگراهای ایرانی را داشته باشد.

اما نسل تازه‌ای که پس از افتضاح تاریخی سال ۵۷ به دنیا آمد و در این حکومت جنگ و جنون و خشونت رشد کرد، اساسا تعریف دیگری از زندگی، مبارزه، مدنیت و حقوق شهروندی دارد. در تمام این سالها مردم در ایران با این حکومت مبارزه کردند، ولی به دلیل خشونت عریان و بسیار سبعانه‌ی حکومت اسلامی، امکان دستیابی به دموکراسی و حقوق شهروندی را نیافتند. سالهای ۱۹۸۱ و ۱۹۸۸ دو سرفصل اساسی در کشتار زندانیانی بود که دسته جمعی و در دادگاههای چند دقیقه‌ای اعدام شدند، بدون آن که امکان دفاع از خود را داشته باشند. خیلی‌هاشان حتی دوران محکومیتشان را پشت سر گذاشته بودند.

هشت سال جنگ بین ایران و عراق که توسط ملایان و به ویژه شخص روح الله خمینی تداوم یافت، پر است از خاطره‌ی زنانی که همسرانشان را به جنگ بردند و کشتند، یا معلولشان کردند و خیلی از این زنان را در فاحشه خانه‌های رسمی اسلامی به کار گرفتند. بسیار بودند پسرچه‌هایی که حکومت اسلامی، آنها را از مدرسه‌ها زدید و به جنگ برد، تا با آنها «مین» خنثی کند و تازه، همزمان، وسیله‌ی ارضای جنسی پاسداران و نظامیان در سنگرهای جنگ اسلامی باشند!

در همین سالهاست که روح الله خمینی فتوای ترور سلمان رشدی را می‌دهد و تقریبا همه‌ی ملایان بر انجام این فتوای ضد انسانی پای می‌فشارند. اما در بستر جامعه‌ی ایران، با تمام فشارهای حجاب اجباری و دین اجباری و سنگسارها و دزدنهای خیابانی و به جرئت آویختن‌ها و شلاق زدنهای خیابانی، نسل تازه‌ای در کار شکفتن و بالیدن بود که منطقا نمیاید بازتاب آن همه جنایت بوده باشد؛ نسلی که می‌خواست و می‌خواهد مدرن و متمدن در جامعه‌ی جهانی حضور پیدا کند و مثل هر انسان متمدنی از حقوق مدنی دستاورد تمامی بشریت بهره‌مند باشد. «جنبش ۸۸» در واقع دستاورد این نسل خجسته است که دیگر از خشونت و مرگ و جنگ و اعدام و ترور و شکنجه خسته شده است و می‌خواهد و می‌تواند تمام آدمکشان تاریخ را ببخشد و کنار بگذارد، اگر بتواند امکان تنفس در قرن بیست و یکم را داشته باشد؛ هرچند که بخشی از حکومت خواهد این جنبش را به نام خودش صادره کند!!

این روزها شاهزاده رضا پهلوی نوشته‌ای را منتشر کرده، و با لحن «طنزگونه» ای فتوا و الهیات ملایان حاکم بر ایران را به پرسش کشیده است که اینان با استناد به کدامین «الهیات» و با تقدیس نام کدامین «قدیس» دانشجویان را از پنجره‌های خوابگاه‌های دانشجویی به بیرون پرتاب می‌کنند و «قربه الی الله» می‌گویند؟!

دوستی دارم که خود سالها به اسلام خشن این سنخ ملایان باور داشته، و بعدها که دیگر به «راسیونالیسم» روی آورده، زیر ضرب یکی از یاران دیرینش شکنجه می‌شده و آن یار دیرینی که دیگر «بازجوی عزیز» شده بود [پا هنوز هم هست] نخست وضو می‌گرفته، بعد دو رکعت شلاق می‌خورد بر تن جوان این دوست فرو می‌آورده، دوسال تمام بیش از ۵۰۰۰ ضربه‌ی تسمه‌ی حکومت اسلامی و... کدامین ماست که این «رذالت»‌ها را که با نام دین و اعتقادات شهروندان بر ایشان تحمیل می‌شود، به یاد نداشته باشد، و در تداوم همان «سیره‌ی نکره‌ی حکومت کهریزکی اسلامی» از بازتکرار آن جنایات، در این روزها و پس از دهمین دور انتخابات ریاست جمهوری، خشمگین نشده و اشک‌ها نریخته باشد؟!

حتما دوستان این روزها نوشته‌ی «دو رکعت تجاوز جنسی می‌کنیم، واجب، قربه الی الله!»^{۲۷۸} را دیده و خوانده‌اند و لابد لبخندکی هم بر سرنوشت کم‌دی ما در حصار شیخون این ملایان حکومتی زده‌اند؟! اما «استفتاء» شاهزاده در واقع نمایش تقابل مدرنیته با فاشیسم دینی، تمامیت‌طلبی مذهبی و رذالت اسلام حکومتی است که این روزها دیگر صدای «خودبها» و باورمندان به این آئین حکومتی را هم درآورده است. نمونه‌اش نوشته‌ها و «فتواهای» حسینعلی منتظری، و به ویژه نوشته‌ی تازه منتشر شده‌ی عبدالکریم سروش^{۲۷۹} است؛ هرچند که این فرد هم از سوی آمران حکومتی «مرتد» اعلام شد و معلوم نیست چه سرنوشتی در انتظارش باشد؟!

اما نوشته‌ی شاهزاده رضا پهلوی، بیش از هر چیز فریاد نسل تازه‌ای است که در قرن بیست و یکم دیگر نمی‌خواهد «گوشت لحم دم توپ» اسلامیون حکومتی باشد. این نسل که اینک صدای مدرن و متمدن و غیرآلوده‌اش به ایدئولوژیهای کهنه و از دور خارج شده‌ی دینی/لنینی را از دهان شاهزاده می‌شنویم، در همان بیان عظاملک جوینی که «آمدند و

278 - <http://donbaleh.com/link/132965>

279 - جشن زوال استبداد دینی/نامه‌ی سروش به خامنه‌ای/ایرانیان/۱۰ سپتامبر ۲۰۰۹

کشتند و سوختند و بردند...» جان کلامش را نوشته است که... این مهاجمان اسلامی، شوربختانه هنوز نرفته‌اند، اما خواهند رفت؛ چرا که به قول همان فیلسوف حکومتی و فعلا مرتد اعلام شده، «عبدالکریم سروش» طشت رسوایی‌اش از بام حکومتی به زیر افتاده و تمامی آبروی ناداشته‌اش به باد فنا رفته است. گریه‌ها و فریادهای نایب قائد نا‌عظم حکومت اسلامی در نمایش دینی/حکومتی جمعی «یازدهم سپتامبر» [چه تصادف نامیمونی] را باید زاری این فرد بر مزار رویاهای از دست رفته‌ای دانست که اگر چه همچنان در بستر مرگ، دست و پایی می‌زند و برای «ابقای» وجود نامتعارفش، انواع داروهای تقویتی پول و شکنجه و دادگاه را «استعمال» می‌کند، اما رفتنی است؛ چون عمرش به سر آمده است!

سخن شاهزاده رضا پهلوی با روحانیون وابسته به حکومت» و به قولی «استفتاء» ایشان از حاکمان اسلامی را باید پس از سرنگونی کلیت حکومت اسلامی، بر پیکره‌ی مجسمه‌ی آزادی، شهروندسالاری و مدرنیته در ایران. فردای بدون اسلام حکومتی، بر سنگ مرمرینی حک کرد و با این کار تاریخا و برای همیشه «الهیات» انسان کش و عقب مانده و فاشیست اسلام حکومتی را که به جای پاسخی منطقی برای جنایاتش، از شاهزاده «امتحان قران/شرعیات»^{۲۸۰} می‌کند، به سخره گرفت...

بیست و چهارم شهریور ۱۳۸۸ / ۱۵ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز نود و سوم]

خیلی خیر هاست. مهدی کروی‌بی یک نامه‌ی خیلی مهم نوشته و خلاصه پته‌ی آخوندها را بدجوری روی آب ریخته... حسینعلی منتظری در هیئت فتوایی ملاها را خطاب قرار داده که خلاصه بجنید، اسلام و حکومت اسلامی دارد از دست می‌رود و «من هنوز از اصلاحات مایوس نشده‌ام» و از این حرفها... در همین رابطه پسران چند تا آخوند را گرفته‌اند... همین الان هم العربیه گزارش داد که پسران موسوی اردبیلی را هم دستگیر کرده‌اند. پیش از این سه تا از نوه‌های منتظری را هم گرفته بودند و خلاصه گفتارها افتاده‌اند به جان هم و خر تو خر جالبی است. ببینیم نتیجه‌اش برای مردم چه خواهد شد؟! جمعه‌ی آینده ۲۷ شهریور [امروز ۲۴ شهریور است] قرار است قیامتی در تهران برپا شود که بیا و ببین!

280 - پاسخ جنئی، پدر معنوی احمدی نژاد به شاهزاده رضا پهلوی/۱ سپتامبر ۲۰۰۹

تازه می‌گویند «یک منبع آگاه در مجلس به خبرنگار رویداد گفت که رئیس مجلس به دستور مقام معظم رهبری [کذا] با آقای مهدی کروبی دیدار داشته‌اند و آقای لاریجانی حامل پیام رهبری هستند. از جلسه‌ی عصر امروز رئیس مجلس و مهدی کروبی که بیش از سه ساعت به طول انجامیده است. خبر می‌رسد که مهدی کروبی نسبت به عملکرد هیئت سه نفره‌ی قوه‌ی قضائیه و صدا و سیما به شدت انتقاد کرده و خطاب به لاریجانی گفته که امیدوارم شما همچون برادران دینتان را به دنیا نفروشید! [هاهاها] همچنین آقای کروبی در برابر خواست رئیس مجلس مبنی بر اینکه مدتی سکوت کنید تا شرایط به حالت عادی برگردد، پاسخ داده که من سکوت کنم تا یک عده‌ای که عمری را به دشمنی با امام [کذا] سپری کرده‌اند، زمام امور را به دست بگیرند و هر جنایتی که می‌خواهند انجام دهند. من مردن را به سکوت در برابر اینها ترجیح می‌دهم!^{۲۸۱}

البته من نمی‌دانم این مهدی کروبی. آخوند تاکتیکی این را می‌گوید، یا واقعا باور دارد که دوران امامش مدینه‌ی فاضلاب [ببخشید مدینه‌ی فاضله] بوده است؟! آینده نقش این بابا را در این جنبش نشان خواهد داد؛ فعلا که دارد خوب می‌تازد.

در روزهای اول این جنبش پس از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ نوشتم که چهار صندوق رای را که نشمرده، اینطرف و آن طرف پرتاب کرده بودند، پیدا کرده‌اند و خلاصه این داستان کلی سر و صدا کرد. آن زمان این مسخره بازیهای رای و رای باطله و تقلب و رایهای اتو شده و ... از این حرفها... کلی داغ بود. حالا خبرنگاری را که قضیه‌ی چهارتا صندوق رای زهرماری را لو داد، دستگیر کرده و به محاکمه کشیده‌اند.

محمد رضا نسب عبداللهی، روزنامه نگار مقیم شیراز و عضو انجمن صنفی روزنامه نگاران ساعت ۱۰ صبح روز ۲۲ شهریور در دادسرای انقلاب شیراز محاکمه شد. نسب عبداللهی ... گفت که استانداری فارس به دلیل انتشار خبر کشف چهار صندوق رای در وبلاگم، به اتهام «تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب» از من شکایت کرد که در پایان این محاکمه که به قضاوت آقای موسوی تبار، سرپرست دادسرای انقلاب شیراز برگزار شد، تا پایان رسیدگی به پرونده و صدور حکم با قرار کفالت پنجاه میلیون تومانی آزاد شدم!

281 - پیام رهبری به کروبی: سکوت کنید! / ۴ سپتامبر ۲۰۰۹

وی این خبر را به همراه سه عکس در وبلاگش منتشر کرد که بعد از مدتی از سوی سایت بلاگفا این «پست» از روی وبلاگش حذف شد!

چه کارها؟! راستی میدانی که بلگفا و یاهو و خیلی جاهای دیگر را هم جمهوری اسلامی خریده است؟

بیست و پنجم شهریور ۱۳۸۸ / ۱۶ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز نود و چهارم]

دیگر این که روزنامه‌ی حکومتی جوان وابسته به سپاه پاسداران نوشت که در یک شبنامه که در سطح شهر تهران توزیع شده، از مردم دعوت شده که با حضور در راهپیمایی روز قدس، با سردادن شعار «مرگ بر روسیه» و «مرگ بر دیکتاتور» بار دیگر پایه‌های دولت کودتا [خاکبرسرها خودشان نوشته‌اند] را به لرزه درآورند. در این شبنامه که با عنوان «راه قدس از روسیه می‌گذرد» انتشار یافته، گروهی موسوم به جنبش سبز مردمی برخلاف بیانات صریح بنیانگذار انقلاب حضرت امام (ره) که فرمودند روز قدس روز هشدار به ابرقدرتها و تقاله‌های آنان است، تلاش کرده‌اند نهایت بهره‌برداری سیاسی از این روز را به نفع یک جریان سیاسی به عمل آورده و مسیر مبارزه‌ی روز جهانی قدس را به یک مسالهی سیاسی زیاده خواهانه تغییر دهند. در ضمن کمیته‌ی تبلیغاتی/روانی حامیان میرحسین موسوی فعالیت پیامکی/سایبری خود را برای بهره برداری از روز جهانی قدس شدت بخشیده؛ در این شعارها و پیام‌ها تاکید شده که اصل حضور در راهپیمایی ۲۷ شهریور برای حمایت از فلسطین نیست! و ایاااااااااا!

بیست و ششم شهریور ۱۳۸۸ / ۱۷ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز نود و پنجم]

شعار مرگ بر روسیه بدجوری آخوندها و حامیان حکومتیشان را به «گوز گوز» انداخته؛ محمد خاکی نهاد از اعوان و انصار پاسداران، در سایت این دم و دستگاه نوشت که اخیراً در حوادث پس از انتخابات ریاست جمهوری، شعارهایی علیه روسیه و چین سر داده شد که این امر با استقبال زیادی از سوی رسانه‌های غربی مواجه گشت و بازتاب گسترده‌ای در آن رسانه‌ها داشت؛ به طوری که خبرگزاری دولتی ریاست روسیه نیز مبادرت به انتشار مطالبی پیرامون این مساله کرد. با توجه به روابط گسترده‌ی ایران با دو کشور روسیه و چین و تعارض

منافع کشورهای غربی با هر سه کشور ایران، روسیه و چین، بر آن شدیم تا در این مقاله به بررسی منشاء این شعارهای ضد شرقی بپردازیم.

انگلستان، فرانسه و آمریکا فعالانه سعی در تشدید تحریم‌ها علیه ج.ا. ایران دارند، اما عملکرد روسیه و چین تاکنون در راستای کند و کم اثر کردن تحریم‌ها بر ضد کشورمان بوده؛ کشورهای غربی در خصوص تولید دانش و فناوری هسته‌ای کوچک‌ترین کمکی به ایران نکرده، و حتی کشورهای دارای این دانش را ترغیب به عدم ارائه‌ی فناوری هسته‌ای به ایران و در برخی موارد حتی تهدید هم نموده‌اند [کرده‌اند] اما روسیه به رغم فشار و درخواست‌های مکرر غرب در زمینه‌ی فناوری هسته‌ای همچنان با ج.ا. ایران همکاری می‌کند. در واقع از زمانی که آلمان قرارداد منعقدی خود با ایران را [برخلاف اصل جایگزینی دولت‌ها] به صورت یک طرفه رها کرد، روسیه تنها کشوری است که با وجود فشارهای غرب برای تحریم همکاری هسته‌ای با ج.ا. ایران، به ما سوخت هسته‌ای تحویل می‌دهد و در تکمیل نیروگاه بوشهر فعالیت می‌کند. در شرایط کنونی که انگلستان به عنوان دشمن سنتی روسیه و چین، رسانه‌های خود مانند بی‌بی‌سی و العربیه را برای القای تقلب در انتخابات ایران فعال کرده و دیگر کشورهای غربی همچون فرانسه، آمریکا، آلمان و ... نیز تمام قدرت رسانه‌ای خویش را علیه ج.ا. ایران بسیج کرده‌اند، روسیه و چین به بیان واقعیت اخبار ایران می‌پردازند؛ و اخبار و مطالب تحریف شده‌ی غربی در مورد ج.ا. ایران را منتشر نکرده و در این هجمه‌ی [چقدر من از کلمه که تکیه کلام خمینی ملعون بود، بدم می‌آید] رسانه‌ای برخلاف جریان غربی عمل می‌کنند... هرگونه تنش در روابط ما با روسیه و چین، به ضرر منافع ملی هر سه کشور بوده، و فقط مطلوب غرب و در رأس آن انگلستان می‌باشد!

خیلی جالب است، نه؛ چه رویی دارند این پسمانده‌های

«کا.گ.ب.» مرحوم. دولتهای شوروی مرحوم‌تر؟!

این یکی جالب‌تر است!

بنا به گزارش دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل، در پایان مهلت مقرر اعلام آمادگی برای حضور در ضیافت شام احمدی‌نژاد از هشت هزار دعوتنامه‌ی ارسال شده، تنها صد و هشتاد و سه نفر تمایل خود را نسبت به شرکت در جلسه‌ی شامگاه جمعه‌ی بیست و پنجم سپتامبر اعلام کردند. بر اساس این خبر ستادی به ریاست آل حبیب معاون دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی در نیویورک تشکیل شده، تا نسبت به سفر پشتیبانان جمهوری اسلامی از کانادا و حتی اروپا هماهنگی لازم به

عمل آید. در این ستاد همچنین تصویب شد مبلغ هشتصد دلار به این افراد بابت هزینه‌ی رفت و آمد پرداخت شود!
این جور کارها را این آماتورها باید بروند از سازمان مجاهدین یاد بگیرند...

بیست و هفتم شهریور ماه ۱۳۸۸ / ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی
[روز نود و ششم و روز قدس]

امروز ایران غلغله بود. شیراز و اصفهان و تهران و دیگر شهرها... خیلی‌ها از شهرستانها برای تظاهرات آمده بودند. شعارها بیشتر در محور «مرگ بر روسیه، مرگ بر دیکتاتور» می‌گشت. کلی فیلم یوتوب از ایران ارسال شده که دیدنی هستند. گاز اشک‌آور و تهدید و شعارهای بسیجیها که «مرگ بر اسرائیل» و پاسخ مردم که «مرگ بر روسیه» و «روسیه، روسیه، حیا کن، کشورمو رها کن!»
کروبی هم در میان مردم بود و خاتمی که به او حمله کردند. هنوز از تلفات خبری ندارم. ساعت بیست و سی دقیقه به وقت ایران است. از صبح ساعت یازده به وقت ایران شلوغیها شروع شده است. مردم حتی هلیکوپترهای گشتی روی شهر را «هو» کرده‌اند. در شیراز کلی پوستر شاهزاده به در و دیوار چسبانده شده است. «سی. ان. ان» هم تظاهرات امروز را خوب پوشش داد، ولی «بی.بی.سی» مزدور گفت که خبری نبود و خودم از تلویزیونشان دیدم که فقط تظاهرات طرفدارهای حکومت را نشان می‌داد؛ همان ریش و پشمیها و همان چادر/چاقچوریهای مجاله‌ی احمق نادان چلوکباب خور را...

همزمان با راهپیمایی روز قدس، مخالفین کودتا در تهران و چند شهر دیگر به خیابانها آمدند و با شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» اعتراض خود را به حکومت ایران اعلام کردند. گزارشهای شاهدان عینی از تهران حاکی است که مردم در چند نقطه تجمع کرده و دست به تظاهرات زده‌اند. مخالفین در راه پیماییهای خود به سوی میدان انقلاب و دانشگاه تهران با مقابله‌ی نیروهای امنیتی و نظامی مواجه شده‌اند و گزارشها حاکی از شلیک گاز اشک آور به سوی مردم است. خبرگزاری رویترز از درگیری نیروهای امنیتی با راهپیمایی کنندگان [راهپیمایان] در تهران خبر داده است. این خبرگزاری به نقل از شاهدان عینی گفت که در تهران میان نیروهای امنیتی و تظاهرکنندگان درگیری رخ داده و نیروها سعی در

متفرق کردن مردم داشته‌اند. این خبرگزاری همچنین از شعارهای «مرگ بر دیکتاتور» و «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» خبر داد. بنا بر گزارشها اتوبوسهای شرکت واحد را در دورتادور میدان انقلاب پارک کرده‌اند. خیابان انقلاب از پارک دانشجو و بلوار کشاورز مسدود شده و مانع حضور معترضین در نماز جمعه شده‌اند. در مسیرهای راهپیمایی بلندگوهایی قوی قرار داده و شعار پخش می‌کنند؛ اما در بسیاری جاها صدای مردم بر صدای بلندگوهای کودتا غلبه پیدا کرده و شعارهای مخالف حکومت در جمعیت شنیده می‌شود؛ در حالی که میدان انقلاب و دانشگاه تهران در محاصره‌ی کامل نیروهای امنیتی و طرفدار حکومت است، محمود احمدی‌نژاد در دانشگاه تهران سخنرانی خود را آغاز کرد. او بار دیگر انتخابات ایران را آزادترین انتخابات در جهان خواند. علاوه بر شعار «مرگ بر دیکتاتور»، شعارهای دیگری که در تظاهرات امروز شنیده می‌شود، از جمله...

دروود بر منتظری
ننگ ما، ننگ ما، صدا و سیمای ما
تجاوز، شکنجه، دیگر اثر ندارد
رای ما گم شده، ایران فلسطین شده
نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران
توپ، تانک، بسیجی، دیگر اثر ندارد
آن خس و خاشاک تویی، دشمن این خاک توئی
زندانی سیاسی آزاد باید گردد
دیکتاتور حیا کن، سلطنتو رها کن

هنگامی که احمدی نژاد به سوی محل نماز جمعه می‌رفت، مردم شعار می‌دادند: دروغگو، دروغگو، ۶۳ درصدتو کو؟؟؟

از دیگر شعارهای جدید امروز...
چه ایران، چه غزه، کشتن مردم بسه
ایران شده جنایت، غزه بیا حمایت
دیکتاتور بیچاره، بازی ادامه داره

میدان هفت تیر یکی از مراکز تجمع مردم در تهران بود. حضور مهدی کروبی در این میدان موجب حضور انبوه مردم در آن جا شد. گزارشها از حضور چند ده هزار نفره‌ی مردم در این میدان خبر

می‌دهند که سپس به سمت میدان ولیعصر حرکت کردند. بنابر گزارشها جمعیت اعتراض‌کننده‌ی زیادی در میدان ولیعصر تجمع کردند که شاهدان عینی، تعداد آنها را دهها هزار نفر اعلام کردند. بسیجیها و نیروهای لباس شخصی در کنار نیروهای انتظامی و نظامی راه مردم به سوی میدان انقلاب و دانشگاه تهران را سد کردند... خبرگزاری فرانسه به نقل از شاهدان عینی گزارش کرد که میان پلیس ضد شورش و تظاهرکنندگان طرفدار میرحسین موسوی در خیابان‌های تهران درگیری روی داد. همین منابع به خبرگزاری فرانسه گفت که پلیس ضد شورش دهها نفر را تاکنون دستگیر کرده و به شدت تظاهرکنندگان معترض را سرکوب می‌کند. یک شاهد دیگر به خبرگزاری فرانسه گفت که تظاهرکنندگانی که جامه‌های سبز بر تن داشتند، در میدان هفت تیر تهران از جمله شعار می‌دادند:

«پا‌حسین، میرحسین» و «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران»

این خبرگزاری همچنین گزارش داد که میان طرفداران میرحسین موسوی و محمود احمدی‌نژاد در خیابانهای اطراف دانشگاه تهران نیز درگیری روی داد. شاهدان عینی گفتند که طرفداران محمود احمدی‌نژاد به شدت طرفداران میرحسین موسوی را در خیابان ولیعصر مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند که در نتیجه‌ی آن شماری از طرفداران میرحسین موسوی زخمی شدند. درگیریهای مشابهی نیز در دیگر نقاط تهران میان طرفداران دو نامزد رقیب در دهمین انتخابات ریاست جمهوری روی داد. یک شاهد عینی که در حوالی میدان ولیعصر تهران حضور داشت، به رادیو فردا گفت که جمعیت عظیمی که برای تمایز از سایر تظاهرکنندگان نمادهای سبز به همراه داشتند، در محدوده‌ی خیابان کریمخان زند و میدان ولیعصر تجمع کردند و تقریباً این محدوده سبزپوش شد. این شاهد عینی از حضور مهدی کروبی نامزد معترض انتخابات ریاست جمهوری در میان تجمع‌کنندگان در خیابان کریمخان خبر داد. این شاهد عینی همچنین تأیید کرد که گروه‌های سازمان یافته اما کم شماری از طرفداران دولت در این منطقه حضور دارند و معترضان در این تجمع شعارهایی را فریاد می‌زنند که عمدتاً در راهپیمایی‌های مسالمت آمیز اعتراضی در ماه‌های گذشته مورد استفاده بودند. تجمع‌کنندگان همچنین پلاکاردهایی با مضمون محکومیت جرم و جنایت در سراسر جهان و شعارهایی از قبیل «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» و «دولت کودتا، استعفا، استعفا» در دست دارند. براساس گفته‌های این شاهد عینی، تجمع‌کنندگان همچنین شعارهایی در حمایت از دو نامزد معترض انتخابات و دو مرجع تقلید حامی معترضان، منتظری و صانعی سر دادند. این شاهد عینی

به رادیو فردا گفت که در محدوده‌ی خیابان کریمخان و میدان ولی‌عصر، نیروهای انتظامی حضور دارند، اما تنها نظاره‌گر این تجمع هستند و برخوردی با تجمع‌کنندگان صورت نگرفته. یک شاهد عینی دیگر هم تأکید کرد که تجمع‌کنندگان با در دست داشتن پارچه‌ها و بادکنک‌های سبز، شعارهایی در حمایت از میرحسین موسوی و جنبش سبز ایران سر دادند. این شاهد عینی تأیید کرد که درگیری‌های پراکنده‌ای در حوالی میدان ولی‌عصر بین معترضان و نیروهای بسیجی شرکت‌کننده در راهپیمایی رخ داد، اما فضای میدان ولی‌عصر در کل فضای آرامی است. از مشهد هم گزارش می‌رسد که فضای اطراف حرم امام رضا، محل برگزاری تجمع روز قدس به شدت امنیتی است. یک شاهد عینی در این مورد به رادیو فردا گفت که میدان ۱۵ خرداد به طرف حرم تحت محاصره‌ی نیروهای ضدشورش بود و افراد مسلح بر پشت بام‌های این منطقه‌ی مرکزی شهر مشهد حضور داشتند. این شاهد عینی شمار نیروهای ضد شورش را با تظاهر کنندگان برابر توصیف کرد و گفت که هرکس با نماد سبز در راهپیمایی مشهد حضور داشت، توسط نیروهای امنیتی بازداشت می‌شد. گزارش‌های دیگری هم از تجمعات مشابه در شاهد [کذا] شهرهای ایران دریافت شده است. در تهران هم اکنون و با قرائت بیانیه‌ی پایانی راهپیمایی روز قدس، محمود احمدی‌نژاد سخنران این مراسم در حال سخنرانی در محل دانشگاه تهران است...»^{۲۸۲}

مردم چه بازی‌ها باید بکنند، تا بتوانند اعتراضشان را نشان دهند! خبرگزاری ایرنا هم که از حضور پرشور سبزپوشان شوکه شده، طبق روال همیشگی خود شروع به دروغ‌پردازی علیه موسوی و کروبی و حامیان آنها کرد. همچنین خبرگزاری فارس هم که نخواست در دروغ‌بافی از رقیب خود عقب بماند، دروغ‌های ایرنا را کپی کرد. ایرنا در اخبار سراسر کذب خود مدعی شد که سبزپوشان به روزه خواری در راهپیمایی و سنگ اندازی به نیروهای امنیتی دست زدند. ایرنا تعداد سبزپوشان را ۸۰۰ نفر عنوان کرده که درج این خبر جز توهین به شعور ملت، تفسیر دیگری ندارد. خبرگزاری فارس نیز در لجن‌پراکنی‌های خود موسوی، کروبی و خاتمی را منافق خواند و حامیان اصلاحات را روزمخوار نامید. حال اینکه دروغ‌های این دو دروغ‌پرداز بزرگ خریدار ندارد و مردم ایران هم در شعارهای امروز خود ثابت کردند که برای رسانه‌های دروغگو ارزشی قایل نیستند!

282 - مخالفین به خیابان آمدند/روز قدس، روز اعتراض شد/اخبار روز/۲۷ شهریور ۸۸

بیست و هشتم شهریور ۱۳۸۸ / ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز نود و هفتم]

راستی خوانده‌اید که تازگیها اطلاعاتیهایی منتشر می‌شوند، با این مضمون که اینجا ایران است و شما فریاد ما را [از زیر رگبار گاز اشک آور و مسلسل و دستبند و کهریزک و...] از ایران می‌شنوید؟ اینجا ایران است. من يك ایرانی هستم. مردم کشور من حیرت انگیزند. حکومت اسلامی، نسل مرا تحقیر شده و بدون اعتماد به نفس و تهی از خودباوری تربیت کرده بود. من اعتراف می‌کنم که طی سه ماه گذشته بارها و بارها دچار هیجان غیرقابل وصفی شدم، حیرت‌زده شدم. من نمی‌دانستم که اینقدر مردم من با ارزشند، شگفت انگیزند، وقتی شعارهای دادخواهانه سر می‌دهند، وقتی از جانانشان برای آزادی و شرفشان می‌گذرند. من می‌توانم تمام صحنه‌هایی را که داستان وار در صفحات تاریخ خوانده‌ام، در وجود این قهرمانان ببینم... امروز من بدون اغراق جوانمردان تاریخ کشورم را می‌بینم، من می‌توانم از نزدیک حسشان کنم. تمام کسانی که آنقدر غیرت [چه واژه‌ی زشتی] دارند که شاید به تکه نان خشکی با آزادی راضی باشند، ولی نه رفاهی در اسارت و حقارت. گاهی آنقدر به این جمعیت میلیونی عشق می‌ورزم که از شدت هیجان راه تنفس برای چند لحظه مسدود می‌شود؛ بغض شادی و افتخار به ایرانی بودنم، ولی حالا جای تأسف است برای این دیکتاتور که تمام رشته‌هایش در این سی سال در سه ماه پنبه شد. من به ارزش ایرانی بودنم پی برده‌ام. همه چیز از کلیشه خارج شده و واقعیت را لمس کردم، به کم‌تن نمی‌دهم. من تمام آزادی را می‌خواهم؛ این احساس یک ایرانی است یا شاید احساس من!^{۲۸۳}

می‌گویند «حرفهای قدیمیها را باید با آب طلا نوشت» که می‌گفتند: «خود کرده را تدبیر نیست» حالا حکایت جمهوری اسلامی است. آن روزی که زرت و زرت توی تقویم مراسم و بزرگداشت و راهپیمایی اضافه می‌کردید، فکر اینجایش رو نکرده بودید، نه؟! شاید ما هم اون موقع فکرش رو نکرده بودیم، ولی داستان این است که ما الان چیزی داریم به اسم هوش جمعی؛ چیزی که شما و آن بسیجیهای ذوب شده ازش بی‌بهره‌اید. روز سبز [قدس سابق] فقط یک نمونه بود، با ۱۳ آبان چه می‌کنید؟ با ۲۲ بهمن چه می‌کنید؟ همه‌ی این

283 - نسلی تهی از خودباوری بودم، ولی حالا/اندیشه سبز / سبزره/۱۸ سپتامبر ۲۰۰۹

مناسبتها را برایتان رنگ سبز بهش می‌زنیم. حالا هی بروید از علی آباد اتوبوس اتوبوس آدم مفتخور بیاورید، چه فایده؛ تازه به اینها باید مناسبتهای مذهبی و ملی مثل تاسوعا و عاشورا و عید فطر و چهارشنبه سوری و سیزده به در را هم اضافه می‌کنیم. می‌بینی آقای دیکتاتور؛ می‌بینی؛ کارت سختتر از آن چیزی است که تصورش را بکنی. خیلی سخت‌تر؛ هفته‌ی پیش که دوستم از ایران بهم گفت که خبری نیست، ناامید شدم؛ امروز فهمیدم که بعد از سه ماه، جنبش نه تنها زنده است، بلکه سرحال هم هست، نترس هم هست. زنده باد!^{۲۸۴}

این گفتگو می‌خواهد عمق نگرانیهای ملایان شیعه، از وضعیت فعلی حکومت اسلامی در ایران و خشک شدن سرچشمه‌ی حمایت‌های مالی و لجستیکی از تروریسم اسلامی را نشان دهد!

علامه امین در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف به اجتهاد رسیده و پس از شهادت آیت الله سید محمد باقر صدر و تهدید دولت صدام به ایران رفته و مدت کوتاهی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم تدریس کرده و سپس به لبنان بازگشته؛ شیعیان صور و جبل عامل او را فقیه‌ی متفاوت از تفکر سیاسی و ایدئولوژی «حزب الله» می‌شناسند؛ اگرچه برخی از روحانیون حزب‌الله از جمله شهید سید عباس موسوی رهبر پیشین مقاومت، روزگاری از شاگردان او بودند. نگاه انتقادی این فقیه لبنانی به جایگاه فقهی و سیاسی ولایت فقیه در مقالات مختلفی منتشر شده؛ گفتگو با علامه، در آستانه‌ی روز قدس و پس از نامه‌ی آیت الله منتظری خطاب به «علمای بلاد اسلامی» بسیار مغتنم بود؛ زیرا او یکی از مخاطبان نامه‌ی است که از عالمان دین می‌خواهد «در امور مهمه‌ای که به حیثیت و آبروی دین و مذهب و تأمین حقوق اقشار عظیمی از مردم و نیز دینداری و حفظ اعتقادات مذهبی جوانان مربوط است، سکوت نکنند، به نحوی که بین مردم چنین تلقی شود که خدای ناکرده مراجع و روحانیت موافق و مویدند؛ آیت الله سیدعلی امین می‌گوید: «مشکل از آنجا آغاز شد که حکومت ایران چنان درباره‌ی ولایت فقیه سخن گفت که انگار حکمی آسمانی و غیرقابل تردید است؛ در حالی که این نظریه یکی از آرای موجود است که البته موافق چندانی ندارد، تا آنجا که علامه محمد جواد مغنیه در نجف می‌گفت کسی که قائل به ولایت فقیه به این شکل باشد، یا جاهل است و یا قصد بدعت در دین را دارد!»

284 - از همان وبلاگهای غیب شده به دست حکومت کهریزکی اسلامی

فقیه لبنانی معتقد است که «از اول هم نظریه‌ی ولایت فقیه این نبود که ولایت شخصی در میان باشد و سخن درباره‌ی نیابت از معصوم بود و حوادث اخیر در ایران نتیجه‌ی یک انحراف و رفتار غیرعادلانه‌ی حکومتی است که خود را الهی خوانده و باب هر انتقادی را به روی خود بسته است!»^{۲۸۵}

دیگر این که حکومت اسلامی [ماه] رمضان را با قتل و جنایت و محاکمه و اعترافگیری و انکار تجاوز به دختران و پسران مردم در بازداشتگاهها، توهین به روحانیون ارشد و اعلم، ادامه‌ی دروغگوئی به مردم و چشم دوختن در چشم مردم و انکار واقعیاتی که از روز روشن‌تر است، همچنین ادامه‌ی انتصابات حکومتی و تحمیل مقامات [از جمله رئیس قوه‌ی قضائیه] به مردم شروع کرد؛ گناهایی که هر یک از آنها نه تنها برای باطل شدن روزه و عبادت حاکمیت مدعی اسلام پناهی و شریعت پناهی کافی است، بلکه برای خاتمه‌ی مشروعیت یک نظام نیز کافی است. فطریه را مردم یک روز جلوتر به حکومت دادند؛ یعنی روز قدس صدها هزار نفر در تهران، شیراز، اهواز، تبریز، رشت، اصفهان و... ریختند به خیابان و علیه دولت کودتا و حاکمیت کودتائی فریاد کشیدند. در تهران این جمعیت تا یک میلیون نفر تخمین زده شد. حتی در شهر قم نیز مردم علیه قدسیهای حکومتی شعار دادند. مردم بیانیه‌ی کودتائی اداره‌ی سیاسی سپاه پاسداران را که معمولاً حسین شریعتمداری و هم درجه‌ی او «سردار زاهد» می‌نویسند، کاغذ پاره‌ای بیش تلقی نکردند و علیرغم همه‌ی تهدیدهای مندرج در آن با لباس و پارچه، کلاه و روسری و دستبند سبز به خیابانها آمدند و علیه کودتا شعار دادند. شعارها فراتر از «رای ما کو؟» و حتی فراتر از «دولت کودتا استعفا، استعفا» رفت و این طبیعت خیره سری حاکمیت‌ها در برابر خواست یک ملت است. سپاه و نیروی انتظامی و آن بسیج چند میلیونی که مدعی آن هستند و در تهران به زحمت به سی/چهل هزار نفر می‌رسند، به دو بخش تقسیم شدند و ماموریت یافتند؛ بخشی در داخل دانشگاه تهران شدند نمازگزار و بخشی در اطراف دانشگاه تهران شدند محافظ این نمازگزاران؛ وقتی سیل جمعیت از طرف میدان آزادی و میدان فاطمی سدهای انتظامی را پشت سر گذاشت و به سمت دانشگاه تهران نزدیک شد، یگانه ماموریتی که با بیسیم به فرماندهان انتظامی و بسیج ابلاغ شد، حفاظت از نماز جمعه‌ی داخل

285 - علامه امین؛ مجتهد لبنانی؛ حوادث اخیر ایران، ولایت فقیه را از آسمان به زمین کشاند/جرس/۲۷ شهریور ۸۸

دانشگاه و جلوگیری از ریختن مردم به دانشگاه و بردن «آش با جاش» بود. در فیلمهای تلویزیونی، به چهره‌ی متوحش و در حال ایراد سخنان پراکنده و شیرازه از هم گسیخته‌ی احمدی‌نژاد نگاهی بیاندازید و سپس سخنان سید احمد خاتمی را بدقت گوش کنید؛ او که قرار بود در نماز دیروز زنجیر پاره کند و علیه موسوی و کروبی و هاشمی رفسنجانی شمشیر را از رو ببندد، به یکباره حامی تظاهرات مسالمت آمیز مردم شد! می‌گویند، با پیش بینی سرازیر شدن مردم به خیابانها به او گفته بودند دو متن را برای سخنرانی آماده داشته باشد؛ اگر مردم خانه نشین شدند، آن خطبه‌ای را بخواند که احمد جنتی گفته بود بخوان و اگر هوا پس بود و مردم در خیابانها بودند، خطبه‌ای را بخواند که حضرت آقا گفته بود «شما حساب به خیابان آمدن مخالفان را هم بکنید و مطالبی هم مناسب آن در نظر بگیرید!»

بدین ترتیب نماز دیروز در محاصره‌ی سیل مردمی که علیه دولت و کودتا شعار می‌دادند، برگزار شد؛ بویژه هنگام سخنرانی احمدی‌نژاد که فریادهای «دروغگو، حیا کن!» او را متوحش کرده بود. راهپیمائی دیروز در ایران نشان داد که دیگر مردم را نه می‌توان از کهریزک و کشتار و تجاوز ترساند و به خانه بازگرداند و نه با دستگیری چهره‌های سیاسی با این تصور که «اگر سران را بگیریم، مردم بی‌سر شده و خانه نشین می‌شوند» مردم خانه نشین می‌شوند. دادگاه و بازداشت و اعتراف و دستگیری اعضای خانواده‌ی زندانیان سیاسی و تهدیدهای فرماندهان نظامی و ... نیز بی‌اثر است؛ کارد به استخوان مردم رسیده!

جالب است و جالب‌تر هم خواهد شد؛ این هنوز از نتایج سحر است؛ باش تا صبح دولتت بدمد!

و اما ما از ساعت ۱۱ صبح به تظاهرات رفتیم. ساعت ۱۱ حوالی میدان انقلاب بودیم که جمعیت زیادی جمع شدند و همه نشانهای سبز مثل دستبند، گردنبند، پارچه‌ی سبز و غیره داشتند. هیچکس با ملت کار نداشت و جرات حمله نمی‌کردند. حدود ساعت ۱۲ تا ۱ بعد از ظهر حدود ۱۰۰ نفر بسیجی که پرچم لبنان و فلسطین و روز قدس را داشتند، به مردم نزدیک شدند. قصد داشتند داخل مردم شوند و بعد فیلم و عکس بگیرند و بگویند مردم طرفدار شعارهای دولتی بودند. بلافاصله مردم متوجه‌ی این نقشه شده و از آنها حدود ۱۰۰ متر فاصله گرفتند و نشانهای سبزشان را بالا بردند و به همدیگر فوری خبر دادند که مواظب این قضیه باشید. سپس شروع کردند به هو کردن آن ۱۰۰ نفر و آنها هم دیگر نزدیک نشدند. حدود ساعت یک بعد از ظهر جمعیت کم کم حرکت کرد به

سمت میدان آزادی و ماهم به همراه جمعیت حرکت کردیم. یک صف طویل جمعیت که از میدان انقلاب تا آزادی کشیده شد به سمت میدان آزادی حرکت کردند. پلیس راهنمایی برای آنکه راهها بند نیاید و مردم را از اطراف دانشگاه دور کند، همکاری می‌کرد و با نرده‌های متحرک راه را برای مردم باز می‌کرد و ماشینها را طوری حرکت می‌داد که باعث خشم مردم نشود. در داخل ساختمان مرکزی پلیس راه در خیابان آزادی تعداد زیادی پلیس ویژه‌ی سیاه پوش مسلح به کلاشینکوف کمین کرده بودند. مردم از جلو آنها رد شدند و آنها هم عکس‌العملی نداشتند. جلوتر داخل خیابان ۵۰ نفر هم نیروهای ویژه‌ی سیاه پوش بودند. آنجا هم هیچ اتفاقی نیافتاد. از مقابل پایگاه مقدار [همان پایگاهی که به ملت تیراندازی کرد] هم رد شدیم و در اینجا مردم علاوه بر شعارهای همگانی دیروز مثل «مرگ بر دیکتاتور»، «مجتبی بگیری، رهبری را نبینی» و این شعار را سر دادند «سیجی واقعی/ همت بود و باکری»

در این زمان مردم در یک صف طولانی که بین انقلاب و آزادی کشیده شد، در حرکت بودند. تعداد جمعیت به نظر من بین ۱۰۰ هزار تا ۲۰۰ هزار نفر بود. ساعت ۲ و نیم بعد از ظهر به آزادی رسیدیم. جمعیت شروع کرد به چرخیدن دور تا دور میدان آزادی که در عکس‌هایی مشخص است و جمعیت یک توپ پارچه‌ی سبز رنگ را باز کردند و گرفتند روی سرشان... ساعت ۳ و ۱۰ دقیقه از شمار جمعیت کم شد؛ چون خیلی‌ها روزه بودند و می‌خواستند برگردند خانه؛ متأسفانه نیروهای نظامی از این فرصت استفاده کرده و حمله به مردمی را که از شمار آنها کاسته شده بود و در راه بازگشت بودند، شروع کرد. شعار «اشک خدا هم در آمد» بعد از این حملات که با پرتاب گاز اشک آور همراه بود، داده شد. تعداد زیادی از مردم بطرف شمال میدان [به سمت آریاشهر] حرکت کردند. در ضلع شمالی میدان به طرف آریاشهر نیروها از همه طرف حمله کردند و گاز اشک آور شلیک شد و صدای گلوله هم آمد. تعدادی از مردم را همین نیروها زیر پل اتوبان دستگیر کردند. وقتی مردم به داخل کوچه‌ها می‌دویدند و پناه می‌گرفتند، باور کنید ساکنین محل از آنها مثل قهرمانان جنگ استقبال می‌کردند و هر کمکی که می‌توانستند، می‌کردند. حتی شربت آلبیمو و ساندویچ به مردم می‌دادند و می‌گفتند در شرایط جنگی اگر روزه را بشکنید، گناه از شما نیست، گناه از آنهاست که به شما حمله کردند... در همین محلات مردم آتشیهای کوچکی جلو خانه‌هاشان روشن کرده بودند و منتظر ما بودند که اگر گاز اشک آور خورده‌ایم، با آتش مداوامان بکنند. من از این همه همبستگی مردم با هم مبهوتم. هرکس

هر چیزی داشت، واقعا در طبق اخلاص آورده بود. کمکهای اولیه و باز کردن در خانه‌ها و ... وقتی به خانه آمدیم، دیدیم که ایمیل یاهو و ایمیل گوگل و یاهو مسنجر فیلتر شده است!

درست مثل فیلم‌های تاریخی است این همه همدلی این بچه‌ها و این بزرگها و اینها همه‌شان... می‌بوسمتان یک دنیا!

فرانک والتر اشتاین مایر، وزیر امور خارجه‌ی [این روزهای] آلمان، به خاطر سخنان یهودی ستیزانه و انکار دوباره‌ی هولوکاست، به شدت از محمود احمدی نژاد انتقاد کرد. در این حمله‌ی کم سابقه، وزیر امور خارجه‌ی آلمان در روز جمعه ۱۸ سپتامبر در برلین گفت که احمدی نژاد با بیان مهملات و اراجیف غیرقابل تحمل، تنگ کشور خود است!^{۲۸۶}

بیست و نهم شهریور ۱۳۸۸ / ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۹ [روز نود و هشتم]

یک دختر ۱۷ ساله‌ی فلسطینی جایی نوشت که نمی‌داند چرا رئیس جمهوری که می‌خواهد «اسرائیل» را از روی زمین محو کند، مردم خودش را می‌کشد؛ سوال جالبی است، نه؟! جواد کرماوی، جوان ۲۱ ساله‌ی فلسطینی ساکن کمپ‌های اردن، تا بحال نام روز قدس را نشنیده و با تعجب در خصوص راهپیمایی ایرانیان برای فلسطین می‌گوید که چرا یک دولت عجم باید برای دولتی عربی دل بسوزاند؟ جمال جوانک فلسطینی دیگری که در منطقه‌ی صبرا و شتیلا در لبنان ساکن است، اگر چه این روز را می‌شناسد، اما بر این باور است که دولت ایران تنها حمایتش از دولت فلسطین، نظامی است و هرگز در خصوص آموزش، فقر و بهداشت در کمپ‌ها و مناطق درگیری کاری نکرده و این نشان می‌دهد که دولت ایران حسن نیت ندارد. وی می‌گوید که ما بیشترین کمک را از سعودی‌ها دریافت می‌کنیم و بچه‌های فلسطینی، سعودی‌ها را بهترین دوست مردم فلسطین می‌دانند؛ نه ایرانیان را. سحر صالح زن ۵۰ ساله‌ی فلسطینی که اینک با گروه‌های حامی صلح در کشور امارات همکاری می‌کند، روز قدس را از سال‌های اولیه‌ی انقلاب ایران به یاد دارد و این را که مردم ایران در این روز راهپیمایی می‌کنند، حرکتی جالب توجه می‌داند و می‌گوید که اگر مردم فلسطین زمین ندارند، مردم ایران آزادی ندارند. شاید باید مردم فلسطین برای آزادی مردم ایران تظاهرات کنند؛ ریم دختر ۱۷ ساله‌ی فلسطینی ساکن اردن نیز

²⁸⁶ - وزیر امور خارجه‌ی آلمان: احمدی نژاد تنگ کشور خود است/دوپیچه وله/۲۸ شهریور ۲۰۰۹

روز قدس را نمی‌شناسد؛ اما در اخبار ماه ژوئن گذشته در مورد ایران بسیار شنیده است. او متعجب است که مردمی در سرزمین خود و به دست رهبران خود کشته می‌شوند و می‌گویند که ما در فلسطین توسط اسرائیلی‌ها کشته می‌شویم؛ اما نمی‌دانم چرا دولتی که رئیس جمهوری‌اش می‌خواهد اسرائیل را از روی زمین بردارد، مردم خود را می‌کشد؟

مریم ۱۸ ساله اما هر نوع دخالت در امور کشورهای دیگر را واهی می‌داند و می‌گوید تا وقتی که در زندان‌های ایران به دختران تجاوز می‌شود و این همه جوان به خاطر تقلب در انتخابات کشته می‌شوند، حمایت از مردم فلسطین دروغی بزرگ است!^{۲۸۷}

سی‌ام شهریورماه/ ۲۲ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز صدم]

صد روز از ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ و آن «تقلب» انتخاباتی کم‌دی گذشت؛ تقلبی که با این که پیشینه‌ای سی ساله داشت، اما این بار چونان «تف سربالایی» به چهره‌ی کلیت نظام بازگشت و چه خوب... در تصور هیچکس نمی‌گنجد که این «کودتا» چنین زیر و روی همه چیز سی سال «وحشت بزرگ» را در هم بریزد، ولی ریخت.

در آغاز فقط کلمه بود، کلمه‌ی کودتا؛ همراهان حکومت اسلامی در بخش مغلوب آن می‌خواستند و می‌خواهند، هم سهم بیشتری به دست آورند و هم کلیت نظام را از سرنگونی محتومش نجات بخشند.

برنامه ریخته بودند دوران «وحشت بزرگ» امام راحل‌شان را «اتوپیزه» کنند و آن را همچون دوران صدر اسلامشان و حکومت عدل علی و اسلام ناب محمدی پیامبرشان، خالی از هرگونه جنایت و وحشتی بنمایانند، و اینگونه به قدرت دست یابند و درست همانند هشت سال حکومت سید ممد خاتمی، تمام خواستهای شهروندان ایرانی را به بازی بگیرند؛ اما فراموش می‌کردند [و می‌کنند] که شاهدان آن دوران «وحشت خیلی بزرگ» [دوران خمینی] هنوز زنده‌اند و زخم‌های پیکر زخم خورده‌شان همچنان التیام نیافته مانده است. البته در همان دوران «وحشت بسیار بزرگ» بسیاری از شاهدان «وحشت بزرگ» سربه نیست شدند [کشتارهای سالهای ۱۳۶۰ و ۱۳۶۷ و همه‌ی این دوران] اما آنها که ماندند [و چه خوب که ماندند] شاهدانی را می‌مانند که اگر به دلیل حکومت همان «وحشت بزرگ» زبان در کام کشیده بودند، اما نمی‌توانند و

نتوانستند فراموش کنند چه بر سرشان آمده است؛ در همان دوران «طلایی» حکومت امام راحل و همان یازده سال نکیتی؛ همان هشت سال جنگ خانمان برانداز؛ و همان فتوای قتل سلمان رشدی و دیگر چیزها؛ شوخیهای حاکم و قائد اعظم «وحشت بزرگ»!

در دوران حکومت سید ممد خاتمی، حکومت اسلامی توانست بسیاری از همان حکومتیان را با ترندهایی بسیار به این سوی آب گسیل دارد، تا در فقدان اپوزیسیونی منسجم و مدرن که بتواند بگوید چه می‌خواهد، نقش جاسوسان دوجانبه را بازی کنند، و کلیت اپوزیسیون درمانده و وامانده در گل کاستی‌هایش را از درون پوسانده، به زائده‌ی بخش «اصلاح طلب» حاکمان «وحشت بزرگ» تبدیل کنند؛ اما پس از ۲۲ خرداد ماه ۱۳۸۸ و پس از آنچه همینان «کودتا»ش می‌نامندش، برای نشان دادن «قدرت»شان و پشتیبانی‌هایشان، به افشا کردن یکدیگر پرداختند؛ و این همه از برکت جوشش عظیمی بود که نسل خجسته‌ی تازه با بازی دادن هر دو جناح، به خیزشی تبدیلیش کرد که در مخیله‌ی هیچکدام از هر دو جناح نمی‌گنجید؛ و چه خوب!

۳۱ شهریور/۲۳ سپتامبر ۲۰۰۹

[صد و یکمین روز/اول مهرماه ۱۳۸۸]

دیروز آخرین روز تابستان بود [۳۱ شهریور ۱۳۸۸] و من به بهانه‌ی صد روزه شدن این جنبش می‌خواستم این یادداشتها را ببندم، تا آماده‌شان کنم برای چاپ. مهرداد می‌گوید اسمش را بگذار «جمهوری اسلامی باید برود!» دخترم موافق نیست. هنوز تصمیمی نگرفته‌ام. کتاب به یک بازنگری نیاز دارد و ویراستاری و صفحه بندی و از این حرفها که فکر کنم چند ماهی طول بکشد؛ با این همه این چند روز را هم در ادامه می‌آورم؛ ببینم چه می‌شود!؟

در یکی از بازنگریها، امروز ۲۹ نوامبر ۲۰۰۹ و هشتم آذرماه ۱۳۸۸ بالاخره اسم کتاب را پیدا کردم؛ یکی از شعارهای درون کشور را «نه روسری، نه تو سری، مملکت دوست پسری»

فکر می‌کنم این شعار سیاسی‌ترین شعار جنبش است که هم اسلام حکومتی و هم حکومت اسلامی اجباری را نفی می‌کند، هم خشونت را و هم خواهان آزادی‌های اجتماعی است که ما در دوران پادشاهان پهلوی داشتیم و ارزان از دستش دادیم، به دلیل عقب افتادگی «روشنفکرانمان».

دیگر این که این روزها مد شده است خیلی‌هایی که سالها شعارهای مرگ بر شاهشان گوش فلک را کرده بود، به ویژه شیعیان مصدق، حالا بعد از این سی سال نکبتی و این حکومت «وحشت بزرگ» به این نتیجه برسند که شاهان پهلوی حکومت‌هایی سکولار داشته‌اند؟! پس شما مخالفان این دو پادشاه نازنین چه مرگتان بود که تا زبان کوچکتان عربده می‌کشیدید و «مرگ بر شاه» می‌گفتید؟ راستی برای رسیدن به این نتیجه، سی سال وقت لازم داشتید؟ زهی تاسف!

باز این که در نماز عید فطر که بنا به گفته‌ی خامنه‌ای یکشنبه بود و به گفته‌ی بقیه‌ی آخوندها دوشنبه‌ی دیروز، هاشمی رفسنجانی به احمدی نژاد محل نگذاشت... همه‌شان بودند؛ کروی هم بود که به دلیل افشاگری‌هایش حالا شده است «بت» همه. من البته از او خوشم می‌آید و می‌بینم که با همان ادبیات اسلامی‌اش زیرآب همه‌ی وجوه حکومت اسلامی را زده است و می‌زند. دمش گرم و گرمتر. این موسوی هم که اصلا حرف نمی‌زند. می‌ترسد هلوی دهنش خراب شود و مردم بفهمند دهانش گشاد است، لایب؟!!

دیگر این که فعلا با حملات خیلی‌ها به مواضع کم‌دی اکبر گنجی، این بابا ظاهرا ساکت شده؛ یک نفر مقاله‌ای نوشت که بالاخره ما نفهمیدیم حرف حساب این بابا چیست؛ من خوب فهمیده‌ام؛ این بابا مامور است و معذور...

دوم مهرماه ۱۳۸۸ / ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز صد و دوم]

بالاخره زبان میرحسین موسوی باز شد [انگار] و نامه‌ای برای منتظری نوشت و ترسش را از بیرون رفتن افسار جنبش سبز از دست خودش و همپالگی‌هایش نشان داد!

رسانه‌های دولتی اصرار دارند که ما را مسبب و محرک حوادث این چند ماهه معرفی کنند؛ حال آنکه رفتارهای مسئولان کشور نه فقط در انتخابات، بلکه از سالها پیش هیمه‌هایی را اثبات کرده که با خطاهای این ایام شعلهور شد و با باد نخوتی که بر آن دمیدند، ابعاد این آتش روز به روز توسعه پیدا کرد. اینجانب قطعاً حق را به مردمی می‌دهم که با برخوردهای غیراسلامی، غیرقانونی و غیرمنصفانه حقوقشان پایمال شده است و با استناد به مدارک غیرقابل انکار، بدون تردید اعتقاد دارم که در انتخابات تقلب‌های سازمان یافته و وسیع رخ داده است. در عین حال اگر در موجی که از خشم مردم برخاسته است، احساس خطر برای اصل

کشور و اصل نظام نمی‌کردم، برایم سخت نبود که بیست سال دیگر هم سکوت کنم؛ اما این گونه نبود و نیست که مردم با سکوت یا سازش یک نفر دست از حرکت خود بردارند؛ بلکه پس از مدت کوتاهی بلاتکلیفی به زودی این حرکت از نو و با شکلی کور و در حالیکه به هیچ یک از دلیستگان به نظام اعتماد نداشت، آغاز می‌شد، و چه بسا دیگری که برای این کشور و ملت خوابهای ناگوار دیده‌اند، در هدایت آن به سوی منافع و مطامع، خود طمع می‌کردند. هدف دیگر از این بیانیه و نیز بیانیه‌ها و حرکات قبلی این است که تکاپوهای مردم در چهارچوب نظام باقی بماند و در دام ساختارشکنی‌های خطرناک نیافتد. این خطری است که اگر محقق شود، به راحتی می‌تواند از ایران، افغانستان و عراقی دیگر بسازد. ما نمی‌توانیم برای خوشامد کسانی که نمی‌توانند این خطر را ببینند، وظیفه‌ی خود را در پیشگیری از آن فراموش کنیم؛ کما اینکه نمی‌توانیم بدون اثبات تعهد خود نسبت به خواسته‌های به حق مردم و بازگو کردن آن در گفته‌های خود از آنان دعوتی برای آرامش داشته باشیم!

این روزها این بابا احمدی نژاد در نیویورک است و این پنجمین بار است که در نیویورک بر علیه یهودیان و مردم کشور اسرائیل دریوری می‌گوید. سالن خالی است و همه گذاشته‌اند و رفته‌اند بیرون و این بابا دارد مزخرفاتش را بلغور می‌کند. ایرانیان در نیویورک هم کلی برنامه گذاشته‌اند و خلاصه حال این بابا را حسابی جا آورده‌اند. کلی فیلم و عکس و مطلب هم در این زمینه منتشر شده است.

نیویورک، روز چهارشنبه، همزمان با حضور محمود احمدی‌نژاد و سخنرانی وی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شاهد یکی از بزرگترین گردهمایی‌های ایرانیان خارج از کشور بود. چندین هزار ایرانی معترض از گروه‌های مختلف روز چهارشنبه خود را به نیویورک رساندند، تا همزمان با سخنرانی و حضور محمود احمدی‌نژاد به بهانه‌ی شرکت در نشست مجمع عمومی سازمان ملل، صدای اعتراض خود را به گوش افکار عمومی و اعضای سازمان ملل برسانند...

پلیس نیویورک زمان‌بندی را مشخص کرده بود و به هر گروه متقاضی مدت زمانی اختصاص یافته بود، تا برنامه‌های خود را برگزار کنند. در حالیکه از ابتدای صبح تجمع‌ها در مقابل سازمان ملل آغاز شده بود، گروه «صداها برای ایران» که به گروه سبزه‌های نیویورک معروف شده‌اند، فراخوان تجمعی در مقابل دفتر نمایندگی جمهوری اسلامی در سازمان ملل را داد که این تجمع از ظهر روز چهارشنبه آغاز شد.

شرکت کنندگان در این تجمع ضمن محکوم کردن سرکوب و «خشونت» های اعمال شده پس از انتخابات، اعتراض خود را به محمود احمدی‌نژاد اعلام کردند و در طول برنامه هم برخی هنرمندان ایرانی به اجرای برنامه پرداختند که با استقبال حاضران مواجه شد.

دوچپه وله گزارش کرد که سخنان محمود احمدی‌نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل، اعتراض و واکنش شدید بسیاری از کشورها را در پی داشت. نمایندگان کشورهای مختلف با ناخشنودی از اظهارات ضداسرائیلی و یهودی ستیزانه‌ی احمدی‌نژاد، نشست سازمان ملل را ترک کردند. محمود احمدی‌نژاد با سخنان ضد اسرایلی و یهودی ستیزانه، سبب ناخشنودی و اعتراض مجمع عمومی سازمان ملل متحد شد. احمدی‌نژاد اقدامات علیه مردم فلسطین را «نسل‌کشی» خواند و اسراییل را متهم کرد که بر سیاست بین‌المللی فرمان رانده و با «برقراری شبکه‌ی پیچیده‌ی اقتصادی و فرهنگی سبب ایجاد برده‌داری نوینی» شده است. وی افزود، اسراییل حتی «اروپا و آمریکا را نیز قربانی مطامع نژاد پرستانه‌ی خود» ساخته است... اسراییل روز پیش اعلام کرد که سخنرانی احمدی‌نژاد را تحریم خواهد کرد. بسیاری از هیئت‌های نمایندگی از جمله آلمان، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، دانمارک و مجارستان، نیز در حین سخنرانی احمدی‌نژاد، به حالت اعتراض اجلاس سازمان ملل را ترک کردند. کشورهایی نظیر آرژانتین، کستاریکا، استرالیا و زلاند نو نیز به جمع معترضان پیوستند و از مجمع عمومی سازمان ملل بیرون رفتند. احمدی‌نژاد در مورد مناقشه‌ی اتمی سخنی بر زبان نراند. وی تنها اطمینان داد که تهران خواهان همکاری‌های سازنده برای حل مشکلات بین‌المللی و چالش‌های پیش رو در جهان است... احمدی‌نژاد پیش از این نیز در مراسم روز قدس در تهران، با انکار مجدد هولوکاست، سبب واکنش‌های شدید جامعه‌ی بین‌المللی شده بود. ساختمان سازمان ملل که به شدت از سوی نیروهای انتظامی محافظت می‌شد، در محاصره‌ی سازمان‌ها و گروه‌های مدافع حقوق بشر قرار داشت که با اعتراض به حضور احمدی‌نژاد در نیویورک دست به تظاهرات زده بودند. سخنگوی سفیر آلمان در سازمان ملل متحد، سخنان احمدی‌نژاد درباره‌ی اسراییل را «یهودی ستیزانه و غیرقابل قبول» خواند. وی گفت: «بدین دلیل آلمان و بسیاری از هیئت‌های نمایندگی کشورهای اروپایی به نشانه‌ی اعتراض سالن را ترک کردند.»

مارک کورن بلاو سخنگوی نمایندگی آمریکا در سازمان ملل نیز گفت: «باعث تأسف و یأس است که آقای احمدی‌نژاد بار دیگر اظهاراتی

یهودی ستیزانه و مملو از تنفر و تحقیر را برای سخنرانی خود برگزیده است.^{۲۸۸} این هم از این مردک!

محمود احمدی نژاد، یک روز قبل از این مصاحبه [با سرکوزی] به احتمال مبادله‌ی علی وکیلی راد، یکی از قاتلان شاهپور بختیار، آخرین نخست وزیر ایران قبل از انقلاب و دانشجوی فرانسوی که در سفارت فرانسه در تهران در «حبس خانگی» بسر می‌برد، اشاره کرد. او در مصاحبه‌ای با کانال دو تلویزیون فرانسه گفت که ایرانیان زندانی در فرانسه نیز پدر و مادر دارند و متأسفانه دولت فرانسه هیچ اقدام مثبتی در جهت آزادی این زندانیان نکرده است!

نیکلا سارکوزی این سخنان را یک «باج خواهی» دانست و گفت: «آیا فکر می‌کنید من آدمی هستم که قاتل بختیار را با دانشجوی جوانی که بیگناه است و تنها جرمش این است که زبان فارسی را حرف می‌زند و تمدن ایران را دوست می‌دارد، مبادله کنم؟!»

رئیس جمهوری فرانسه افزود که این دختر جوان باید آزاد شود و باید بتواند به کشورش بازگردد. کلوتیلد رایس در اوائل ماه ژوئیه در تهران در پی تظاهرات معترضان به نتایج انتخابات، بازداشت شد. اتهام او از جمله جاسوسی بود. وی پس از یک ماه زندان، اکنون در سفارت فرانسه در انتظار صدور حکم دادگاه است. نیکلا سارکوزی در ارتباط با سرنوشت علی وکیلی راد گفت که تنها دادگستری فرانسه است که می‌تواند در باره‌ی آزادی وی تصمیم بگیرد. این فرد در سال ۱۹۹۴ به اتهام قتل شاهپور بختیار در پاریس محاکمه و محکوم شناخته شد. حکم او حبس ابد تعیین شد، با این تبصره که حداقل هیجده سال را در زندان بگذراند. نیکلا سارکوزی گفت: «اگر در ماهها یا سالهای آینده مقامات قضایی فرانسه با پیروی از رویه‌ی قضایی عادی تشخیص دهند که علی وکیلی راد دوره‌ی حبس خود را گذرانده است، به خود این مقامات مربوط است نه به من...» دیگر این که خبردار شدم که خانم کلوتیلد رایس را نیز از «نوعی نوازش‌های کهریزکی» بی‌نصیب نگذاشته‌اند. ای خاکبرسر این «قضاوت و قضا» شان!

خبر دیگر این که چند روز است این خبر سرتیتتر خبر چندتا از وبسایتهاست که «تاریخ پادشاهان از کتب تاریخی مقطع راهنمایی و متوسطه حذف میشوند» لابد می‌ترسند دوباره حکومت ایران پادشاهی شود!

288 - سخنرانی احمدی نژاد در میان اعتراضات گسترده‌ی ایرانیان/اخبار روز/۲ مهر ۸۸

رئیس گروه مطالعات تاریخ وزارت آموزش و پرورش از آغاز تغییرات جدید در کتب تاریخ مقاطع راهنمایی و متوسطه خبر داد و گفت که در تغییرات جدید، تاریخ‌نگاریهای نظامی و پادشاهان از کتب تاریخ این مقاطع تحصیلی حذف می‌شوند. یعقوب توکلی افزود که کتابهای تاریخ جدید این دو مقطع با رویکرد فرهنگی و تمدن پرور [کذا] جایگزین تاریخ نگاریهای سیاسی و نظامی پادشاهان و جنگها می‌شود. وی با بیان اینکه این تغییرات به صورت تدریجی آغاز شده است، گفت که تغییرات در کل متون تاریخ زمانبر است و حتی سالها به طول می‌انجامد...

اما به گفته‌ی رسانه‌های غربی کسانی که می‌پنداشتند گزافه گویی‌های قذافی در اجلاس سالانه‌ی مجمع عمومی سازمان ملل بی‌رقیب و بی‌بدیل خواهند ماند، با سخنرانی محمود احمدی نژاد به سرعت به اشتباه خود پی بردند. احمدی نژاد در ساعت هفت و نیم بعد از ظهر به وقت نیویورک با اظهارات یهودی ستیزانه‌ی خود به جهانیان نشان داد که چگونه می‌توان در کوتاهترین زمان ممکن نیمی از مخاطبان حاضر در اجلاس را به ترک سالن واداشت. روزنامه دی ولت آنلاین در بررسی سخنرانی این دو چهره‌ی شناخته شده‌ی جهان می‌نویسد: در حالی که مهملات و یاهو گویی‌های دیکتاتور لیبی علیه توطئه‌گران جهانی با مزه پرانی و لودگی همراه بود، سخنان احمدی نژاد همچون نمایش اعمال یک جلد به نظر می‌رسید!

قذافی در سخنان خود بارک اوباما رئیس جمهوری آمریکا را «پسرم» خطاب کرد و مدعی شد که از انگیزه‌ی «لی هاروی» [اسوالد] قاتل جان اف کندی آگاهی دارد. دی ولت در جستجوی صفتی مناسب برای سخنان ضد اسراییلی و ضد یهودی احمدی نژاد به نقل قولی از شبکه‌ی خبری CNN اشاره کرده، می‌نویسد:

این سخنرانی می‌توانست از سوی آدولف هیتلر صورت گیرد. البته به شرطی که هیتلر می‌توانست به فارسی سخن بگوید!

اعتراض به سخنرانی احمدی نژاد دور از انتظار نبود. هیئت نمایندگی کانادا به رهبری لارونس کانن وزیر امور خارجه‌ی این کشور پیشتر اعلام کرده بود که به خاطر انکار هولوکاست و اظهارات ننگ آور رئیس جمهوری ایران درباره‌ی اسراییل قصد دارد در خلال سخنرانی احمدی نژاد اجلاس را ترک کند. دی ولت در ادامه‌ی گزارش خود می‌نویسد، احمدی نژاد حملاتش را به «گروه کوچکی» آغاز کرد که با کشاندن مردم به «بردگی» تلاش دارند بلند پروازی‌های «نژاد پرستانه‌ی»

خود را ارضاء کنند. منظور احمدی نژاد از این گروه کوچک، اسرائیل بطور مشخص و یهودیان بطور کلی بودند.

در این نمایشنامه‌ی ساده انگارانه، فلسطینی‌ها نیز نقش قربانیان را ایفا می‌کردند. چند دقیقه پس از خروج هیئت کانادایی، نمایندگان آمریکا نیز جلسه را ترک کردند و پس از چند ثانیه آلمان و نیوزلند و دیگر کشورها. در مدت کوتاهی حدود نیمی از هیئت‌های نمایندگی، مجمع عمومی را به نشانه‌ی اعتراض ترک کردند. تنها نمایندگان کشورهای همچون لیبیریا، آندورا و غیره در سالن باقی ماندند. به گفته‌ی دی ولت این شکست دیپلماتیک در «تبلیغات داخلی» در تهران نیز قادر به رتوش و ترمیم نیست. دی ولت می‌نویسد که درحالی‌که احمدی نژاد باتیان جنگ در افغانستان و عراق را نفرین می‌کرد، با یادآوری از حامیان صدام در جنگ علیه ایران و سرنوشت شوم کنونی آنان در عراق، پوزخند بر چهره‌اش بدل به لبخند می‌شد. جنون محمود احمدی نژاد خونسردانه و کنترل شده است. سخنان او با نام مردان مقدسی همچون عیسی مسیح و حضرت محمد و عباراتی همچون آزادی، صلح، عدالت، امنیت و معنویت آذین گرفته بود. بدین خاطر مفسر دی ولت در پایان نتیجه می‌گیرد که یاوه‌گوییهای احمدی نژاد در مقایسه با هذیان‌گویی‌های قذافی بیش از آنکه مسخره و سرگرم کننده باشند، نخوت آمیز و خطرناکند!^{۲۸۹} چه بگویم!؟

سوم مهرماه ۱۳۸۸ / ۲۵ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز صد و سوم]

همکاری سازمانهای اطلاعاتی شوروی سابق با حکومت اسلامی بر کسی پوشیده نیست. آنها آنقدر در ایران جنایت کردند که باید سالها در این مورد تحقیق و پژوهش کرد. شعار «مرگ بر روسیه» هم اصلا عجیب نیست. این همکاری اطلاعاتی همچنان و با شدت ادامه دارد. ببینید: محسن رضائی فرماندهی پیشین سپاه پاسداران فاش کرد که در زمانی که او ریاست اطلاعات سپاه پاسداران را عهده دار بوده، سفیر شوروی به دیدار خمینی رفته و او را از خطر فعالیت‌های سلطنت طلبان در کشور ترکیه مطلع نموده است. پیش از این داستانهای زیادی از همکاری سرویسهای جاسوسی شوروی با جمهوری اسلامی منتشر شده است، ولی این اولین بار است که روایت جاسوسی سفیر یک کشور نزد

289 - احمدی نژاد گوی سبقت را از قذافی ربود/دویچه وله/۲۴ سپتامبر ۲۰۰۹

رهبر کشور دیگری روایت می‌شود. آگاهان مسائل اطلاعاتی بر این باورند که لو رفتن [کودتای پایگاه شاهرخی] (نوژه) که منجر به اعدام صدها خلبان و نظامی مین پرست شد، از نتایج جاسوسی سازمان «کا. گ. ب.» و عوامل داخلی آن در حزب توده بوده است.

دیگر این که علی افشاری [این بابا لامصب هم اسم من هم هست] افاضه کرده که باید از بالا بردن مطالبات و توقعات [مردم] پرهیز کرد!

انتر می‌خواهد بگوید که ایهاالناس مواظب باشید که اگر توقعات مردم را بالا ببرید، بعد نمی‌توانید جمع و جورش کنید ها... بیچاره‌ها!

در نوشته‌ای با عنوان «مرده‌ای که هنوز سر پا ایستاده» که بر اساس کومنتار زیرش از عبدالعلی بازرگان [پسر مهدی بازرگان رئیس دولت امام زمان سید روح الله خمینی] است، آمده که به نظر می‌رسد عاقبت جمهوری اسلامی به طرز عجیبی شبیه به حضرت سلیمان شده است؛ در قرآن آمده که سلیمان آنچنان حشمت و قدرتی داشت که انسانها و حیوانها حتی دیو و جن هم از او می‌ترسیدند؛ تا جایی که حتی جرات نداشتند با او حرف بزنند؛ تا روزی رسید که سلیمان وقت مرگش شد و جان داد؛ اما وقتی مرد، روی عصایی تکیه کرده بود، به طوری که با وجود اینکه مرده بود، اما جسدش هنوز سر پا مانده بود؛ اما به خاطر همان رعبی که در دل همه بود، هیچکس جرات نداشت جلو برود و چیزی بگوید، و جناب سلیمان همینطور سر پا ماند، تا خود خدا بالاخره حوصله‌اش سر رفت [مسخره] و موریانه‌هایی فرستاد تا عصایش را بچوند و نهایتاً تا حضرت سلیمان «تالایی» به زمین نخورد؛ ملت حتی از فکرشان هم گذر نمی‌کرد که او بتواند بمیرد، یا بیجان به زمین بیافتد!^{۲۹۰}

جالب است، نه؟ این بازرگان با همان زبان اسلامی خودش، حساب حکومتیان را رسیده است. برسد؛ دم هرکس که حساب حکومت اسلامی را می‌رسد، گرم و گرم و گرم!

دیگر این که جشنواره‌ی فیلم «سن سباستیان» هم سبزپوش شد. اما «شاید هیچکس گمان نمی‌کرد که هیئت دیپلماتیک لبنانی به ریاست میشل سلیمان، رئیس جمهوری این کشور نیز در کنار ۱۴۴ هیئت دیپلماتیک [۱۴۴ هیئت دیپلماتیک؟] دیگر سالن مجمع عمومی سازمان ملل را هنگام شروع سخنرانی محمود احمدی نژاد ترک کند. این عمل رئیس

290 - جمهوری اسلامی؛ مرده‌ای که سر پا مانده است/عبدالعلی بازرگان

جمهوری لبنان را می‌توان واکنشی به آنچه جناح اکثریت این کشور دخالت ایران در امور لبنان می‌خواند، دانست!^{۲۹۱}

پنج مهرماه ۱۳۸۸ / ۲۷ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز صد و پنجم]

چند خبر از «بیت رهبری» خامنه‌ای؛ البته می‌تواند شایعه باشد؛ ولی برای خواندن و خندیدن بد نیست!

اول این که از میان شعارهائی که مردم در تظاهرات می‌دهند، خامنه‌ای بیشتر نسبت به شعاری در مورد مجتبی پسرش حساسیت دارد، حتی بیشتر از شعار «مرگ بر خامنه‌ای!»

خامنه‌ای در دیدار با یکی از ارادل و اوباش تحت فرمانش از او خواسته است که در بازجوئی‌ها ریشه یابی کنند و برسند به منبع اصلی پخش این شعار [مجتبی بمیری، رهبری رو نبینی] خامنه‌ای آنقدر نسبت به این مسئله حساسیت دارد که در دیدار با آخوند امینی نایب رئیس سابق مجلس خیرگان و امام جمعه‌ی قم... افشای نقش مجتبی خامنه‌ای در کودتا و ارتباطش با فرماندهان سپاه به روابط رهبر با مراجع مذهبی لطمه‌های جدی زده است. دیگر این که با این شعار و اخباری که در این زمینه در جامعه پخش شده و حتما در میان فرماندهان نظامی و سپاهی نیز منعکس شده، اتوریته‌ی مجتبی در میان این نیروها ضعیف شده است.

دوم این که بموجب محرمانه‌ترین گزارش‌ها که به خامنه‌ای داده شده، در رویدادهای سه ماه گذشته، ۴۰۳ نفر کشته شده‌اند. در همین گزارش قید شده که شماری از قربانیان در بازداشتگاه‌های غیرعلنی پایگاه‌های بسیج کشته شده‌اند؛ حتی برخی افراد بسیج که بصورت گروهی خانه‌ای در خیابان‌های مرکزی تهران [در] اختیارشان گذاشته شده، [دستور زبان فارسی صفر!] تا در مواقع تظاهرات و راهپیمائی‌ها بصورت ناگهانی درآمده و مردم را غافلگیر کنند، نیز در همین خانه‌ها مرتکب قتل شده‌اند. یعنی کسانی را از میان تظاهر کنندگان گرفته و به این خانه‌ها برده و [آنها را] کشته‌اند. سوم این که در یک گزارش دیگر در مورد بسیجی‌ها، اهلیت و تحصیلاتشان و... گفته شده که بین ۱۷ تا ۲۰ ساله هستند و کوچکترین اطلاعی از مسائل سیاسی کشور ندارند و پیش از اعزامشان به تهران، تهران را ندیده‌اند. هشتاد و پنج درصدشان تا پنجم ابتدائی سواد دارند و در روستاها و شهرهای کوچک اطراف استان تهران

291 - واکنش در لبنان به جنبش سبز/دویچه وله/۲۴ سپتامبر ۲۰۰۹

عضو بسیج شده و برای مأموریت فوری و با روزی ۱۵۰ هزار تومان به تهران آورده شده‌اند... [از یک ایمیل]

ششم مهرماه ۱۳۸۸ / ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز صد و ششم]

امروز ششم مهرماه ۱۳۸۸ دانشگاه‌ها حسابی شلوغ بودند. کلی مقاله و فیلم و عکس از این مراسم در سایتها و وبلاگها و فیسبوک و یوتیوب گذاشته شده است... تظاهرات خودجوش دانشجویان در دانشگاه تهران روز دوشنبه [۶ مهر/۲۸ سپتامبر] همزمان با اعلام حضور محمود احمدی‌نژاد و شماری از وزیران کابینه‌ی وی در دانشگاه به مناسبت شروع سال تحصیلی آغاز شد. به گزارش خبرنگاری امیرکبیر، دانشجویان معترض که نمادهای سبز از جمله پلاکاردهای سبز رنگ حاوی نوشته‌ها و دستبندها و بادکنک‌های سبز به همراه داشتند، با عبور از مقابل دانشکده‌های مختلف در مقابل کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران تجمع کردند. برخی شعارهای دانشجویان از این قرار بودند: «مرگ بر دیکتاتور»، «دانشجو می‌میرد، ذلت نمی‌پذیرد»، «مجتهد واقعی، منتظری، صانعی»، «دانشجوی زندانی آزاد باید گردد»، «ندائیم، سهرابیم، ما همه یکصدائیم»، «کروبی دستگیر بشه، ایران قیامت میشه»، «کروبی بت شکن، بت بزرگو بشکن»، «شکنجه، تجاوز، دیگر اثر ندارد»، «دولت کودتا، استعفا، استعفا»، «با حسین، میرحسین» و...

خبرنامه‌ی امیرکبیر در ادامه‌ی گزارش خود نوشت که دانشجویان معترض هم چنین پلاکاردهای حاوی خوش آمدگویی به وزرای علوم و بهداشت دولت کودتا را به زیر کشیدند که با تشویق‌های ممتد دیگر دانشجویان همراه بود. بنا بر این گزارش، این تجمع سپس به مقابل سر در دانشگاه تهران کشیده شد و شعارهایی نیز علیه آیت الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی و برخی دیگر از مقام‌های حکومتی از جمله احمد جنتی دبیر شورای نگهبان داده شد. وبسایت خبری «آینده» نیز گزارش داد که گروهی از دانشجویان بسیجی به طرفداری از دولت احمدی‌نژاد و بر علیه میرحسین موسوی شعار می‌دادند. قرار بود در مراسم روز دوشنبه در دانشگاه، محمود احمدی‌نژاد نیز شرکت کند، اما وی در دانشگاه حضور نیافت. بنا بر گزارش‌های منتشر شده، شعله‌ی تظاهرات دانشجویی روز دوشنبه در دانشگاه تهران از سوی دانشجویان بسیجی حامی احمدی‌نژاد افروخته شد.

آنها می‌خواستند با برگزاری تجمعی از دولت احمدی‌نژاد حمایت کنند، اما گویا از سوی دانشجویان معترض غافلگیر شدند. بنا بر آخرین گزارش‌ها تجمع و راهپیمایی دانشجویان در دانشگاه تهران، حوالی ظهر به وقت تهران بدون درگیری پایان یافت؛ اما گفته می‌شود که تعدادی از دانشجویان هنگام خروج از دانشگاه توسط نیروهای ضد شورش بازداشت شده‌اند. وبسایت خبری آینده نیز گزارش داد که تجمعات دانشجویان مقارن ظهر پایان یافت و دانشجویان یکدیگر را برای حضور در برنامه‌ای که فردا ساعت ۱۰ صبح برگزار می‌شود، فراخوانده‌اند. این منبع درباره‌ی جزئیات برنامه‌ای که قرار است فردا برگزار شود، توضیح نداد؛ پیش از ظهر روز دوشنبه [امروز] همزمان با افزایش تجمع دانشجویان در محوطه‌ی دانشگاه، برخی خیابان‌های اطراف دانشگاه تهران از جمله خیابان ۱۶ آذر از سوی نیروی انتظامی مسدود شده بود و نیروهای پلیس با لباس معمولی [بدون کلاه کاسکت و سپر] در اطراف دانشگاه تهران مستقر شده بودند!^{۲۹۲}

در ضمن کربوبی باز هم نامه‌ای برای رفسنجانی نوشته و از این حرفها؛ اوضاع به نظر خسته کننده شده و تغییری پیش نمی‌آید. دیروز هم اینجا انتخابات بود برای انتخاب صدراعظم آلمان و خانم مرکل دوباره صدراعظم شد؛ البته ائتلاف بزرگ با سوسیال دموکراتها به هم خورد و یک حزب زرد که مولف همیشگی این دموکرات مسیحیها بود، دوباره سر کار آمد؛ خلاصه کلی شلوغ/پلوغ بود...

این داستان تجاوزها در زندانهای حکومت اسلامی تمامی ندارد. یکی از زنان تجاوز شده گفته که متجاوز در زندان در حین تجاوز می‌گفته که با این کارم دارم رایات را پس می‌دهم. اشاره است به آن شعار روزهای اول پس از تقلب انتخاباتی که «موسوی، موسوی، رای مرا پس بگیر!» در رابطه با همین تجاوزها در زندانهای اسلامی طنزی نوشته‌ام به نام «دول بهتر است، یا نیمسوز؟» که اینجا می‌گذارمش؛ از زبان یک پسر بچه‌ی دانش آموز مثلا هشت/نه ساله نوشته شده است:

راستش ما می‌خواستیم این دفعه انشامان را بدهیم بابامان بر ایمان بنویسد. آخر ما خودمان هنوز نمی‌توانیم این چیزها را بفهمیم که پول بهتر است یا ثروت، یا پول بهتر است یا شهرت. ما البته هنوز نمی‌دانیم که شهرت به چه دردمان می‌خورد؟ ما فقط می‌خواهیم این بابامان هی نزند توی سرمان که چرا نمره‌ی انشامان از ده کمتر شده است. به خدا تقصیر

292 - تظاهرات ضد دولتی دانشجویان در دانشگاه تهران/دویچه وله/۲۸ سپتامبر ۲۰۰۹

خودمان نیست. این آقا معلم موضوع‌هایی می‌دهد که عقل جن هم به آن‌ها نمی‌رسد. همین شبی که بابامان آمد خانه‌مان، و ننه‌مان رفته بود سر خاک، از بابامان پرسیدیم که شهرت همین است که آدم را تو خیابان بکشند و معروف شود تا شهرت داشته باشد؟ بابامان زد توی سرمان که خفه؛ دیوار موش دارد، موش هم گوش دارد!

ما البته شب‌ها که بیخوابی می‌زند به سرمان، یا آقا معلم همچین برقی خوابانده است بیخ گوشمان که گوشمان ذق ذق می‌کند، صدای دندان‌های موش‌ها را از پشت دیوارهای خانه‌ی کلنگیمان می‌شنویم و می‌ترسیم. حتی یکبار هم شلوارمان را از ترس خیس کردیم که نتیجه‌اش چقلی ننه‌مان به بابامان بود و باز هم یک پس گردنی دیگر. برای همین هم هر وقت بیخوابی به سرمان می‌زند، آنقدر چشم‌هامان را محکم به هم فشار می‌دهیم تا زودتر خوابان بیرد و دیگر نترسیم؛ آخر ما خیلی می‌ترسیم؛ هم از بابامان؛ هم از آقا معلممان.

البته آقا معلممان می‌گوید که باید هم از او بترسیم؛ چون آقا معلممان آدم خیلی مهمی است. تازه می‌گوید که علی ابن ابیطالب گفته است که هرکس چیزی به ما یاد داد، ما را نوکر خودش کرده است؛ ولی ما از این آقا معلممان هیچ چیزی جز کتک زدن یاد نگرفته‌ایم و خیال می‌کنیم او هم کتک خوردن را از بابایش یا آقا معلمش یاد گرفته و حالا برای این که هم پولدار شود و هم بین ما بچه‌ها مشهور، هی با پس گردنی می‌کوبد پس گردن ما و بچه‌های دیگر که دوست‌ها و همکلاسی‌های ما باشند. راستش از بس این آقا معلممان زده است پس گردن ما، دیگر به قول ننه‌مان پس گردنمان کرخ شده است، چون دیگر از چقلی‌ها و تهدیدهای ننه‌مان هم نمی‌ترسیم. البته می‌ترسیم، ولی نه آنقدر که به روی خودمان بیاوریم. آخر ما هر کاری بکنیم، یا نکنیم، از بابامان و از آقا معلممان و از مدیر مدرسه و ناظممان و بچه‌های محل که از ما گردن کلفت‌ترند، پس گردنی می‌خوریم. راستش ما فکر می‌کنیم اگر نمره‌ی ریاضی ما کمی خوب شده، برای این است که یاد گرفته‌ایم بشماریم در روز چند دفعه پس گردنی می‌خوریم و اگر یک روز از دست بابامان و آقا معلممان در رفت و کتک نخوردیم، آن روز شانزده رکعت نماز کتک نخوردن می‌خوانیم و هی دولا/راست می‌شویم که خدا کند دست هر دوی این‌ها و بقیه که دستشان لق است و بیخود و بیجهت می‌زنند پس کله‌ی ما و دوستان ما، چلاق شود و دیگر نتوانند ما را کتک بزنند؛ یا ما زودتر بزرگ شویم و زورمان به همه‌ی اینها که دیگر پیر و پاتال می‌شوند، برسد!

ما فکر می‌کنیم آن دختری هم که در خیابان کشته شد، کلی نماز کتک نخوردن خوانده بود تا بزرگ شود و یک دفعه صبح از خواب پاشد و دید که خیلی بزرگ شده است، بعد به سرش زد که برود و مشهور شود و حالا اینطوری مشهور شده است. بابامان به ما می‌خندد و می‌گوید پسر جان اگر مشهور بشوی، نانت توی روغن است. ولی ما نمی‌خواهیم اینطوری مشهور بشویم. همین کتک‌های بچگی‌مان برای هفت جد و آباءمان بس است و اگر ما خودمان بتوانیم وقتی بزرگ شدیم، دست روی کسی بلند نکنیم، خودش کلی معروفیت می‌آورد؛ چون توی مملکتی که همه دارند همدیگر را کتک می‌زنند و شنیده‌ایم که بعضی کتک‌ها را به جاهای بد دیگری هم می‌زنند، اگر کسی بتواند کتک نخورد، یا کسی را کتک نزند، کلی هنر کرده است.

در کشور بافرهنگ ما که فرهنگ هزار و چهارصد ساله‌اش کون همه را پاره است، همه از دم همدیگر را کتک می‌زنند. من فکر می‌کنم تمام ممالک بافرهنگ دیگر دنیا هم همینطور هستند و اصلاً کتک خوردن و کتک زدن جزو برنامه‌ی درسیشان شده است. و همگی از همان بچگی یاد می‌گیرند که تا زورشان کم است، باید کتک بخورند؛ همچنین که زورشان چربید، دیگران باید حساب کارشان را بکنند. البته در همان کتاب‌های درسی به ما از همان بچگی حالی می‌کنند که باید احترام بزرگترهایی را که تمام بچگی‌مان ما را کتک زده‌اند، نگه داریم؛ والا ما را می‌برند جهنم و آنجا چنان کتک‌هایی به ما می‌زنند و چنان نیمسوزهایی به ماتحتمان می‌کنند که دل‌مان برای نیمسوزهای اوین و شهرک غرب و کهریزک تنگ شود.

ما فکر می‌کنیم که خود خداوند تبارک و تعالی هم از کتک زدن بنده‌های بدبختش خیلی خوشش می‌آید؛ والا چرا از همان اول فرهنگ هزار و چهار صدساله‌ی ما، هی به بنده‌های بدبختش نیمسوزهای آتشین حواله می‌دهد؛ به همانجاها که آدمهای دیگر متمدن جهان به آن نیمسوز اماله کردن‌ها اسم بی‌مسمای «تجاوز» را داده‌اند. تازه ما فکر می‌کنیم که خداوند تبارک و تعالی از شکنجه‌گرانش برای آن دنیا در همین کهریزک و اوین امتحان قرآن/شرعیات می‌گیرد و بعد که اتفاقاً این شکنجه‌گران استخدامی خداوند تبارک و تعالی از مننژیت [اینطور که می‌گویند] شهید شدند، چون قبل از شهادتشان در کارگزینی خداوند تبارک و تعالی استخدام شده‌اند، عدل می‌پرند توی بخش شکنجه‌گران جهنم و همانجا آلتشان، یعنی دودولشان را به جای نیمسوز در خدمت تمامی آنانی قرار می‌دهند که به حرف خدا و نایبانش و ولی فقیه و رئیس جمهوری‌اش گوش جان فرانداده

و در خیابانها سر و صدای با «سکوتی» کرده‌اند. البته ما به خودمان قول داده‌ایم که از «دودول» مان برای کارهای دیگری استفاده کنیم. استعمال «دودول» برای رسیدن به قدرت و پول و شهرت، کار درستی نیست. حتی استفاده از دودولمان به عنوان نیمسوز هم کار درستی نیست؛ چه در این دنیای فانی و چه در آن جهان باقی؛ این بود انشای ما.

[راستش ما می‌خواستیم انشامان را بدهیم بابامان بنویسد، ولی حالا باید انشامان را بگذاریم در کوزه آبش را بخوریم، چون آقا معلممان فعلا در ماموریت ویژه‌ی اداری در همان زندان غیراستاندارد کهریزک کار می‌کند و نمی‌تواند سر کلاس ظاهر یا حاضر شود و جای او را داده‌اند به یکی از این «عمو»های بسیجی که زبان آدمیزاد هم سرش نمی‌شود و هی برایمان عربی بلغور می‌کند. اگر این آقا معلم تازه‌ی ما زبان آدمیزاد حالیش می‌شد، حتما نمره‌ی انشای ما را صفر می‌داد. خوب است که از بیخ عرب است...

هشتم مهرماه ۱۳۸۸ / ۳۰ سپتامبر ۲۰۰۹ میلادی [روز صد و هشتم]

می‌گویند اگر موسوی و کروبی هم کوتاه بیایند، مردم دیگر کوتاه نخواهند آمد؛ و این خیلی خوب است. خبر دیگر این که با هزینه‌ای بالغ بر هفت میلیارد تومان، بیش از یک میلیون سایت و وبلاگ فیلتر شده‌اند. بیچاره‌ها از هر جایش می‌گیرند، از یک جا دیگرش درمی‌روند! دیروز و پریروز هم دانشگاه‌ها شلوغ بودند و دیروز بخصوص دانشگاه صنعتی آریامهر [شریف فعلی] شلوغ بود و مردم هم به دانشجویان پیوستند و از این حرفها.

نهم مهرماه ۱۳۸۸ / اول اکتبر ۲۰۰۹ میلادی [روز صد و نهم]

وبلاگ نویسی که خیلی هم معروف شده به نام «ملاحسنی» نوشته‌ای دارد به نام «شیر بی‌یال و دم و اشکم آگبر گنجی» که خیلی بانمک است؛ می‌نویسد: شخصی رفت نزد خالکوب تا در پشت کتفش عکس شیری را خالکوبی کند؛ یارو تا شروع به کار کرد و تا اولین سوزن را به گرده‌ی آن شخص زد، فوراً صدای آخ آخش درآمد و گفت کجای شیر را داری می‌کشی؛ خالکوب مثلا گفت: دمش را. شخص گفت: نه نه لازم نیست این شیر دم داشته باشد، برو سراغ قسمت‌های بعدی. دوباره تا خالکوب دست به کار شد و سوزن خالکوبی را در بدن آن

شخص فرو کرد، باز صدای آخ آخش بلند و گفت: دست نگه دار، کجایش را داری می‌کشی؛ خالکوب گفت: شکمش را. طرف گفت: لازم نیست این شیر ما شکم داشته باشد. برو سراغ قسمت‌های بعدی. و خلاصه همینطور هرگاه که آن خالکوب بیچاره شروع می‌کرد جایی از تصویر شیر را بر گردهی آن شخص بکشد، داد و هوار این شخص به آسمان بلند می‌شد و می‌گفت از کشیدن این قسمت از تصویر هم صرفنظر کن. آخر سر خالکوب بیچاره کلافه شد و گفت: شیر بی دم و سر و اشکم که دید؟ اینچنین شیری خدا خود نافرید/چون نداری طاقت سوزن زدن از چنین شیر ژبان رو دم مزن/ای برادر صبر کن بر درد نیش تا رهی از نیش نفس شوم خویش...
حالا شده قضیه‌ی مبارزه‌ی آزادی‌خواهی مردم ایران و نقطه‌منظرات آقای گنجی و برخی دوستان...

گفتند: هرکاری می‌خواهید بکنید، ولی هیچوقت از حمله‌ی نظامی حمایت نکنید.

گفتیم: روی چشم!

گفتید: نیروهای خارجی اصلا دخالت نکنند، ما خودمان از پس این نظام دیکتاتوری برمی‌آییم.

گفتیم: حق با شماست. نیروهای خارجی همه خفه!

گفتید: تحریم اقتصادی صلاح نیست، چون دودش به چشم مردم می‌رود.

گفتیم: خیلی خوب. تحریم اقتصادی را هم می‌گذاریم کنار.

گفتید: تحریم بنزین را هم فراموش کنید.

گفتیم: بروی چشم؛ آن هم بخاطر گل روی شما!

گفتید: مبارزه هم می‌خواهید بکنید، باید مبارزه‌ی مسالمت آمیز باشد، نه خشونت بار.

گفتیم: آنهم روی چشم؛ دیگه چه فرمایشی دارید؟

گفتید: وقتی هم خواستید مبارزه‌ی مسالمت آمیز بکنید، شعارهای «ساختار شکن» هم ندهید.

گفتیم: ای بابا... یک دفعه بگویید اصلا مبارزه نکنید دیگر؛ فرمایش دیگری ندارید؟

گفتید: چرا، یک چیز دیگری هم هست؛ آنهم اینکه شما اگر برانداز هستید، راه خودتان را از ما جدا کنید!

گفتیم: اصلا معلوم است شما طرف ما هستید یا طرف آنها؟

این چه طرز مبارزه کردن است که نه حمله‌ی نظامی باشد، نه تحریم باشد، نه براندازی، نه فشار، نه سختی، نه اعمال قدرت؛ خود بخود که این حکومت شرش را از سر ما کم نمی‌کند. آخر نمی‌شود هم عکس شیر را بخواهیم بر گردمان داشته باشیم و هم تحمل سوزن‌های خالکوبی را نداشته باشیم؛ چنین شیر بی یال و اشکمی را هنوز خدا هم نیافریده است!^{۲۹۳}

این نامه را هم دخترخانمی برای کروی نوشته که جالب است: با عرض سلام، آقای کروی قبل از این که شما را خطاب قرار بدهم، لازم می‌دانم به این نکته اشاره داشته باشم که دیگر گذشت آن زمان که ما مردم ایران از انسان‌ها بت بسازیم و عکسشان را بیاندازیم توی ماه، هرچه گفتند بگوئیم چشم و هیچ انتقادی هم بر آنها وارد نباشد؛ گذشت آن زمانی که ایرانی جماعت فریاد برمی‌آورد: «بت شکنی خمینی» و بعد تبر را می‌گذاشت بر دوش بت بزرگی که خود از خمینی ساخته بود، تا دمار از روزگار ملت درآورد. دیگر دوران حقارت نفس و بت و بت سازی بسر رسیده است. اکنون ما دیگر حتی حاضر نیستیم با فتوشاپ هم عکس کسی را توی ماه بیاندازیم. ما حرکت‌ها و گفته‌های مثبت شما را تأیید می‌کنیم، اما از نادرست‌ها نیز انتقاد می‌کنیم؛ چون ما دموکراسی و آزادی بیان می‌خواهیم ما ارزش و احترام می‌خواهیم؛ نه حکومتی که به اسم دین بزند توی سرمان. آقای کروی من در تعجبم که شما با این همه فهم و درایت و شجاعت و شهامت و زیرکی که دارید، چطور هنوز هم دم از برپائی نظام و جمهوری اسلامی می‌زنید؛ من واقعاً متعجبم؛ مطمئناً شما تاکنون فهمیده‌اید که خواسته و مطالبات مردم ایران اکنون دیگر از حد انتخابات گذشته و مردم خواستار تغییر نظام هستند. من فکر می‌کنم که شما هنوز برخلاف آقای منتظری کاملاً با خودتان صادق نشده‌اید. شما تنها کسی بودید که بعد از سی سال که از عمر جمهوری اسلامی گذشته بود، سخن از آزادی مذهب، حقوق شهروندی، آزادی بیان و باطل شدن سیستم تأیید صلاحیت کاندیداها به میان آورده و حتی به طور سرریسته اشاراتی هم به رعایت حقوق اقلیتهای جنسی و برداشتن قانون حجاب اجباری داشتید. البته همان زمان هم در کنار این صحبت‌ها تأکید بر حفظ نظام داشتید؛ اما آقای کروی آن زمان اینقدر علنی دست نظام برای همه رو نشده بود و مردم شهامت اعتراض به نظام را تا این حد نداشتند. لطفاً نگوئید که یک

293 - شیر بی یال و دم و اشکم اکبر گنجی/ملاحسنی

عده‌ای به اسم اسلام جنایاتی مرتکب شدند و اگر جمهوری اسلامی واقعی حاکم باشد، اوضاع بر وفق مراد خواهد بود!

آقای کروبی آیا شما صحبت‌های نماینده‌ی شیعیان مجلس عراق را شنیده‌اید؛ چرا مسلمانان ایرانی در گفتار و رفتار خود صداقت لازم را ندارند؟

این آقای نماینده‌ی شیعه که عرب هم هست و اسلام در اصل دین خود آنهاست، تأکید داشت که وقتی اسلام بر جامعه‌ای حاکمیت داشته باشد، از دموکراسی و آزادی مذهب و احترام به حقوق اقشار مختلف مردم خبری نیست. ایشان تأکید داشت که این دو با هم منافات داشته و در تضادند. آقای کروبی لطفاً تا زمانی که اسلام بر کشور حاکم است، دیگر دم از آزادی مذهب و حجاب اختیاری و حقوق اقلیت‌ها و عدم رد صلاحیت و آزادی زنان و این قبیل مسائل نزنید!

شما در زمان مرحوم محمد رضا شاه پهلوی چند بار شنیدید که يك نفر را به جرم بهائی بودن یا همجنسگرا بودن سنگسار کنند یا اعدام؛ چند بار زنی به جرم بدحجابی یا مسائلی که به حریم شخصی او مربوط می‌شود، شلاق خورد و یا سنگسار و اعدام شد؟

به قول خود شما جنایات این رژیم، روی شاه را سفید کرده است. شما به خیرگان رهبری اشاره می‌کنید، نمایندگان آن را منتخبین مردم می‌دانید، بعد هم انتظار دارید از رهبر انتقاد کنند و کاندیداها رد صلاحیت نشوند؟

کی ما مردم توانستیم نمایندگان مجلسمان را خودمان انتخاب کنیم که بتوانیم اعضای خبرگانش را انتخاب کنیم؟ همه از صافی رهبر می‌گذرند و ما باید بین منتخبین، یکی را انتخاب کنیم که در همان هم گاه تقلب می‌شود. شما اصلاً تا به حال موقع انتخابات مجلس خبرگان رفته‌اید ببینید چه کسانی در این انتخابات شرکت می‌کنند؟

آقای کروبی، شما يك مسلمان شیعه و يك روحانی و خواستار حفظ حرمت اسلام هستید، به همین دلیل هم دقیقاً باید مسئله‌ی دین را از حکومت و سیاست و قانون جدا کنید؛ کاری که کشیش‌های مسیحی کردند، تا مسیحیت به لجن کشیده شده را از منجلا بفساد نجات بخشند. در دنیای غرب دین از سیاست و حکومت جداست. اگر قدمی مثبت برداشته می‌شود، به اسم انسانیت است و اگر قدمی منفی برداشته می‌شود، به اسم نقض حقوق بشر بوده و به دنبال آن دین زیر سؤال نمی‌رود. آقای کروبی شما به خاطر روحانیت و یا اسلامتان نبود که کاندیدای جایزه‌ی صلح نوبل شدید، این انسانیت، شهامت و صداقت شما بود که شما را کاندیدا کرد، این

عدم خودخواهی شما به عنوان يك روحانی بود که حاضر شدید از نام اسلام و دین و نظام بگذرید، اما حقوق انسان‌ها را پایمال نکنید؛ و با این‌همه شما باز می‌گوئید نظام جمهوری اسلامی واقعی؛ دیگر چه چیزی را می‌خواهید ثابت کنید؟

واقعیت این نظام همین بود که در طی این سی سال دیدیم. آقای کروبی اگر بخواهیم از دینداران واقعی یاد کنیم، باید از غربی‌ها نام ببریم. لااقل در غرب می‌دانیم که افراد اگر هم تحت تأثیر خانواده، دینی را انتخاب کنند، تحت جبر حکومت نخواهد بود. اگر هم خانواده‌ی خیلی مستبده‌ی داشته باشند [که این مسائل از دنیای نسبتاً دموکرات غرب بعید است] بعد از ۱۸ سالگی آنقدر استقلال پیدا می‌کنند که هر دین یا غیردینی را که دوست دارند، برگزینند و ترسی هم از اعدام یا از دست دادن دانشگاه و شغل و موقعیت اجتماعیشان نداشته باشند.

در غرب، مسیحیان، از هر قشری که باشند، به کلیسا می‌روند و حتی مراسم ازدواج خود را در کلیسا به جا می‌آورند. در بعضی از نقاط غرب حتی همجنسگراها هم در کلیساها ازدواج می‌کنند. آنوقت در ایران بی‌رودربایستی بگویم که رفتن به مسجد کار آدم‌های خیلی خیلی خاص بوده و با عرض شرمندگی در دید عموم مردم حضور در مسجد یکجور بی‌کلاسی محسوب می‌شود. از انتخاب دین هم بگذریم که بالاچار اکثریت مسلمان شیعه به دنیا می‌آیند و حق هم ندارند که دین خود را تغییر دهند، وگرنه اعدام می‌شوند. باور کنید مردم غرب هیچ فرقی با مردم ایران ندارند. مذهبی نیستند، که هستند. خیلی از غربی‌ها از مردم ایران هم مذهبی‌ترند. خرافاتی نیستند، که هستند. من واقعاً نمی‌توانم باور کنم که در دنیای مدرن غرب اینقدر خرافات شایع باشد، اما هست. یکصدم این فیلم‌هایی را که غربی‌ها در مورد روح و این جور مسائل ماوراءالطبیعه ساخته‌اند، ایرانی‌ها درست نکرده‌اند. پس مشکل چیست؟

مشکل همین‌جاست که در غرب، دین بر سیاست و کشور حاکم نبوده و مسائل کشور به اسم دین تمام نمی‌شود؛ دین يك امر خصوصی و شخصی است. آقای کروبی عزیز اگر شما و امثال شما واقعاً دینتان را دوست دارید، بیائید و يك لطفی در حق دینتان کرده و دست از سر این به قول خودتان بیضه‌ی اسلام بردارید!

من که يك زن هستم و از قضای روزگار همجنسگرا هم هستم و کاری هم به تخم و خایه‌های آقایون ندارم؛ لااقل تا این حد می‌دانم که اگر زیادی و بیش از حد و هر روز و هر زمان به بیضه‌های کسی ور بروند،

بعد خدای نکرده يك اتفاقاتی برای طرف خواهد افتاد. حال خود دانید و
اسلامتان با بیضه‌هاش!

دختره‌ی آتیش پاره؛ ببین چی نوشته‌ها!!

خبر دیگر این که دولت احمدی نژاد برای دادن رشوه‌ای به
حکومت‌های عربی، نام خلیج فارس را از کتاب‌های درسی ایران حذف
کرد.^{۲۹۴}

جنبش روز به روز رادیکال‌تر می‌شود. نمونه‌اش این است!
وقتی که آقای گنجی از جنبشی که رهبران آنرا آقایان موسوی و
کروبی [می‌داند] سخن می‌راند، کدام جنبش را مد نظر دارد؛ آیا منظور
آقای گنجی همان جوش و خروشی است که بعد از ۲۲ خرداد در ایران
طوفان بپا کرده است؟

اگر چنین است، هنوز خیلی زود است که آقای موسوی و کروبی
را به مقام رهبری این جنبش منصوب کنی؛ یادداشت آقای اکبر گنجی
نیازمند یک یادآوری نیز هست؛ چرا که این جانب بر آن اندیشه است که
جنبش اعتراضی مردم، جنبشی است که «مرگ بر دیکتاتور» بر آن طنین
افکنده است؛ که می‌خواهد از گذشته‌ای که «رهبر» حرف آخر و نهایی را
می‌زند و خود را مالک بر خیزش و خروش مردم می‌داند، فاصله بگیرد؛
اما گویا این تنها یک اندیشه‌ی باطل بوده است که هنوز رهبری هست و
رهبرانی و مدافعانی که تعیین می‌کنند چه کسی حق دارد چه بگوید و چه
نگوید!

آقای گنجی این مقدار آزادی را به دیگران داده است که هرچه
که دوست دارند می‌توانند بگویند و خود را به آزادی، بیان کنند؛ ولی بنام
جنبشی که آقایان موسوی و کروبی، رهبران آن هستند، نمی‌توانند و یا
«حق ندارند» چیزی بزبان آورند!

متأسفانه گفتار آقای گنجی به نظر این نگارنده یادآور گفتار
مکرر «رهبر معظم» است که همه آزادند هرچه که می‌خواهد بگویند؛
مشروط بر اینکه نظام ولایت را مورد نقد و نفی قرار ندهند!
آقای گنجی باید بهتر بداند که آزادی مشروط، آزادی نیست؛ که
آزادی با شرط و شروط همین است که داریم که آزادی با شرط و شروط
یعنی نبودن عقل و خرد و خود مختاری و نهایتاً عدم پذیرش مسئولیت؛

294 - حذف خلیج فارس از نقشه‌ی ایران به وسیله‌ی دولت احمدی نژاد؛ رشوه‌ی تازه‌ی حکومت اسلامی به
کشورهای عربی/کمیته‌ی نجات دشت پاسارگاد

تازه اگر وارد این بحث هم که نخواهیم بشویم [که بحثی است اساسی مربوط به اصالت وجود و هستی] آقای گنجی با پیش فرض‌هایی، تعیین حق و حقوق می‌کند که صحت و سقم و ثبت آن به آینده موکول شده است؛ چرا که به درستی روشن نیست که وقتی آقای گنجی از جنبشی که رهبران آنرا آقایان موسوی و کروبی [می‌دانند] سخن می‌رانند، کدام جنبش را مد نظر دارد؛ آیا منظور آقای گنجی همان جوش و خروشی است که بعد از ۲۲ خرداد در ایران طوفان بپا کرده است؟

اگر چنین است، هنوز خیلی زود است که آقای موسوی و کروبی را به مقام رهبری آن جنبش منصوب کنیم. درست است که آنها علیرغم سختگیریها، تهدیدات و رعب و وحشت رژیم دینی، بمانند آقای رفسنجانی، دست به عقب نشینی نزده‌اند، و در کنار احمدی نژاد پشت سر «رهبر معظم» به اقامه‌ی نماز نایستاده‌اند [که البته بسیار قابل تحسین و ستایش هم هست] اما لازم است اعتراف کنیم که این مقاومت و ایستادگی، شرط لازم رهبری است، ولی کافی نیست.

جنبشی که تاریخ ناظر ظهور آن است، شعارش قیل از هر چیز «مرگ بر دیکتاتور» است. این شعار برخلاف شعارهای دیگر جنبش اعتراضی که ممکن است فصلی و به مناسبت روز بیان شود، شعار چهار فصل است؛ ولی چگونه می‌توان آقایان موسوی و کروبی را رهبر جنبشی خواند که «مرگ بر دیکتاتور» را هنوز بر سر زبان خود جاری نساخته‌اند، مضاف بر این که وقتی می‌گوییم کسی حق ندارد بنام جنبشی که رهبران آن آقایان موسوی و کروبی هستند [حرف بزنند] فرض را بر این گذاشته‌ایم که آنان جنبش و یا بقول آقای گنجی نهضت را بوجود آورده‌اند. این جا لازم است یاد آوری کنیم که عکس جریان بوقوع پیوسته است. جنبش را مردم بوجود آورده‌اند و تاکنون رهبری آنرا هم مردم در دست داشته‌اند و سو و جهت آن نیز براندازی نظام دیکتاتوری بوده است که ضرورتاً نمی‌تواند چیزی جز ساختارشکنانه باشد؛ بعبارت دیگر کس و یا کسانی مستحق لقب رهبری هستند که بتوانند پیشاپیش مردم حرکت کنند و آنها را بسوی آینده‌ای انسانی رهنمون سازند؛ متأسفانه آقایان موسوی و کروبی تاکنون این خصوصیت رهبری را از خود نشان نداده‌اند؛ درست به آن دلیل که آنها تاکنون اظهار نداشته‌اند که بر ضد دیکتاتوری قد برافراشته‌اند. آنکه قانون اساسی ولایت فقیه را مظهر دیکتاتوری نمی‌دانند، البته که نمی‌تواند ساختارشکن باشد!

موافقم!

دیگر این که وابستگی ننگین حکومت اسلامی به روسیه، صدای خیلی‌ها را بدجوری درآورده است!

سفر ننگین احمدی‌نژاد به نیویورک، در کنار همه‌ی آبروریزی‌ها و شکست‌هایی که برای «کودتاچیان» داشت، از حیث اثبات سلطه‌ی روسیه بر نظام ایران، بسیار تحقیرآمیز و ناراحت‌کننده بود. هنگامی که او با ما در ملاقات با مدودف، پرده از اطلاعات دقیق آمریکا از مرکز محرمانه‌ی غنی سازی ایران برداشت، توقع دولت آمریکا این بود که مدودف با تماس با احمدی‌نژاد که او هم در نیویورک بود، موضوع را به وی گفته و او را وادار کند تا وجود چنین مرکزی را اعلام کند؛ ولی در کمال ناباوری، مدودف بدون اینکه احمدی‌نژاد را آدم حساب کند، مستقیماً با کانال ارتباطی خود در تهران تماس گرفت و به آنها هشدار داد.

خامنه‌ای در اجرای اوامر روس‌ها بلافاصله دستور داد تا در اعلامیه‌ای چند سطر و مغشوش، موضوع را اعلام کنند. سرداران کودتا حتی نیازی ندیدند که احمدی‌نژاد را از موضوع باخبر کنند و بفاصله‌ی چند ساعت پس از اعتراف رسمی حکومت به وجود مرکز مخفی غنی سازی، احمدی‌نژاد در یک کنفرانس خبری در مقابل سؤال خبرنگار تایم کاملاً غافلگیر شد و همانند یک دروغگوی کم‌مقدار شروع به یاهو گویی کرد. وی ادعای او با ما را تکذیب کرد و با تمسخر گفت که آیا همه‌ی منابع اطلاعاتی او با ما از همین جنس هستند و به او اطلاعات غلط می‌دهند؟

در حالیکه سخنان او با ما یک ادعا نبود و مبتنی بر اعلان رسمی خود حکومت ایران بود که پرزیدنت ۶۳ درصدی‌اش از آن بیخبر بود. کاخ سفید تازه متوجه شد که احمدی‌نژاد در این حکومت یک مهره بیشتر نیست و به هیچ وجه در مقامی نیست که او با ما خواهد با او ملاقات کند. احمدی‌نژاد را نباید جدی گرفت. اصرار و التماس‌های بعدی احمدی‌نژاد در جلب نظر او با ما کاملاً نادیده گرفته شد. مدودف و پوتین با خود خامنه‌ای ارتباط مستقیم دارند. میزان حرف شنوی خامنه‌ای از کرملین و واقعاً یک ننگ ملی است. رئیس اطلاعات و فرماندهی کل سابق سپاه، سرلشگر محسن رضایی نیز در مصاحبه‌ای بمناسبت هفته‌ی جنگ برای اولین بار از ملاقات‌های مکرر سفیر روسیه با مقامات حکومت ایران و ارائه‌ی اطلاعات بسیار دقیق از مخالفین رژیم ایران توسط «کا.ا.ب.» پرده برداشت. سازمان جاسوسی روسیه نقشی کلیدی در حمایت از حکومت ایران و خنثی کردن توطئه‌ها بر علیه آن داشته و دارد. علاوه بر ارائه‌ی اطلاعات دقیق از تشکیلات اپوزیسیون ایرانی خارج از کشور

«کا.گ.ب.» نقشه‌ی کودتای «نوژه» را به حکومت ایران اطلاع داد و در جریان فاز نظامی مجاهدین خلق نیز باز این بار «کا.گ.ب.» بود که هر روز لیستی از خانه‌های تیمی مجاهدین خلق را به اطلاعات سپاه تحویل می‌داد؛ لیست‌هایی که حتی یک فقره هم اشتباه نداشتند.

«کا.گ.ب.» حتی در بسیاری از ترورهای خارج از کشور نیز به تیم‌های ترور جمهوری اسلامی پشتیبانی اطلاعاتی داده است. در جریان انتخابات اخیر نیز روس‌ها با همه‌ی امکاناتشان «کودتا» را حمایت کردند. اما آنچه روس‌ها و سازمان اطلاعاتی روسیه از آن غافلند، امیدی است که در دل همه‌ی ایرانیان برای تغییر وضعیت بوجود آمده و همین امید و خوش بینی به آینده است که انرژی حرکت مردم در خیابان‌ها و فریاد برآوردن آنها در برابر استبداد شده است. اراده‌ی متحد ایرانیان نه تنها حکومت ایران را در جهت منافع ملت تغییر خواهد داد، بلکه تودهنی محکمی نیز به اراذل کرملین خواهد زد، تا برای همیشه چشم طمعشان را از خاک ایران برگیرند.

امروز همه‌ی کشورهای دنیا به این نتیجه رسیده‌اند که دیگر هیچ قدرتی در دنیا نمی‌تواند جلو انقلاب موج سبز را بگیرد و نشانه‌ی همبستگی ملت‌های دنیا با مردم ایران، صندلی‌های خالی هیئت‌های نمایندگی ۱۴۵ کشور دنیا در سخنرانی رئیس دولت «کودتا» بود. روس‌ها البته از قدیم کمی دیرفهم بودند؛ کودتاچیان هم اگر فهم داشتند، به دلخوشی حمایت روس‌ها رو در روی ملتشان نمی‌ایستادند و بدست خودشان حکومت را به سراشی بی دره سقوط هل نمی‌دادند!

این دیگر خیلی با نمک است:

بر اساس گزارش خبرگزاری ایلنا، جانشین سازمان بسیج اصناف کشور با اشاره به راهپیمایی روز قدس گفت که در روز قدس عده‌ای با نوار سبز شعار می‌دادند و مشت‌ها را به طرف راهپیمایان می‌کردند و می‌گفتند «مرگ بر روسیه و مرگ بر چین». همین روسیه و چین بودند که از بسته‌ی پیشنهادی ایران دفاع کردند و الان که ما به وحدت نیاز داریم، یک عده‌ای ناجوانمردانه به جای این که بگویند «مرگ بر آمریکا» می‌گویند «مرگ بر روسیه و چین»!^{۲۹۵}

کمدی نیست؟!

295 - جانشین بسیج اصناف: ناجوانمردانه به جای این‌که بگویند مرگ بر آمریکا، می‌گویند مرگ بر روسیه و چین/عصر ایران/۸مهر ۸۸

کسی نمی‌تواند تو را به دنیای مردگان زنجیر کند!

اسلامیست‌هایی هستند که پیش از «خیلی‌ها» سال‌ها و سال‌هاست از «تلقی فاشیستی از دین»^{۲۹۶} حرف می‌زنند، اما خود همان تلقی فاشیستی را از دین و دنیا و حکومت و مردم و آزادیخواهی دارند؛ چرا که دنیا را خط‌کشی می‌کنند، بین انسانها دیوار می‌کشند و مردم را دسته بندی؛ ظفک‌ها همان زمان هم که قرار بود برای نام و آوازه‌ای، یا در حسرت غرفه‌ای در بهشت ملانکولیک‌شان، با آن پریان و حوریان پلاستیکی‌اش شعاری بدهند، نمی‌دانستند چه می‌گویند؛ و هنوز هم نمی‌دانند. اینان به دنیای مردگان تعلق دارند؛ هرچند که همچنان بر فراز گورستانها پرپر بزنند، تا از سقوط عقیده‌شان به پایان دستگاه گوارشی تاریخ جلوگیری کنند؛ اما مرده‌اند!

این که من، چه را «مرده» و چه را «زنده»، جانبخش، جوان و نو می‌دانم و می‌شناسم، در مثل بی‌مناقشه، تفاوتش ژرفنای همان دیوار برلینی است که بر سر همین‌ها آوار شده است و می‌رود تا تاهمانده‌های آن دیوار اسلامیستی را هم بر سرشان خراب کند.

دنیای تنگ نظری‌ها، دنیای مرده‌هاست، دنیای پست عدم تحمل دیگران، دنیای خط‌کشی‌هاست، دنیای باور نداشتن به انسان و انسانیت، دنیای این‌هاست؛ برهوت جهنم‌سازی و بهشت‌بازی و دنیای خلاء مطلق وابستگی به پوچی و پوچیسیم و زنده باد و مرده بادهای کهنه‌ی دهه‌ی پنجاهی؛ دنیای پیشامدرن، دنیای غریبه با عشق، غریبه با انسانیت، دنیای ستایش جنگ، ستایش مرگ، دنیای سجده به درگاه شکنجه‌گران و مرگ پرستان و جانیان و آدمکشان؛ دنیای عبادت در محراب گورستانها، عبادت در نمازخانه‌های تاریک مرگ و نیستی و نابودی و حذف دیگران و دگراندیشان و دگریاشان.

این دنیای کهنه‌ی مرده‌ها و فاشیست‌هاست؛ هرچند که با واژگان نو، عقیده‌های کهنه‌شان را بسته‌بندی کرده باشند؛ ولی باز بوی عفن عقیده‌های کهنه و حذف‌کننده‌شان از میان نوشته‌ها و رفتارهای پوچ و گورستانی و مرگ پرستانه‌شان لب‌پر می‌زند؛ می‌دانستید؟!

296 - کتاب تلقی فاشیستی از دین/اکبر گنجی

دنیای ما، اما، دنیای دوست داشتن است؛ دنیای همه را «آدم» حساب کردن، هر که هست و هرگونه که هست، دنیای بر پای خویشتن ایستادن، دنیای دوست داشتن همه و از آن هم بالاتر، احترام گذاشتن به همگان است؛ و حتی دل سوزاندن بر همان فاشیست‌ها و راسیست‌ها و نازیست‌ها و اسلامیت‌ها و دیگر ایسم و ایست‌هایی است که جز «ایستایی» و رکود و ایستادن بر بالای برج عاج خودخواهی‌هاشان، همان مرگپرستی و نازایی، دستاورد دیگری برای بشریت، برای انسانیت و تاریخ نداشته، ندارند و نخواهند داشت. تجربه‌های این سی و اندی سال حکومت اسلامیت‌ها و آن هفتاد/هشتاد سال حکومت کمونیست‌ها و آن چند سال حکومت فاشیست‌ها برای اثبات این ادعا کافی است.

کسی نمی‌تواند ما را به دنیای مردگان زنجیر کند؛ دنیای کهنه پرستی، دنیای ستایش جلاد و دجال؛ دنیای خط امام راحل. مامور از قرون وسطی برای به آتش کشیدن دنیای تازه‌ی جوانی‌ها و طراوت‌ها... این است که کارکرد تلاش اینان برای به زنجیر کشیدن ما در دنیایشان، روز به روز بیشتر رنگ می‌بازد؛ هرچند که دلی بر ایشان می‌سوزانیم، اما دامنمان را از چهره‌هاشان که به دامنمان آویخته‌اند، و می‌کنیم و می‌گذریم.

نسل تازه، نسل شکفته‌ای که رو به دنیای تازه و مدرن و انسانی دارد، هر روز بیش از پیش از اینان دور می‌شود؛ این نسل رو به دنیایی دارد که در آن خط‌کشی نیست و فاشیست‌ها هم می‌توانند [اگر رای بیاورند] کرسی قراضه‌ای ته ته مجلسش داشته باشند؛ اما هنگام هرزه‌درایی‌هاشان همگی مجلس را ترک می‌کنیم و به حال خود می‌گذاریمشان؛ ندیدید در نیویورک با هم‌بازی پیشین این ستایشگران خمینی چه کردیم؟

برای شناختن این نسل شکفته و دوری‌اش از کهنه‌پرستان و از عاشقان جانیان و آدمکشان، کار خیلی هم سخت نیست. آدم باید کور باشد، یا مغرض که این همه فاصله را نبیند، یا ندیده بگیرد؛ با آن که فقط ناشنواست، اگر با صدای بلند سخن بگویند، می‌شنود، اما «کر مصلحتی» چون نمی‌خواهد، هیچ چیز را نمی‌شنود، هیچ چیز را؛ «کر مصلحتی» دستانش را در گوش‌های پر پشم و پبله‌اش فرو برده و بلند بلند روضه می‌خواند «لا... لا... لا... لا!» می‌دانستید؟!

دست و پا زدن‌های کهنگی و کهنگان را جدی بگیریم؛ برای شناختن ترفندهاهاشان بکشیم؛ اما بیش از اینها فریبشان را نخوریم؛ دنیای

مدرن، دنیای اندیشیدن هم هست؛ دوست داشتن تنها بخشی از وظیفه‌ی
ماست!

این تلاش تا امروز ۲۱ ماه مارس
۲۰۱۰ میلادی و اول فروردینماه
۱۳۸۹ که بازنگری پایانی کتاب را به
پایان می‌برم، هنوز به جایی نرسیده
است، ولی می‌رسد، شک نکنید!





